



ترجمه تحریر الوسیله امام خمینی (ره) جلد ۲

نویسنده: سید محمد باقر موسوی همدانی

ناشر دیجیتال: [سایت رسمی احکام جامع](http://www.sraj.ir)

www.sraj.ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ صَلَوَاتِكَ
عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ
وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا حَتَّى
تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا.

مقدمه ناشر

مؤسسه انتشارات دارالعلم افتخار دارد که توفیق چاپ جلد دوم ترجمه تحریرالوسیله اثر حضرت آیة الله العظمی امام خمینی رهبر شیعیان و مستضعفان جهان را پیدا نمود.

با انتشار این جلد از مجلدات چهارگانه ترجمه تحریرالوسیله که با اندکی تأخیر صورت گرفته بعلت کسالت مترجم محترم جناب آقای حجة الاسلام موسوی همدانی بود که خداوند بر توفیقات ایشان بیفزاید. مجلدات سوم و چهارم به ترتیب شامل مسائل اقتصادی و مسائل قضایی می باشد.

مؤسسه امیدوار است که جلد سوم این اثر به یاد ماندنی را هر چه زودتر در اختیار علاقه مندان پارسی زبان قرار دهد و وقفه ای در انتشار آن پیش نیاید باشد که خداوند در این مهم ما را یاری نماید.

مؤسسه بر خود فرض می داند که از حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای سید محمد ابطحی کاشانی و دامت افاضاته عضو دفتر استفتائات حضرت امام که در مقابله ترجمه با متن با عربی کمال همکاری را نموده اند تشکر و قدردانی نماید و همچنین از جناب حجة الاسلام ایمانی که مساعی خود را در اصلاح و بهبود ترجمه و تصحیح کتاب بکار بردند مراتب سپاس خویش را اعلام دارد.

ضمناً از اساتید و بزرگان و صاحب نظران می خواهیم تا ما را در راه بهتر شدن این مهم یاری و نظرات و پیشنهادات خود را جهت ما ارسال تا از راهنمائیهای شما استفاده کامل ببریم.

در خاتمه توفیق و عمل به این رساله عملیه را از خداوند بزرگ خواهانیم.

ناشر: بهار ۱۳۶۸.

احکام روزه

گفتار در نیت روزه

مسأله ۱ - شرط است در روزه داشتن نیت ، باینکه قصد کند انجام عبادتی را که در شریعت مقدسه اسلام بنام روزه آمده و تصمیم بگیرد که بقصد نزدیک شدن به خدای تعالی از هر چه که روزه را باطل می کند خودداری نماید، و در صحت روزه شرط نیست که همه آن مبطلات را بطور تفصیل بداند پس اگر نیت کند که از هر چیز که روزه را باطل می کند امساک نماید کافی است هرچند نداند که مثلاً تنقیه روزه را باطل می کند و یا گمان کند که کاری روزه را باطل نمی کند لیکن آن کار را هم نکرده باشد، و همچنین اگر نیت کند که از اموری که می داند مفطرات جزء آن امور است امساک کند باز هم بنابراقوی روزه اش درست است .

در نیت روزه اضافه بر قصد قربت و داشتن اخلاص و تعیین روزه ای که قصد اطاعت امر آنرا دارد چیز دیگری معتبر نیست و در روزه رمضان کافی است نیت کند که فردا را روزه می گیرم و احتیاج به تعیین ندارد، بلکه اگر نداند فردا جزء رمضان است و یا فراموش کرده باشد باز هم همینکه نیت روزه فردا را داشته باشد کافی است و بحساب رمضان واقع می شود، بخلاف اینکه بداند فردا رمضان است که اگر غیر رمضان را کند نه از رمضان واقع می شود و نه از غیر آن .

و در غیر رمضان بنابراقوی باید روزه ای را که می خواهد بگیرد تعیین کند به این معنا که صنف مخصوصی را که در نظر دارد قصد کند مثلاً قصد کفار روزه قضاء یا نذر مطلق و بلکه نذر معین را نیز بنماید و در این تعیین توجه بهمه خصوصیات لازم نیست همینکه بطور اجمال آنرا تعیین کند کافی است مثلاً اگر روزه ای که بر ذمه اش هست یکی از اقسام نامبرده باشد و قصد کند: روزه ای که به ذمه ام هست بجا می آورم کافی است .

در روزه مستحبی مطلق (نه مستحبی مخصوص) تعیین معتبر نیست پس اگر کسی قصد روزه مستحبی داشته باشد و نیت کند فردا را برای رضای خدا روزه می گیرم به دو شرط صحیح است اول اینکه زمان صالح برای روزه مستحبی باشد و دوم اینکه او کسی باشد که روزه مستحبی از او صحیح باشد، بلکه در روزه مستحبی معین نیز حکم همین است البته در صورتیکه تعیین به زمان خاص از قبیل ایام البیض و جمعه و پنج شنبه باشد بله اگر بخواهد ثواب خصوصیت را نیز بدست آورد باید اولاً بدست آورد که فردا همان روز است و ثانیاً قصد روزه آنروز را بکند.

مسئله ۲ - در قضاء روزه از طرف دیگری نیت نیابت از او معتبر است هر چند که (روزه گیر) هیچ روزه ای دیگر به ذمه اش نباشد.

مسئله ۳ - در ماه رمضان روزه غیر رمضان واقع نمی شود نه واجب و نه مستحب نه از مسافر که نمی تواند روزه رمضان را بگیرد و نه از غیر مسافر بلکه در صوتی هم که نمیداند و یا فراموش کرده که فردا از ایام رمضان است اگر نیت غیر رمضان کند باز رمضان واقع می شود.

مسئله ۴ - اقوی این است که نیت روزه واجب معین چه رمضان و چه غیر آن شرعاً وقت معینی ندارد بلکه معیار این است که روزه از عزم و قصد ناشی باشد و آن قصد در دل باقی باشد هر چند که مکلف در اثر خواب و یا شدت گرفتاری بکلی از آن غافل شد و در ابتداء و شروع این عزم هیچ فرقی نیست در اینکه مقارن طلوع فجر باشد و یا قبل از آن در شب آنروزیکه می خواهد روزه بگیرد یا قبل از آن شب پس اگر از روز گذشته تصمیم داشته که فردا را روزه بگیرد و تا آخر روز با این تصمیم بخواب بوده باشد روزه اش صحیح است بله اگر بخاطر عذری از قبیل فراموشی و یا غفلت و یا جهل باینکه آنروز از ایام رمضان است، یا بخاطر بیماری و یا مسافرت اصلاً نیت نکند اگر تا قبل از از ظهر متوجه شد و عذرش برطرف شد و

قبل از آنکه مفطری بیاورد نیت کرد روزه اش صحیح است چون تا قبل از ظهر وقت برای نیت باقی است و اما اگر بعد از ظهر متوجه شد دیگر محل نیت فوت شده.

بله در جریان این حکم (بمعنی امتداد وقت نیت تا زوال) در تمامی عذرهای اشکال است، بلکه در خصوص بیماری خالی از اشکال نیست هر چند که خالی از قرب هم نیست، او اما در روزه غیر معین وقت نیت تا ظهر امتداد دارد نه بعد از ظهر پس اگر با تصمیم به افطار داخل در صبح شود ولی چیزی افطار نکند بعداً قبل از رسیدن ظهر تصمیم بگیرد روزه بگیرد جائز و صحیح است حال چه اینکه روزه قضا رمضان نیت کند و چه کفاره و چه نذر مطلق و اما بعد از ظهر دیگر نمی تواند نیت کند بخلاف روزه مستحبی که وقت معین نیت آن تا لحظاتی قبل از غروب یعنی بقمداریکه بتواند نیت کند باقی است.

مسئله ۵ - در یوم الشک یعنی روزیکه نمی داند از ماه شعبان است و یا از ماه رمضان بنا را بر این می گذارد که از شعبان است و در نتیجه روزه آنروز واجب نیست و اگر به نیت مستحبی روزه بگیرد بعد معلوم می شود که از رمضان بوده از روزه رمضانش کافی خواهد بود و همچنین اگر قضا و یا نذر را نیت کرده باشد، بلکه اگر اینطور نیت کرده باشد که اگر فردا از رمضان باشد روزه ام واجب و اگر از شعبان باشد مستحبی بعید نیست که صحیح باشد و تردید در نیت در این مقام ضرری ندارد، بلکه اگر به نیت اضافه از رمضان است، روزه گرفته باشد صحیح نیست نه از رمضان واقع می شود و نه از غیر آن.

مسئله ۶ - اگر در یوم الشک تصمیم دارد افطار کند - یعنی روزه نگیرد - بعد در اثناء روز و قبل از ظهر معلوم شد که از رمضان است و مفطری هم نیاورده واجب است بقیه روز را امساک کند و و اگر مفطر آورده و یا بعد از ظهر معلوم شد از رمضان است واجب است بقیه روز را بمنظور رعایت ادب امساک کند و قضاء آنروز را نیز بجای آورد.

مسئله ۷ - اگر در یوم الشک به نیت روز آخر شعبان روزه بگیرد و در اثناء روز فراموش کند که روزه است و مفطری بیاورد

و بعد معلوم شود که رمضان است کافی از روزه رمضان است ولی اگر روزه خود را با ارتکاب ربا و امثال آن فاسد کرده باشد از روزه رمضان او کافی نیست هرچند قبل از ظهر بفهمد که رمضان است و نیت خود را تجدید کند.

مسئله ۸ - همانطور که داشتن نیت در ابتداء روزه (یعنی قبل از فجر) واجب است ادامه دادن آن در اثناء روز نیز واجب است پس اگر در روزه واجب که روزه نباشد روزه اش باطل می شود هرچند که تا قبل از ظهر دوباره به نیت روزه برگردد و همچنین اگر فکر کند در روزه اش خللی وارده شده و به این جهت تصمیم بگیرد روزه نباشد و قبل از شکستن معلوم شود خللی نداشته.

و نیز یکی از چیزهاییکه با استدامه نیت منافات دارد تردد در ادامه روزه و یا صرفنظر کردن از آنست و همچنین باطل است در صورتیکه تردیدش در ادامه روزه ناشی از شده باشد از این که آیا کاریکه مثلا انجام داده مبطل است یا نه. اما روزه غیرواجب معین اگر تصمیم بگیرد روزه نباشد و قبل از ظهر از تصمیم خود برگردد روزه اش صحیح است و همه اینها که گفته شد درباره بناگذاری بر روزه نبودن است و اما صرف تصمیم به آوردن قاطع مستلزم نیت قطع نیز هست، بله اگر نیت قاطع بکند یعنی تصمیم بگیرد که مثلا فلان مفطر را انجام دهد و متوجه این معنا باشد که قصد قاطع کردن قصد قطع (یعنی روزه نبودن) نیز هست و قهرا به نیتی مستقل قطع را نیز نیت کرده، در اینصورت اقوی آنستکه روزه اش باطل می شود.

گفتار پیرامون آنچه که روزه دار باید از آن امساک کند

مسئله ۱ - بر روزه دار واجب است از چند چیز خودداری کند: اول و دوم خوردن و نوشیدن، حال چه اینکه خوردنی متعارف مانند آب و نان باشد و چه اینکه مانند ریگ و شیره درخت و امثال آن خوردنش معمول و معتاد نباشد که خوردن و

نوشیدن آن روزه را باطل می کند هرچند اندک باشد مانند یکدهم دانه گندم و یک دهم قطره آب.

مسئله ۲ - در خوردن و نوشیدن معیار صدق آنست هرچند که بطور غیر متعارف باشد، بنابراین اگر از راه بینی آب را بجوف خود برساند باز نوشیدن بر آن صادق است هرچند که بنحو غیر متعارف بوده.

سوم : جماع کردن است چه اینکه موطوء زن باشد و چه مرد انسان باشد با حیوان از قسمت جلو با او جماع شود و از عقب زنده باشد یا مرده صغیر باشد یا کبیر، روزه دار شخص وطنی کننده باشد و یا موطوء پس در همه این شقوق اگر روزه دار این عمل را عمدا انجام دهد، روزه اش باطل است ، هرچند منی خارج نشده باشد. و اما اگر از روی فراموشی انجام داده باشد ضرری به روزه اش نمی زند و همچنین در صوتیکه او را مجبور به این عمل کرده باشند به روزه اش نمی زند و همچنین در صورتیکه او را مجبور به این عمل کرده باشند به نحوی که بکلی اختیار را از او سلب کرده باشند و اما در صورت اکراه (که او خودش راضی به این عمل نیست لکن اکراه غیر هم بحدی نیست که او را بکلی بی اختیار کند) اگر جماع کند روزه اش است . و در دو صورت فراموشی و اجبار اگر در اثناء که اگر لحظه ای در این کار تاءخیر بیندازد روزه اش باطل می شود و اگر تنها قصد بازی با ران همسر خود داشته ولی بدون اینکه قصد ادخال داشته باشد دخولی صورت بگیرد روزه اش باطل نیست و همچنین اگر قصد ادخال داشته باشد ولی تحقق نیابد برای اینکه قبلا گذشت که قصد مفطر به تنهایی مفطر نیست ، و جماع محقق می شود به غایب شدن حشفه (سرآلت) و یا بمقدار آن از کسبیکه حشفه او قطع شده بلکه بعید نیست که مسمای دخول آلت در فرج از چنین کسی در بطلان روزه اش کافی باشد هرچند که بمقدار حشفه نباشد.

چهارم : انزال منی بوسیله استمناء و بخود چسباندن همسر و غیر همسر یا بوسیدن او و یا بازی کردن با ران او و یا هر کاری دیگر نظیر اینها که بمنظور انزال منی انجام می شود، ولی اگر قصد انزال منی نداشته باشد ولکن عادتش چنین است

که اگر یکی از این کارها را بکند منی از او خارج می شود و خارج هم شد، روزه اش را باطل می کند و اگر کاریکه موجب انزال منی است نکرد و یا اگر کرد بر حسب عادتش موجب انزال نبود و بی اختیار و بدون قصد از او خارج شد روزه اش باطل نمی شود.

مسئله ۳ - کسیکه در روز محتلم شده استبراء بوسیله بول و یا بوسیله دست کشیدن برای او مانعی ندارد هرچند که موجب بیرون آمدن بقایای منی شود. البته این در صورتی است که استبراء را قبل از غسل انجام دهد و اما اگر بعد از غسل انجام دهد و بداند که با این عمل بار دیگر جنب می شود احتیاط آنستکه آنرا ترک کند بلکه لزوم ترک آن خالی از قوت نیست و اگر قبل از خارج شدن منی از خواب بیدار شود لازم نیست از بیرون آمدن آن جلوگیری کند مخصوصا در صورتیکه این عمل باعث حرج و یا ضرر باشد.

پنجم: باقی ماندن عمدی بر جنابت تا صبح در ماه رمضان و در روزه قضاء رمضان بلکه اقوی آنستکه در قضاء رمضان باقیماندن بر جنابت تا صبح روزه را باطل می کند هرچند که از روی عمد نباشد همچنانکه در روزه رمضان اگر غسل را در شب فراموش کند و یک یا چند روز با آن حال روزه بگیرد اقوی آنستکه همه روزه هایش باطل است، بلکه نزدیکتر به احتیاط آنستکه روزه غیر رمضان از قبیل نذر معین و امثال آنرا نیز به روزه رمضان ملحق نموده این حکم (یعنی باطل بودن روزه در صورت فراموشی غسل در شب) را در آن موارد نیز جاری بدانیم هر چند که اقوی آنستکه ملحق نباشد مگر خصوص قضاء رمضان که احتیاط در خصوص آن ترک نشود، و اما غیر رمضان و قضاء آن از روزه های واجب چه معین و چه غیر معین و چه روزه های مستحب در باطل شدنش بخاطر بقاء عمدی بر جنابت تا صبح اشکال هست نزدیکتر به احتیاط همین است که آنرا باطل حساب کنیم، مخصوصا در روزه ای که وقت آن وسیع است ولی اقوی باطل نبودن آنست

مخصوصاً روزه مستحبی.

مسئله ۴ - کسیکه علم دارد به اینکه وقت گنجایش غسل و یا تیمم را ندارد و با این حال خود را جنب مثل کسی است که عمداً بر جنابت باقی بماند و اما اگر تنها بقدر وقت دارد جنب کردن شخص خود را معصیت است ولی روزه اش با تیمم صحیح است و نزدیکتر به احتیاط آنستکه روزه آنروز را قضاء کند.

مسئله ۵ - اگر به گمان اینکه وقت وسعت دارد خود را جنب کند و بعد معلوم شود که وقت نداشته چیزی بر او نیست ، البته این در صورتی است که مراعات وقت را کرده باشد یعنی از وقت تفحص نموده باشد و اما اگر بدون مراعات و بصرف گمان بقاء وقت خود را جنب کند و معلومش وقت باقی نبوده باید روزه آنروز را قضا کند.

مسئله ۶ - باقی ماندن عمدی بر حدث حیض و نفاس تا طلوع فجر مانند بقاء عمدی بر جنابت روزه را باطل می کند پس زن و نساء اگر قبل از فجر پاک شدند واجب است غسل یا تیمم نموده داخل صبح شوند و با ترک عمدی غسل و یا تیمم روزه آندو باطل است.

و نیز در صحت روزه زن مستحاضه شرط است که غسلهای روزانه که برای خواندن نماز واجب است را انجام دهد اما غسلهایی که برای خواندن نماز واجب نیست مانند غسلیکه پس از برطرف شدن حالت استحاضه بر زن واجب است ترکش روزه را باطل نمی کند پس اگر زنی قبل از خواندن نماز صبح و یا ظهر و عصر استحاضه ای دید که غسل را بر او واجب می کند یعنی استحاضه متوسطه و کثیره و غسل نکرد روزه اش باطل است بخلاف آنکه بعد از خواندن نماز ظهر و عصر استحاضه ببیند که اگر غسل آنرا در روز ترک کند روزه اش باطل نمی شود و زن مستحاضه باید این احتیاط را ترک نکند که برای صحت روزه امروزش غسل شب گذشته را برای نماز انجام داده باشد و غسلیکه برای نماز انجام داده باشد و

غسلیکه برای نماز صبح یا نافله شب انجام می دهد کافی از این غسل است و بنابراین روزه اش صحیح است.

مسئله ۷ - کسیکه نه آب دارد تا غسل کند و نه خاک تا تیمم نماید، باقیماندن بر جنابت و یا حیض یا نفاسش روزه اش را

باطل نمی کند ولی در جائیکه بقا بر جنابت هرچند غیر عمدی روزه را باطل می کند مانند روزه قضاء رمضان ظاهرا از

شخص مورد بحث یعنی فاقد آب و خاک را نیز باطل می کند.

مسئله ۸ - در صحت روزه غسل مس میت شرط نیست همچنانکه دست زدن به میت در اثناء روزه، باعث بطلان آن نمی

شود.

مسئله ۹ - کسیکه بخاطر نداشتن آب و یا عذری دیگر از اعذاریکه باعث تیمم است هرچند که مانند تنگی وقت باشد نمی

تواند غسل کند باید برای روزه اش تیمم کند پس اگر چنین کسی بدون تیمم داخل در صبح شود مثل کسی است که بدون

غسل داخل صبح شده ولی واجب نیست که بعد از تیمم بیدار بماند تا صبح شود هر چند که این کار به احتیاط نزدیکتر

است.

مسئله ۱۰ - اگر بعد از طلوع فجر از خواب بیدار شود و بفهمد که محتلم شده اگر بداند که جنابتش در شب بوده در

صورتیکه وقت روزه اش تنگ باشد (مانند روزه رمضان و نذر معین) روزه اش صحیح است مگر آن که روزه اش قضاء

رمضان باشد که نزدیکتر به احتیاط آنست که هم آنروز را روزه بدارد و هم عوض آنرا روزه بگیرد، هرچند که اکتفاء باوردن

عوض آن بعد از رمضانیکه دارد فرا می رسد خالی از قوت نیست، و اما اگر وقتش تنگ نباشد در صورتی که روزه اش قضاء

رمضان باشد باطل و اگر غیر آن و یا روزه مستحبی باشد صحیح است، چیزیکه هست نزدیک تر به احتیاط آنست که این

دو را نیز ملحق بقضاء موسع بداند که بعد از طلوع فجر بوده روزه اش باطل نیست چه اینکه وقت آن تنگ باشد یا نباشد و

چه اینکه روزه اش مستحبی باشد یا نباشد و بر او واجب نیست که در غسل کردن شتاب کند، همچنانکه بر هر کسی که در روز بدون اختیار جنب شود واجب نیست هرچند که به احتیاط نزدیکتر است.

مسئله ۱۱ - کسیکه در شب ماه مبارک رمضان جنب شده در صورتیکه احتمال بیدار شدن قبل از صبح را بدهد می تواند قبل از غسل کردن بخوابد حتی اگر یک بار و یا دوبار و بلکه بیشتر بیدار شود مخصوصا اگر بیدار شدن عادت او باشد خوابیدن مجددش حرام نیست هرچند که احتیاط شدید در این است که از خوابیدن بار دوم و بیشتر پرهیز نماید، و اگر با احتمال بیدار شدن خوابید ولی تا طلوع فجر بیدار نشد در صورتیکه هنگام خوابیدن نیتش این بوده که اگر هم بیدار شد غسل نکند و یا تردید داشته که غسل بکند یا نه و یا اصلا بدون نیت و بناگذاری خوابیده و این نداشتن نیت نه از تردید و نه از غفلت در اینصورت حکم کسی را دارد که عمدا باقی بر جنابت مانده و بر او واجب است قضاء روزه و کفاره آن که تفصیلهش می آید، و اگر هنگام خواب بنابراین داشته که در صورت بیدار شدن غسل کند ولی بیدار نشد چیزی بر او نیست نه قضاء و نه کفاره لکن برای کسیکه در خواب محتمل شده اگر بیدار شد و با بناداشتن بر غسل دوباره بخواب رفت و دیگر بیدار نشد تا فجر طلوع کرد سزاوار آنست که با جمع بین روزه آنروز و قضاء آن احتیاط را ترک نکند هر چیز که اقوی صحت روزه او است.

و اگر بیدار شد و برای بار دوم بخواب رفت و تا طلوع فجر بیدار نشد، روزه اش باطل است و آنروز را به منظور رعایت احترام رمضان امساک کند و بعد از رمضان قضاء آن را بگیرد و اگر برای بار دوم نیز بیدار شد و برای نوبت سوم بخواب رفت و در خواب ماند بنابر قول مشهور علاوه بر قضاء کفاره نیز بر او واجب می شود ولی در وجوب کفاره تردید است و بلکه واجب نبودن آن خالی از قوت نیست لکن ترک احتیاط سزاوار نیست.

و اما اگر هنگام خواب بکلی از غسل کردن غافل بوده نه بنا بر غسل کردن داشته و نه بر ترک آن در ملحق کردن این صورت بصورت اول یعنی صورتیکه بنای بر غسل ندارد و یا دوم یعنی صورتیکه بنای بر غسل دارد دو وجه است که وجهی تر ملحق دانستن بصورت دوم است.

ششم: از چیزهایی که روزه دار باید از آن امساک کند دروغ بستن عمدی است بر خدایتعالی و رسول خدا (ص) وائمه اهل بیت صلوات الله علیهم بنا بر اقوی و همچنین سایر انبیا و اوصیاء علیهم السلام که احتیاط آنست که روزه دار عمدا به آن حضرات نیز دروغ ننهد، حال چه اینکه این دروغ در امر دین باشد و چه در امر دنیا، چه به زبان باشد و چه به قلم و کتابت و اشاره و کنایه و امثال آن به نحوی که عرف بگوید بخدا و رسول (ص) دروغ بست بنابراین اگر سائلی از او بپرسد آیا رسول خدا (ص) فلان کدام را فرموده یا نه؟ و او بجای اینکه بگوید نه اشاره کرد آری و یا بالعکس در جای آری اشاره کند که نه روزه اش باطل است، و همچنین است اگر براستی خبر دهد که رسول خدا (ص) چنین فرموده و بعد بگوید آنچه گفتم دروغ بود و یا در شب دروغی بآنجناب ببندد و در روز بگوید آنچه در شب نقل کردم راست بود روزه اش فاسد می شود و احتیاط آن است که در مبطل بودن دروغ بستن حضرات فرق نگذاریم بین دروغ بستن در گفتار و افعال آنان پس اگر به دروغ بگوید: رسول خدا (ص) چنین کرده و یا چنین بوده (نیز روزه اش باطل است همچنانکه اگر بدورغ بگوید) رسول خدا چنین فرموده روزه اش باطل است همه اینها در صورتی است که بطور جدی بآن حضرات دروغ ببندد و اما اگر از در شوخی و مزاح و یا بیهوده سرائی چنین نسبتی را بدهد اقوی آنستکه روزه اش فاسد نیست.

مسئله ۱۲ - اگر خبری را به اعتقاد راست بودن بدهد بعدا معلوم شود که درست نبوده ضرری بر روزه اش وارد نمی شود، و

همچنین اگر بنای بر دروغ بستن داشت و بعدا معلوم شود آنچه گفته راست بوده و روزه اش صحیح است هر چند آگاه باشد

به باطل شدن روزه با دروغ بستن.

مسئله ۱۳ - در مبطل بودن دروغ بستن بخدا و رسول (ص) فرقی نیست بین اینکه خود او این دروغ را جعل کرده باشد و یا دیگری، مثل اینکه در بعضی از کتب تاریخ یا اخبار آنرا دیده باشد و او آنرا بدون ذکر کتاب نقل کند و اما اگر بعنوان خبر صاحب کتاب و حکایت از ناقل نقل کند و بگوید فلانی چنین گفت و یا در فلان کتاب چنین آمده روزه اش فاسد نمی شود. هفتم: فرو بردن تمام سر است در آب بنا بر احتیاط واجب روزه را باطل می کند هر چند که بقیه بدن بیرون از آب باشد و در این مسئله آب مضاف حکم آب مطلق را ندارد هر چند که احتیاط واجب آنست که در نظیر گلاب و مخصوصا اگر بوی آن رفته باشد نیز سرفرو نبرد و اما ریختن آب بر سر عملی شبیه به آن که عنوان: (سر فرو بردن در آب) بر آن صادق نیست روزه را باطل نمی کند هر چند که آب بسیار زیاد باشد بلکه فرو بردن قسمتی از سر نیز مضر نیست هر چند که منافذ از قبیل چشم و گوش در آن قسمت باشد و همچنین فرو بردن همه سر به نحو تعاقب یعنی به اینکه اول نیمی از سر را فرو ببرد و بعد آنرا خارج ساخته و نیم دیگر را فرو ببرد ضرری به روزه نمی رساند.

مسئله ۱۴ - اگر به گمان اینکه سرش در آب فرو نمی رود خود را در آب بیندازد و بی اختیار و بدون اینکه عادت اقتضا کند سرش زیر آب برود روزه اش باطل نمی شود و اما اگر عادتاً سر در آب فرو می برد یعنی به نحوی خود را در آب افکنده که عادتاً سرش زیر آب می رود در صورتیکه توجه به این معنا داشته بنا بر احتیاط واجب حکم عمد را دارد. مگر آنکه یقین داشته که سرش در آب فرو نمی رود.

مسئله ۱۵ - اگر روزه دار به نیت غسل سر در آب فرو ببرد پس اگر روزه اش مستحبی است یا واجبی است که وقت آن تنگ نیست روزه اش باطل است ولی غسلش صحیح است و اما اگر روزه اش واجب معین باشد مثل روزه ماه رمضان و یا

نذر معین در صورتیکه در همان اولین لحظه ای که تمام سر در آب فرو می رود قصد غسل کند هم روزه اش باطل است و هم غسلش البته بطالان غسلش محل تامل نیز هست و اگر بعد از آن لحظه و یا هنگام بیرون آوردن سر نیت غسل کند روزه اش باطل و غسلش صحیح است ، البته این در روزه غیر رمضان است و اما در روزه رمضان هم غسل باطل می شود و هم روزه مگر آنکه در همان حال که سر زیر آبست از معصیت سر در آب فرو بردن و روزه را باطل کردن توبه کند و با سر بیرون آوردن نیت غسل نماید که در اینصورت غسلش صحیح است .

هشتم : از چیزهایی که روزه را باطل می کند رساندن غبار غلیظ بحلق است . بلکه نزدیکتر به احتیاط آنستکه بگوئیم غبار غلیظ نیز روزه را باطل می کند هرچند که اقوی آنست که باطل نمی کند و در رساندن غبار فرقی نیست بین اینکه خودش با جاروب کردن و امثال آن غبار بلند کند و یا آنکه دیگری و یا طوفان و باد بلند شود و روزه دار مواظبت نموده و هیچ تحفظی برای جلوگیری از فرورفتن آن در حلق انجام ندهد، و اما باطل شدن روزه در جائیکه جلوگیری از آن ممکن نیست محل تامل است و در صورتیکه فراموش کرده باشد که روزه است و یا از آن غفلت کرده باشد و یا فرورفتن غبار قهری و بی اختیار باشد و یا خیال کند غبار بحلقش نمی رود روزه اش باطل نمی شود مگر آنکه غبار در فضای دهانش جمع شده باشد و اختیارا آنرا ببلعد .

واقوی ملحق نبودن بخار است ، به غبار مگر آنکه در فضای دهان مبدل به آب شود و آنرا فرو ببرد همچنانکه اقوی ملحق شدن دود است به غبار، بله کشیدن سیگار و امثال آن حکم غبار غلیظ را دارد، بنابر احتیاط واجب .

نهم : از اموری که روزه را باطل می کند تنقیه کردن با مایع است هرچند که بخاطر بیماری وامثال آن باشد و اما شیاف با جامدیکه در مداوا بکار می رود ضرری بروزه نمی رساند و اما شیاف امثال تریاک که برای معتادین حکم غذا را دارد و یا

نعشه می آورد اشکال دارد و مکلف احتیاط را ترک ننموده از آن اجتناب نماید و همچنین هرچیز دیگری که مانند غذا از این راه نیرو به بدن می رساند بلکه چیزهایی هم که از غیر آن را غذا به بدن برساند همین طور است مانند آمپولهای غذائی ولی اگر تزریق آمپول برای مداوا باشد ضرری ندارد همچنانکه اگر دواء از راه زخمی که در بدن است داخل در جوف بدن شود روزه را باطل نمی کند.

دهم: قیء کردن عمدی است هرچند که روی ناچاری و ضرورت باشد و اما اگر روزه دار بدون اختیار قیء کند روزه اش باطل نمی شود و مدار در تحقیق آن یعنی قیء کردن صدق مسمای آنست و اگر در شب چیزی را ببلعد که برگرداندن آن بصاحبش واجب است و برگرداندن آن مستلزم قیء کردن باشد اگر عصیاناً قیء نکند روزه اش صحیح است هرچند که راه بیرون شدن آن چیز منحصر در قیء باشد بله اگر فرض کنیم چیزی را بلعیده که شارع قیء کردن آن چیز را بعنوان خود آن واجب می داند مانند شراب در صحت و بطلان روزه اش تردید هست هرچند که بنظر می رسد صحیح باشد.

مسئله ۱۶ - اگر با آروغ زدن چیزی از معده اش خارج می شود و بفضای دهان برسد و دوباره بدون اختیار بدرون معده برگردد روزه اش باطل نمی شود، و اما اگر عمداً آنرا فرو ببرد روزه اش باطل نمی شود و قضاء و کفاره بر او واجب می گردد و برای شخص روزه دار جائز نیست که عمداً و اختیاراً آروغ بزند در صورتیکه می داند اگر آروغ بزند چیزی از معده اش خارج می شود که عنوان قیء بر آن صادق است و یا می داند که اگر چیزی خارج شود بدون اختیار به معده برمیگردد و اما اگر چنین علمی نداشته باشد و تنها احتمال آن را بدهد عیبی ندارد و در این فرض اگر بخاطر آروغ زدن چیزی بیرون آید و بدون اختیار برگردد روزه اش باطل نمی شود و این وقتی است که عادتش در آروغ زدن بالا آمدن چیزی و فرورفتنش بدون اختیار نباشد و اما اگر عادتش این باشد یعنی هر وقت آروغ می زند بدون اختیار چیزی بالا می آید و فرو می رود آنوقت درست

بودن روزه اش محل اشکال است و باید که احتیاط را ترک نکند . هرچند که علم نداشته باشد و تنهات احتمال دهد.

مسئله ۱۷ - روزه با فرو بردن آب دهانت که در دهن جمع می شود باطل نمی شود هرچند علت جمع شدن آن یادآوری چیزی (مانند ترشی و امثال آن) باشد و همچنین با فرو بردن اخلاط بشرطیکه بفضای دهان نرسد و بنابراین فرقی نیست بین اخلاطیکه از سر می آید و یا اخلاطیکه از سینه خارج می شود و اما اگر بفضای دهان بین احتیاط را ترک نکند و آنرا فرو نبرد و اگر از دهان بیرون آید و آنگاه آنرا بلعد روزه اش باطل است و همچنین است آب دهان ، بلکه اگر سنگریزه ای در دهان داشته باشد و آنرا بیرون آورد و قبل از خشک شدن دوباره بدهان بگذارد و رطوبت آن را با آب دهان فرو ببرد و یا نخ خیاطی را با آب دهان بگذارد و بیرون آورد و دوباره بدهان بگذارد و رطوبتش را فرو ببرد و یا مسواک را در دهان بگذارد و بیرون آورد و دوباره بدهان برده رطوبتش را فرو ببرد و یا هر چیز دیگری را با آب دهان تر نموده بیرون آورده و دو باره در دهان کرده رطوبت آنرا فرو ببرد روزه اش باطل می شود ولی اگر در همه این فرضها آب موجود در سنگریزه و نخ مسواک در آب دهان مستهلک شود بطوری که عنوان فرو بردن آب خارجی بر آن صادق نباشد عیبی ندارد و نظیر فرضهای گذشته چشیدن طعم آبگوشت و جویدن غذا برای بچه یا مرغ و آب باقیمانده از مضمضه در وضوء است که چنانچه آنرا فرو ببرد روزه را باطل می کند مگر آنکه بقدری کم باشد که در آب دهان مستهلک شده باشدو همچنین جویدن سقز عیبی ندارد هر چند که طعم آنرا در آب دهانش احساس کند مگر آنکه علت احساس طعم سائیده شدن و آب شدن اجزاء آن در دهان باشد که در اینصورت فرو بردن آب دهان روزه را باطل می کند.

مسئله ۱۸ - همه این ده چیزیکه گفتیم روزه را باطل می کند غیر از بقاء بر جنابت که تفصیلش گذشت وقتی موجب

بطلان روزه می شود که عمدا سر بزند نه نسیانا و یا بدون قصد که اگر و یا از روی فراموشی مرتکب شده باشد بین اقسام

عمد نیست چه عالم بحکم باشد و چه جاهل ، جاهل هم چه مقصر باشد و چه قاصر البته در جاهل قاصر حکم بیطلان از باب احتیاط است ، یکی دیگر از صور عمد این است که مکلف فراموش کرده باشد که روزه است و مفطری انجام داده آنگاه متوجه شود که روزه است بعد بخیال اینکه روزه اش باطل است بار دیگر مفطراتی را عمدا مرتکب شود.

و اما کسیکه مجبور بخوردن چیزی شود، بطوریکه اختیار از او سلب شده باشد مثل اینکه او را بخوابانند و چیزی را در حلقش کنند روزه اش باطل نیست بخلاف مکروه یعنی کسیکه او را تهدید کنند اگر نخوری چنین و چنان می کنیم و او با دست خود طعام را بدهان بگذارد و فرو ببرد که او روزه اش باطل است و اگر از مخالفین در مذهبش تقیه کند یعنی کاری کند که در مذهب آنان از نظر فتوی و یا حکم مفطر نیست روزه اش صحیح است پس اگر بعنوان تقیه مفطری را انجام دهد که مخالفین آنرا مفطر نمی دانند روزه اش صحیح است بنابراین است اگر قبل از برطرف شدن سرخی مشرق افطار و بمنظور حفظ تقیه بحکم حاکم آنان که بر حسب موازین شرعیه خودشان گفته اند امروز عید است افطار کند روزه اش باطل نمی شود و قضاء بر او واجب نیست بشرطی که خودش بر شک باقی باشد. بله اگر یقین داشته باشد که حکم قضاء آنان به اینکه امروز عید فطر است مخالف واقع است باید از یکسو برای حفظ تقیه آن روز را افطار کند و از سوی دیگر احتیاطا قضائش را بجای آورد.

اموریکه برای روزه دار مکروه است

مساءله ۱ - چند چیز برای روزه دار کراهت دارد یکی معاشرت با زنان یعنی بوسیدن و لمس کردن و ملاعبه با آنان است که کراهت این عمل برای جوان شیق که شهوتش بهیجان درآمده و برای کسیکه شهوتش تحریک می شود کراهت شدیدتر خواهد بود البته در صورتی کراهت دارد که مقصودش از این عمل انزال منی نبوده باشد معین حرام خواهد بود بلکه

سزاوارتر این است که کسی هم که عاده شهوتش تحریک نمی شود ولی احتمال شدن می دهد اینکار را نکند.

یکی دیگر سرمه کشیدن به پودر و یا چیزیکه در آن مشک باشد و یا چیزیکه از راه چشم بحلق برسد و یا ترس رسیدن آنرا داشته باشد و یا بخاطر وجود صبر و امثال آن طعمه سرمه را در گلوی خود احساس کند.

یکی دیگر خون گرفتگی است که موجب ضعف شود با حجامت و امثال آن بلکه هر عملی که باعث ضعف و یا هیجان صفراء گردد مکروه است چه در روزه رمضان و چه در غیر آن هرچند که کراهتش در رمضان شدیدتر است بلکه در رمضان و حتی در مطلق روزه های معین در صورت علم باینکه این عمل باعث غشوه و بیهوشی او می شود و ضرورتی هم آن عمل را ایجاب نکند حرام است.

یکی دیگر داخل شدن در حمام در صورتیکه بترسد که باعث ضعف وی می شود.

یکی دیگر استعمال انفیه است و مخصوصا با علم باینکه انفیه بدماغ و یا جوف او می رسد بلکه اگر بحلق برسد باعث بطلان روزه می شود و روزه را باطل می کند.

یکی دیگر از اموریکه برای روزه دار کراهت دارد بوئیدن گلها و گیاهان خوشبو و مخصوصا گل نرجس است بله استعمال عطر کراهت ندارد چون (در روایات آمده که عطر) تحفه صائم است لکن بهتر آنست که از میانه عطریات از خصوص مشک اجتناب کند بلکه استعمال آن برای روزه دار کراهت دارد همچنانکه بهتر ترک بوئیدن بوی های تند است بمقداریکه بحلق برسد.

مسأله ۲ - نشستن و ایستادن مرد در آب ضرری به روزه اش نمی رساند ولی برای زن کراهت دارد همچنانکه تر کردن

جامه و انداختن آن بر بدن برای هر دو مکروه است و نیز جویدن غذا برای ریختن در دهان کودک و با دهان چیزی به مرغ

دادن و همچنین چشیدن آبگوشت و غذاهای دیگر بشرطیکه بحلق نرسد عیبی ندارد و اگر بدون اختیار بحلق برسد و یا فراموش کند روزه است و به اختیار آنرا فرو ببرد نیز روزه را باطل نمی کند فرقی نیست بین اینکه آنرا برای غرضی صحیح و عقلائی در دهان بگذارد و یا بدون غرض صحیح گذارده باشد بله چشیدن بطور کلی کراهت دارد و اما امساک کردن با مسواک خشک عیبی ندارد بلکه مستحب است بله بعید نیست بگوئیم مسواک با چیز تر کراهت دارد همچنانکه کشیدن دندان و بلکه هر عملیکه خون ریزی داشته باشد مکروه است.

آثاریکه مترتب بر افطار می شود

مسئله ۱ - مفطرات نامبرده همانطور که باعث قضاء روزه می شود در صورت عمد و اختیار و نبودن اکراه باعث وجوب کفاره نیز می شود البته وجوب کفاره در خصوص دروغ بستن بخدا و رسول او صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و نیز در مورد سر زير آب کردن و تنقیه نمودن بنابراحوط است و در غیر اینها اقوی است بلکه در دروغ بستن بر آن حضرات علیهم السلام نیز خالی از قوت نیست بله قی کردن موجب کفاره نیست و احتیاط آنستکه در وجوب کفاره فرقی بین عالم و جاهل مقصر نیست اما جاهل قاصری که توجه ندارد به اینکه باید حکم مسأله را بپرسد ظاهرا کفاره ندارد هرچند که نزدیکتر به احتیاط انجام آنست.

مسئله ۲ - کفاره افطار روزه رمضان یکی از سه چیز است ، یا برده ای را آزاد کند و یا دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد و یا شصت نفر مسکین را سیر کند و مکلف مخیر در انتخاب یکی از آنها است ولی نزدیک تر به احتیاط این است که در صورت امکان همین ترتیب را رعایت نماید(اگر برده پیدا می شود آندو کفاره دیگر را انجام ندهد و اگر برده یافت نمی شود روزه دو ماهه را انتخاب کند و اگر آن نیز ممکن نبود سومی را انجام دهد) و اگر افطار بحرام کرده مثلا با مال غصبی افطار کرده و

یا مرتکب جماع حرام شده و یا شراب خورده و یا کار دیگری مثل اینها مرتکب شده احتیاط واجب این است که هر سه کفاره را انجام دهد.

مسئله ۳ - اقوی این است که با تکرار، (کاری که روزه را باطل می کند) کفاره را تکرار نمی شود هر چند که آن را کار جماع باشد و هر چند که چند مفطر مختلف انجام داده باشد ولی در خصوص تکرار جماع احتیاط ترک نشود.

مسئله ۴ - کفاره تنها در افطار کردن روزه رمضان و روزه قضاء رمضان - اگر بعد از ظهر شکسته باشد - و روزه نذر معین واجب است و اما در عین این سه نوع روزه واجب نیست چه روزه واجب باشد - مانند روزه نذر معین واجب است و اما در غیر این سه مستحب و چه اینکه قبل از ظهر افطار کرده باشد و چه بعد از ظهر، بله عده ای از فقهاء گفته اند در روزه اعتکاف نیز اگر اعتکاف واجب شده باشد کفاره واجب است و بعضی از این فقهاء نظریه خود را نسبت به همه مفطرات عمومیت داده و گفته اند شکسته شدن روزه اعتکاف واجب با هر مفطری که باشد کفاره دارد و بعضی دیگر این حکم را مختص بجماع دانسته اند و لکن ظاهراً حکم مختص بجماع باشد همچنانکه ظاهر این است که کفاره بخاطر شکستن اعتکاف است نه روزه و بهمین جهت است که فرقی بین جماع در روز و جماع و در شب نیست بله اگر اعتکاف در ماه رمضان باشد و جماع در روز واقع شود آنوقت دو کفاره واجب می شود یکی برای شکستن اعتکاف و دیگری برای شکستن روزه همچنانکه اگر افطار بغير جماع باشد فقط کفاره ماه رمضان واجب می شود.

مسئله ۵ - اگر روزه دار روزه خود را بشکند و سپس بمنظور فرار از کفاره مسافرت کند اقوی این است که کفاره از او ساقط نمی شود و همچنین اگر بعد از ظهر سفر کند و بنا بر احتیاط چنین کسی اگر برای غیر فرار هم مسافرت کند کفاره اش ساقط نمی شود و همچنین بنا بر احتیاط کفاره ساقط نمی شود از کسیکه سفر کند و قبل از رسیدن بحد ترخص روزه اش را بشکند

بلکه به احتیاط نزدیکتر ساقط نشدن کفاره از کسیکه عمدا افطار کند پس از آن عارضی قهری از قبیل حیض و نفاس و مرض و غیر اینها برایش پیش آید هرچند که اقوی سقوط آن است ، همچنانکه اگر در یوم الشک آخر رمضان افطار کرد و سپس معلوم شد که اول شوال بوده اقوی کفاره مانند سقوط قضا در این فرض است.

مسئله ۶ - اگر در ماه رمضان با همسرش که او نیز روزه است جماع کند در صورتیکه هر دو به این عمل راضی باشند بر هر یک کفاره و تعزیر آن بیست و پنج ضربه شلاق و اگر مرد همسرش را وادار کرده و خود او راضی نبوده باشد هم کفاره او را می دهد و شلاق او را می خورد و هم از خودش را و اگر زن در اول کراهت داشته بطوریکه سلب اختیار از او شده ولی در اثناء عمل اگر اکراه بحدی نبوده که سلب اختیار از زن شده باشد بلکه عمل جماع بخواست خود او نیز بوده هرچند که کراهت داشته اقوی آن است که دو کفاره بگردن شوهر می آید و بر عهده زن کفاره نیست و علی الظاهر تعزیر او نیز همین حکم را دارد و زن اجنبیه ای که روزه دار باشد حکم همسر مکروه را ندارد و در همسر فرقی بین دائمی و انقطاعی نیست و اما اگر زن شوهر خود را اکراه بر جماع چیزی از کفاره و تعزیر شوهر بر عهده او نمی آید.

مسئله ۷ - اگر مکلف بخاطر سفر یا بیماری روزه نگرفته باشد ولی همسرش روزه باشد برای مرد جائز نیست او را بر جماع اکراه وادار سازد و اگر چنین کند احتیاط آنست که کفاره او را بعهده بگیرد.

مسئله ۸ - مصرف کفاره روزه در طعام به شصت مسکین یا به سیر کردن آنان است و یا به این است که بهر مسکینی یک چارک گندم و یا جو و یا آرد و یا برنج و یا نان و امثال اینها از هر طعامی بپردازد و نزدیک تر به احتیاط آنست که بهر مسکینی دو چارک یعنی نیم من بدهد و در کفاره یکروز کافی نیست که شصت چارک را به یک نفر بدهد و یا او را بیش از یک بر سیر کند و یا از آن مقدار دو چارک یا سه چارک را به یک نفر بدهد بلکه باید شصت نفر را اطعام کند مگر آنکه

دسترسی به شصت مسکین نداشته باشد و اما اگر فقیری عیالمنند باشد می تواند به سری چارک طعام بدهد البته این در وقتی است که اطمینان داشته باشد که آنشخص این طعام را بعائله خود می خوراند و یا به آن می دهد و مد یک چهارم صاع است و صاع عبارت است از ۶۱۴/۲۵ مثقال (که تقریباً در اصطلاح فارسی زبان های یک چارک می شود چون یک من تبریزی ۶۴۰ مثقال است که یک چهارم آن صد و شصت مثقال می شود اندکی بیشتر از یک مد است

مسأله ۹- اگر کسی از دنیا رفته و کفاره روزه بگردن داشته باشد دیگران می توانند تبرعا کفاره او را بدهند حال چه کفاره روزه باشد و چه غیر روزه و اما تبرع از کسی که خودش زنده است محل اشکال است و احتیاط آنستکه بگوئیم کافی نیست مخصوصا اگر کفاره از روزه باشد.

مسأله ۱۰- در پشت سر هم بودن و ماه روزه کفاره کافی است که یک ماه و یکروز از ماه دوم را پشت سرهم روزه بگیرد و بقیه ایام ماه دوم را می تواند تدریجا انجام دهد هرچند که قدرت انجام همه دو ماه پشت سرهم را داشته باشد و اما اگر در سی و یکروز اول بدون عذر یکروز روزه نگیرد باید دوباره سی و یکروز بگیرد مگر آنکه عذر موجهی از قبیل بیماری و حیض و نفاس و سفر اضطراری بگیرد بلکه بعد از زوال عذر آن ها را حساب کرده بقیه را می گیرد تا سی و یکروز تکمیل شود، یکی از عذرهای موجه این است که نیت روزه را فراموش کند تا وقتش بگذرد یعنی تا قبل از ظهر بیاد نیاورد بعد از ظهر بیادش بیاید.

مسأله ۱۱- اگر قدرت بر انجام هیچیک از کفاره های سه گانه نداشت واجب است بهر مقداری که می تواند صدقه دهد و اگر از آن نیز عاجز بود باید از خدایتعالی طلب مغفرت کند و حداقلش اینستکه یک بار بگوید استغفرالله ربی و اتوب الیه و پس از آن اگر قدرت بر دادن کفاره را پیدا کرد احتیاط آنستکه اگر بجای کفار استعمار کرده کفاره را بدهد.

مسئله ۱۲ - در چند مورد تنها قضاء واجب است بدون کفاره.

اول در جائیکه در شب رمضان جنب شود و بخوابد و بیدار شود و برای نوبت دوم بخوابد و وقتی بیدار شود که داخل صبح شده باشد بلکه اقوی این است کسی که هم بار سوم بخوابد و خوابش تا طلوع فجر ادامه یابد تنها قضاء لازم است احتیاط شدیداً اقتضاء می کند وجوب کفاره را نیز و در این حساب خوابیکه مکلف در آن محتلم شده خواب اول بحساب نمی آید تا خواب بعد از آن خواب دوم شمرده شود ولی ترک احتیاطی که گذشت سزاوار نیست.

دوم جائیکه مکلف روزه خود را صرفاً بخاطر نیت نکردن و یا ریاء ورزیدن و یا تصمیم بقطع روزه گرفتن باطل کرده باشد و غیر از آن هیچ عملی که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد که در این موارد نیز تنها قضاء واجب است.

سوم جائیکه غسل جنابت را فراموش کرده یک و یا چند روز با حالت جنابت روزه گرفته باشد که تفصیله گذشت.

چهارم جائیکه قبل از بررسی صبح مفطر انجام داده (مثلاً سحری خورده باشد) معلوم شود که صبح بوده که در اینجا اگر می توانسته مراعات طلوع فجر را بکند (مثلاً از کسی بی‌رسد) باید روزه آنروزش را قضاء کند و همچنین است حکم کسی که تحقق نبوده روزه اش را قضاء بلکه احتیاط آنستکه آنهم که متمکن از تحقیق نبوده روزه اش را قضاء کند و همچنین است حکم کسی که تحقق کرده ولی یقین به بقاء شب نداشته و سحری خورده چه اینکه ظن بطلوع فجر داشته یا شک در طلوع که نزدیکتر آنستکه روزه را قضاء کند هر چند اقوی واجب نبودن قضاء بعد از تحقیق و حصول ظن به بقاء شب است. و بلکه عدم وجوب قضاء بعد از تحقیق و شک در بقا شب خالی از قوت نیست همچنانکه اگر تحقیق کرد و یقین به بقا شب کرد و آنگاه بخوردن سحری پرداخت ولی بعداً معلوم شد که سحری او در صبح واقع شده روزه اش صحیح است، همه اینها در روزه رمضان بود اما غیر روزه رمضان حتی در روزه واجب معین اگر معلوم شود که غذا خوردنش در صبح واقع شده در همه

صورتها حتی با مراعات و تحقیق و یقین به بقا شب روزه باطل است.

پنجم غذا خوردن به اعتماد گفتار کسیکه گفته است هنوز شب باقی است و صبح نشده که اگر معلوم شد صبح شده بود تنها قضا روزه را واجب می شود.

ششم در جائیکه گوینده ای خبر دهد که صبح شده و او معتقد باشد به اینکه گوینده از در مسخره گی چنین گفته در نتیجه مشغول خوردن شود بعد معلومش شود که گوینده راسته گفته.

مسأله ۱۳ - کسیکه یقین بطلوع فجر ندارد می تواند همچنان غذا بخورد و یا مفطر دیگر بیاورد و فحص و تحقیق واجب

نیست پس اگر در چنین حالی غذا خورد و یا آب نوشید بدون اینکه معلومش شود صبح شده یا نشده چیزی بر عهده اش نمی آید و اما اگر در غروب هنوز یقین نکند که شب داخل شده جائز نیست افطار کند پس اگر در چنین حالی افطار کند هم قضاء بر او واجب است و هم کفاره هر چند که یقین به بقاء روزه هم نداشته باشد و همچنانکه بر شک خود باقی باشد.

هفتم افطار کردن به اعتماد گفته کسیکه از دخول شب خبر داده بعد از افطار معلوم شود که داخل نشده بوده که در

اینصورت اگر خبر دهنده کسی است که اعتماد بگفته اش جائز نیست مثل اینکه دو و یا یک شاهد عادل بوده تنها قضاء

آنروز واجب می شود و اگر چنین کسی نبوده هم قضاء واجب می شود و هم کفاره.

هشتم : افطار کردن به خاطر تاریک شدن فضا و یقین بدخول شب که اگر بعدا معلوم شود شب داخل نشده اگر آن تاریکی

علتی آسمانی (از قبیل ابر سیاه و یا گرفتگی خورشید و یا طوفان شدید و امثال آن) نداشته تنها قضاء آنروز واجب می شود

و اگر علتی آسمانی داشته نه قضاء واجب می شود و نه کفاره.

نهم از مواردیکه تنها قضاء روزه واجب می شود جائی است که به منظور خنک شدن آب در دهان نموده آنرا مضمضه کند و

بهمان علت یا علتی دیگر بدون اختیار بحلقش بجهد و همچنین این مورد که آب را به منظور عبث و یا بازی در دهان کند و بدون اختیار بحلقش برود که در این دو صورت قضاء بر او واجب نیست و همچنین اگر به منظور عمل به دستور استحبابی و آبه را ببلعد قضاء بر او واجب نیست و همچنین اگر به منظور عمل به دستور استحبابی وضو آب در دهان کند تا مضمضه نماید و بدون اختیار بحلقش بجهد قضاء واجب نیست و نزدیکتر به احتیاط آنست که در این حکم به وضوئی که برای نماز واجب گرفته اکتفاء کند هرچند که واجب نبودن قضاء روزه در همه وضوءها بلکه در همه طهارتها خالی از قوت نیست.

گفتار در شرائط صحت روزه و وجوب آن

مسأله ۱ - شرائط صحت روزه چند چیز است اول اینکه مسلمان و با ایمان و دارای عقل باشد و مبتلا به حیض و نفاس نباشد بنابراین روزه غیر مؤمن صحیح نیست هرچند که در بعضی از ساعات روز ایمان نداشته باشد پس اگر مسلمانی مؤمن در بین روز مرتد شود و دوباره برگردد روزه اش صحیح نیست هر صحیح نیست از مجنون هرچند ادواری باشد(یعنی گاهی دیوانه می شود) حال چه اینکه جنونش همه ساعات روز را فرا گیرد و چه اینکه قسمتی از روز را دیوانه شود و بقیه روز سالم گردد و همینطور است روزه مست و بیهوش و نزدیکتر به احتیاط برای کسیکه نیت کرده و سپس مست یا بیهوش شده و مجددا هوشیار گشته این است که روزه اش را تمام کند و قضاء آنرا نیز بگیرد و اما کسیکه اول فجر هوشیارانه نیت کرده در وسط روز بیهوش شده و دوباره بهوش آمد تنها واجب است روزه اش را تمام کند مگر آنکه بدون نیت وارد روزه شده که او باید روزه اش را قضاء کند و اما کسیکه سراسر روز را بخواب رفته اگر قبل از خواب نیت روزه داشته روزه اش صحیح است و همچنین صحیح نیست روزه از زنیکه خالی و از حیض و و نفاس بوده و لکن قبل از غروب هر چند، لحظه ای خون ببیند و همچنین زنیکه لحظه ای بعد از فجر خون نفاس یا حیضش قطع شده که روزه آنروز وی نیز بخاطر همان یک

لحظه ناپاکی صحیح نیست.

یکی دیگر از شرایط صحت روزه نداشتن بیماری یا درد چشم است البته بیماری و درد چشمی که روزه برایش ضرر دارد یعنی درد آنرا شدیدتر و یا بهبودش را دیرتر و یا خرابی و بیماریش را شدیدتر می سازد، حال چه اینکه یقین به این آثار سوء داشته باشد و یا صرفاً احتمال آنرا بدهد که باعث دلواپسی و ترسش باشد و همچنین کسیکه می ترسد اگر روزه بگیرد دچار بیماری و ضرر میشود. البته این در صورتی است که ترس او منشاءئی عقلانی و قابل اعتناء نزد عقلا داشته باشد که در اینصورت نیز روزه اش صحیح نیست و جایز بلکه واجب است بر او که افطار کند و اما صرف ضعف و سستی مجوز افطار نیست هرچند که ضعف مفرط باشد بلکه اگر بحدی برسد که عادتاً قابل تحمل نیست جائز نیست افطار کند.

و اگر بخیال اینکه روزه برایش ضرر ندارد روزه بگیرد و بعد از فراغت از آن معلوم شود که اشتباه کرده و از ناحیه روزه صدمه دیده در صحت آن روزه اشکال است بلکه صحیح نبودن آن خالی از قوت نیست.

یکی دیگر از شرایط صحت روزه این است که مسافر نباشد البته سفری که باعث شکسته شدن نماز است که در چنین سفری روزه صحیح نیست اگر چه روزه مستحبی باشد بنابراین ، بلکه چند مورد استثناء شده یکی روزه عوض قربانی برای کسیکه نتوانسته وظیفه قربانی را انجام دهد که باید سه روز از ده روز بدل قربانی را در حج بگیرد دوم روزه عوض از سر بردن شتر برای کسیکه قبل از غروب نهم عمداً از عرفات کوچ کند که باید هیجده روز روزه بگیرد و سوم روزه نذریکه شرط شده آنرا در خصوص سفر بگیرد و یا نذر کرده باشد روزه ای بگیرد چه مسافر باشد و چه حاضر و اما اگر نذرش مطلق باشد به اینکه اسمی از سفر نبرده باشد و تنها نذر روزه کرده باشد نمی تواند آن را در سفر بگیرد.

مسأله ۲ - درصحت روزه مستحبی علاوه بر آنچه گذشت شرط دیگری هست و آن این است که قضاء روزه واجب

بگردنش نباشد و احتیاط در مطلق روزه های واجب از قبیل کفار و غیر آن ترک نشود بلکه تعمیم مطلق واجب خالی از قوت نیست.

مسئله ۳ - آنچه از شرائط که برای صحت روزه ذکر کردیم شرط وجوب نیز هست غیر از اسلام و ایمان.

یکی دیگر از شرائط وجوب ، بلوغ است پس روزه بر کودک نابالغ واجب نیست هرچند که نیت روزه مستحبی کند و در اثناء روز بحد بلوغ برسد بله اگر قبل از طلوع فجر به حد بلوغ برسد واجب است نیت روزه کند و کودکی که نیت روزه کرد اگر در اثناء روز بحد بلوغ برسد و مفطری نیاورده باشد نزدیکتر به احتیاط آنستکه روزه اش را تمام کند بلکه اگر قبل از ظهر بحد بلوغ برسد و مفطری انجام نداده بهتر و نزدیکتر به احتیاط آنست که نیت روزه کند و آن روزه را به آخر برساند.

مسئله ۴ - اگر مکلف حاضر - در وطن باشد و در حال روزه از وطن بعزم سفر خارج شود در صورتیکه قبل از ظهر خارج می شود واجب است که افطار کند و اگر بعد از ظهر خارج شود واجب است بحال روزه باقی بماند و روزه اش صحیح است و اگر مسافر از سفر برگردد و حاضر در شهرش و یا شهریکه می خواهد در آن ده روز اقامت کند بشود در صورتیکه قبل از ظهر بدانجا برسد و چیزی هم که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد واجب است نیت کند و روزه را بگیرد و اگر بعد از ظهر بدانجا برسد و یا قبل از ظهر و بعد از آنکه مفطری انجام داده برسد روزه آنروز بر او واجب نیست.

مسئله ۵ - مسافریکه حکم را نمی داند یعنی نمی داند که روزه در سفر مشروع نیست اگر روزه بگیرد روزه اش صحیح است و از تکلیف او مجزی است بهمان ترتیبی که در جاهل بحکم نماز گذشت چون شکستن نماز بمنزله افطار الصلوة بالنسبه به نماز گفتیم در اینجا نیز هست بروزه می آید و بنابر این پس کسی که باید در سفر هم نماز را تمام بخواند مانند مکاری و کسیکه سفرش نافرمانی خدای تعالی است و کسیکه قصد اقامت ده روز در جائی نموده و نیز مرددیکه سی روز به حال

تردید پشت سر انداخته و امثال آنان باید روزه را هم بگیرند بلکه کسیکه برای شکار سفر کرده و منظورش از شکار تجارت و کسب است باید روزه را بشکند و افطار کند و در نمازش احتیاط نموده هم شکسته بخواند و هم تمام و نیز فرق دیگری که بین نماز و روزه هست این است که اگر کسی فراموش کند که در سفر است و نباید روزه بگیرد و روزه گرفت و بعد از مغرب بیادش بیاید باید روزه را قضاء کند ولی اگر همین شخص نماز را تمام بخواند و بعد از وقت متوجه شود که مسافر بوده و باید شکسته می خوانده قضاء بر او واجب نیست که در کتاب صلوة گذشت.

مسافر در چهار محل که مخیر است نماز را تمام و یا شکسته بخواند نباید روزه بگیرد و نیز اگر بعد از ظهر وطن به سوی سفر خارج شود باید روزه را تمام کند ولی همین شخص اگر در سفر خواست نماز بخواند باید آنرا دو رکعتی بخواند و بعکس اگر مسافر بعد از ظهر وارد شهر خود شود باید روزه را بشکند ولی همین شخص نماز آنروزش را اگر در سفر خوانده تمام می خواند.

و ما در کتاب صلوة گفتیم که معیار در شکسته شدن نماز این است که مسافر به حد ترخص برسد در روزه نیز همین معیار است یعنی قبل از رسیدن به حد ترخص نمی تواند افطار کند بلکه اگر چنین کند باید روزه را قضاء کند و بنابر احتیاط کفاره نیز بر او واجب است.

مسأله ۶ - در حال اختیار در ماه رمضان مسافرت جائز نیست هرچند که منظورش از سفر فرار از روزه باشد چیزیکه هست مسافرت به این منظور قبل از گذشتن بیست و سه روز از رمضان کراهت دارد مگر آنکه مسافرت بمنظور حج یا عمره باشد و یا به خاطر مالی باشد که می ترسد اگر سفر نکند آنمال تلف شود و یا می ترسد اگر سفر نکند برادری دینی از او هلاک می شود و اما روزه غیر رمضان در صورتیکه روزه اش معین باشد نزدیکتر به احتیاط آنست که در حال اختیار سفر نکند و روزه

اش را بگیرد همچنانکه اگر مسافر است نزدیک تر به احتیاط آن است که اگر می تواند سفر قصد اقامت ده روزه را بکند تا روزه معین را بگیرد هر چند که اقوی آنستکه چنین کسی می تواند مسافرت کند و واجب نیست در صورتیکه مسافر است قصد اقامت کند.

مسئله ۷ - برای مسافر و بلکه هر کسیکه شرعا می تواند روزه رمضان را بخورد مکروه است در روز که شکم خود را از آب و طعام پر کند و نیز کراهت دارد که جماع کند بلکه نزدیکتر به احتیاط آنستکه این عمل را ترک کند هرچند که اقوی جواز آنست.

مسئله ۸ - برای چند طائفه جایز نیست که در ماه مبارک رمضان افطار کنند یعنی روزه نگیرند اول پیرمرد و پیرزنی که یا بکلی روزه گرفتن مقدورشان نیست و یا برایشان بسیار دشوار است دوم کسانی که مبتلا به بیماری تشنگی هستند حال چه اینکه اصلا بتوانند تشنگی را تحمل کنند و یا آنکه تحملش برایشان دشوار باشد سوم زن حامله ای که نزدیک زائیدن است و روزه گرفتن مضر است بحال او و بحال فرزند اوست چهارم زن شیردهی که کم شیر است و اگر روزه بگیرد شیرش کمتر شده یا خودش صدمه می خورد و یا فرزندیکه شیر میدهد همه این چند طائفه روزه را می خورند و باید هر یک از آنان برای هر روز یک مد طعام کفاره بدهند و نزدیکتر به احتیاط آنستکه برای هر روز دو مد (یعنی نیم من) طعام بدهند بجز پیرمرد و پیرزن مبتلا به بیماری عطش که در صورت عدم امکان روزه گرفتن وجوب کفاره بر آنان محل اشکال است بلکه واجب نبودنش خالی از قوت نیست همچنانکه وجوب آن بر زن حامله ای که نزدیک بزائیدن است و نیز بر زن شیردهی که شیرش کم است و روزه مضر بحال آندو و یا بحال فرزند آندو است محل تامل است.

مسئله ۹ - در زن شیرده فرقی نیست بین اینکه فرزند خود او باشد و یا آنکه از دیگری باشد و او وی را شیر دهد حال چه

اینکه اجرت بگیرد و شیر دهد و یا آنکه تبرعا شیر دهد که او نیز میتواند روزه را افطار کند البته نزدیکتر به احتیاط آنستکه در صورتی برای شیر دادن روزه را افطار کند که شیردهی دیگر برای طفل یافت نشود و اگر کسی هست که با اجرت بچه را شیر دهد و یا از پدر طفل و یا مادر طفل و یا متبرعی است اجرت بگیرد طفل را به او بسپارد و خود روزه اش را بگیرد.

مسئله ۱۰ - بر زن حامله و شیرده واجب است روزه هائیکه از او فوت شده قضاء کند همچنانکه احتیاط آنستکه پیرزن و پیرمرد و نیز کسیکه بیماری عطش دارد اگر قدرت یافتند روزه های فوت شده را قضاء کنند.

گفتار در طرق ثبوت هلال رمضان و سوال

هلال ماه مبارک رمضان و هر ماه دیگر بچند طریق ثابت می شود یکی اینکه مکلف خودش هلال را به چشم ببیند هر چند که او در دیدن هلال تنها باشد و غیر او کسی ندیده باشد ۲ - اینکه بین مردم رؤیت آن شایع و متواتر باشد بحدیکه یقین آور باشد ۳ - اینکه سی روز از اول ماه قبلی گذشته باشد ۴ - اینکه بینه شرعیه یعنی دو شاهد عادل شهادت دهند که ما هلال را دیدیم . ۵ - اینکه حاکم شرع حکم کند باینکه فردا اول رمضان و یا مثلا اول شوال است البته حکم حاکم وقتی نافذ و معتبر است که مکلف علم بخطا بودن حکم او یا مدرک حکم او نداشته و گرنه حکم او در حق وی نافذ نیست.

واما گفتار منجمین در این باره هیچ اعتبار شرعی ندارد و نیز طوق داشتن هلال و یا غایب شدنش بعد از شفق روز قبل هیچ دلالتی بر اینکه شب قبل اول ماه بود ندارد هر چند که برای مکلف ظن به این معنا را هم بیاورد.

مسئله ۱ - در قبول شهادت بینه شرط است که بینه به رؤیت خود شهادت بدهد یعنی دو شاهد عادل بگویند ما هلال را بچشم خود دیدیم ، پس اگر بگویند ما علم داریم ، باینکه مثلا امشب ماه است کافی نیست.

مسئله ۲ - در حجیت بینه (شهادت دو شاهد عادل) این شرط معتبر نیست که حتما نزد حاکم شهادت دهند پس این دو

شاهد نزد هر کس که شهادت دهند شهادتشان آندو را بخاطر اینکه معتبر است حتی اگر نزد حاکم شهادت بدهند و حاکم شهادت آندو را بخاطر اینکه عدالت آنان برای وی ثابت نشده رد کند ولی عدالتشان برای مکلف ثابت باشد و نزد او نیز شهادت دهند شهادتشان برای او معتبر است و شرعا واجب است بر آن شهادت ترتیب اثر دهد یعنی فردا را اول رمضان دانسته روزه بگیرد و یا اول شعبان دانسته و افطار کند.

و در شهادت دو شاهد عادل این معنا معتبر نیست که زمان رؤیت هر دو توافق داشته همینهکه شهادت دهند، ما ماه را دیدیم کافی است بله این معنا معتبر است که باید اوصافیکه ربطی به شکل و قیافه خود هلال ندارد و مکلف احتمال دهد که اگر توصیف آندو درباره اوصاف خارجه از خود هلال مختلف است بخاطر اختلافی است که آندو در تشخیصی دارند مثلا یکی بگوید من هلال را در نقطه بلندی از آسمان دیدم و آن دیگری بگوید من در کرانه افق دیدم یکی بگوید هلالی که من دیدم طوق داشت دیگری بگوید بدون طوق بود یکی بگوید من آنرا در عرض شمالی دیدم آن دیگری بگوید در عرض جنوبیش رؤیت کردم که اگر اختلاف دو شاهد در اینگونه اوصاف باشد بعید نیست که شهادتشان قبول باشد مگر آنکه تفاوت بسیار زیاد باشد.

اگر یکی از دو شاهد و یا هر دو در وصف هلال چیزی بگویند که مخالف با واقع باشد مثلا ما می دانیم که هلال در اول هر ماه همواره دو لبه اش بطرف آسمان و گرده اش به طرف افق است حالا اگر دو شاهد بعکس این شهادت دهند شهادتشان پذیرفته نیست و اما اگر هر دو شاهد و یا یکی از آن دو بطور مطلق بگویند من ماه را دیدم و درباره خصوصیات ماه چیزی نگویند و یا یکی از آندو مطلق بگویند و دیگری اوصافی برای آن ذکر کند که مخالف با واقع نیست کفایت می کند.

مسأله ۳ - اگر چهار زن و یا یک مرد و زن شهادت دهند که ماه را دیده ایم شهادتشان پذیرفته نیست و همچنین اگر یک

مردم شهادت دهد و سوگند را هم ضمیمه کند اعتباری بشهادتش نیست.

مسئله ۴ - فرقی نیست بین اینکه دو شاهد عادل اهل شهر و قریه مکلف باشند و یا از خارج آن محل آمده باشند و نیز فرقی نیست و در اینکه در آسمان لکه ابری باشد یا نباشد بلکه اگر در افق هیچ لکه نباشد و آسمان کاملاً صاف باشد و مردم برای دیدن هلال جمع شده باشند و در بین آنان اختلاف باشد عده ای مدعیان رؤیت را تکذیب بطوریکه احتمال اشتباه دو شاهد عادل در دل مکلف قوت بگیرد در چنین وضعی در قبول شهادت آندو اشکال هست.

مسئله ۵ - حجیت حکم اختصاص بمقلدین او ندارد بلکه حکم او بر سایر حکام شرع نیز حجت است مگر آنکه نزد سایر حکام خلاف حکم آن حاکم و یا خطا مستند او ثابت شده باشد.

مسئله ۶ - اگر در شهری هلال ثابت شده باشد و در شهری دیگر نشده باشد اگر ایندو شهر نزدیک بهم باشند و یا بدانیم افق هر دو یکی است ثبوت آن برای مردم هر دو شهر کافی است و در غیر این صورت کافی نیست.

مسئله ۷ - جائز نیست در مسئله رؤیت هلال بخبر تلگرافی و امثال آن اعتماد شود مگر آنکه تلگراف از شهری نزدیک بمحل اقامت مکلف مخبره شده باشد و یا بداند که افق آن شهر با افق محل اقامتش توافق دارد و ثبوت هلال در آن شهر محقق شده باشد یا حاکم آن شهر حکم کرده باشد و یا بینه ای شرعی اقامه شده باشد و این در تحقق کافی است که مخبره کننده همان بینه شرعی باشد.

گفتار در قضاء روزه رمضان

بر کودک واجب نیست بعد از آن که بحد بلوغ رسید روزه های که در سالهای قبل از بلوغش افطار کرده قضاء کند و مجنون و کسی هم که مدتی در حال بیهوشی بوده واجب نیست روزه های ایام عذر را قضا کنند و همچنین بر کافر اصلی و اما

کافر غیر اصل یعنی مسلمانیکه مدتی مرتد شد و دوباره برگشت باید روزه های زمان ارتداد را قضاء کند و نیز بر حائض و نفساء واجب است روزه های ایام عذر را قضاء نماید هر چند که قضاء نمازهای آن ایام واجب نیست.

مسئله ۱ - در سابق گذشت که اگر کسی قبل از ظهر بحد بلوغ برسد هر چند چیزی نخورده باشد و مفطری انجام باشد روزه آن روز بر او واجب نیست و همچنین است که کسیکه نیت روزه مستحبی کرده و در اثناء روز به حد بلوغ رسیده باشد پس این دو نفر اگر روزه آن روز را خورده باشند قضائش بر آنان واجب نیست هر چند که به احتیاط نزدیک تر است.

مسئله ۲ - کسیکه روزه اش بخاطر مستی فوت شده قضاء آن بر او واجب است حال چه اینکه شراب مسکر را به منظور مداوا خورده باشد و چه بوجه حرام نوشیده باشد بلکه نزدیکتر به احتیاط آنست که حتی در صورتی هم که قبل از نوشیدن شراب در هنگام نیمه شب نیت روزه را که کرده باشد و روزه را تا به مغرب رسانده باشد قضاء آنروز را بیاورد.

مسئله ۳ - کسیکه مخالف مذهب حق بوده و سپس مستبصر شده بر او واجب نیست روزه هائیکه در آن حال از او فوت شده واجب است قضاء کند.

مسئله ۴ - در قضاء روزه واجب لازم نیست بفوریت انجام شود ولی به احتیاط واجب جائز نیست از رمضان بعد تاءخیر بیندازد و اما اگر یکسال تاءخیر انداخت از آن به بعد موسع می شود.

مسئله ۵ - در قضاء ترتیب و تعیین اینکه امروز کدام روزه فوت شده را قضاء می کنیم لازم نیست پس اگر چند روز روزه از مکلف فوت شده بهمان عدد روزهایی را روزه بگیرد به نیت قضاء آن ایام کفایت می کند هر چند معین نکند که روز اول قضاء اولین روز فوت شده و روز دوم قضاء دومین روز همچنین تا آخر.

مسئله ۶ - اگر دو ماه رمضان و یا بیشتر روزه از او فوت شده باشد مخیر است بین اینکه اول ماه رمضان اول را قضا کند و

و اما اگر بعد از برطرف شدن عذر تصمیم داشته باشد روزه های فوت شده را قضاء کند لکن عذر موجه دیگری در تنگی وقت پیدا شده باشد احتیاط واجب آنستکه در اینجا نیز هم کفاره بدهد وهم در زمانهای بعد قضاء کند.

مسئله ۱۰ - کفاره تاخیر بخاطر تکرار سالها مکرر نمی شود پس اگر سه روز از سه رمضان متوالی از او فوت شده و قضاء آنرا نیاورده باشد یک کفاره برای یک روز رمضان اول می دهد و یکی برای یکروز رمضان دوم و اما برای رمضان سوم فقط قضاء آنرا بجا می آورد مگر آنکه قضاء آنرا نیز تاخیر بیندازد تا رمضان چهارم فرا رسد که اگر چنین کند یک کفاره دیگر برای یکروز رمضان سوم می دهد.

مسئله ۱۱ - جائز است مکلف کفاره چند روز از یک رمضان و یا چند رمضان را به یک فقیر بدهد و لازم نیست بهر فقیری تنها یک مد بپردازد.

مسئله ۱۲ - جائز است در قضاء رمضان مادام که وقت آن تنگ شده اینک مکلف روزه اش را تا ظهر نشده بشکند و اما بعد از ظهر شکستن آن حرام و بلکه موجب کفاره است هرچند که امساک در بقیه روز واجب نیست و کفاره شکستن قضاء رمضان اطعام ده مسکین و بهر مسکینی یک مد طعام است و اگر تمکن مالی ندارد کفاره اش سه روز روزه گرفتن است.

مسئله ۱۳ - روزه مانند نماز است که اگر از کسی فوت شود و او از دنیا برود ولی او باید قضاء آنرا بجای آورد حال علت قضاء شدن آن هر چه می خواهد باشد بله بعید نیست بگوئیم در صورتیکه میت از در طغیان نماز و روزه را ترک کرده بر ولی او واجب نباشد ولکن احتیاط وجوب آنست بلکه نباید این احتیاط ترک شود البته این وجوب قضاء بر ولی در روزه هائی است که فوت آن موجب قضاء بوده و اما در روزه هایی که قضاء آن بر خود او واجب نبوده ولی نیز واجب نیست بنابراین اگر بخاطر عذر موجه روزه اش را خورده در بین همان رمضان مرده و یا همان عذرش ادامه یافته تا رضانی دیگر قضاء آن بر

ولی او واجب نیست چون درچنین فرضی قضاء ساقط است و در این مسئله هیچ فرقی نیست بین اینکه میت بمقداریکه بتوان به نیت او صدقه داد مالی بجای گذاشته باشد و یا نگذاشته باشد هرچند که در صورت اول نزدیکتر به احتیاط آنستکه با رضایت ورثه هم برایش تصدق دهند و هم روزه های فوتیش را قضاء کنند ودر بحث قضاء نماز پاره ای فروع که مربوط به اینجا نیز می شود گذشت.

گفتار در اقسام روزه

روزه چهار قسم است : واجب و مستحب و مکروه و ممنوع ، روزه واجب عبارتست از روزه ماه مبارک رمضان و روزه کفاره و روزه قضاء و روزه عوض خونیکه باید در حج تمتع ریخته باشد و روزه روز سوم از ایام اعتکاف و روزه نذر و عهد و سوگند هرچند که شمردن این سه قسم اخیر در زمره روزه های واجب مسامحه ای هست .

گفتار در روزه کفاره

روزه کفاره نیز چند قسم است یکی کفاره ای است که بضمیمه کفاره ای دیگر واجب می شود مانند کفاره قتل عمدی که قاتل هم باید روزه بگیرد وهم برده آزاد کند و هم شصت مسکین طعام دهد، و همچنین کفاره افطار بحرام در ماه مبارک رمضان که بنابراحتیاط باید هر سه را انجام دهد .

یکی دیگر قسمتی است که بعد از عجز از کفاره ای دیگر واجب می شود مانند کفاره اظهار و کفاره قتل خطائی که وجوب روزه در این دو مورد بعد از عجز از آزاد کردن برده است و همچنین کفاره افطار در قضاء روزه رمضان که روزه گرفتن در آن وقتی واجب می شود که نتواند ده مسکین را طعام دهد و کفاره شکستن سوگند بخدای تعالی که در مرحله اول آزاد کردن برده و یا اطعام ده مسکین و یا پوشانیدن آنان است و در مرحله دوم اگر از انجام آنها عاجز شد باید سه روز روزه بگیرد و نیز

کفاره خراش دادن زن است صورت خود را در مصیبت بنحوی که خون درآید و یا موی سر خود را بکند و یا مردی در مرگ همسر یا فرزندش گریبان چاک کند باید همان کفاره را که در شکستن سوگند گذشت بدهد و نیز مانند کفاره کوچ کردن از عرفات قبل از غروب آفتابست که اگر عمدا صورت بگیرد مکلف باید شتری قربانی کند و اگر از آن عاجز شد هجده روز روزه بگیرد و یکی دیگر کفاره شکار کردن شتر مرغ در حال احرام است که در مرحله اول باید شتری قربانی کند و اگر نتوانست پول آنرا طعام خریداری نموده با آن شصت مسکین را سیر کند. یعنی به هر مسکینی بنابر اقوی یک مد طعام بدهد و احتیاط نزدیکتر دو مد می پردازد و اگر چیزی زیاد آمد مازاد را نیز بهمان شصت مسکین می پردازد و اگر کم آمد واجب نیست از خودش طعام خریداری کند و احتیاط به دادن دو مد به یک مسکین در جائی است که باعث کمبود از شصت نفر نشود و گرنه بهر مسکینی یک مد می دهد و شصت نفر را کامل می کند و اگر از دادن تصدق عاجز شد بنابر احتیاط واجب به عوض هر مد یک روز روزه بگیرد تا شصت روز که این آخرین درجه کفاره او است و اگر از روزه شصت روز عاجز شد آنوقت هیجده روز روزه می گیرد و از آن جمله کفاره شکار گاو وحشی برای محرم است که باید یک گاو قربانی کند و اگر از تهیه کردن آن عاجز باشد پول آنرا طعام خریداری نموده سی نفر مسکین را اطعام می کند یعنی بهر مسکینی بنابر اقوی یک مد می پردازد و نزدیکتر به احتیاط آنست اگر کم نمی آورد بهر مسکینی دو مد بدهد و اگر طعام خریداری شده زیاد بیاید مال خود او است ، و احتیاط مستحبی در دادن دو مد به هر مسکین مخصوص به جائی است که موجب نقص بر سی نفر نشود و اگر کم بیاید واجب نیست از خودش آنرا تکمیل کند.

و اگر نتوانست این کار را انجام دهد روزه می گیرد و بنابر احتیاط عوض هر یک مد یک روز روزه بگیرد تا سی روز که نهایت کفاره اوست و اگر نتوانست نه روز روزه می گیرد و کفار شکار کردن گورخر در حال احرام نیز همین است هر چند که نزدیکتر به احتیاط آنست که در شکار گورخر کفاره مخصوص شتر مرغ را انجام دهد مورد دیگر از صور عجز از کفاره دیگر

شکار کردن آهو در حال احرام است که در مرحله اول یک گوسفند و در صورت عجز از آن قیمت آنرا طعام می خورد و بر ده مسکین به هر نفر یک مد بنابر اقوی توزیع می کند و به احتیاط نزدیکتر دادن دو مد است و حکم زیاده و نقیصه آن و مورد احتیاط مثل مسئله قبلی است و اگر از این عاجز شد بنابر احتیاط عوض هر یک مد طعام یکروز روزه میگیرد تا ده روز که نهایت کفاره او است و اگر از این نیز عاجز بود سه روز روزه می گیرد.

یکی دیگر از اقسام روزه کفاره کفاره ای است که مکلف مخیر است بین روزه و بین غیر آن و این نوع کفاره در چند مورد است یکی کفاره روزه خوردن در رمضان و دوم کفاره فاسد کردن اعتکاف بوسیله جماع و سوم کفاره موی کندن زن در مصیبت و چهارم کفاره نذر و عهد که در این موارد مکلف مخیر است بین خصال سه گانه.

مسئله - در مواردیکه مکلف موظف است دو ماه روزه بعنوان کفاره بیاورده مانند مواردیکه باید هر سه خصلت کفاره را انجام دهد و نیز موردیکه مخیر است یکی از آن سه خصلت را انجام دهد و نیز موردیکه باید بین سه خصلت رعایت ترتیب را بکند و در همه این موارد لازم است دو ماه روزه را پشت سر هم انجام دهد و برای رسیدن به این منظور کافی است همه ماه اول و یک روز از ماه دوم را پشت سر هم بیاورد که بیانش گذشت . و بنابر احتیاط واجب است که این تتابع و پشت سرهم انجام دادن را در روزه هیجده روزه ای که عوض از دو ماه است نیز رعایت کند بلکه این تتابع در روزه سایر کفارات نیز واجب است بنابر احتیاط .

در مواردی که گفتیم تتابع لازم است اگر در بین مدت عذری پیش آمد که مکلف نتوانست روزه بگیرد و ناگزیر از افطار شد این مفطر مضربه تتابع نیست بعد از زوال عذر بلافاصله عمل را ادامه می دهد و روزه بقیه ایام را می آورد که بیانش در سابق نیز گذشت .

و اما روزه های مستحبی :

روزه های مستحبی سیزده است که از همه مؤکدتر روزه سه روز در هر ماه است و بهترین کیفیت آن اینستکه اولین پنج

شنبه و آخرین پنج شنبه و اولین چهارشنبه در دهه هر ماه را روزه بگیرد.

دوم - روزه ایام البیض یعنی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه است.

سوم - روزه روز غدیر که روزه هیجدهم ذی الحجه است.

چهارم - روزه روز ولادت رسول خدا (ص) که هفدهم ربیع الاول است.

پنجم - روزه روز مبعث آنجناب که روز بیست و هفتم رجب است.

ششم - روزه روز دحوالارض که روز بیست و پنجم از ذی القعدة است.

هفتم - روزه روز عرفه برای کسیکه روزه گرفتن او را دچار ضعف نمی کند و از خواندن دعاهای آنروز باز نمی دارد البته

استحباب روزه این روز در وقتی است که هلال اول ذی الحجه ثابت شده باشد بطوریکه مکلف این احتمال را ندهد که

آنروز عید قربان باشد.

هشتم - روزه روز مباحله و آن روز بیست و چهارم از ذی الحجه است که البته مکلف روزه آنروز را به قصد قربت مطلقه و از

باب شکرانه این نعمت که رسول خدا (ص) در آنروز فضیلت عظیمی از فضائل مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام را اظهار

نموده بجا می آورد.

نهم - روزه هر پنج شنبه و جمعه.

دهم - روزه اول ذی الحجه تا روز نهم آن

یازدهم - روزه ماه رجب و ماه شعبان حال یا همه آندو ماه و یا بعضی از ماه هرچند یک روز از هر یک.

دوازدهم - روز نوروز

و سیزدهم - اول و سوم ماه محرم.

و اما روزه های مکروه

در چند مورد روزه گرفتن کراهت دارد: اول روزه گرفتن استحبابی میهمان بدون اجازه میزبان و همچنین با نهی او و نزدیکتر به احتیاط آنست که با عدم اذن او روزه را ترک کند.

دوم روزه گرفتن فرزند بدون اذن پدر این در صورتی است که روزه او پدر را از نظر شفقت آزار ندهد. اگر نهی کند احتیاط ترک روزه است هرچند موجب اذیت او نشود.

سوم روزه گرفتن با وجود نهی مادر و نزدیکتر به احتیاط آنست که نوه و نییره تا هرچه پایین تر رود را محکوم بحکم فرزند بدانیم و جد اول و دوم و هرچه بالاتر رود را و چون بدانیم بلکه بهتر آنست که مراعات اذن مادر را نیز بکنیم.

و اما روز عرفه در فرضی که روزه گرفتن آن مکلف را ناتوان نموده از واقع روز عید باشد سزاوارتر ترک روزه گرفتن است البته در این دو فرض ظاهرا کراهت بمعنائیکه حتی در عبادات مصطلح است نمی باشد.

و اما روزه های ممنوع

یکی روزه روز عید فطر و عید قربان است و یکی دیگر روز سی ام شعبان است که روز گرفتن آن به نیت رمضان ممنوع است و یکی روزه ایام تشویق ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذی الحجه برای کسی است که در منی است چه مناسک حج را انجام دهد و چه ندهد و یکی دیگر روزه کسی است که نذر کرده بوده اگر موفق بفلان معصیت شود یک و یا چند روز روزه بگیرد یکی

دیگر روزه از سخن گفتن است و به اصطلاح روزه سکوت است به این معنا که نیت کند بعنوان روزه یکرروز و یا بعضی از یکرروز را سخن نگوید و اما اگر بدون نیت سخن نگوید هرچند که سکوتش در تمام روز باشد اشکال ندارد یکی دیگر روزه وصال است به این معنا که دو روز را با شب میانی آن روزه بگیرد و بوجه قوی تر روزه وصال که ممنوع است هم شامل این مورد می شود که کسی نیت کند یک روز و یک شب را تا سحر امساک کند و هم شامل روزه کسی می شود که نیت کند دو روز و یک شب را امساک کند و اما افطار نکردن و تاخیر آن تا سحر و حتی تا شب دوم بدون نیت روزه وصال نیست و اشکال ندارد هرچند که نزدیکتر به احتیاط این است که از اینکار نیز اجتناب کند همچنانکه احتیاط این است که زوجه بدون اذن شوهر روزه مستحبی نگیرد بلکه در جائیکه روزه مزاحم حق شوهر است و بلکه در صورت نه او هرچند مزاحم حق او نباشد احتیاط ترک نشود.

خاتمه در مسائل اعتکاف

اعتکاف عبارت است از ماندن در مسجد و بعنوان اینکه عبادتست و در این عبادت معتبر نیست که قصد عبادتی دیگر خارج از اعتکاف ضمیمه آن شود هر چند که ضمیمه کردن قصد عبادتی دیگر به احتیاط نزدیکتر است و اعتکاف بحسب اصل شرع مستحب است و بسا می شود که بخاطر نذر و یا عهد و یا سوگند و یا اجیر غیر شدن و امثال آن واجب می شود، و این عبادت در تمام سال هر زمانیکه روزه گرفتن ممنوع نباشد صحیح است و از همه اوقات بهتر ماه مبارک رمضان و از همه روزهای رمضان بهتر دهه آخر آنست.

گفتار در شروط واحکام اعتکاف در دو فصل

فصول در شروط آن

در صحت اعتکاف چند چیز شرط شده ، اول داشتن عقل و بنابر این اعتکاف از دیوانه هرچند ادواری گاهگاهی باشد در زمان جنونش صحیح نیست و (اما در زمان سلامت می تواند آنرا انجام دهد). و نیز از مست و هرکس دیگری که فاقد عقل باشد صحیح نیست.

شرط دوم نیت است و بعد از تعیین آن در نیت چیزی جز قصد تقرب و اخلاص در عبادت شرط نیست و لازم نیست وجه آن یعنی وجوب یا استحباب آنرا در نیت معلوم کند آنچنانکه در سایر عبادات واجب نیست تا آنکه اگر واجب باشد قصد وجوب کند و اگر مستحب باشد قصد استحباب هرچند که اعتکاف در روز سوم را بکند بلکه در روز سوم نیت را تجدید کند. و وقت اعتکاف در ابتداء اول فجر روز اول است به این معنا که معتکف نباید اعتکاف را از اول فجر تاخیر بیندازد و جائز است در اول شب یا وسطهای شب شروع کند و در حین شروع کردن نیت کند بلکه نزدیکتر به احتیاط آنستکه شب اول را نیز داخل نموده از اول شب نیت کند.

شرط سوم اینکه روزه بگیرد چون اعتکاف بدون روزه صحیح نیست و معتبر نیست که روزه را به نیت خود بگیرد بلکه روزه غیر نیز کافی است حال چه اینکه واجب باشد و چه مستحب چه به نیت خود روزه بگیرد و چه به نیت غیر و در این حکم هیچ فرقی بین اقسام اعتکاف و انواع روزه نیست بلکه اعتکاف نذری و اجاره ای را می تواند در ماه رمضان بجای آورد بشرطیکه انصرافی در بین نباشد بلکه اگر نذر کند که در ایامی معین اعتکاف کند و از سوی دیگر روزه نذری بعهده اش باشد می تواند در همان ایام اعتکاف روزه را به قصد وفاء به نذر بگیرد.

شرط چهارم اینکه مدت اعتکاف کمتر از سه روز به اضافه شبهای آن نباشد و بیشتر شدن آن عیبی ندارد چون برای بیشترش حدی معین نشده هرچند که در بیشترش بعد از هر دو روز، روز سوم واجب می شود پس اگر پنج روز اعتکاف کرد

روز ششم واجب می شود و اگر هشت روز اعتکاف کرد روز نهم بنا بر احتیاط واجب می شود و همچنین . و روز عبارتست از طلوع فجر تا غروب روز سوم اعتکاف کند اعتکافش تمام است ، نه داخل کردن شب اول واجب است و نه شب چهارم هر چند که جائز نیست و در اینکه آیا جائز است ابتداء را مثلا از ظهر روز اول گرفته تا ظهر روز چهارم ادامه دهد یا نه اشکال و تامل است .

شرط پنجم اینکه اعتکاف در یکی از مساجد چهارگانه یعنی مسجدالحرام و مسجدالنبی صلی الله علیه و آله و مسجد کوفه و مسجد بصره باشد و در غیر این چهار مسجد محل اشکال است پس احتیاط ترک نشود یعنی اگر خواست در سایر مسجد جامع ها انجام دهد بقصد رجاء انجام دهد یعنی به امید اینکه مطلوب باشد نه بعنوان عمل به یک دستور استحبابی دینی و اما در غیر مسجد جامع مانند مسجد محله یا مسجد بازار جائز نیست .

شرط ششم اینکه از هر کسی که اجازه اش معتبر است اجازه داشته باشد مثلا کسیکه اجیر خاص شخصی شده اگر اجازه طوری واقع شده که منافع سه روز اعتکاف مکلف را نیز فرا گرفته نمی تواند بدون اجازه اجیر کننده اش اعتکاف کند و در غیر این صورت معتبر بودن اجازه او معلوم نیست بلکه می دانیم که در بعضی فرضها معتبر نیست و نیز مانند شوهر نسبت به همسرش که اگر اعتکاف کردن او حقی از شوهر را تلف می کند در اینصورت اذن شوهر معتبر است هر چند خالی از اشکال نیست و احتیاط ترک نشود، و نیز مانند پدر و مادر نسبت بفرزندشان که اگر اعتکاف فرزند باعث اذیت آندو می شود اذن آنان معتبر است و اگر نمی شود معتبر نیست هر چند که داشتن اجازه به احتیاط نزدیکتر است .

شرط هفتم اینکه وقوف در مسجد را تا آخر ادامه دهد پس اگر عمدا و اختیارا برای امری غیر آنچه که مباح شده خارج شود اعتکافش باطل می شود هر چند که جاهل بحکم باشد، بله اگر اعتکاف را فراموش کرده باشد و یا او را با اکراه بیرون کرده

باشند اعتكافش باطل نمی شود و همچنین اگر بخاطر ضرورتی عقلی از قبیل مراجعه ضروری به طیب و یا شرعی (چون غسل جنابت) و یا عادی (چون بول و غائط) بیرون شود باطل نمی شود و برای جنب جائز نیست که در مسجدالحرام و مسجدالنبی صلی الله علیه و آله غسل کند و واجب است تیمم نموده از مسجد بیرون آید و پس از غسل به مسجد برگردد در غیر آن دو مسجد نیز اگر غسل کردن در مسجد مستلزم مکث جنب در مسجد و یا مستلزم آلوده کردن مسجد باشد حکم همین و اما اگر مستلزم آن دو امر نباشد می تواند در همان مسجد غسل کند بلکه این کار به احتیاط نزدیک تر است حتی بفرضی هم که بیرون شدن برایش جائز است.

مسئله ۱ - در صحت اعتكاف بلوغ شرط نیست پس کودک ممیز نیز بنا بر اقوی می تواند اعتكاف کند.

مسئله ۲ - جائز نیست که مکلف از اعتكافی به اعتكافی دیگر عدول کند هر چند که هر دو واجب و یا هر دو مستحب باشد، و نیز جائز نیست از اعتكاف به نیابت کسی به اعتكاف به نیابت شخصی دیگر و یا از اعتكاف به نیابت کسی به اعتكاف برای خود عدول نموده اعتكاف را که به نیت او شروع کرده به نیت خود تمام کند و یا بعکس اعتكافی که به نیت خودش شروع کرده به نیت غیر تمام کند.

مسئله ۳ - اعتكاف اگر مستحبی باشد جائز است در روز اول و دوم آنرا قطع کند و اما اگر دو روز آنرا بپایان برده سومی واجب می شود و قطع آن جائز نیست بلکه سومی بعد از هر دو روز بنا بر اقوی واجب است چه در سومی اول و یا سومی دوم که روز ششم باشد و بنا بر احتیاط در سایر سوم ها نیز واجب است و اما اعتكاف واجب به نذر در صورتیکه در هنگام نذر وقت آنرا معین کرده باشد قطع آن به هیچ وجه جائز نیست و گرنه حکمش حکم اعتكاف مستحبی است.

مسئله ۴ - در اعتكاف باید سه روز متصل باشد و دو شب فیما بین داخل در سه روز است که بیانش گذشت بنا بر این اگر نذر

کند که سه روز جدای از هم اعتکاف شرعی باشد نذرش منعقد نمی شود و همچنین اگر نذر کند که یک یا دو روز اعتکاف کند و نذر خود را مقید کند به اینکه بیش از دو روز اعتکاف نکند نذرش منعقد نیست بلکه اگر مقید نکند نذرش صحیح است و واجب است روز دوم و سوم را در فرض اول و روز سوم را در فرض دوم اعتکاف کند.

مسئله ۵ - اگر نذر کند که یک ماه تمام اعتکاف کند کافی است روزهای مابین دو هلال را اعتکاف کند هر چند که ماه یک روز کم باشد ولی احتیاط آنست که در اینصورت یکروز دیگر به اعتکاف خود ادامه دهد.

مسئله ۶ - در یک اعتکاف معتبر است که مسجد یکی باشد پس جائز نیست یک اعتکاف را در دو مسجد انجام دهد هر چند که این دو مسجد بیکدیگر متصل باشند مگر آنکه هر دو یک مسجد بحساب آیند و اگر تمام کردن اعتکاف در محلی که نیت کرده بود بخاطر ترس و یا فرو ریختن سقف و امثال آن غیر ممکن شد اعتکاف باطل می شود و نمی تواند در مسجدی دیگر تمام کند.

مسئله ۷ - پشت بامهای مساجد و سردابها و محرابهای آنها جزء آنها هستند پس حکم خود مسجد را دارند مگر آنکه مکلف علم داشته باشد به اینکه از مسجد خارج است و اما دالان مسجد و امثال آن از مسجد نیست مگر آنکه بداند که آنها جزء مسجد وقف شده و از همین قبیل است دو بقعه مبارکه مسلم بن عقیل وهانی عروه رحمه الله علیهما که علی الظاهر خارج از مسجد کوفه می باشند.

مسئله ۸ - اگر از مسجد محل خاصی را برای اعتکاف خود معین کند بصرف نیت او متعین نمی شود و نیتی که کرده لغو است حتی اگر پشت بام را نیت کرده باشد نه پائین را باز می تواند از بام پائین بیاید و همچنین اگر عکس این را نیت کرده باشد بلکه تعیین کردن محل اعتکاف در بعضی از فرضها باعث اشکال در صحت اعتکاف میشود.

مسئله ۹ - یکی از ضرورت‌هاییکه خارج شدن از مسجد را جائز می کند اقامه شهادت و عیادت مریض است البته مریضی که بنحوی بستگی با او داشته باشد و عیادت او عرفا از ضرورتها شمرده شود و همچنین است حال در تشییع جنازه و بدرقه مسافر واستقبال کسیکه از سفر می آید و امثال اینها هرچند که هیچیک از این امور برای او متعین نباشد و ضابطه مطلب این است که هر جا خارج شدن از مسجد بحکم عقل و یا شرع و یا بحکم عادت از امور واجبه و یا راجحه شمرده شد حال چه راجح دنیوی باشد و چه اخروی و چه اینکه ترک خروج موجب ضروری بشود و چه نشود در آنجا خارج شدن جائز است ، بله احتیاط آنستکه در خارج شدنش مراعات نزدیک ترین راه را بکند و به مقدار حاجت و ضرورت در خارج مسجد بماند و واجب استکه تا می تواند در زیر سایه نشیند و نزدیکتر به احتیاط آنستکه مطلقا نشیند مگر آنکه باز ضرورت ایجاب کند بلکه از این هم نزدیکتر به احتیاط آنستکه زیر سقف و در سایه راه هم نرود هرچند که به احتمال اقوی جائز است و اما حاضر شدن در جماعت در غیرمسجدالحرام محل اشکال است .

مسئله ۱۰ - اگر معتکف در مسجد جنب شود واجب است برای غسل کردن خارج شود مگر آنکه بتواند بدون معطلی و درنگ و بدون اینکه مسجد را ملوث کند در مسجل غسل کند و ما در سبق حکم دو مسجد مکه و مدینه را بیان کردیم که غسل جنابت در آندو جائز نیست بنا بر این اگر معتکف از مسجد خارج نشود بعلت حرمت مکث در مسجد اعتکافش باطل است .

مسئله ۱۱ - اگر معتکف محل اعتکاف شخص دیگری که قبل از او جا گرفته را غصب کند بعید نیست بگوئیم اعتکافش باطل نمی شود و همچنین اگر بر روی بساط غصبی وی بنشیند همچنانکه اگر نسبت بغصب بودن آن محل و آن بساط جاهل باشد و یا غصبی بودنش را فراموش کرده باشد اشکالی در صحت اعتکافش نیست و اگر زمین مسجد را با خاک و یا

آجر غصبی فرش کرده باشند اگر برای معتکف امکان دارد واجب است از بودن در آنجا اجتناب کند ولی اگر نافرمانی خدا کرد و در همانجا اعتکاف نمود بعید نیست بگوئیم اعتکافش صحیح است و اگر احتراز آن ممکن نباشد احتیاط را ترک نکند و از اعتکاف در آن اجتناب کند.

مسئله ۱۲ - اگر در جائیکه ضرورت ایجاب کرده از مسجد خارج شود خروجش بحدی طول بکشد که از صورت اعتکاف خارج گردد اعتکافش باطل است.

مسئله ۱۳ - برای معتکف جائز است که هنگام نیت کردن شرط کند که هر وقت حتی روز سوم اعتکاف را بخاطر پیش آمدی بشکند هر چند که آن عارض از عذرهای عرفی و عادی و بی اهمیت باشد می تواند بخاطر پیش آمدهای عادی از قبیل آمدن شوهر از سفر اعتکافش را بشکند و دیگر جواز شکستن اعتکافش مختص بضرورتهاییکه هر محذور و ممنوعی را جائز می سازد نیست پس چنین کسی محکوم بحکم شرطی است که کرده اگر شرطش عمومیت دارد آزادیش نیز عمومیت دارد و اگر خاص است یعنی شرط کرده که در پیش آمد مخصوصی اعتکاف را بشکند آزادیش نیز محدود بهمانست ، و اما شرط شکستن بدون عروض هیچ عارضی در روز سوم محل اشکال است بلکه می توانیم بگوئیم جائز نیست .

کسی هم که نذر اعتکاف می کند می تواند در نذر خود این شرط را قید کند که اگر فلان عارضه رخ داد بتوانم اعتکافم را بشکنم مثلا بگوید: (برای خدا باد بعهد من که سه روز اعتکاف کنم بشرطیکه اگر فلان حادثه پیش آمد بتوانم اعتکافم را بشکنم) که اگر چنین شرطی کرده باشد و آن حادثه پیش آمد و او اعتکافش را بشکند نه گناهی مرتکب شده و نه کفاره حث نذر بعهد اش می آید و نه قضاء اعتکاف . البته احتیاط را ترک نکند و این شرط را در بین نیت اعتکاف و نیز در حال

شروع بعمل اعتکاف قید کند و اما اگر قبل از نیت اعتکاف و یا بعد از آن شرط را بیاورد اعتباری ندارد و اگر در بین نیت شرط کند و سپس شرط خود را اسقاط کند علی الظاهر شرطش ساقط نمی شود و به اعتبار خود باقی است.

گفتار در احکام اعتکاف

چند چیز بر معتکف حرام است یکی جماع و لمس زنان و بوسیدن آنان بشهوت بلکه علاوه بر حرمت اعتکاف را باطل می کند و در این حکم فرقی بین مرد و زن نیست پس زنی هم که اعتکاف کرده باید این حکم را رعایت کند.

دوم : بنا بر احتیاط استمناء است.

سوم : بوئیدن عطر و ریحان بمنظور تلذذ پس کسیکه حس شامه ندارد مشمول این حکم نیست.

چهارم : خرید و فروش احتیاط آنستکه معاملات دیگر از قبیل صلح و اجاره و غیر آنها را نیز انجام ندهد و اما اگر معامله ای انجام داد (گناه کرده) ولی معامله اش صحیح است بنا بر اقوی و هر اثری دارد بر آن مترتب می شود و اما اشتغال بکارهای دنیوی حتی خیاطی و بافندگی و امثال آن عیبی ندارد هرچند که نزدیکتر به احتیاط آنستکه از آنها نیز اجتناب کند مگر آنکه اضطرار وادارش کرده است و در صورتیکه وکیلی نیست تا برای او غذا و آب تهیه کند خودش می تواند آنها را خریداری نماید بلکه در صورتی هم که نقل بغیر بیع و شراء ممکن نیست بی اشکال است.

پنجم : جدال بر سر مسئله ای دنیوی و یا دینی است البته این جدال وقتی حرام است که منظور از آن غلبه بر طرف مقابل و یا اظهار فضیلت باشد و اما اگر نزدیکتر به احتیاط آنست که معتکف از همه اموریکه بر محرم در حج حرام است اجتناب کند لکن اقوی لازم نبودن اجتناب است مخصوصا پوشیدن لباس فروخته و ازله موی از بدن و خوردن گوشت شکار و عقد نکاح که برای معتکف همه اینها جائز است.

مسئله ۱ - فرقی میان محرّمات بر معتکف از جهت ارتکاب آن در شب و یا در روز نیست همه آنها هم در شب حرام است و هم در روز به غیر از افطار.

مسئله ۲ - هرچیزیکه روزه را باطل می کند اعتکاف را نیز باطل می کند چون شرط صحیح بودن اعتکاف صحت روزه است پس بطلان روزه باعث باطل شدن اعتکاف است ، و نیز جماع اعتکاف را باطل می کند هرچند که در شب واقع شود مثل جماع است لمس و بوسیدن به شهوت و معتکف اگر از روی سهو هم جماع کند اعتکافش باطل می شود و احتیاط در صورت ارتکاب عمدی و یا سهوی سایر محرّمات و ارتکاب سهوی لمس و بوسیدن از روی شهوت این است که اعتکاف را تمام کند و اگر واجب معین بوده قضائش را نیز بجای آورد و در غیر واجب معین در صورتیکه ارتکاب در روز اول و دوم باشد احتیاط از سر گرفتن آنست مثلا اگر یکروز از آن گذشته از نو شروع کند بدون اینکه آنرا تمام نموده دوباره بیاورد و اگر در روز سوم بوده احتیاط آنستکه اعتکافی که در دست دارد تمام کند و دوباره آنرا بیاورد.

معتکف اگر اعتکاف خود از فاسد کند اگر واجب معین بوده قضاء آن واجب است ولی فوری نیست هر چند که قضاء آن بفوریت به احتیاط نزدیکتر است و اگر غیر مستحبی اگر غیر معین بوده لازم نیست آنرا تمام کند بلکه از سر می گیرد و همچنین در اعتکاف مستحبی اگر بعد از دو روز آن را فاسد کند قضاءش واجب می شود و اما در خود آن دو روز چیزی بگردنش نمی آید بلکه در مشروع بودن قضاء اعتکاف مستحبی اشکال هست.

اعتکاف واجب وقتی قضاء و یا از سر گرفتن آن واجب است که هنگام نیت نذر شرط رجوع که بیانش قبلا گذشت نکرده باشد وگرنه نه قضاء بر او واجب می شود و نه از نو شروع کردن.

مسئله ۳ - اگر اعتکاف واجب را با جماع فاسد کند هرچند جماعش در شب باشد واجب است کفاره دهد و نزدیکتر به

احتیاط آنست که بگوئیم همچنین اعتکاف مستحبی مگر آنکه قبل از جماع از اعتکاف صرفنظر کرده باشد که در اینصورت کفاره بر او واجب نمی شود همچنانکه کفاره در ارتکاب سایر محرمات واجب نیست هرچند که به احتیاط نزدیکتر است.

مسئله ۴ - اگر اعتکاف واجب را در روز ماه رمضان فاسد کند دو کفاره بگردنش می آید و همچنین اگر آنرا در قضاء رمضان و بعد از ظهر فاسد کرده باشد و اگر همسر روزه دارش را در ماه رمضان اکراه بجماع کند اگر او معتکف نباشد سه کفاره بگردن مرد می آید دو کفاره بخاطر افساد اعتکاف و روزه خودش و یکی هم کفاره روزه همسرش و همچنین اگر زن معتکف باشد بنابراین همان حکم را دارد هرچند که نزدیکتر به احتیاط آنست که کفاره چهارمی را نیز بدهد چون اعتکاف همسرش را نیز فاسد کرده و اگر در این عمل اکراهی نباشد یعنی زن نیز به این عمل راضی باشد هر یک باید کفاره خود را بدهد اگر جماع در شب واقع شده نفری یک کفاره و اگر در روز واقع شده نفری دو کفاره.

احکام زکاة

وجوب زکات از ضروریات دین است و در نتیجه کسیکه منکر آن باشد جزء کفار است که تفصیل این مسئله در کتاب طهارت گذشت از امامان اهل بیت طهارت علیهم السلام روایت شده که کسیکه یک قیراط از زکات را نپردازد نه از مؤمنین است و نه از مسلمین و نیز آمده که : چنین کسی یا باید یهودی بمیرد و یانصرانی هر یک از این دو را خواست اختیار کند و نیز آمده که : هیچ صاحب مال و صاحب نخل و صاحب زراعت و انگوری نیست که زکاة مال خود را دریغ کرده باشد مگر آنکه خدای عزوجل زمین زراعت و درختکاری او را تا هفت طبقه زمین طوق گردنش می کند که تا روز قیامت این طوق را بر گردن داشته باشد و نیز آمده : هیچ بنده ای نیست که از مال خود چیزی از زکات را دریغ کند مگر آنکه خدایتعالی همانرا در روز قیامت بصورت ماری بزرگ در آورده طوق گردن او می کند و آن مار گوشت او را دندان می گیرد تا

حسابرسی اعمال مردم بپایان برسد) و روایاتی دیگر در این باب هست که عقل را مدهوش می سازد.

و اما فضیلت دادن زکات بسیار عظیم و اجرش بسیار بزرگ است و همه روایاتی که در فضل صدقه وارد شده شامل زکات نیز

می شود، این روایت که می فرماید) : خدای عزوجل صدقه را پرورش می دهد آنچنانکه شما فرزند خود را تربیت می کنید

صدقه شما همچنان در تحت تربیت خدایتعالی بزرگ می شود تا در روز قیامت چون کوه احد شده باشد) و نیز آمده که

(: صدقه از انواع مرگهای بد جلوگیری می کند) و نیز آمده که (صدقه ای که پنهانی داده شود غضب پروردگار را فرو می

نشاند) و از این قبیل روایاتی دیگر.

(در کتاب زکات دو چیز بحث می شود ۱ - چه کسی زکات بر او واجب است ؟ ۲ - در چه چیزهایی زکات واجب است ؟ ۳

- مصارف زکات چیست ؟ و مستحقین آن کیست و چه اوصافی دارند؟

گفتار در اینکه زکات بر چه کسی واجب است ؟

مسئله ۱ - کسانی که مکلف به دادن زکاتند باید چند شرط را دارا باشند.

- ۱) اینکه بحد بلوغ رسیده باشند پس دادن زکات بر غیر بالغ واجب نیست بله اگر ولی شرعی او برای او تجارت کند

مستحب است زکات مال او را از مال خود او خارج سازد همچنانکه اگر برایش زراعت می کند مستحب است زکات غلات

چهارگانه او یعنی گندم و جو و کشمش و خرمای او را از مال او بدهد و اما دامهای سه گانه او یعنی گاو و گوسفند و شتر

بنابراقوی متعلق زکات واقع نمی شود و آنچه در بلوغ معتبر است بلوغ مکلف است در اول سال آن مالیکه وجوب زکاتش

مشروط به گذشتن یکسال است) و بیانش می آید) و اما مالیکه در زکاتش سال معتبر نیست دادن زکات آن بر کسی واجب

است که هنگام متعلق زکات بالغ باشد.

- ۱۲ اینکه صاحب مال عاقل باشد و بنابراین زکات در مال دیوانه واجب نیست ، و معیار در داشتن و نداشتن عقل در قسم اول از اموال داشتن عقل در تمامی سال است و در قسم دوم داشتن عقل در هنگامی است که زکات بمال تعلق می گیرد پس اگر در قسم اول از اموال ، صاحب مال چند صباحی دیوانه شود سال آنمال بهم می خورد) و سال جدیدی پیدا می کند و آن روزی است که صاحبش بهبودی یافته است (بخلاف خوابیدن و بلکه مست شدن و یا بیهوشی بنابراین براقوی موجب قطع سال نیست بله اگر مدت جنونیکه عارض شده اندک باشد آنوقت برهم خوردن سال بخاطر آن جنون مشکل است .
- ۳ حریت یعنی برده نبودن چون در مال برده بفرضی که ما برده را مالک بدانیم زکات نیست .
- ۴ مالکیت است بنابراین مالی را که به کسی می بخشند و یا قرض می دهند از آنجا که هبه و قرص مشروط به قبض است مادام که مال از ناحیه بخشنده به طرف تحویل و قبض داده نشده زکاتش بر آن شخص واجب نمی شود و نیز مالیکه شخصی وصیت کرده که به فردی داده شود مادام که آنشخص نمرده مالک آن مال نمی شود و اگر مال زکوی است دادن زکاتش بر او واجب نیست وهمچنین است بنابراین براقوی مادام که آنشخص قبول نکرده .
- ۵ تمکن کامل از تصرف است بنابراین شرط در مال موقوفه هرچند که وقف خاص باشد زکات نیست و در منافع عام نیز زکات نیست هرچند که مصرف منحصر در شخص واحد باشد .
- و نیز بنابراین شرط در مال رهنی زکات نیست مثلا مالی که آنرا نزد کسی رهن گذاشته بدان جهت که تمام تمکن را در تصرف ندارد دادن زکات آن مال بر او واجب نیست هرچند که بتواند رهن را آزاد کند و همچنین در مالیکه از او غصب شده زکات نیست هرچند که برمالکیت خودشاهد دارد و می تواند در محکمه شرعیه اقامه دعوی کند و با اقامه شهود و یا به وسیله سوگند مالک را از چنگ غاصب بدر آورد و نیز در مالیکه دزدیده شده و مالیکه در زمین دفینه شده و صاحبش نمی

داند کجا آنرا دفن کرده زکات نیست و نیز در مالیکه فعلا گم شده و مالیکه به دریا افتاده و مالیکه از شخصی غائب بوی ارث رسیده ولی هنوز بدستش و یا به دست و کیلش نرسیده و در مالیکه مکلف از دیگران طلب دارد زکات نیست هر چند که می تواند آنرا از بدهکار بگیرد.

- ۶ اینکه مال زکوی بحد نصاب رسیده باشد که انشاءالله بزودی نصاب هریک از اموال زکوی را بیان می کنیم.

مسئله ۲ - اگر مکلف شک کند در اینکه هنگامیکه زکات تعلق بمال پیدا می کند بحد بلوغ رسیده بود یا نه و یا شک کند در هنگامیکه بلوغ رسید زکات بمال او تعلق گرفت یا نه دادن زکات بر او واجب نیست و همچنین اگر قبلا دیوانه بوده و سپس عاقل شده و شک کند در اینکه در زمان تعلق زکات عاقل شده یا نه و اما اگر قبلا عاقل بوده و سپس جنون بر او عارض شده و فعلا که در حال جنون است شک کند در اینکه آیا در حال تعلق زکات ، جنون بر او عارض شد و یا بعدا عارض شد واجب است زکات را بدهد.

مسئله ۳ - در اموال زکوی ئیکه سال در آنها معتبر است وقتی زکات واجب می شود که در تمام سال شرط پنجم را دارا باشد یعنی در تمام سال از امکان هرگونه تصرف برخوردار باشد، بنابراین اگر در اول سال تمام تمکن را داشت لکن در بین سال آنرا از دست داد و دوباره دارای آن شد سال او بهم می خورد و برای واجب شدن زکات احتیاج به سالی جدید دارد و اما در مال زکوی ئیکه سال ندارد آیا شرط پنجم یعنی تمام تمکن در حال تعلق تکلیف معتبر است یا نه ؟ مسئله محل تامل و اشکال است و اقوی معتبر بودن آنست هر چند که رعایت عدم اعتبار به احتیاط نزدیکتر است.

مسئله ۴ - کسیکه مثلا طلا و یا نقره خریداری کرده به مقداری که زکات به آن تعلق می گیرد و یکی از دو طرف یا هر دو طرف برای خود خیار قرار داده باشند، مانع از تعلق زکات نمی شود و خریدار باید زکات آن مال را بدهد مگر آنکه خیار

نامبرده نظیر خیار مشروط به رد قیمت باشد که در بیع شرط هست به این معنا که فروشنده گفته باشد اگر در فلان مدت بهای این معامله را پرداختم حق فسخ داشته باشم و معلوم است که در اینصورت خریدار حق ندارد عین متاع را بفروشد و یا زکات بدهد چون ابقاء عین متاع بر او واجب است بنابراین اگر مثلاً نصابی از گوسفند را خریده و فروشنده خیار داشته باشد - البته خیاریکه مشروط به رد ثمن نباشد - سال زکات این گوسفند از روز معامله حساب می شود نه از روزیکه مدت خیار تمام شده.

مسئله ۵ - مالی که وقت عام است زکات به درآمدی که از آن عاید می گردد (مانند بچه گوسفند) تعلق نمی گیرد مگر وقتیکه آن درآمد بدست موقوف عیله برسد و وقتی رسید آن مال مانند سایر اموال موقوف علیه است اگر شرائط زکات را دارا باشد زکات واجب می شود وگرنه ، نه.

مسئله ۶ - زکات قرض بگردن گیرنده است که باید بعد از گذشتن یکسال و جود آنمال نزد قرض گیرنده زکاتش را بدهد و برقرض دهنده چیزی نیست مگر وقتیکه طلب خود را از قرض گیرنده بگیرد پس اگر هنوز طلب خود را نگرفته زکات بر او واجب نیست هرچند که بخاطر فرار از دادن زکات در گرفتن آن مسامحه کرده باشد.

مسئله ۷ - اگر چنانچه بعد از تعلق وجوب زکات و یا بعد از گذشتن یکسال از تمکن ، تمام تمکن از بین برود تکلیف دادن از بین نمی رود چون اسقرار یافته است ، در نتیجه واجب است در اولین فرصتی که تمکن پیدا می کند زکات را بپردازد، و درعکس این مسأله یعنی در جائیکه سالها مالی زکوی را داشت ولی تمکن نداشت و بعد متمکن شد سال زکات را از روی حساب می کند که تمکن یافته است در اینجا بعضی گفته اند همینکه تمکن یافت مستحب است زکات یکسال را بدهد و این استحباب در مورد بحث که چندین سال تمکن نداشته محل اشکال است تا چه رسد بجائیکه تنها یکسال از عدم تمکن

او می گذشته.

مسئله ۸ - اگر مال زکوی مشترک میان دو نفر یا بیشتر باشد معتبر در حد نصاب سهم یک یک آنان است نه مجموع مال

بنابراین اگر سهم هریک بحد نصاب رسید زکات بر همه واجب می شود و اگر سهم بعضی بیشتر بود و از او بحد نصاب رسید تنها بر او واجب می شود نه بر بقیه که سهمشان کمتر از حد نصاب بوده.

مسئله ۹ - اگر با بدست آوردن مالیکه بحد نصاب است مستطیع شود اگر سال آن مال ، قبل از سیر قافله و تمکن از رفتن

به سر رسیده باشدو یا وجوب زکات به آن مال قبل از آن تعلق گرفته باشد دادن زکات واجب است و در این صورت اگر با دادن زکات باز هم استطاعت باقی ماند حج نیز واجب می شود و اگر نماند نه.

و اگر سال آن مال بعد از موسوم حرکت کاروانها بسر می رسد و همه نصاب و یا قسمتی از آن کفاف حج را می دهد حج بر

او واجب می شود حال اگر همه نصاب در حج خرج شد دیگر زکات واجب نیست و اگر در چنین صورتی نافرمانی خدایتعالی

کرد و به حج نرفت همینکه سال آن مال بسر آید زکاتش واجب می شود و اگر چنانچه به سر رسیدن سال و یا تعلق وجوب و خروج کاروان مقارن هم اتفاق افتاد تنها زکات واجب می شود و حج واجب نمی شود.

مسئله ۱۰ - دادن زکات بر کافر نیز واجب است هر چند که از او بفرضی هم که بدهد صحیح واقع نمی شود بله امام علیه

السلام و یا نائیش می تواند بزور از او بگیرد، بلکه اقوی آنستکه اگر کافر مال زکوی را تلف کرده و مثلاً فروخته و یا در

دست او تلف شده حاکم می تواند عوض زکات را از او مطالبه نماید بله اگر بعد از واجب شدن زکات و قبل از پرداخت آن

مسلمان شود وجوب از او ساقط می گردد البته سقوط در صورت موجود بودن عین مال زکوی محل اشکال است و این در

صورتی است که بعد از تمام شدن سال مسلمان شده باشد و اما اگر قبل از آن هر چند که به یک لحظه مسلمان شده باشد

بدون اشکال دادن زکات بر او واجب است.

گفتار در اموالیکه زکات آنها واجب و اموالیکه زکات آن هامستحب است

دادن زکات دام های سه گانه ، یعنی شتر و گاو و گوسفند و در پول ، طلا و نقره و در غلات چهار گانه یعنی گندم و جو و خرما و کشمشکش واجب است و در غیر این نه کالا واجب نیست بله در میوه ها و هرچیزیکه از زمین می روید حتی اشنون مستحب است و اما در سبزیجات و خیار چنبر و بادنجان و خیار و خربزه و امثال آن مستحب نیست و استحباب زکات در مثل نخود و لوبیا و سایر حبوبات خالی از اشکال نمی باشد و همچنین استحبابش در مال التجاره و اسب و قاطر ماده مشکل است ولی در اسب و قاطر و الاغ های نر مستحب نبودنش روشن است و گفتار در زکات نه کالای نامبرده را در سه فصل پی می گیریم.

فصول در زکات دامها

در این فصل پیرامون شرایط وجوب زکات بحث می شود و آن علاوه بر شرایط عامه ای که در هر تکلیفی هست عبارتست از چهار شرط: ۱ - نصاب ۲ - بیابان چر بودن دام ؛ ۳ - گذشتن یکسال از مالکیت مالک نسبت به آن ؛ ۴ - اینکه بکار گرفته نشده باشد.

گفتار پیرامون مسائل نصاب

مسئله ۱ - در شتر دوازده نصاب هست ؛ نصاب اول پنج است به این معنا که اگر کسی پنج شتر (غیر کاری داشته باشد که خودشان در بیابان بچرند و او غذای دستی به آنها ندهد) باید بعد از گذشتن سال یک گوسفند بدهد.

دوم ده شتر است که زکاة آن دو گوسفند است.

سوم پانزده شتر است که زکاتش سه گوسفند است.

چهارم بیست شتر است که زکاتش چهار گوسفند است.

پنجم بیست و پنج شتر است که زکاتش پنج گوسفند است.

ششم بیست و شش شتر است که زکاتش ماده شتری است که داخل در سن دو سالگی شده باشد.

هفتم سی و شش شتر است که زکات این نصاب ماده شتر است که دو سالش تمام شده باشد.

هشتم چهل و شش شتر است که بایستی شتری که سه سالش تمام شده بعنوان زکات بدهد.

نهم عدد شصت و یک است که زکات آن شتری است؟ سنش بین چهار و پنج سال باشد.

دهم عدد هفتاد و شش است که باید دو ماده شتر زکات بدهد که سن آندو بین دو و سه سال باشد.

یازدهم - عدد نود و یک است که باید دو ماده شتر زکات بدهد که سن هر یک بین سه و چهار سال باشد.

دوازدهم صد و بیست و یک است که وقتی عدد شتران مالک به این حد رسید باید برای هر پنجاه شتر یک ماده شتر بین

سه و چهار سالگی بدهد و برای هر چهل شتر یک شتر بین دو و سه سالگی پردازد به این معنا که باید ببیند شترانی که

دارد با کدامیک از این دو عدد قابل قسمت است اگر همان آخرین نصاب را داشته باشد یعنی صد و بیست و یک شتر داشته

باشد باید برای هر چهل شتر یک ماده شتر دو و سه سال بدهد و اگر شتران او به صد و پنجاه رسید برای هر پنجاه شتر یک

ماده شتر بین سه و چهار سال بدهد و اگر عدد شتران او نه با آن نصاب به تنهایی وفق داد و نه با این به تنهایی با هر دو

نصاب تطبیق می کند (مثل اینکه عدد شتران او صد و سی رسیده باشد که برای پنجاه عدد آنها زکات نصاب هشتم را می

دهد و در هشتاد باقیمانده برای هر چهل عدد زکات نصاب هفتم را می پردازد (و در جائیکه شتران او هم به عدد پنجاه

قابل قسمت باشد و هم به عدد چهل مخیر است بین اینکه با آن تقسیم کند و یا با این و یا مختلف (مانند عدد دویست (و روی این حساب دیگر تصور ندارد که صورتی فرض شود که عدد شتران مکلف با هیچ یک از نصابهای نامبرده تطبیق نشود بله در جائیکه عدد شتران خورده ای از یک تا نه داشته باشد دیگر مطابقت تصور ندارد ناگزیر مراعات تطبیق با دو نصاب فراگیر همه شتران باشد نموده و قلم ریزرارها می نماید مثلا کسیکه صد و بیست و یک شتر دارد سه چهل شتر حساب می کند و سه رءس شتر ماده دو تا سه ساله می دهد و کسیکه صد و سی شتر دارد دو چهل شتر و یک پنجاه شتر حساب می کند و دو رءس ماده شتر دو تا سه ساله میدهد و یک رءس ماده شتر سه تا چهارساله و کسیکه صد و چهل شتر دارد و پنجاه شتر حساب می کند و یک چهل شتر و در نتیجه دو ماده شتر سه تا چهار ساله میدهد و یک ماده شتر دو تا سه ساله تا چهار ساله می دهد و کسی که صد و شصت شتر دارد چهار چهل شتر حساب می کند و چهار ماده شتر دو تا سه ساله میدهد و همچنین تا شترانش به دویست برسد که در عدد دویست مخیر است بین اینکه پنج چهل شتر حساب می کند و پنج شتر دو تا سه ساله بدهد و یا چهار پنجاه شتر حساب کند و چهار شتر سه تا چهارساله بدهد.

نصاب گاو

در گاو که گاومیش نیز از آن تیره است دو نصاب بیشتر نیست ، یکی عدد سی میباشد و دیگری عدد چهل کسیکه سی رءس گاو دارد واجب است یک گاو بین یک و دو ساله بدهد چه نر باشد و چه ماده و کسیکه چهل رءس گاو دارد واجب است یک گاو بین دو تا سه ساله بدهد و دیگر زکات بر او واجب نیست تا عدد گاوها به شصت رءس برسد و از این به بعد دیگر عدم مطابقت تصور ندارد زیرا گاوها بهر مقدار برسد یا با عددسی تقسیم می شود و یا با عدد چهل و یا با هر دو مثلا کسیکه شصت رءس گاو دارد دو رءس گاو بین یک و دو ساله می دهد و چون گاوهایش به هفتاد رسید یک گاو یک تا دو ساله می دهد و یک گاو دو تا سه ساله و درهشتاد رءس و یک چهل رءس حساب می کند و در نتیجه دو رءس حساب

می کند و یک سی راءس در نتیجه دو راءس گاو دو تا سه ساله می دهد و یک راءس گاو یک تا دو ساله و در صد و بیست مخیر است بین اینکه چهار سی راءس حساب کند و یا سه چهل راءس .

نصاب گوسفند

در گوسفند (که بز نیز از آن تیره است) پنج نصاب است ؛

اول عدد چهل راءس است که اگر کسی این تعداد گوسفند داشته باشد واجب است یک راءس زکات بدهد .

دوم صد و بیست و یک است که باید دو راءس گوسفند زکات بدهد .

سوم دویست و یک است که در آن سه گوسفند واجب است .

چهارم سیصد و یک گوسفند است که بنا بر احتیاط در آن چهار گوسفند زکات است چون در خصوص این نصاب مسئله بسیار پیچیده و مشکل است .

پنجم چهار صد به بالا است که عدد گوسفندان بهر مقدار که برسد در هر صد گوسفند یک گوسفند زکات واجب است .

مسئله ۲ - زکات تنها در هریک از نصابهای نامبرده واجب است و در کمتر از نصاب واجب نیست همچنانکه بین دو نصاب

غیر از آنچه در نصاب سابق واجب بود چیزی واجب نمی شود بنابراین بین دو نصاب هرچه باشد عفو شده است به این معنا

که زکات واجب نصاب سابق زکات همه است نه به این معنا که به زیادت از نصاب سابق چیزی تعلق نگیرد نتیجه اینکه در

هفتاد گوسفند یکی واجب باشد یعنی یک گوسفند زکات هفتاد گوسفند باشد این است که اگر یکی از آن هفتاد گوسفند تلف

شود یک هفتادم زکات کم می شود نه یک چهلم آن .

مسئله ۳ - در زکات شتر که گفتیم در نصاب هفتمین ماده شتری باید داد و نیز گوساله ای که گفتیم در نصاب اول گاو

باید داده شود ماده شتر و گوساله است که داخل در سال دوم شده باشد و در نصاب هشتم شتر که گفتیم زکاتش ماده شتر است باید داخل در سال سوم شده باشد و هم چنین ماده گاو که نصاب دوم گاو است و مسنه اش می گویند باید داخل سال سوم شده باشد و در نصاب نهم شتر که گفتیم باید حقه ای بدهد مراد به آن شتری است که داخل در سال چهارم شده باشد. و در نصاب دهم که گفتیم باید شتری داخل سال پنجم بدهد چنین شتری را جذعه می گویند.

مسئله ۴ - کسیکه بر او واجب شده شتری از قبیل بنت لبون یا مسنه یا حقه یا جذعه بدهد اگر دارای چنین شتری با آن مشخصاتی که باید داشته باشد نباشد و آنچه دارد سن بیشتری دارد مثلا بنت مخاض بر او واجب شده و او بنت لبون دارد می تواند همین بنت لبون را به عامل زکات بدهد و بابت تفاوت قیمت آنها دو گوسفند و یابوست درهم از او بگیرد و در عکس این صورت یعنی آنجائیکه شتری سالدارتر مثلا بنت لبون بر او واجب شده و او شتری کمسال تر مثلا بنت مخاض دارد می تواند آنرا به ضمیمه دو گوسفند و یا بیست درهم بپردازد البته این در صورتی است که آنچه بر او واجب شده است نداشته باشد و اما اگر دارد بنابراین باید همانرا بدهد و نمی تواند چیز دیگر بدهد (و بوسیله گوسفند و یا درهمی که در بالا گفتیم تفاوت را جبران کند) بلکه اگر در مثال بالا نه بنت مخاض رداشته باشد و نه بنت لبون را در خریدن هر یک مختار است یعنی با اینکه مثلا بنت مخاض بر او واجب شده بنت لبون بخرد و بعنوان زکات به عامل بپردازد و از او تفاوت را بگیرد و می تواند خود بنت مخاض را بخرد و بپردازد لکن ترک این احتیاط که همانرا که بر او واجب شده بخرد سزاوار نیست.

مسئله ۵ - در گرفتن زکات عامل نباید مال شخصی را منضم بمال شخصی دیگر حساب کند هر چند که شریک باشند (مثلا دو نفر مشترکا دارای نصاب باشند ولی تک تک آن دو دارای نصاب نباشند از هیچیک زکات نباید بگیرد) و یا دامهای آن دو مخلوط بهم باشد یا راه رفت و برگشت به چرا و چراگاه و آبشخوری مشترک داشته باشند و یا محل آنها یا

دوشنده شیر آنها و یا ظرف شیر آنها یکی باشد بلکه باید در هر کس بلوغ نصاب دامهای خود او را در نظر بگیرد هر چند به اینکه مجموع سهام شخص را حساب کند همچنانکه باید روی هم دامهای او را حساب کند هر چند که دامهای او در چند محل دور از هم باشند.

گفتار در شرط دوم یعنی دهن چربودن دام

مسئله ۱ - زکات دامی واجب است که این شرط را در تمام سال دارا باشد پس اگر مقداری از سال را علف دستی بخورد مقداریکه حیوان را عرفاً از اسم دهن چربودن خارج سازد زکات ندارد، بلکه یک روز و دو روز بلکه بعید نیست که حتی چند روز در سال علف دستی خوردن حیوان را از دهن چربودن خارج نسازد البته چند روز جدای از هم نه پشت سرهم.

مسئله ۲ - اینکه زکات از حیوان غیر دهنچر ساقط شده، فرقی نیست، بین اینکه حیوان خودش علف بخورد و یا آنکه صاحبش آنرا علف و یا غیر مالک آنرا از مال خودش و یا از مال مالک به اذن او یا بدون اذن او علف بدهد همچنانکه فرقی نیست بین اینکه حیوان در حال اختیار صاحبش دستچر شده باشد و یا بخاطر اضطرار و یا بخاطر وجود مانعی چون برف و امثال آن که نمی گذارد حیوان دهن چربودن باز فرقی نیست بین اینکه صاحبش او را با علف درو شده علف دهد و یا آنکه او را در زمین یونجه ای که ملک او است رها کند که در همه این چند صورت حیوان دست چر می شود و زکات در آن نیست.

بله ظاهر این است که با اجاره کردن مرتع ملکی و یا خریدن آن مادام که گیاه آن مرتع خودروست و کشت نمی شود حیوان دست چر نمی شود و از دهن چربودن خارج نمی گردد و اما اگر فرض شود تخم گیاهان بیابانی را در مراتع بپاشد بدون اینکه در رشد دادن آن گیاهان علمی انجام داده باشد بعید نیست با چریدن حیوان در آن از دهن چربودن خارج نمی شود

وقتی خارج می شود که صاحب زمین مزروعی بطور متعارف تخم گیاه را افشاند و آنرا آب داده و سایر کارهاییکه هر زراعتی دارد انجام داده باشد و همچنین دادن باج بظالم برای چراندن دام در مرتع مباح و طبیعی باعث نمی شود حیوان از دهن چر بودن خارج شود.

گفتار در سال زکاة

مسئله ۱ - با تمام شدن ماه یازدهم سال زکاة محقق می شود و ظاهراً با فرا رسیدن ماه دوازدهم زکات داخل در مالک ارباب زکاة و مستحقین آن می گردد البته مالکیت آنان بطور متزلزل است به این معنا که از یک سو مالک نمی تواند در نصاب (که زکاة داخل آنست) تصرفی کند که آنرا بکلی از بین ببرد و در نتیجه حق ارباب زکات را نیز معدوم سازد که اگر چنین کند ضامن حق آنان خواهد بود و از سوی دیگر، مالکیت ارباب زکات هم قطعی نیست برای اینکه اگر در ماه دوازدهم یکی از شروط زکات بطور قهر و بدون اختیار مالک مختل شد مثلاً نصاب به آفت خدائی گرفتار شد و ناقص گردید دوباره همان زکاتیکه ملک اربابش شده بود به ملک مالک برمی گردد چون تکلیف زکات از او ساقط می شود و بنابراین باید ماه دوازدهم را جزء سال اول بحساب آورد نه جزء سال دوم و اما ماه یازدهم همانطور که سال زکاتی با اختلال یکی از شروط در آن ماه خود بخود منقطع می شود با تصرفات اختیاری نیز منقطع می گردد یعنی مکلف می تواند در ماه یازدهم در مالیکه زکاتش واجب است تصرفاتی بکند که شروط زکات را مختل سازد مثلاً آنرا با جنسی دیگر معاوضه کند هرچند که آن جنس دیگر نیز زکوی باشد و یا با جنس خود او معاوضه کند مثلاً گوسفند دهن چری که شش ماه دهن چر بوده با گوسفندی دیگر معاوضه کند و یا آنرا با مثل خود آن معاوضه کند بز را با بز و میش را با میش تبدیل نماید) که در همه این صور تکلیف زکات ساقط می شود زیرا گوسفندیکه می گیرد گوسفندی است که تازه مالک شده و زکات وقتی واجب است که

یکسال از مالکیت مالک گذشته باشد) بلکه ظاهر این است که سال با این عمل منقطع می شود هرچند که مالک این عمل را بمنظور فرار از زکات انجام داده باشد.

مسئله ۲ - اگر مکلف تنها مکلف نصاب باشد و بیش از نصاب نداشته باشد و چند سال بر این مال زکوی گذشته باشد اگر در هر سال زکات آنرا از مالی دیگر داده باشد زکاتش مادام که آن نصاب را دارد تکرار می شود زیرا مال زکوی در حد نصاب باقی مانده و از نصاب کمتر نشده ، بلکه اگر بیرون کردن زکات در آخر سال را تاخیر بیندازد هرچند مدتی کوتاه باشد که غالباً هم همینطور است آنوقت آغاز سال جدید به همین مقدار زمان از پایان سال قبل عقب تر می افتد و در نتیجه سال جدید وقتی آغاز می شود که زکات را از مال دیگر خود بدهد و اگر از همان مال بدهد و یا اصلاً ندهد تنها زکات یکسال بر او واجب میشود.

و اگر بیش از مقدار نصاب را مالک باشد و چند سال بر آنمال گذشته و زکاتش را نداده باشد باید برای هر چند سالیکه گذشته به اضافه یکی زکات بدهد مثلاً اگر چند سال دارای چهل و یک گوسفند بوده و زکات آنرا نداده واجب است زکات دو سال را بدهد و اگر چند سال چهل و دو گوسفند داشته واجب است که زکات سه سال را بدهد و همینطور در هر فرضی دیگر عددی ، و نسبت به مازاد زکات نیست مگر آنکه مازاد بحد نصاب دوم برسد.

مسئله ۳ - کسیکه مالک نصاب است اگر در بین سال زکات ملک جدیدی برایش حاصل شود حال یا از این راه که دامهایش نتایج دهند و یا از راه ارث و یا خریداری و امثال آن در صورتیکه آنچه جدیداً مالک شده بمقدار عفو است یعنی خودش مستقلاً بحد نصاب نمی رسد و حتی با ملک قبلی مکمل نصابی دیگر نیست که چیزی بر او نیست مثل اینکه صاحب چهل گوسفند بوده و آن چهل گوسفند دیگر زائیده که غیر از نصاب اول زکات ندارد و نیز مانند جائیکه مکلف دارای

پنج شتر بوده و آن پنج شتر چهار بچه آورده باشد و اما اگر ملک جدید خودش نصابی مستقل باشد مثل اینکه در اول سال پنج شتر داشته و بعد از شش ماه صاحب بیست و شش شتر شده باشد و یا بعد از شش ماه صاحب شترانی شود که خود آن ها نصاب نیست ولی با عدد قبلی نصاب را تکمیل می کند مثلا در اول سال سی و یک گاو داشته و آن ها ده گوساله آورده باشند و یا دارای سی گاو بوده و آنها یازده گوساله آورده باشند که نتایج جدید اگر ضمیمه گاوهای قبلی شوند آنها را از نصاب قبلی خارج نموده داخل در نصابی دیگر می کند و از همین باب است آنجائیکه مکلف مالک پنج شتر بوده و بعد از شش ماه مثلا مالک پنج شتر دیگر شده که پنج شتر دوم مکمل پنج شتر سابق می شود نه اینکه نصابی مستقل باشد آری عدد پنج نصابی است و عدد ده نیز نصابی دیگر است نه اینکه دو نصاب باشد و عدد پانزده نیز نصاب دیگری است که در آن پرداخت سه گوسفند واجب است در نصاب اول معتبر آنستکه گوسفندان قدیم و جدید هر یک مدت یکسال از مالکیت مالک نسبت به آن گذشته باشد در نتیجه در مثال قبلی واجب است در آخر سال پنج شتر یک گوسفند بدهد آنگاه سال این پنج شتر رارها نموده برای همه شترانش که ده راءس است سال جدید قرار دهد.

و همچنین است صورتیکه در بین سال صاحب یک نصاب مستقل گردد مثلا صاحب سی و شش بوده سپس صاحب چهل و شش شتر شود و به همین ترتیب مبداء سال نتایج شتران قبلی و نیز مبداء سال شترانیکه جدیدا به ملک او درآمده اند آن لحظه ای است که نصاب بحد کمال می رسد - اگر به تدریج دست آمده باشد - و در فرض دوم بعد از تمام شدن سال شتران اصلی سالی جدید برای مجموع می گیرد و همان روز که سال شتران اصلی تمام می شود مبداء سال و مجموع قرار می گیرد، و نه چنین است که مبداء سال نتاج زمانی باشد که نتاج بی نیاز از شیر خوردن شود و خودش به چرا بپردازد حتی در فرضی هم که ما در نتاج سائمه حیوانی معلوفه دست چر باشد.

گفتار در شرائط اخیر

در مسئله وجوب زکات معتبر است که حیوان هیچ مقدار از سال کاری نباشد و بنابراین شرط اگر شتر و یا گاوی در همه سال و یادر قسمتی از سال بکار گرفته شود زکات ندارد هرچند که سائمه و دهن چر باشد و در اینکه آیا این شتر کاری است و یا کاری نیست باید تشخیص آنرا از عرف مطالبه کرد.

چه چیز بعنوان زکات از مالک گرفته می شود

مسئله ۱ - از نصاب شتر و گاو و گوسفندیکه سالم است باید حیوان سالم را زکات بدهد، و اگر مالک بخواهد حیوان مریض را بپردازد قبول نمی شود مگر آنکه همه نصاب مریض باشند، و نیز حیوان پیر بعنوان زکات نصابی که همه جوانند پذیرفته نیست مگر آن که همه پیر باشند و حیوانیکه یک چشمش بی حس شده باشد از نصابیکه همه آنها سالم است قبول نمی شود هرچند که عرفا یکی از آنها شمرده شود و اما اگر همه آنها سالم است قبول نمی شود هرچند که عرفا یکی از آنها شمرده شود و اما اگر همه نصاب به یک نوع بیماری مبتلا شده باشد مکلف تکلیف ندارد که از جای دیگر حیوان سالم بخرد و بعنوان زکات بدهد بلکه به زکاتی از همان گله مریض اکتفا می شود و اما اگر قسمتی از نصاب مریض و قسمتی از آن سالم باشد احتیاط واجب اگر نگوئیم اقوی آنستکه حیوانی سالم و متوسط الحال را بعنوان زکات بدهد و لازم نیست بین سالمها و مریضها تناسب برقرار نموده و به نسبتی که بدست می آید حیوانی برای زکات انتخاب کند (مثلا اگر نسبت سالمها به مریضها یک دوم است یکدوم از سالمها و یکدوم دیگر از مریضها انتخاب کند)، و همچنین نباید گوسفند تازه را که هنوز پانزده روز از زائیدنش نگذشته را بعنوان زکات بگیرد هرچند که مالک خودش آنرا انتخاب کند مگر آنکه نصاب همه اش تازه را باشند، و نیز گوسفند پروار که برای خوردن نگهداری شده و قوچ مخصوص جفت گیری را نباید گرفت بلکه اقوی آنستکه بگوئیم که چنین قوچی و چنان پرواری جزء نصاب نیست هرچند که شمردهش از نصاب به احتیاط نزدیکتر

است.

مسئله ۲ - گوسفندیکه بعنوان زکات گوسفند و زکات شتر و یا بعنوان جبران (نقص زکاتیکه باید گرفته شود) از صاحب نصاب گرفته می شود باید یکسال تمام داشته و داخل سال دوم شده باشد و اگر آنچه به این عناوین گفته می شود از نوع بر باشد باید دو سالش تمام و داخل سال سوم شده باشد و این حدیکه گفتیم کمترین چیزی است که می شود بعنوان زکات قبول کرد و اما نر و مادگی در مسئله زکات دخالتی ندارد می شود از نصاب نر گوسفند ماده و یا از ماده گوسفند نر داد همچنانکه فرقی بین گوسفند و بز نیست برای اینکه این دو نوع حیوان یک جنس هستند همچنانکه گاو و گاومیش از یک خانواده و شتر اعراب (راهوار و قیمتی) و بخاتی یک جنسند.

مسئله ۳ - اگر مالک اموالی متفرق در جاهائی جدای از هم داشته باشد (مثلا در چند مرتع دو از هم گوسفندانی داشته باشد) می تواند زکات همه را از هر رمه ای که خودش خواست بپردازد و بر او واجب نیست که حتما زکات را از نصاب و از جنس همان مالیکه زکات به آن تعلق گرفته بپردازد بلکه می تواند به قیمت روز پول آن را بدهد و یا از مالی دیگر غیر از پول بپردازد البته باید برای فقراء نافع تر باشد وگرنه مسئله مورد تاءمل می شود گو اینکه خالی از وجه هم نیست و از همه بهتر آنستکه از عین ائمال پرداخته شود و اما معیار در قیمت قیمت هنگام دادن زکات است و قیمت آن شهری معیار است که مال زکوی در آن شهر موجود است و اما اگر مال زکوی تلف شده و مکلف ضامن زکات آن گشته حال می خواهد بپردازد ظاهرا باید قیمت روز تلف را و قیمت آن جنس در شهری که مکلف فعلا در آنجا است را بپردازد و رعایت بیشترین قیمت از روز تلف تا روز پرداخت در محل تلف به احتیاط نزدیکتر است.

فصل دوم در زکات طلا و نقره

در طلا و نقره علاوه بر شرائط عامه ای که در سابق ذکر شده چند شرط معتبر است.

اول نصاب ، یعنی اینکه طلا به بیست دینار رسیده باشد که در اینصورت نصف دینار زکات آن می شود، و نصف دینار عبارت است از ده قیراط در نتیجه دینار عبارت است از بیست قیراط که خود یک مثقال شرعی و سه چهارم مثقال صیرفی است پس بیست دینار پانزده مثقال صیرفی است و زکاتش یک چهارم مثقال به اضافه یک هشتم آنست و اما در کمتر از بیست دینار زکاتی نیست و در بیشتر از بیست دینار تا چهار دینار یعنی سه مثقال صیرفی دو قیراط زکات دارد زیرا همانطور که گفتیم دینار بیست قیراط است (و همانطور که زکات بیست دینار نصف دینار یعنی یک چهارم نصاب بود زکات چهار دینار هم که هشتاد قیراط است دو قیراط یعنی یک چهارم نصاب است) و بعد از نصاب بیست و چهار طلا بهر اندازه که بالا برود برای هر چهار دینار دو قیراط زکات می دهد و بعد از نصاب اگر طلا به کمتر از چهار دینار اضافه شده باشد زکات ندارد البته نه به این معنا که اصلا زکات به آن تعلق نمی گیرد همچنانکه در کمتر از بیست دینار اصلا نداشت بلکه به این معنا که زکات مابین دو نصاب عفو شده یعنی آنچه از نصاب اول زیاد شده مانند خود نصاب سابق و تکلیف سابق است ، بنا بر این عدد بیست مبداء نصاب است مادام که نصاب به بیست و چهار نرسد همینکه رسید دو قیراط زکات واجب می شود و عدد بیست و چهار مبداء همین نصاب است و آخرین حد این نصاب عدد بیست و هشت است که مبداء نصابی دیگر و متعلق تکلیف دادن دو قیراط دیگر است و همچنین .

و اما نقره ، آن نیز دو نصاب دارد نصاب اولش دویست درهم است که در آن پنج درهم زکات است و نصاب دومش عدد چهل هر مقدار که در هم مکلف اضافه شود برای هرچهل درهم یک درهم زکات می دهد نه در کمتر از دویست زکاتی هست و نه کمتر از عدد دویست و چهل بهمان معنائیکه در طلا گذشت .

و درهم عبارتست از شش دانگ که آن نیز عبارتست از نصف مثقال شرعی به اضافه یک پنجم آن (و چون یک مثقال شرعی همانطور که در سابق گفتیم بیست قیراط است نصف و یک پنجم آن عبارت می شود از چهارده قیراط) و هرده رقمی هفت مثقال شرعی است (۱۴*۱۰//۱۴۰/۲//۰۷)

یک ضابطه کلی

در پرداخت زکات طلا و نقره ضابطه کلی این است که بعد از رسیدن بحد نصاب یعنی به بیست دینار در طلا و دویست درهم در نقره برای مازاد از این حداکثر از هر چهل عدد یکی را زکات بدهد واجب را داده است و اگر در بعضی از صور اندکی بیشتر شود ضرری ندارد بلکه احسانی اضافی است که کرده و خیر بیشتری است که عاید او شده است.

شرط دوم در زکات طلا و نقره

شرط دوم آنستکه طلا و نقره مسکوک به سکه معامله باشد حال چه اینکه آن سکه از ناحیه سلطانی باشد و یا غیر سلطان و چه اینکه در عصر مکلف سکه رائج باشد و یا در عصری از اعصار گذشته رائج بوده و فعلا از رواج افتاده باشد و چه اینکه نقش آن سکه اسلام باشد و یا سکه کفر چه اینکه نوشته ای باشد و یا شکل صورتی در آن نقش شده باشد چنین سکه ای است که زکات به آن تعلق می گیرد هرچند که در اثر تماس زیاد در دست مردم نقش آن سائیده شده باشد و، اما سکه ای که در اصل بی نقش بوده زکات به آن تعلق نمی گیرد مگر آنکه به همان وضع رائج باشد که در اینصورت احتیاط واجب دادن زکات آن است و اگر سکه را زینت قرار دهند (و بآن دست بند و گلوبند مثلا درست کرده باشند) دیگر زکاء ندارد حال چه اینکه تصرف در آن و مثلا زنجیر انداختن و حلقه زدن در آن قیمت آنرا بیشتر کرده باشد و یا ناقص کرده باشد و چه اینکه معامله با آن سکه با وضعی که بعد از تصرف بخود گرفته ممکن باشد و چه نباشد.

شرط سوم

سومین چیزیکه در وجوب زکات طلا و نقره معتبر است داشتن نصاب در تمامی یک سال است پس اگر نصاب در بین سال ناقص و یا عین دانه های سکه به دانه هائی دیگر از جنس خودش یا جنسی دیگر مبدل گردد و یا دانه های نصاب ذوب شود و در قالبی دیگر ریخته گردد هرچند که منظور صاحب نصاب از همه این کارها فرار از دادن زکات باشد واجب نمی شود هرچند که در اینصورت یعنی در صورتیکه منظورش فرار از زکات بوده دادن زکات مستحب و بلکه نزدیکتر به احتیاط است ، بله اگر عمل ریخته گری بعد از واجب شدن زکات با گذشتن یکسال از عمر نصاب صورت گرفته باشد تکلیف ساقط نمی شود.

مسئله ۱ - در رسیدن پول طلا و نقره به حد نصاب اقسام هر یک روی هم حساب می شوند، یعنی کسیکه نصابش از چند جور سکه طلا و یا چند جور سکه نقره تشکیل شده زکات بر او واجب است هرچند که بعضی مسکوک به سکه ای و بعضی دیگر مسکوک به سکه ای دیگر باشد بلکه در فرضی هم که قیمت سکه های نصاب مختلف باشد و رغبت مردم به بعضی از آنها بیشتر از بعضی دیگر باشد زکات واجب است ، بنابراین قران نقره ای ایران با قران مجیدی (ترکیه) و روپیه افغانی با هم حساب می شوند بلکه پول نقره ای که امروز رائج است با پول نقره ای که از اعتبار افتاده حساب می شود و اما نسبت به دادن زکات در صورتیکه مالک داوطلبانه جنس مرغوبتر را بعنوان زکات بدهد احسانی کرده و خیر بیشتری رسانده و اگر نخواهد چنین کند اقوی آن است که از هر جنسی و نوعی به نسبت خودش زکات بدهد و نمی تواند زکات همه انواع مختلف را از نوع پست بدهد.

مسئله ۲ - درهم های ساخته شد از نقره غیر خالص به نحوی که اسم نقره خالص هرچند نقره پست بر آن صادق نباشد

زکات ندارد، مگر آنکه خالص آن بحد نصاب برسد و اگر شک دارد در اینکه خالص آن به قدر نصاب هست یا نه و طریقی هم برای کشف آن ندارد زکات واجب نیست و به احتیاط نزدیکتر آنستکه از راه تصفیه و امثال آن نقره خالص را مشخص کند هرچند که اقوی واجب نبودن آنست.

مسئله ۳ - اگر از نصابیکه طلا و یا نقره اش خالص است درهم یا دینار ناخالص را بعنوان زکات بدهد در صورتیکه یقین داشته باشد که مقدار طلای خالص آن ناخالص بهمان اندازه ای که دادنش بر او واجب شده هست عیبی ندارد و اما اگر چنین علمی ندارد باید آنمقدار کمبود را بپردازد مثلاً آنقدر سکه ناخالص بدهد که یقین کند خالص آنها به مقدار واجب هست.

مسئله ۴ - اگر مکلفه مالک نصاب بشود واطلاعی از اینکه در آن ها سکه ای ناخالص هست یا نه نداشته باشد اقوی آنستکه تکلیفی در این باب ندارد هرچند نزدیکتر به احتیاط آنستکه نصاب خود را از سکه هائی که ممکن است ناخالص باشد پاک کند

مسئله ۵ - اگر مکلف به مقدار نصاب سکه طلا و نقره از کسی قرض بگیرد و آنرا همچنان نزد خود نگه بدارد تا یکسال بگذرد زکاء آن بعهد او است نه بعهد کسیکه بوی قرض داده و حتی در صورتی هم که با قرض دهنده شرط کرده باشد که زکات را خود او بدهد در صورتیکه منظور از شرطش این باشد که او مکلف بدادن زکات باشد لازم الوفاء نیست بلکه اگر منظور از این شرط این باشد که قرض دهنده داوطلبانه زکات واجب بر او را بدهد این شرط لازم الوفاء خواهد بود و اگر قرض دهنده به آن وفاء نکند زکات از قرض گیرنده ساقط نمی شود بلکه بر او واجب است آنرا بپردازد.

فصل سوم در زکات غلات

در سابق گفتیم که از میان دانه های نباتی و انواع میوه ها زکات تنها در چهار نوع واجب است و آن عبارتست از: گندم و جو و خرما و کشمش و اما سلت که بطوریکه می گویند طبیعتی چون طبیعت جو و قیافه ای چون قیافه گندم دارد یعنی پوسته روی جو را ندارد ملحق به جو نیست و در نتیجه زکات در آن واجب نیست هرچند که دانش به احتیاط نزدیکتر است و احتیاط در مورد علس^(۱) و ملحق کردن آن به گندم نشود و اما سایر دانه ها و میوه ها زکات ندارد هرچند که دادن زکات در بعضی از حیوانات که بیانش گذشت مستحب است و احکام زکات در مواردیکه مستحب است همان احکام زکات واجب است یعنی در آن نیز نصاب و غیره معتبر است و مقدار زکات آن نیز به همان مقدار زکات واجب است.

و در زکات غلات چند مطلب است

مطلب اول - اینکه در زکات غلات دو شرط معتبر است:

شرط اول: رسیدن آن به حد نصاب یعنی به پنج و سق یعنی پنج شصت صاع که می شود سیصد صاع و صاع عبارتست از نه رطل به رطل عراقی و شش رطل به رطل مدنی چون صاع عبارتست از چهارمد و مد درعرف عراقی دو و یک چهارم رطل است و در عرف مدنی یک و یک دوم رطل در نتیجه نصاب غلات به رطل عراقی عبارتست از دو هزار و هفتصد رطل ، و به رطل مدنی عبارت می شود از هزار و هشتصد رطل و رطل عراقی صد و سی درهم و یانود و یک مثقال شرعی و شصت و هشت مثقال صیرفی است (این بود نصاب غلات به حسب رطل که دیدیم به حسب اختلاف عرف عراقی و مدنی مختلف شد) و اما به حسب حقه نیز مختلف می شود، بر حسب حقه نجف که هر حقه آن عبارتست از نهصد و سی و سه مثقال و یک سوم مثقال صیرفی نصاب غلات عبارت می شود از هشت وزنه و پنج و نیم حقه الا پنجاه و هشت و یک سوم مثقال و بر حسب حقه اسلامبولی که هر حقه عبارتست از دویست و هشتاد مثقال نصاب غلات بیست و هفت وزنه و ده حقه

و سی و پنج مثقال است و بر حسب من شاهی که در بعضی از نواحی ایران معمول است و عبارت است از هزار و دویست و هشتاد مثقال صیرفی نصاب غلات عبارت می شود از صدو چهل و چهار من الاچهل و پنج مثقال صیرفی و به حسب من تبریزی که آن نیز در بعضی دیگر از نواحی ایران متداول است و عبارت است از ششصد و چهل مثقال نصاب غلات عبارت می شود از دویست و هشتاد و هشت من الاچهل و پنج مثقال صیرفی و بر حسب کیلو که در عصر حاضر تقریباً عبارت می شود از (۸۴۷۲۰۷) گرام بنابراین اگر حاصل غلات کمتر از این مقدار باشد هرچند بمقداری اندک زکات واجب نمی شود، همچنانکه اگر غلات به این مقدار یا اندکی بیشتر برسد زکات واجب میشود.

مسئله ۱ - معیار در اینکه آیا حاصل بحد نصاب رسیده یا نه حال خشک شده حاصل است هرچند که لحظه تعلق تکلیف قبل از این حالت است بنابراین اگر کسی دارای پنج وسق ربطی است که با خشک شدن کمتر از آن می شود زکات بر او واجب نیست حتی مثل بربن (نوعی خرما) و نظیر آن که تازه اش خورده می شود و کم است که از آن تمر (خرمای خشک) درست کنند وقتی زکات واجب می شود که خشک آن به نصاب برسد و اگر فرض کنیم که خشک آن عرفاً تمر نامیده نمی شود زکات در آن واجب نمی گردد.

مسئله ۲ - اگر مکلف چند اصله نخل و یا چند درخت انگور و یا چند زمین گندم و جو در چند آبادی دور از هم داشته باشد که حاصل بعضی از آن آبادیهای زودتر و حاصل بعضی دیگر یکماه یا دو ماه دیرتر می رسد در صورتیکه حاصل همه آن آبادیها حاصل یک سال شمرده شود باید همه را روی هم حساب کند و بنابراین اگر اولین حاصل که بدست می آید به مقدار نصاب باشد زکاتش را می دهد و حاصلیکه هنوز دست نیامده موقعیکه دست آمد زکاتش را می دهد (چه به حد نصاب برسد و چه نرسد) و اگر اولین حاصل به حد نصاب نرسد منتظر می ماند تا حاصلهای بعدی به دست آید و روی هم به حد نصاب

برسد و آنگاه زکات مجموع را می پردازد و اگر نخل و درخت انگور مکلف در سال دوباره میوه می دهد بار دوم را ضمیمه بار اول می کند هرچند که مسئله خالی از اشکال نیست.

(شرط دوم - اینکه نصاب را اگر مزروع است) و خرما و انگور نیست (به زراعت مالک شده باشد و یا قبل از تعلق زکات زراعت و خرما و انگور بوی منتقل شده باشد حال چه با درختش و چه بدون درخت و در ملک او زراعت و خرما و انگور رشد کرده و به حد تعلق زکات رسیده باشد که در اینصورت اقوی وجوب زکات است و در صورتیکه در ملک او رشد نکرده باشد احتیاط دادن آنست.

مسئله ۳ - مشهور در بین فقهاء متاخر این است که لحظه ای که تکلیف زکات متوجه مکلف می شود آن لحظه ای است که گندم و جو درغلاف و در سنبل خود بسته می شود و خرما زرد و یا سرخ می گردد و انگور غوره می بندد ولی اقوی این است که لحظه تعلق تکلیف آن هنگامی است که عرفا عنوان گندم و جو بر زراعت صادق باشد یعنی عرف بگوید این گندم است و این جو است و در خرما و انگور این احتیاط ترک نشود که هر یک از این دو معیار (یعنی معیاریکه فقهاء دست دادند و معیاریکه ما بیان کردیم) زودتر محقق شد زکات را پردازد.

مسئله ۴ - وقت وجوب جدا کردن زکات و دادن آن در غلات هنگامی است که آنرا از کاه جدا می سازد و در خرما و کشمش هنگام قطع آن از خوشه است این آن لحظه ای است که اگر زکات را تاخیر بیندازد ضامن می شود و برای عامل جمع آوری زکوات جائز است در همین لحظه زکات را از مکلف مطالبه کند و قبول خواسته او بر مکلف واجب است و اما اگر عامل قبل از این لحظه مطالبه کند قبول خواسته او واجب نیست و در اینکه آیا جائز است در همین حال زکات را بیرون کند یا نه اشکال هست بلکه اقوی آنستکه اگر اخراج زکات در اینحال باعث فساد آن می شود جائز نیست هرچند که ما وقت

تعلق زکات را همان لحظه ای بدانیم که فقها متاخر گفتند.

مسئله ۵ - اگر مالک بخواهد انگور را قبل از شیرین شدن در حالیکه غوره است و یا بعد از شیرین شدن و خرما را در حالیکه رطب است بچیند می تواند چیزیکه هست در فرضی که یقین دارد که خشکیده آن ها به حد نصاب می رسد واجب است بنا بر احتیاط زکات را از عین آنها و یا قیمت زکات را بپردازد هر چند که اقوی واجب نمودن آنست.

مسئله ۶ - برای مالک جائز است زکات را در حالیکه حاصل بر درخت است و هنوز خشک نشده از خود حاصل و یا قیمت آنرا بپردازد البته بشرطیکه حاصل به حد تعلق زکات رسیده باشد.

مسئله ۷ - اگر پیش از آنکه به زراعت یا نخل و یا انگور تعلق گیرد آن را (با معامله و ارث یا از راه دیگر) مالک شود زکات آن به احتیاط واجب است و اما نسبت به آنچه که بعدا در ملک او نمو می کند بنا بر اقوی است و بنا بر این وقتی زکات متعلق بغلات او شد در صورتی که سائر شرائط نیز محقق باشد واجب است زکات آنرا بدهد بخلاف صورتیکه غلات نامبرده را بعد از تعلق زکات مالک شده باشد که در اینصورت زکات بعهده کسی است که ملک از او به مکلف منتقل شده و در حال تعلق زکات یعنی زرد شدن خرما و غوره بستن مو و سفت شدن دانه گندم مالک بوده است و اگر همان شخص قبل از دادن زکات غلاتش آنرا مثلا بفروش برساند معامله نسبت به مقدار زکات فضولی و محتاج به اجازه حاکم خواهد بود اگر معامله را اجازه کرد بهای آنمقدار را بحاکم می دهد چون در حقیقت فروشنده مقدار زکات حاکم شرع است و چون معادل همان مبلغ را بفروشنده نیز داده آنرا از فروشنده می گیرد و اگر حاکم معامله را رد کرد باید مقدار زکات را به حاکم بدهد و قیمت آنرا از فروشنده بگیرد همه اینها در فرضی است که مالک فعلی یقین داشته باشد به اینکه مالک قبلی زکات را نداده و اما اگر احراز کند که داده و یا احتمال آن را بدهد دیگر تکلیفی ندارد.

مسئله ۸ - اگر مالک زراعت و خرما را بفروشد و سپس شک کند آنروزیکه معامله را صورت داد زکات بغلات تعلق گرفته بود تا بعهده او باشد و یا نگرفته بود تا بعهده مشتری باشد، چیزی برعهده او نیست مگر آنکه تاریخ تعلق زکات را بداند و تاریخ معامله را از یاد برده باشد که در اینصورت بنا بر اقوی بر او واجب است زکات را بپردازد و اما اگر این شک را مشتری داشته باشد در صورتیکه یقین دارد که فروشنده زکات را نداده (چون خیال می کرده هنوز زکات تعلق نگرفته) باید خودش زکات را بدهد چه تاریخ معامله و تعلق را بداند یا نداند و این وجوب در فرضی که احتمال دهد قبل از معامله نمود زراعت در ملک فروشنده بحد کمال رسیده بود بنا بر احتیاط بوده است و در فرضی که یقین کند بعد از معامله و در ملک او نمو تمام شده وجوب زکات است البته در صورتیکه بحد نصاب برسد و سایر شرائط را دارا باشد، و اما اگر قطع به ندان مالک قبلی ندارد حال قطع بدان او دارد و یا احتمال می دهد داده باشد چیزی بر او نیست چه تاریخ تعلق بدان او دارد و یا احتمال می دهد داده باشد چیزی بر او نیست چه تاریخ تعلق زکات و تاریخ معامله را بداند و چه نداند حتی در فرضی هم که تاریخ معامله را می داند و شک دارد در اینکه تعلق زکات در فرض اخیر به احتیاط نزدیکتر است.

مسئله ۹ - اگر مالک نصاب بعد از آن که زکات به مال او تعلق گرفته و قبل از دادن زکات از دنیا برود زکات او از عین آنمالیکه متعلق زکات گرفته و قبل از دادن زکات از دنیا برود زکات او از عین آن مالیکه متعلق زکات است البته اگر باقیمانده باشد داده می شود، و اما اگر باقی نمانده و او در تلف شدن آن مقصر نبوده چیزی بر او نیست و اگر مقصر بوده از اصل ما ترک او داده می شود بله در فرض اول که عین آنمالی باقی است ورثه او می توانند عین آنمال را خود برداشته قیمت آن را زکات بدهند.

و اگر مالک قبل از تعلق زکات بغلاتش از دنیا برود تکلیف دادن زکات بورثه منتقل می شود البته وارثیکه سهم الارثش از

آن غلاتش بحد نصاب برسد و سایر شرائط را نیز دارا باشد و این تکلیف در جائیکه غلات در ملک مالک تمام نموش را کرده باشد و قبل از تعلق زکات مالک بمیرد بنا بر احتیاط است و در جائیکه مالک قبل از تمامیت نمو غلات مرده باشد اقوی است و بنابراین اگر سهم هیچیک از ورثه بحد نصاب نرسد و یا بعضی از شرائط دیگر مختل باشد، دادن زکات بر هیچیک واجب نیست و اگر معلوم نشود مالک قبل از تعلق زکات از دنیا رفته و یا بعد از آن در بعضی از صور بنا بر اقوی و در بعضی فروض بنا بر احتیاط، آن وارثی که سهمش به حد نصاب می رسد باید زکات را بدهد، و اما آن وارثی که سهمش به حد نصاب نمی رسد دادن زکات بر او واجب نیست مگر در فرضی که تاریخ تعلق زکات را بداند و در تاریخ موت مالک شک داشته باشد که در این صورت او نیز باید زکات را بدهد.

مسئله ۱۰ - اگر زارع و یا مالک نخل و درخت انگور بمیرد و قرض دار باشد، اگر مرگش بعد از تعلق وجوب زکات بوده بر ورثه واجب است به همان ترتیبی که در مسئله قبل گذشت زکات را بدهند حتی اگر قرض او برابر همه اموالش باشد و عین مال زکوی موجود باشد، طلبکاران نمی توانند مال میت را به نسبت طلب خود با مستحقین زکات مستقیم کنند، مگر آنکه زکات در حال حیات مالک به ذمه او تعلق گرفته باشد، مثل اینکه آنرا تلف کرده و یا در حفظ آن کوتاهی نموده و در اثر کوتاهی وی تلف شده باشد که در اینصورت اموال میت در بین طلبکاران و مستحقین زکات به نسبت تقسیم شود و اگر مالک مرگش قبل از تعلق وجوب واقع شده باشد چنانچه قبل از ظهور دانه میوه بوده و قرض میت از اموال او بیشتر واجب نیست زکات بدهند بلکه زراعت و نخل بنا بر اقوی مانند سایر اموال او حکم مال میت را دارد که باید قرض او را از آن بپردازد و اگر تنها اموال میت را درخت نمودار گشت اصل مال میت (که طبق فرض معادل بادهکاریهای او است) و نما آتی که نمودار شده به مقدار دین بحکم مال میت است و در نتیجه ورثه و طلبکاران بطور مشاع در آن شریکند به این معنا که اصل مال را به آنان نمی دهند تا نمآت متعلق زکات قرار بگیرد، بلکه بدهکاریها را بر اصل مال و نمآت توزیع می کنند و آن ها

را از هر نوع می پردازند آن وقت مازاد را در بین ورثه تقسیم می کنند اگر سهم الارث یکی از ورثه و یا تک تک همه آن ها از نساء، به حد نصاب رسید زکات بر او واجب می شود و اگر بعد از موت مالک بعض از اعیان ترکه تلف شد کشف می شود از اینکه از آن اعیانی نبوده که بدهکاری میت را باید از آن بدهند و معلوم می شود که عین تلف شده به حکم مال میت نبوده؛ خلاصه کلام اینکه می فهمیم در واقع مال میت همان اعیان باقیمانده بوده و آن تالف مال او نبوده، از اینجا حال فرضیه دیگر نیز روشن می شود و آن این است که موت مالک بعد از نمودار شدن حاصل و قبل از تعلق وجوب رخ داده باشد، بله در این فرض مخصوصا اگر موت قبل از ظهور بوده، احتیاط به اینکه هم زکات را بدهند و هم بدهی طلبکاران را بپردازند و یا آن را به هر طوریکه شده راضی کنند واجب است، و اگر ورثه قبل از تعلق وجوب قرضهای میت را داده بودند و یا آنرا بضمانت خود درآورده بودند باید هر یک از آنان که سهم الارثش از حاصل به حد نصاب می رسد زکات را با اجتماع سایر شرائط بپردازد.

مسئله ۱۱ - در معامله مزارعه و مساقات بشرطی که صحیح واقع شود، از آنجا که حاصل بین مالک و کارگر مشترک است هر یک از آن دو که سهمیه اش به حد نصاب برسد و سایر تکلیف را نیز دارا باشد باید زکات را بپردازد بخلاف زمینی که مالک به زارع اجاره می دهد که در اینصورت چنانچه شرائط جمع باشد زکات تنها بعهده مستأجر است و اما مالک چیزی بر عهده اش نیست هرچند که مال الاجاره از همان گندم و جو که جنسی زکوی است بوده باشد.

مسئله ۱۲ - در مزارعه اگر چنانچه قرارداد آن بطور فاسد انجام شده باشد زکات بعهده صاحب بذر است و اجاره زمین و کارگر جزء مؤنه است که از حاصل زمین استثناء می شود و اما در مساقات فاسده زکات بعهده صاحب ریشه است و او اجرت عامل را (که با فرض فساد معامله اجرة المثل است نه اجرت معین شده) جزء مونه حساب می کند.

مسئله ۱۳ - اگر چند نوع خرما از قبیل زاهدی و خستاوی و قنطار و غیر آن داشته باشد همه را روی هم حساب می کند اگر به حد نصاب رسید زکاتش را می دهد، و نزدیکتر به احتیاط آن است که زکات را به نسبت از همه آن انواع بدهد، هرچند که اقوی کفایت پرداخت یک نوع خوب از آنهاست، هرچند که مقداری از نصاب هم از نوع خوبتر باشد و اما دادن از نوع پست برای همه انواع بنا بر احتیاط جائز نیست و این مسئله عینا در زکات انواع انگور نیز می آید.

مسئله ۱۴ (- تعیین مقدار زکات لازم نیست حتما بوسیله ترازو و قیاس انجام شود) مالک و حاکم و یا مأمور از طرف حاکم می توانند مقدار زکات را با تخمین اهل خبره معین نموده هر یک از طرفین حصه دیگری را با تعیین اهل خبره قبول کنند و ظاهرا تخمین در باب زکات مانند تخمین در باب مزارعه است که روایات نیز بر آن دلالت دارد و این تقبل با تخمین معامله ایست عقلانی و علیحده و فایده آن این است که مال مشاع معین شود مثلا ده یکی که بابت زکات باید داده شود تخمین زده شود به پنجاه من و مالک بپذیرد که این مقدار از مال را بدهد و یا حاکم سهم مالک را به چهارصد و پنجاه من قبول کند، و در صحت این عمل شرط است که بین مالک و ولی امر مسلمین که حاکم مسلمین است و یا مأمور بیکه او جهت تخمین می فرستد صورت بپذیرد نه اینکه مالک خودش به تنهایی تخمین بزند که چنین کند زکات مشاع معین نگشته و او نمی تواند در بقیه حاصل زرع خود هر جور بخواهد تصرف کند، بلکه اگر با حضور ولی و یا مأمور او انجام گیرد و مثلا هر یک از طرفین سهم دیگری را به مقداری قبول کنند، آنوقت مالک می تواند در بقیه بدخواه خود تصرف کند دیگر احتیاجی به یادداشت کردن آنچه برای خود برداشته و طبعا جمع زدن ندارد و در عمل تخمین اجراء صیغه شرط است و صیغه آن عبارت از هر لفظی است که دلالت کند بر اینکه حاکم یا مأمور او و نیز مالک تقبل کرده و این معامله را پذیرفته و ظاهرا اگر بعد از انجام تخمین و تقبل یکی از طرفین تلفی آسمانی و یا به وسیله ظلم ظالمانی پیش بیاید این تلف بعهدہ متقبل است مگر

آن که تلف فراگیر باشد یعنی همه مال را از بین ببرد، هم سهم مالک را و هم زکات را و یا مقداری هم از مال تقبل شده را از بین ببرد که اگر متقبل مالک باشد واجب است باقیمانده مال را بحاکم رد کند و در صورتیکه معلوم شود آنچه که در دست مالک متقبل هست بیشتر از مقداری بوده که اهل خبر تخمین زده از آن خود مالک است و چیزی بعهد او نیست همچنانکه اگر معلوم شود سهم او کمتر از مقداری است که تخمین شده مقدار ناقص نیز از کیسه او رفته است و وقت معین تخمین زده بعد از تعلق زکات است.

مطلب دوم :

زکات بعد از اخراج سهم سلطان (مقاسمه) و آنچه بعنوان خراج نقدا می گیرد واجب می شود البته این وقتی است که خراج بر زمین به حساب جنس زکوی باشد و از خصوص مال زکوی (گندم و جو و خرما و کشمش بگیرد و اما اگر مالیات را از مطلق کشت و زرع می گیرد آن مقدار از مالیات که مثلا سهم زمین گندم می شود استثنا می شود و اگر مأموریت دولت چیزی زیادت از آنچه سلطان معین کرده بظلم و زور بستاند، در صورتیکه از خود غلات چهارگانه گرفته ظلم بر همه وارد و بحساب همه یعنی مالک و مستحق زکات می شود و مالک سهم فقراء را ضامن نیست و خلاصه آن مقدار زائد نیز حکم خود مالیات را دارد که زکات بعد از پرداخت آن حساب می شود و پرداخت آن همه از کیسه مالک است و همه از کیسه مستحق زکات و اما اگر مأمور ظالم آن مقدار زائد را از غیر غلات چهارگانه بگیرد؛ مثلا پول نقد بگیرد، در اینجا احتیاط آن است که مالک آن مقدار زائد بحساب فقراء حساب نکند (و این ضرر را خودش به تنهایی تحمل نماید) مخصوصا در صورتیکه ظلم ظالم بخاطر دشمنی او نسبت بشخص زارع بوده یا با او غرض شخصی داشته باشد بلکه در اینصورت عدم جواز خالی از قوت نیست.

البته اینکه گفتیم سهم سلطان و مالیات و ظلم و ظالم از وسط حساب می شود هم به مالک نسبت به سهمش و هم بفقراء نسبت به سهمشان وارد می گردد نسبت به اعتبار اصل زکات بود و منظور این بود که اول این چند قلم از اصل غلات پرداخت می شود و سپس زکات آن ، که در زراعت دیم ده یک و در زراعت آبی بیست یک است اخراج می شود، و اما نسبت به اعتبار نصاب اگر آنچه بابت زمین می گیرند از بابت مقاسمه و (ارباب رعیتی) باشد بدون اشکال باید نصاب را بعد از دادن آن حساب کرد یعنی اگر بعد از پرداخت آن سهم زارع بحد نصاب رسید زکات دارد نه اینکه مجموع سهم زارع و سلطان روی هم به حد نصاب برسد و اما اگر آنچه می گیرد عنوان مقاسمه نداشته باشد مسئله محل اشکال می شود و احتیاط بلکه اقوی آن است که نصاب را قبل از پرداخت آن رعایت کنند.

مسئله ۱ - ظاهراً حکم خراج (مالیات) اختصاصی به آنچه که سلطان مخالف و مدعی دروغین خلافت و ولایت بر مسلمین می گیرند، ندارد بلکه حکم خراج شامل سلاطین شیعه که ادعای خلافت و ولایت ندارند نیز می شود بلکه بعید نیست که شامل هر سلطه گری که باج و خراج می گیرد نیز بشود، هرچند که سلطان نباشد مانند بعضی از حکومت‌هاییکه در این اعصار تشکیل می شود و آیا حکم خراج شامل غیر سرزمینهای خراجی (یعنی زمینهاییکه بدون جنگ فتح شده و به سرزمین اسلام ملحق گشته و یا سرزمینهاییکه موات بوده و با احیاء ملک مالک شده و قدرتمندی جبار از صاحبان آنها خراج می گیرد) نیز می شود یا نه؟ شامل شدنش خالی از قوت نیست.

مسئله ۲ - اقوی این است که مخارجیکه مالک برای غله خود کرده ، چه آنهائیکه قبل از تعلق زکات بوده و چه آنهائیکه بعد از تعلق زکات بوده را حاصل زمین و باغ برداشته می شود، و بنابراین احتیاط بلکه اقوی این است که اول نصاب را در نظر بگیرند، در صورتیکه کل غله حاصل به حد نصاب برسد و سایر شرائط نیز جمع باشد زکات به آن غله تعلق می گیرد و

چیزیکه هست مخارجی که برای خصوص آن شده از کل برمی دارند و زکات بقیه را می دهند چه اینکه بقیه زیاد باشد و چه اندک ، و اگر مخارج همه غله را فرا بگیرد دیگر زکاتی بعهده مالک نیست منظور از مخارج همه آن مخارجی است که مالک برای خصوص این غله و این میوه کرده ، چه آن پولهاییکه برای آب و کود و سمپاشی و اجاره زمین و سایر چیزهاییکه مؤثر در نمو غله است کرده و چه مخارجیکه از قبیل اجرت باغبان و شخم کننده و آبیاری و امثال آن برای حفظ غله نموده و چه مخارجیکه از قبیل مزد و دروگر و خرمن کوب و امثال آن برای جمع آوری حاصل کرده است حتی اگر زمین غصبی بوده و بنای دادن اجاره بصاحب زمین را هم ندارد معذک اجاره زمین جزء مخارج حساب می شود و همچنین مخارجیکه برای خشک کردن غله ، و اصلا درخت خرما و هموار کردن زمین ، و لایه رومی نهر و قنات بلکه مخارجیکه برای احداث آن کرده البته در صورتیکه خصوص این زراعت بلکه مخارجیکه برای احداث آن کرده ، البته در صورتیکه خصوص این زراعت محتاج به آن بوده باشد همه استثناء می شود و علی الظاهر مخارجیکه مالک بوستان برای بوستان خود می کند مثل چاهی که در آن حفر می کند و یا نهریکه می کشد و یا ساختمانیکه می سازد و یا دولاب و موتوریکه برای آب کشی نصب می کند و یا دیواریکه دور باغ می کشد و مخارج دیگری از این قبیل که عرفا مخارج تعمیر باغ شمرده می شود نه مخارج بدست آوردن محصول .

بله اگر مشتری میوه و غله را قبل از تعلق زکات خریده و این مخارج را بخاطر حفظ میوه ایکه خریده و یا به اجاره مالک شده ، بنماید جزء مؤنه حساب می شود و اما اجرت خودش در صورتیکه خودش عمل کرده و همچنین مزد کسی که بدون مزد او را کمک کرده ، جزء مؤنه حساب نمی شود و همچنین در مخارج زراعت نباید اجرت زمین و گاو را در صورتیکه خودش مالک آن هاست بحساب بیاورد بلکه نزدیکتر به احتیاط آن است که بهای گاو کاری که خریده و بیل کلنگ و گاوآهن و سایرآلاتی برای زراعت و آبیاری خریداری کرده و هرچیز دیگری که عین آنها بعد از برداشته محصول باقی می

ماند جزء مؤنه آن محصول حساب نکند، بله آن مقداری که از این آلات در خصوص این زراعت استهلاک شده را می تواند برآورد نموده جزء مخارج این زراعت بحساب آورد، لکن نزدیکتر به احتیاط ترک چنین کاری است و در اینکه آیا می تواند قیمت خرما و زراعتی که قبل از تعلق زکات خریده و در ملک از زکات بر آن تعلق گرفته حساب کند یا که قل از تعلق زکات خریده و در ملک از زکات بر آن تعلق گرفته حساب کند یا نمی تواند اشکال هست . بعید نیست بگوئیم حساب می شود لکن آن قیمت باید بین خود مال زکوی و سایر عوائد زمین از قبیل کاه امثال آن به نسبت تقسیط شود مثلا آن چه در برابر گندم قرار می گیرد جزء مخارج حساب شود.

مسئله ۳ - ظاهرا در خصوص بذر (اگر نخواهد معادل آن را از حاصل زمین بردارد و بخواهد قیمت آن را جزء مخارج

استثناء کند) باید قیمت روزی را حساب کند که بذر را کاشته نه قیمت مثل آن را در روزیکه حساب می کند چه اینکه بذر را از مال خود کاشته باشد یا آنرا خریده باشد اما اگر از مال خود کاشته و زکات آنرا نداده بوده ظاهر این است که فقراء بمقدار سهمی که از آن بذر داشته اند در محصول شریک خواهند بود و مقدار سهمی که مال مالک بوده جزء مخارج حساب می شود.

مسئله ۴ - اگر مخارجیکه کرده برای مال زکوی و غیر زکوی هر دو بوده ، آن مخارج را بین آن دو نوع زراعت به نسبت

تقسیم می کند و همچنین اگر مالیاتیکه داده در صورتیکه مالیات را بر زمین بسته اند و در برابر مطلق زرعی که در آن می شود (اعم از زکوی و غیر زکوی) بسته اند به نسبت زرغ تقسیم می شود آنچه سهم زراعت گندم و جو و یا خرما و کشمش شده بین غله آنها وسایر عوائدش تقسیم می شود و همینطور آنچه که سهم زراعت زکوی می شود بین کاه و دانه تقسیم می گردد تا معلوم شود از مالیاتی که برای همه زمینها داده چه مقدار برای مال زکوی بود.

مسئله ۵ - اگر با صرف هزینه مزروعی در زمین عملی انجام دهد که برای چند سال زمین را بارور و یا حاصل آن را بیشتر می کند بعید نیست تفصیل دهیم و بگوئیم اگر بخاطر بارور شدن در چند سال این کار را کرده هزینه بین آن چند سال تقسیم می شود و آن چه سهم امسال این زمینه شده جزء مؤ نه حساب می شود و اگر بحساب می آید هر چند که زمین برای سالهای دیگر و محصولهای دیگر نیز بارور شده باشد، در نتیجه سالهای بعد اگر حاصل زکوی این زمین بردارد از این جهت مؤ نه ای نخواهد گشت.

مسئله ۶ - اگر شک کند که آیا فلان خرجی که کرده ام جزء مؤ نه است یا نه ، جز مؤ نه حسابش نمی کند.

مطلب سوم

هر غله ای که آبیاری نشود و خود بخود مشروب گردد مانند خرما و انگوری که در لب رودی قرار گرفته باشد هر چند که مالک آن نهر را حفر کرده باشد و

یا بطور دیم مشروب شود یعنی رگ و ریشه های خود را به اعماق زمین برده از آنجا رطوبت بگیرد و یا زندگانش با آب باران باشد و خلاصه مالک آنرا با آب دستی و نهر آب ندهد زکاتش ده یک است و هر غله ای که با آب دستی یعنی با دلو و یا دوالی یا شتر آبکش و یاموتور پمپ و امثال آن مشروب شود زکاتش یک بیستم (صدی پنج) است و اگر بهر دو طریق مشروب شود معیار آن طریقه است که از نظر عرف بیشتر با آن مشروب شود و چنانچه هر دو طریق بطور مساوی معمول می گردد بطوریکه نه می توان گفت این غله بیشتر با آب دستی مشروب شده یا غیر از آن زکات نیمی از آن صدی ده و نیم دیگرش صدی پنج داده می شود، لکن اگر بیشتر بطور طبیعی مشروب می شود ولو اینکه عرفا بگویند هم دیم است و هم آبی نزدیکتر به احتیاط آنستکه زکاتش صدی ده داده شود، و اگر شک کند در اینکه به این زراعت دیم گفته می شود یا آبی ،

در این صورت واجب دادن زکات کمتر یعنی صدی پنج است مگر آنکه قبلا دیم بوده و چون یکبار یا دوبار آب دستی داده شک کند که آیا بخاطر این یکی دوبار آب دستی از دیم بودن خارج شده یا نه : واجب دادن زکات بیشتر یعنی صدی ده است بله نزدیکتر به احتیاط آنستکه در صورت شک چه سابقه داشته باشد و چه نداشته باشد صدی ده بپردازد.

مسئله ۱ - بارانهای معمولی که در ایام سال می بارد زراعت آبی را از آبی بودن خارج نمی کند، مگر آنکه به مقدار باشد که زراعت را از آب نهر و چاه و خلاصه از آب دستی بی نیاز کند و یا حداقل زراعت را مشترک بین دو نوع دستی و آبی بسازد.

مسئله ۲ - اگر شخصی بمنظور لایه رومی قنات مثلا و یا به غرضی از اغراض و یا عبث آب چاه یا قنات را با دلو بیرون بیاورد و روی زمین مباح بریزد و شخصی دیگر از این موقعیت استفاده نموده کشت و زرعی براه بیندازد و رگ و ریشه زرع از آن آب استفاده کند بنابراین زکات غله آنرا باید صدی ده بپردازد و همچنین اگر آب را خودش بخاطر اغراض دیگری غیر از زراعت بیرون بیاورد بعدا بنظرش برسد و بگوید حال که ناچارم این آب را بیرون بیاورم چه خوبست با آن زرع را هم راه بیندازم؛ بلکه دادن صدی ده حتی در جائی که آبرای زراعتی غیر زکوی بیرون می آورد و برای به هدر نرفتن و زیادی آن آب زراعتی زکوی بکارد باید صدی ده بپردازد.

گفتار در مصرف زکات و مستحقین آن

مستحقین زکات هشت طائفه اند:

اول و دوم فقرا و مساکینند، و فرق بین این دو طائفه آن است که مسکین درمانده تر از فقیر است این دو طائفه کسانی هستند که خرج یکسال خود و عائله خود را بنحویکه لایق بحالشان باشد نداشته باشند نه بالفعل که در جائی اندوخته کرده باشد و نه بالقوه که امکان تحصیل آن بتدریج را داشته باشند، بنابراین کسی که خرج یکسال را ندارد لکن روز بروز خرج

روزانه خود و عائله خود را بنحویکه شایسته بحال او است درمی آورد مسکین و فقیر نیست ، و گرفتن زکات برایش حلال نیست نمی باشد و همچنین صنعت گر و صاحب زمین محل درآمد و غیر اینها که هزینه زندگی صاحبش را تأمین می کند و اگر کسی قادر به کسب و کار هست لکن بعلت سستی و تبلی دنبال کار نمی روید باید بنابه احتیاط لازم از گرفتن زکات اجتناب کند و زکات دهنده نیز باید این احتیاط را ترک ننموده از دادن زکات به چنین کسانی خودداری نماید بلکه عدم جواز گرفتن او و دادن این خالی از قوت نیست .

مسئله ۱ - مبداء سال که معیار فقر و غناء مکلف داشتن و نداشتن در آن است آن زمانی است که می خواهد زکات دهد و یا بگیرد، هر روزیکه در آن روز هزینه زندگی یکسال خود و عیال خود را نقدا و یا بالقوه داشته باشد او فقیر نیست و هر روزی که نداشته باشد اول سال فقر او حساب می شود هر روزی هم که هزینه زندگی اندوخته شده اش از یکسال کمتر شود همان روز، روز اول سال فقر اوست .

مسئله ۲ - اگر سرمایه ای دارد که خود آن کفاف مخارج سال او را می کند ولکن اگر بکارش بیندازد منافع آن کفاف او را نمی کند و یا زراعتی و باغی دارد که اگر آنرا بفروشد خرج سالش و بلکه چند سالش را کفاف می کند ولکن عوائد آن خرج سالش را تأمین نمی کند، او غنی نیست لذا جائز است آن سرمایه و آن کشتزار را نگه دارد و بقیه مخارج سال خود را از زکات تأمین کند .

مسئله ۳ - احتیاط آن است که به یک فقیر بیش از هزینه یکسال زکات داده نشود همچنانکه احتیاط برای فقیر نیز این است که بیش از این مقدار را نگیرد و نیز برای کاسب و تاجری که کسب و تجارتش مخارج تمام سال او را نمی دهد احتیاط آن است که به تتمه آن از زکات اکتفاء کند و دهنده نیز همین مقدار را بدهد .

مسئله ۴ - خانه ای که فقیر و مسکین در آن می نشیند و خادمی که او را خدمت می کند و اسبی که او سوار می شود در صورتیکه مورد حاجت او باشد و خانه و خادم و اسب از نظر کیفیت لایق به حال او باشد و نداشتن آنها برای او مایه سرشکستگی باشد چون فردی است که چنین وضعی دارد و همچنین رختخواب و لباس زمستانی و تابستانی و جامه مخصوص سفر و جامه سفر مخصوص حضر هرچند که جامه تجمل باشد و فرش و ظروف و امثال اینها داشتن باعث آن نمی شود که ما به او زکات ندهیم و گرفتنش برای او جائز نباشد بلکه اگر فقیر از آنچه شمردیم بیش از مقدار حاجب متعارف به حسب حال خود و به حسب آبرویش داشته باشد، بطوریکه اگر مثلاً چند قطعه ظرف چینی، زائد بر مقدار حاجتش را بفروشد خرج سالش تاءمین می شود دیگر گرفتن زکات برایش جایز نیست.

مسئله ۵ - اگر شخص قادر بر کار و کسب باشد هرچند به اینکه هیزم فروشی یا علف فروشی کند لکن این کار منافات با شائن او داشته باشد و یا بخاطر پیری و بیماری او امثال اینها برایش مشقت شدید داشته باشد جائز است زکات بگیرد و همچنین اگر دارای صنعت و یا حرفه لکن بخاطر نداشتن ابزار کار و یا نبودن طالب و مشتری بیکار شده باشد.

مسئله ۶ - اگر فعلاً حرفه و صنعتی که لائق به شائن او باشد ندارد، و لکن می تواند آن را بیاموزد و آموختنش برای او زحمت زیادی ندارد در اینکه آیا جائز است بدنبال آموختن نرود و زکات بگیرد یا نه اشکال هست و باید احتیاط را ترک نکند، بلکه هیچ اشکالی نیست در اینکه مادام که مشغول آموختن حرفه ای باشد، می تواند از راه زکات امرار معاش کند.

مسئله ۷ - کسیکه مشغول طلب علم است هرچند که قادر بر کسبی لایق به شائن خود باشد، جائز است که از کات از سهم سیل الله ارتزاق کند البته این کار فرضی است که کسب کردن مانع از اشتغال بطلب علم و یا باعث پیشرفت نکردن یا واجب کفائی و یا مستحب.

مسئله ۸ - اگر شک کند در اینکه آیا آنچه دارد کافی برای هزینه یکسال او هست یا نه جائز نیست زکات بگیرد مگر در صورتیکه قبلاً بمقدار کفاف یکسال نداشته و سپس مقداری عوائد بدست آورده ، لذا شک دارد که آیا به اندازه خرج یکسال هست یا نه ، در این صورت می تواند زکات بگیرد.

مسئله ۹ - اگر از شخص فقیرطلبی داشته باشد می تواند آنرا بعنوان زکات حساب کند هرچند فقیر بدهکار مرده باشد البته بشرطی که ارثی که کافی بطلب او باشد از او بجای مانده باشد وگرنه نمی تواند بله اگر ارثی از او مانده لکن طلبکار بخاطر امتناع ورثه و یا غیر ورثه نمی تواند طلب خود را بگیرد می تواند بابت زکات حساب کند.

مسئله ۱۰ - اگر شخصی ادعای فقر کند و زکات بخواهد اگر معلوم شود که راست می گوید می تواند به او زکات داد ولی اگر معلوم شود که دروغ می گوید جائز نیست واما اگر صدق و کذب او برای مکلف مجهول باشد و سابقاً هم فقیر بوده جائز است به او زکات بدهد و احتیاجی نیست به اینکه او را وادار سازد برای اثبات دعویش سوگند یاد کند و اما اگر حالت سابقه او نامعلوم باشد، احتیاط آن است که مکلف ظن بصدق او پیدا کند و از ظاهر حال او چنین مظنه ای بدست آورد، خصوصاً در صورتیکه قبلاً بی نیاز بوده.

مسئله ۱۱ - بر دهنده زکات واجب نیست که به فقیر اعلام کند اینکه من بتو می دهم زکات است بلکه اگر گیرنده کسی است که از گرفتن زکات شرم دارد، مستحب است آن را بعنوان هدیه بدهد و در دل نیت زکات کند.

مسئله ۱۲ - اگر زکات را بشخصی بدهد به این اعتقاد که او فقیر است بعد معلوم شود فقیر نبوده در صورتیکه عین آن باقی است از او پس می گیرد بلکه در صورتی که تلف شده گیرنده ضامن است اگر می دانست آن چه گرفته زکات بوده هرچند که نمی دانسته گرفتن زکات برای شخص بی نیاز حرام است بلکه در صورتی هم که احتمال می داده به اینکه آنچه

گرفته زکاة باشد نیز علی الظاهر ضامن است بله اگر گیرنده احتمال زکات بودن آن را نمی داده چون دهنده آنرا بعنوان زکات نداده ، ضمان ساقط است همانطور که اگر یقین داشته باشد به اینکه آن چه گرفته زکات نیست ضامن آن نمی شود و در این مسئله فرقی بین زکات جدا شده از مال و جدا نشده آن نیست ، و این مسئله در موردیکه دهنده می دانسته که گیرنده بی نیاز است ولی نمی دانسته که زکات بر بی نیاز حرام است ، جاری است و اگر در هر دو صورت نتواند و یا دشوار باشد مال و یا عوض آن را از گیرنده پس بگیرد و یا مال با ضمانت او یا بدون ضمانتش تلف شده باشد خود او یعنی دهنده زکات ضامن زکات است و باید دوباره بپردازد مگر آن که زکاة را با اذن شرعی داده باشد مثل این که فقیر ادعای فقر کرده باشد و ادعای فقر هم معتبر باشد که در این صورت اقوی این است که دهنده ضامن نیست بله اگر با اماره ای عقلی چون قطع ، فقیر بودن او را کشف کرده باشد، ظاهرا ضامن است و اگر دهنده زکات مجتهد و یا وکیل او باشد و در بدست آوردن استحقاق او کوتاهی نکرده باشد در صورت کشف خلاف ضامن نیست بلکه مالک هم که زکات را به مجتهد و یا وکیل او داده و به این عنوان داده که او ولی بر فقرا است ، ضامن نیست و اگر مالک به این عنوان داده که مجتهد یا ماءذون از قبل مجتهد وکیل او باشد بعد از کشف خلاف ظاهر ضامن است و دوباره باید زکات را بدهد.

سوم از طوائف هشتگانه مستحق زکات

ماءمورین جمع آوری زکوات ، که از ناحیه امام (ع) و یا نایب آن حضرت برای گرفتن و ضبط و حساب زکوات استخدام می شوند که سهمی در برابر عملکرد خود دارند هرچند بی نیاز باشند و امام علیه السلام و یا نایب آن جناب مخیر است در اینکه عاملین را چگونه استخدام کنند بطور اجاره (اینکه روزی و یا ماهی فلان مقدار حقوق بگیرند) و یا بطور جعاله (به این معنی که قرارداد کند هر کس زکات فلان محل را جمع کند و نه با آنان مقاطعه نماید، بلکه هر مقداری که بنظرش رسید بدهد، و اقوی این است که صنف عاملین بر زکات در زمان غیبت ساقط نمی شوند، بلکه اگر حاکم شرعی مبسوط الید باشد هرچند

در بعضی از نقاط این طائفه همچنان یکی از اصناف هشتگانه زکات هستند

چهارم از مستحقین زکات : مؤلفه قلوبهم ، کفاری که اگر زکات به آنان داده شود دل‌هایشان بسوی اسلام کشیده می شود

و یا لاقبل داوطلب می شوند که مسلمانان را در جهاد یاری نمایند و همچنین مسلمانان سست ایمان و علی الظاهر این

طائفه نیز در این زمان یکی از اصناف گیرنده زکات هستند.

پنجم ، بردگان : یعنی بردگانی که با مولای خود قرار گذاشته اند که مبلغی را به مولای خود بپردازند و آزاد شوند: در

صورتیکه این چنین برده ای عاجز از پرداخت بهای خود شد از زکات بهای او را می دهند تا آزاد شود و همچنین زکات آزاد

کرد چه اینکه مستحق دیگری برای زکات یافت بشود و چه نشود بنابراین صنف مورد بحث عمومیت دارد و شامل مطلق

برده شود، چیزیکه هست اگر برده از قسم اول و به اصطلاح برده مکاتب بود این شرط را باید داشته باشد که از پرداخت

بهای خود به مولا عاجز باشد.

ششم بدهکاران : صنف ششم بدهکارانی هستند که قدرت بر اداء بدهی خود ندارند، البته وقتی جائز است از زکات بدهکاری

چنین بدهکارانی را داد که شخص بدهکار در مسیر معصیت و یا در اثر اسراف بدهکار نشده باشد، داشتن خرج سال مانع

گرفتن زکات برای پرداخت دین نیست.

مسئله ۱۳ - منظور از بدهکاری هر دینی است که ذمه بدهکار به آن مشغول باشد هرچند مهر همسرش و یا غرامت چیزی

باشد که تلف کرده و یا نزدش تلف شده ، البته در صورتیکه ضامن باشد، و اقوی این است که در دین مدیون فرا رسیدن

زمان پرداخت لازم نیست ، هرچند که نزدیکتر به احتیاط ندادن قبل از آنست.

مسئله ۱۴ - اگر مدیون کاسبی باشد که می تواند قرضهای خود را بتدریج بدهد لکن طلبکاران از او می خواهند فوری

بپردازد اشکالی نیست در اینکه جائز است از این سهم ، یعنی سهم غارمین بدهی او داده شود، و اما اگر بدهکاران حاضر بپرداخت تدریجی او باشند، احتیاط آن است که زکات به او داده نشود.

مسئله ۱۵ - اگر مدیون واجب النفقه دهنده زکات باشد جائز است که او از زکاتش بدهی وی را بپردازد، هرچند که برای نفقه و هزینه زندگی روزمره اش جائز نیست به او زکات بدهد.

مسئله ۱۶ - کیفیت صرف زکات در مصرف بدهکاران این است که یا زکات را به شخص مدیون بدهد تا او بدهی خود را بپردازد و یا اینکه مستقیماً به طلبکارانش بدهد و بگوید: این بابت طلبی است که از فلان شخص داری و یا اگر مدیون شخص دهند زکات بدهکار است دهنده زکات بدهی او را بابت زکات حساب کند، که به همین وسیله ذمه بدهکار بری می شود، و آنچه از زکات نزد وی هست بعنوان وفاء دین بدهکارش بردارد هر چند که بدست او نداده باشد و بدهکار او را وکیل درگرفتن ننموده باشد بلکه حتی اگر بدهکار هیچ اطلاعی از ماجرا پیدا نکند.

مسئله ۱۷ - اگر بدهکار زکات خود طلبکار از شخصی باشد که او نیز از فقیری طلبکار باشد، جائز است طلب خود از آن شخص را زکات حساب نموده و آنرا بعوض بدهی فقیر حساب کند همچنانکه جائز است طلبکار از فقیر طلب خود را به دهنده زکات حواله دهد که از شخص فقیر بگیرد که با این حواله ذمه او از بدهیش به دهنده زکات بری می شود و ذمه فقیر نیز از بدهی به او بری و مشغول ذمه به دهنده زکات می شود آن وقت دهنده زکات می تواند ذمه او را بابت زکات بری سازد همچنانکه گذشت.

مسئله ۱۸ - در سابق گفتیم معتبر آنست که بدهی بدهکار صرف در معصیت خدای تعالی نشده باشد، و معیار در اینکه بدهی برای معصیت نباشد این است که صرف در معصیت نکرده باشد، بنابراین اگر برای صرف در غیر معصیت قرض گرفته

ولکن در معصیت خرج کرده باشد جائز نیست از سهم غارمین به او زکات بدهند، بخلاف عکس اینصورت که بدهکار بخاطر صرف در معصیت قرض گرفته لکن در معصیت خرج نکرده باشد جائز است از سهم غارمین قرض او را بدهند.

هفتم از مصارف زکاة - سبیل الله : بعید نیست که منظور از فی سبیل الله مصالح عامه و اسلام باشد مانند بنا کردن پل و ایجاد راه خیابان و تعمیر آن ها و هر عملی که بوسیله آن شعائر اسلام تعظیم و کلمه اسلام اعلاء گردد، مانند دفع فتنه و فساد از حوزه اسلام و خاموش کردن فتنه از مسلمین پیا شده و امثال آن نه هر عملی که مایه خشنودی خدایتعالی باشد و ربطی بعامه مسلمین نداشته باشد از قبیل اصلاح بین زن و شوهر و فرزند و پدر.

هشتم از مصارف زکات : ابن السبیل : ابن السبیل کسی را گویند که در غربت تهی دست شده باشد و دستش بجائی نرسد هرچند که او در وطنش توانگر باشد البته در این طائفه این شرط معتبر است که سفرش بخاطر معصیت نبوده باشد که اگر چنین باشد زکات به او داده نمی شود، و همچنین این شرط معتبر است که شیخ ابن السبیل برای رسیدن به وطن راهی چون قرض کردن و امثال آن نداشته باشد در چنین صورتی که از زکات به مقداری به او می دهند که او را به نحوی که شایسته به حال و شائنش باشد بوطن و یا محلی که بتواند تحصیل خرجی راه کند برساند و اگر چیزی از مقدار نزد وی زیاد آید هرچند که بخاطر قناعت و سخت گذراندن بر خودش باشد باید آنرا بنابراقوی برگرداند، حتی اگر از زکات مرکبی و جامه ای و چیزهائی از این قبیل باقیمانده واجب است او را بهمان کسیکه از او گرفته و یا به وکیل او برگرداند و اگر به آن شخص دسترسی ندارد و یا رساندن زکات به او حرجی همراه داشته باشد باید آنرا به حاکم بدهد و نیز بر حاکم لازم است که آنرا به شخص یا وکیل او برساند و یا بنابراحتیاط اگر نگوئیم بنابراقوی ، باید حاکم از دهنده زکات جهت صرف آن اجازه بگیرد.

مسأله ۱۹ - اگر به نذر و یا مانند آن خود را متلرم کرده باشد به اینکه زکات را به فلان فقر معین بدهد و یا در فلان

مصرف معین از مصرف زکات صرف نماید واجب است به این نذر خود وفاء کند لکن اگر فراموش کرد و آنرا به فقیری دیگر داد یا در مصرفی دیگر صرف کرد ذمه اش بری می شود؛ و جائز نیست آن را از آن فقیر پس گرفته به فقیری که نذر کرده بدهد هرچند که عین مال زکوی نزد آن شخص باقی مانده باشد بلکه اگر ظاهراً وظیفه در جائیکه بدون سهو و با توجه به نذری که عمداً مخالفت آن نموده باشد همین است یعنی نمی تواند آنرا پس بگیرد هرچند که بخاطر نذر معصیت کرده و باید کفاره شکست نذر را بدهد.

صفاتى که در مستحقين زکات معتبر است :

در مستحقين زکات چند امر معتبر است.

اول // ایمان : که بنا بر این شرط جائز نیست زکات را به کافر و یا مخالف حق هر چند که از فرق شیعه باشد داد بلکه به افراد مستضعف از فرق مخالفین نیز نباید داد مگر از سهم مؤلفه قلوبهم ، و نیز به کسی که در بین مؤمنین از زنا متولد شده باشد زکات داده نمی شود تا چه رسد به ولد الزناء از غیر مؤمنین ، و لکن به اطفال فرقه حقه داده می شود، چه دختر باشند و چه پسر، بحد تمیز رسیده باشند یا نرسیده باشند، بلکه اگر کودکی از پدری مؤمن و مادری مخالف متولد شده باشد جائز است زکاتش دهند و اما اگر عکس این باشد یعنی پدرش مخالف باشد جائز نیست هرچند که مادرش مؤمن باشد البته در هر جاکه دادن زکات بطفل جائز باشد آن را بخود طفل نمی دهند بلکه باید آن را به ولیش دهند و یا خود دهنده زکات ولو به وساطت شخصی امین خرج آن طفل کند دیوانه نیز حکم طفل را دارد و اما سفیه جائز است زکات به خود او داده شود هرچند که حکم محجور بودنش صادر شده باشد.

دوم // گیرنده زکات شراب خوار نباشد، که اگر باشد احتیاط آن است که به او زکات ندهند بلکه معتبر است که غیر از شرب خمر، هیچ گناه دیگری شبیه بشرب خمر را علنا مرتکب نباشد، که این به احتیاط نزدیکتر است و اما عادل بودن گیرنده زکات معتبر نیست هر چند که به احتیاط نزدیکتر است بنابراین جائز است زکات را بغیر عادل از مؤمنین داد، بشرطی که گفتیم تجاهر نکنند یعنی علنا مرتکب آن نگردد، هر چند که اینگونه افراد از نظر رجحان با یکدیگر تفاوت دارند، بعضی برتری بیشتر و بعضی برتری کمتری دارند، بله اگر دادن زکات به مؤمن غیر عادل کمک به گنهکاری او و یا تشویقش به زشتی ها باشد اقوی عدم جواز دادن زکات به او است و ندادن زکات به چندین شخصی برای بازداري او از گناه و زشتی است، و نزدیکتر به احتیاط آن است که بگوئیم در عامل زکات عدالت معتبر است به این معنی که در حالی که جمع آوری زکات بعهده دارد باید عادل باشد هر چند که بعید نیست صرف وثوق و اطمینان داشتن به وی کفایت کند و اما عدالت در بدهکار و ابن السبیل و برده معتبر نیست تا چه رسد بکافر و مؤمن مخالفی که بعنوان تاءلیف قلوب به آن زکات داده می شود و همچنین در صنف هفتم یعنی سبیل الله:

سوم // اینکه گیرنده زکات واجب النفقه مالک و دهنده نباشند یعنی مثل پدر و مادر و فرزند نباشد پدر و مادر در هر چند بالا رود و فرزند و همسری که حق نفقه او از راه شرط یا سبب شرعی دیگر ساقط نشده باشد اینها هم واجب النفقه شخص به شمار می روند و نمی تواند زکات خود را به آن بعنوان اینکه فقیر یا مسکین هستند بدهد، هر چند که در حال حاضر تکلیف دادن نفقه به آنان بخاطر عجز از او ساقط شده باشد، حال چه اینکه بخواهد همه مخارج آنانرا بپردازد و چه بعضی از آنرا مثلا بر او واجب باشد خوراک آنان را تاءمین کند و اما لباس آنان بر او واجب نباشد بخاطر اینکه تمکن آنرا ندارد و حال که زکات بر او واجب شده بخواهد از زکات لباس آنان را تهیه کند بله بعید نیست جائز باشد که از زکات توسعه ای به زندگی افراد واجب النفقه بدهد هر چند که ترک آن به احتیاط نزدیکتر است.

آنچه گفته شد درباره دادن زکات به واجب النفقه بمنظور تاءمین نفقه خود آنان بود که گفتیم جائز نیست و اما برای تاءمین نفقه تحت تکفل آنان یعنی افرادی که واجب النفقه آنانند و واجب دهنده زکات نیستند جائز است پس جائز است که دهند زکات مخارج زندگی عروس و یا زن پدر خود را از زکات بدهد زیرا پدر و فرزند واجب النفقه او هستند و اما همسر آنان واجب النفقه او نیستند پس او نسبت به همسر پدر و فرزند با بیگانه هیچ فرقی ندارد.

البته این وقتی است که پدر خرج همسر خود را و فرزند نفقه همسر خود را ندهد و یا نتواند بدهد، و اما اگر می دهند احتیاط ندادن زکات است هرچند که در غیر همسر اقوی جواز آن و اگر واجب النفقه مکلف تبرعا و داوطلبانه مخارج کسی را گردن گرفته باشد برای او و برای غیر او جائز است زکات به او بدهند حتی نفقه اش را چه اینکه شخص فقیر از خویشان مکلف باشد و چه اینکه بیگانه باشد زن می تواند زکات خود را به شوهرش بدهد هرچند که شوهر آن زکات را خرج زنش کند و همچنین غیر زن از کسانی که به سببی از اسباب واجب النفقه آن مرد شده اند.

مسأله ۱ - آنچه گفتیم که جائز نیست بابت زکاة به واجب النفقه بدهد، زکات سهم فقرا بود که گفتیم جائز نیست به پدر و

مادر و همسر و فرزند بدان جهت که فقیرند و خوراک و پوشاک و مسکن ندارند زکات داده شود و اما بدان جهت که مقروضند جائز است از سهم غارمین قرضشان داده شود و همچنین اگر کافر و یا مؤمن مخالف حقند بدان جهت که دادن زکات دلہایشان را متمایل بحق می کند، می توان از سهم مؤلفه قلوبهم زکاتشان داد و بدان جهت که از مصادیق سبیل الله هستند - البته اگر باشند و یا از موارد فی الرقابند اگر برده باشند و یا از مصادیق ابن السبیل هستند اگر در سفر نیازمند به چیزی زائد بر نفقه در حضر باشند، می تواند از سهم غارمین و مؤلفه قلوبهم و سبیل الله و رقاب و ابن السبیل به آنان داد، هرچند که سهم ابن السبیل خالی از اشکال نیست، بنابراین پدر می تواند از سهم سبیل الله به فرزند محصل خود و برای

خریدن کتب علمی و مخارج دیگر از این قبیل زکات دهد.

مسئله ۲ - به زوجه دائمی که مثلاً در عقد ازدواجش شرط شده که نفقه نخواهد و یا بعلتی دیگر نفقه اش ساقط شده همانطور که قبلاً گذشت می توان زکات داد و اما اگر سقوط نفقه او بخاطر نشوز باشد جواز دادن زکات بوی محل اشکال است برای اینکه زن می تواند دست از نشوز و ناسازگاری بردارد و واجب النفقه شوهر شود و همچنین جائز است به زوجه موقت خود و یا دیگری زکات دهد مگر آنکه با شوهرش در عقد ازدواج شرط کرده باشد که نفقه اش را بدهد که در این صورت نه شوهر می تواند نفقه او را از زکات بدهد و نه غیر شوهر مگر آنکه شوهر از دادن نفقه عاجز باشد و یا در عین تمکن شانه از زیر این بار خالی کرده باشد.

چهارم // اینکه اگر زکات دهنده غیر هاشمی است گیرنده زکات هاشمی و به اصطلاح سید نباشد، و اما اگر دهنده نیز هاشمی است اشکالی ندارد، همچنانکه در صورت اضطرار نیز می تواند هاشمی از غیر هاشمی بگیرد لکن در صورت اضطرار نزدیکتر به احتیاط آنست که زائد از مقدار ضرورت نگیرد یعنی هر روز مخارج ضروری آن روز را از زکات غیر هاشمی بگیرد همچنانکه نزدیکتر به احتیاط آن است که از گرفتن مطلق صدقات واجب هر چند که مانند کفارات وجوبش عارضی باشد اجتناب کند گو اینکه خلاف این معنی یعنی جواز گرفتن صدقه واجب در حال اضطراری اقوی است بله دادن صدقات مستحبی به سادات اشکال ندارد، کسی هم که هاشمی بودنش مشکوک است نه شاهد بر سیادت او هست و نه شیاعی مثل کسی است که می دانیم هاشمی نیست ، یعنی دادن زکات به او اشکالی ندارد، بله اگر خود او ادعای سیادت کند نمی توان زکات به او داد، البته از این جهت که صرف ادعای او سیادتش را ثابت می کند و لذا به چنین کسی خمس هم نمی توان داد، چمن صرف ادعای سیادت هاشمی بودنش را ثابت نمی کند باید دلیلی دیگر از خارج دعوی او را ثابت نماید.

گفتار در بقیه احکام زکات

مسئله ۱ - واجب نیست زکات در اصناف هشتگانه مستحقین توزیع شود گرچه در صورت فراوان بودن زکات و وجود همه آن اصناف مستحب است بنابراین جائز است زکات به بعضی از آن اصناف داده شود و به بعضی دیگر داده نشود و همچنین واجب نیست در هر صنفی به همه افراد آن صنف داده شود بلکه جائز است به بعضی از افراد داد و بعضی دیگر رامحروم ساخت.

مسئله ۲ - در زکات ، داشتن نیت واجب است و در نیت بیش از قصد قربت و تعیین عمل واجب نیست یعنی واجب نیست در نیت معین کند این زکاتی که می دهد زکات واجب است یا مستحب هرچند که قصد آن به احتیاط نزدیکتر است بنابراین اگر مکلف هم زکات بعهده دارد و هم کفاره واجب است هنگام پرداخت در نیت خود هر یک از آن دو را معین کند بلکه اقوی لزوم تعیین است در جائیکه زکات مال و زکات فطره بعهده او است بله تعیین جنس زکات واجب نیست یعنی واجب نیست نیت کند این مبلغی که بعنوان زکات می دهد چه مقدارش زکات طلا و نقره و چه مقدارش زکات دام و چه مقدارش زکات غلات است بلکه همین که آن را بعنوان زکات می دهد کافی است ، البته این در صورتی است که همانطور که مثال زدیم بخواهد قیمت مال زکوی را بدهد که خودش قهرا توزیع می شود، و اما اگر بخواهد زکات هر یک از اموال زکوی را از جنس خود آن اموال بدهد قهرا درهم و دینارش منصرف به زکات طلا و نقره و گاو گوسفند و شترش منصرف به زکات دام و گندم و خرمایش منصرف به زکات غلات خواهد بود مگر آن که همین اموال را بعنوان عوض و یا قیمت مال زکوی بدهد بله اگر فرضا چهل گوسفند و پنج شتر (که زکات آن نیز گوسفند است) داشته باشد و بخواهد یک گوسفند زکات بدهد و در نیت معلوم نکند زکات گوسفندان است و یا زکات شتر، نیمی از آن زکات شتر و نیم دیگر زکات گوسفند حساب می شود

مگر آنکه در حال دادن خودش نیز مردد باشد در اینکه بعنوان زکات گوسفند می دهد یا زکات شتر که در این صورت زکاتی که داده صحیح نیست) چون نیت نداشته (و کسیکه زکات نمی دهد و حاکم شرع با زور زکات او را می گیرد خود حاکم بجای او نیت می کند و اگر مالک شخصی را وکیل کرده باشد در دادن زکات شخص وکیل بجای مالک نیت می کند، البته این در وقتی است که مال زکوی وی نیز در دست وکیل باشد و وکیل زکات را از آن مال خارج کند و بپردازد و اما اگر خود مالک زکات را بیرون می کند و بدست شخصی می دهد که به مستحقین برساند بر خود او واجب است نیت کند که آنچه را آن شخص بفقیر می دهد زکات است و همینکه در سویدای دلش این نیت را بکند کافی است هر چند که هنگام دادن وکیل به فقیر تفصیلا در نظرش نباشد، و اگر مالک مال زکات را بدون نیت بدست فقیر بدهد می تواند دوباره نیت کند هر چند که بعد از دادن به فقیر مدتی طولانی گذشته باشد، البته این تا مدتی است که عین زکات در دست فقیر باقیمانده باشد و اما اگر چنانچه عین زکات در دست گیرنده تلف شده باشد در صورتی که بوجه ضمان آنرا گرفته باشد و تلف کردن آن معصیت خدا نباشد و ذمه گیرنده مشغول به آن شود مالک می تواند نیت زکاة نموده ذمه او را بری سازد مانند سایر دیونیکه مالک آنها را بعنوان زکات حساب می کند و اما اگر ضمان آن بر وجه معصیت باشد جائز نیست آن را زکات حساب کند، همچنانکه اگر در دست گیرنده بدون ضمان تلف شده باشد دیگر محلی برای نیت زکات کردن نیست.

مسئله ۳ - اگر مالی زکوی در دور دست دارد که از وضع آن خبر ندارد و مقداری زکات بفقیر دهد به این نیت که اگر آن مال زکوی باقیمانده این مقدار زکات آن باشد و اگر باقی نمانده (و بطوری از بین رفته که زکاتش بگردن من نمانده) صدقه مستحبی با مظالم باشد صحیح است و از زکاتی که ممکن است بر عهده اش آمده باشد مجزی است.

مسئله ۴ - بنا بر احتیاط اگر نگوئیم اقوی تاءخیر در دادن زکات جائز نیست ولو به اینکه مقدار زکات را از مال زکوی خارج و

جدا کند در صورت امکان و منظور از تاءخیر از وقت وجوب است در جائیکه وقت وجوب غیر وقت تعلق مانند غلات بلکه در مواردی هم که سال در آنها معتبر است تاءخیر از سال جائز نیست چون در آنگونه موارد نیز احتمال دارد که وقت وجوب غیر وقت تعلق باشد به این معنی که وجوب زمانی مستقر شود که یکسال از مالکیت نسبت به آن مال گذشته باشد بلکه نزدیکتر به احتیاط آن است که حتی رساندن به مستحق (البته در صورت وجود مستحق و دسترسی به او) نیز تاءخیر نیندازد و به صرف جدا کردن زکات از مال زکوی قناعت نکند مگر در صورتیکه منتظر پیدا شدن مستحق معینی و یا مستحق بهتری باشد که در این صورت تا دو ماه و بیشتر تاءخیر جائز نیست بشرطیکه در خلال یکسال برساند و احتیاط آن است که بیش از چهار ماه تاءخیر نیندازد و در صورتیکه بدون هیچ عذری تاءخیر بیندازد و قبل از رساندنش به مستحق تلف شود ضامن آن است یعنی از کیسه خودش تلف شده به این جبران نماید و جائز نیست زکات را قبل از تعلق وجوب به مستحق بدهد مگر بعنوان زکات قرض که اگر بعنوان قرض داد در وقتیکه واجب می شود آن قرض را بعنوان زکات حساب می کند البته بشرطی که در این فاصله مستحق از استحقاق بیرون نیامده باشد و دهنده زکات و همچنین مال زکات شرائط وجوب را دارا باشند و در هنگام وجوب زکات می تواند آن قرضی که به مستحق داده از او بگیرد و زکات خود را بغیر او بدهد، منتهی حساب کردن پپای او بهتر و به احتیاط نزدیکتر است.

مسأله ۵ - بهتر و بلکه به احتیاط نزدیکتر است که مکلف زکات را در عصر غیبت امام (ع) به فقیه بدهد مخصوصاً در صورتیکه فقیه آن را مطالبه کند برای اینکه فقیه موارد مصرف زکات را بهتر تشخیص می دهد هر چند که اقوی عدم وجوب آن است مگر زمانیکه فقیه حکم کند بر اینکه باید زکات بدست من برسد و این حکم حاکم بخاطر مصلحتی باشد که برای اسلام و یا مسلمین پیش آمده که در این صورت پیروی از حکم فقیه بر مکلف واجب است هرچند که مقلد شخص او

نباشد.

مسئله ۶ - در انتخاب مستحق زکات مستحب آن است که خویشاوندان نزدیکان را بر دیگران و اهل فضل و فقه و عقل را بر غیر آنان و افراد منیع الطبع را بر کسانی که روی گدائی دارند ترجیح دهد.

مسئله ۷ - جائز است مکلف زکات خود را از مال زکوی جدا کند و کنار بگذارد چه از خود مال زکوی باشد و چه اینکه زکاتش را در مالی مخصوص معین نموده کنار بگذارد هر چند که در همان حال مستحق زکات موجود باشد چیزیکه هست تعیین زکات در غیر جنس زکوی محل اشکال است هر چند که خالی از وجه هم نیست و بهر حال وقتی آنرا کنار گذاشت امانتی می شود که در دست او قرار گرفته و اگر بدون تعدی و کوتاهی در حفظش و تاءخیر در پرداختنش با وجود مستحق تلف شد، ضامن نیست و بعد از جدا کردن دیگر جائز نیست آن مال را که بعنوان زکات مغین شده با مالی دیگر عوض کند.

مسئله ۸ - اگر زکاتی که او از مال خود جدا کرده بدست شخصی تلف شود اگر خود او عملی که موجب ضمان باشد انجام نداده باشد مثلاً پرداخت آنرا تاءخیر نینداخته باشد تنها شخص تلف کننده ضامن است و گرنه خود مالک نیز ضامن هست منتهی قرار ضمان بر آن شخص است.

مسئله ۹ - اگر مالک با زکاتیکه از مال خود جدا کرده تجارت کند (مثلاً جنسی بخرد و بفروشد) اگر سودی حاصل شود مال فقیر و اگر ضرر کند از کیسه خود او است البته این در صورتی است که منظورش از تجارت مصلحت زکات باشد و ولی امر مسلمانان معامله او را امضا کند و نزدیکتر به ذهن این است که در صورتی هم که با نصاب قبل از جدا کردن زکات تجارت کند همین حکم را دارد، و اما اگر تجارتش با زکات و با نصاب برای خودش باشد و تجارت را با عین خارجی واقع سازد، معلوم نیست که اجازه ولی امر بتواند بر چنین معامله ای که هم با مال مالک و هم با نصاب انجام شده صحه بگذارد چون

تصحیح آن با اجازه محل اشکال است بلکه در شق اول که با زکات معامله کرده همه معامله باطل است و در شق دوم که با نصاب معامله کرده معامله نسبت بمال مالک صحیح و نسبت به مقدار زکات باطل است و اما اگر معامله در شق اول و دوم با عین زکات یا مال مخلوط به زکات واقع نشده بلکه با ذمه واقع شده و هنگام دادن جنسی که فروخته از زکاتی که جدا کرده و یا از نصاب بدهد معامله صحیح است و سود آن مختص به خود اوست ، چیزیکه هست او ضامن مقدار زکات است مگر اینکه از اول که معامله می کرده قصدش این بوده از آن دو بدهد که در اینصورت صحت معامله محل اشکال است .

مسئله ۱۰ - انتقال دادن زکات از شهر خود به جای دیگر جائز است چه اینکه در شهر مکلف مستحق یافت بشود یا نشود، چیزیکه هست در صورت اول اگر زکات شود مکلف ضامن است ولی در صورت دوم ضامن نیست و در هر صورت مخارج انتقال دادن بعهده خود او است .

مسئله ۱۱ - اگر فقیه زکات را بعنوان ولایت از مکلف تحویل بگیرد ذمه مالک بری می شود هر چند که در دست فقیه تلف شود چه بخاطر کوتاهی در حفظ آن تلف شود یا بعلت دیگر و یا آنکه اشتباهاً آنرا بغیر مستحق بدهد و اما اگر بعنوان ولایت تحویل نگیرد بلکه بعنوان اینکه وکیل مالک باشد تحویل بگیرد ذمه مالک بری نمی شود مگر وقتی که آن را به محل خود برساند .

مسئله ۱۲ - اجرت ترازودار و قیامدار (که زکات را وزن می کند تا از غیر زکات جدا شود) و امثال آن ها بعهده مالک است .

مسئله ۱۳ - کسی که در بین اموالش عین زکات باشد و یا در ذمه بدهکار زکات باشد و مرگش فرا رسد واجب است وصیت کند که آنرا از مالش بیرون سازند، و همچنین سایر واجبات مالی و حقوق واجبه را، و اگر ورثه او خود مستحق زکات باشند برای وصی جائز است که آن را از مال میت به آنان بدهد، همچنانکه اگر خود وصی مستحق باشد جائز است آنرا

خودش بردارد، مگر آن که وصیت منصرف باشد به غیر او، بله اگر خواست زکات را بوارث مستحق بدهد مستحب است مقداری هم بغیر وارث پردازد

مسئله ۱۴ - بعد از آنکه مالک زکات و یا صدقه مستحبی را به فقیر داد مکروه است که آنرا از او خریداری نموده و یا مجاناً بگیرد و تملک کند بله اگر فقیر بخواهد آنرا بفروشد و بهمین منظور آنرا نزد هر کسیکه خودش خواسته به قیمت رسانده باشد، فروختن آن بمالک بهتر است چون مالک سزاوارتر از دیگران است لکن در این حال نیز برطرف شدن کراهت معلوم نیست بله اگر صدقه جزء حیوانی است که فقیر توانائی مالی برای خریدن آن را ندارد (مثل اینکه یک پا از چهارپای گاوی یا اسبی نذر شده باشد برای صدقه و فقیر نتواند همه اسب را بخرد) و غیر مالک کسی دیگری نیز خریدار آن نباشد و یا اگر هست خریدنش موجب ضرر مالک باشد، در این صورت خریدن مالک کراهتی ندارد.

مسئله ۱۵ - اگر شخصی زکات خود را بدیگری بدهد که آن را به مصرف فقراء برساند و یا خمس خود را به او بدهد تا به مصرف سادات برساند و شخص فقیر و یا سید را معین نکند گیرنده آن در صورتیکه خودش مستحق زکات یا خمس باشد میتواند آن را مصرف کند و عبارت مالک که گفته است) : این زکات را بفقرا بده یا این خمس را به سادات بده (معنایش این باشد که خودت آن را مصرف کن هر چند که مصرف باشی چیزیکه هست خود او همانقدر را میتواند مصرف کند که بسایرین میداد(اگر می داد) و همچنین جائز است آن را به مصرف عیالش برساند مخصوصاً در صورتیکه مالک گفته باشد این مال فقراء است و یا این خمس مال سادات است و یا گفته باشد مصرف این مال فقراء، یاساداتند هرچند که نزدیکتر به احتیاط آن است که بدون داشتن اذن صریح به مصرف خود نرساند و همچنین است حال در صورتیکه مالی غیر از زکات و خمس به او بدهد تا آن را در بین طائفه ای که خود او نیز از آن طائفه است وصفات آنرا دارد به مصرف برساند.

مقصد دوم در زکات بدن

منظور از زکات بدن همان زکات فطره است که درباره اش روایت وارد شده که اگر کسی زکات فطره اش داده نشود بیم فوت درباره اش هست و نیز آمده که دادن آن مایه تمامیت روزه است همچنانکه فرستادن صلوات بر محمد و آل او علیهم السلام مایه تمام و کمال نماز است و در زکات فطره چند جهت است یکی بحث در اینکه این زکات بر چه کسانی واجب است؟ ۲ - از چه جنسی باید داد؟ ۳ - چه مقدار باید داد؟ ۴ - وقت پرداخت آن چه زمانی است؟ ۵ - مصرف زکات فطره چیست؟

جهت اول: دادن زکات فطره بر چه کسانی واجب است؟

مسئله ۱ - بر هر مکلف آزاد و بی نیاز که فعلا قوت سال خود را دارد و یا توانائی تحصیل آنرا دارد، دادن زکات فطره واجب است بنابراین بر کودک نابالغ و دیوانه هر چند ادواری باشد واجب نیست، البته در صورتیکه در شب عید فطر دیوانه باشد و بر ولی کودک و مجنون نیز واجب نیست که به نیابت از طرف آندو از مال آن دو بدهد بلکه اقوی این است که زکات فطره آن دو نسبت به عائله آنها نیز ساقط است، و همچنین بر کسیکه هنگام داخل شدن شب عید بیهوش بوده و بر مالک و فقیری که مخارج سال خود و عیالش را ندارد و اگر اندوخته ای دارد تنها به مقدار دین او و یا مستثنیات دین او است و زائد بر آن ندارد نه نقدا و نه بالقوه، واجب نیست و احتیاط آنستکه در این باب تنها قرضی بحساب آید که در این سال باید پردازد نه قرضهائی که سررسید آن سالهای بعد است بله برای کسیکه یک من طعام زیادت از خرجی یکشبانه روز خود و عیالش را دارد، بهتر و نزدیکتر به احتیاط آن است که همان یک من را از زکات بدهد، بلکه برای همه فقیرها مستحب است که فطره را پردازند، به این صورت که زکات یک نفر را در دست تک تک عائله اش گردانیده و سپس از دست آخرین نفر گرفته بفقیری دیگر غیر از عائله خود صدقه دهد، البته این در صورتی است که همه افراد عائله مکلف باشند و اما اگر در

بین آنان کسانی باشند که قاصرند نزدیکتر به احتیاط آن است که به چرخاندن در بین مکلفین اکتفاء کند و به دست غیر مکلفین ندهد و اگر ولی کودک یک من طعام را از طرف کودک یا دیوانه گرفت باید خرج خود او کند و به غیر او ندهد.

مسئله ۲ - شرائطی که گفتیم باید در شب عید جمع باشد به این معنی است که باید قبل از از غروب آفتاب هرچند به یک

لحظه همه آن شرائط را دارا باشد و آنگاه غروب خورشید را درک کند، بنابراین اگر قبلاً همه آن شرائط را دارا باشد ولی

لحظه قبل از غروب یکی از آن شرائط از دست برود زکات واجب نیست و همچنین اگر هنگام غروب شرائط را نداشته و بعد

از غروب واجد شده بنابراین کسی که هنگام غروب بحد بلوغ می رسد و یا در آن لحظه بالغ می شود و یا جنونش زایل می

گردد واجب است و بر کسیکه بعد از آن لحظه بالغ می شود و یا جنونش زایل می گردد واجب نیست، بلکه مستحب است

برای کسی که پیش از ظهر روز عید بالغ یا عاقل شد زکات را بپردازد.

مسئله ۳ - بر کسیکه شرائط نامبرده را دارا باشد واجب است زکات خود و عائله خود را بدهد، چه اینکه مسلمان باشند

یا کافر، آزاد باشند یا برده، صغیر باشند یا کبیر، حتی طفلی هم که یک لحظه قبل از پیدا شدن هلال شوال متولد شده دادن

زکاتش واجب است، و همچنین باید زکات هر کسی که قبل از هلال شوال داخل بر او شود و خرج او گردد را بدهد حتی

مهمانی که بر او وارد می شود هرچند که میهمان هنوز طعام او را نخورده باشد، البته مهمانی که عرفاً خرج خود او شمرده

گردد هر چند عنوان عائله بر اوصادق نباشد، بخلاف کودکی که بعد از رؤیت هلال متولد شود و یامهمانی که بعد از آن جزء

خرج خوران او حساب شود که دادن زکات فطره آنان واجب نیست بلکه اگر تولد کودک یا ورودشخص به معامله انسان تا قبل

از ظهر روز عید اتفاق بیفتد مستحب است زکاتش را بدهد.

مسئله ۴ - کسی که زکات فطره او بخاطر اینکه میهمان دیگری شده و یا جزء عائله دیگری است بر آن دیگری واجب

شده از خود او ساقط است هرچند که غنی باشد و همه شرایط این تکلیف را داشته باشد بلکه اقوی این است که تکلیف از او ساقط است حتی در صورتی که میزبان و خرج دهنده فقیر باشد ولیکن نزدیکتر به احتیاط آن است اگر می داند که مکلف در دادن زکات او، زکاتش را نداده و یا فراموش کرده، خودش آن را بپردازد، هرچند که اقوی واجب نبودن آنست، اقوی آنست که دادن زکات بر خود مهمانی که عرفا خرج خور میزبان شمرده نمی شود، واجب است، لکن صاحب خانه سزاوار نیست احتیاط به دادن زکات را ترک کند، بنابراین سزاوار است هم میهمان بدهد و هم میزبان.

مسئله ۵ - کسی که از زن و فرزندش و سایر خرج خورهایش غائب است، واجب است زکات آن را بدهد مگر آنکه بخود آنان وکالت داده باشد که زکات را از مال او بردارند و بدهند بشرطی که وکالت را به کسی داده باشد که مورد وثوق باشد.

مسئله ۶ - ظاهراً معیار در اینکه کسی عائله مکلف باشد خرج خور بودن فعلی است نه صرف واجب النفقه بودن، هرچند که دادن زکات واجب النفقه ولو فعلا خرج خور نباشد به احتیاط نزدیکتر است به این معنی که اگر یکی از این دو معیار وجود داشت زکات او را بدهد بنابراین اگر همسری دائمی داشته باشد که فعلا خرج خور دیگری است بر آن غیر، واجب است زکات او را بدهد و بر شوهر واجب نیست و اگر خرج خور کسی نیست در صورتی که همه شرایط وجوب جمع باشد بر خود آن زن واجب است فطره خود را بدهد و اگر شرایط جمع نباشد زکاتش بر احدی واجب نیست، غلام و کنیز نیز همین حکم را دارند.

مسئله ۷ - اگر کسی خرج خور دو نفر باشد دادن فطریه او بر آن دو اگر فقیر نباشند واجب است بنا بر احتیاط، و اگر یکی از آن دو فقیر و دیگری دارا باشد تنها بر او واجب است سهم خود را بدهد و بر دیگری واجب نیست.

مسئله ۸ - زکات فطره غیر هاشمی بر هاشمی حرام است و معیار در هاشمی بودن و نبودن شخص صاحب عیال است نه

عائله او و رعایت هاشمی نبودن هر دو به احتیاط نزدیکتر است.

مسئله ۹ - در زکات فطره مانند سایر عبادات ، قصد قربت واجب است و کسی که دادن زکات براو واجب شده هم می تواند خودش قصد قربت کند و بپردازد هم می تواند غیر را وکیل خود کند تا او بپردازد که در این صورت ناگزیر وکیل باید نیت قربت کند واگر غیر را وکیل در رساندن زکات بفقیر کرده واجب است خود او نیت کند آنچه وکیلش بفقیر می رساند زکات است و همینکه این نیت در خزانه دل او باقی باشد کافی است و واجب نیست که مضمون آن را به دل خودخطور دهد. و جائز است دیگری را در دادن زکات وکیل کند به اینطور که وکیل از جیب خودش فلان مقدار بفقیر بدهد و سپس بیاید و از او بگیرد، که اینصورت مانند صورتی که غیر را وکیل کرده باشد دراینکه از مال وی بردارد و زکات بدهد جائز هم است که او را وکیل در تبرع کند یعنی او را وکیل کند که به نیت وی فلان مقدار زکات از مال خودش بفقیر بدهد و عوض آن را هم از او نگیرد، بلکه اصل تبرع در دادن زکات و بدون وکیل بودن محل اشکال است.

(بنابراین اگر زید از پیش خود بدون اینکه وکیل عمرو شده باشد زکات عمرو را بفقیر بدهد بوی شدن ذمه عمرو محل اشکال است).

۲- زکات از چه جنسی باید باشد؟

مسئله ۱ - بعید نیست ضابطه در جنس زکات آن چیزی باشد که در هر قومی و یا ناحیه ای غذای معمولی آن مردم است ، نظیر گندم و جو و برنج ، در مثل غالب شهرهای ایران و عراق ، و برنج در مثل گیلان و اطراف آن و خرما و کشک و شیردل در مثل نجد و بیابانهای حجاز، هرچند که اقوی این است که غلات چهارگانه یعنی گندم و جو، کشمش و خرما کافی است (هرچند که قوت غالب مردم نباشد) و بنابراین اگر در ناحیه ای قوت غالب مردم ذرت و امثال آن باشد می توانند

همان را زکات بدهند همچنانکه می توانند یکی از غلات چهارگانه را بدهند و اما اگر قوت غالب نباشد احتیاط آنست که یکی از غلات چهارگانه را بدهند و جائز است بجای آن طعام چیز دیگر که بهایش برابر آن طعام باشد بدهند، و در اخراج غیر آن یعنی چیزیکه از جنس زکوی نباشد ولی قیمتش معادل قیمت زکات باشد، بعنوان قیمت مشکل است بلکه کافی نبودنش خالی از وجه نیست، و در دادن بهای طعام قیمت روزیکه می خواهد بدهد و نیز قیمت شهری که در آنجا می خواهد پردازد معتبر است.

مسئله ۲ - معتبر است چیزیکه بعنوان فطره داده می شود صحیح باشد، بنابراین، دادن جنس معیوب کافی نیست

همچنانکه جنس مخلوط با غیر خودش بمقداری که عرف در آن تسامح نمی کند کافی نیست و حتی کفایت دادن جنس معیوب و یا مخلوط بعنوان قیمت جنس صحیح و غیر مخلوط محل اشکال است.

مسئله ۳ - بهتر آنست که در درجه اول خرما داده شود و پائین تر از آن نظر فضیلت کشمش (مویز) است، البته این در

وقتی است که جهات خارجی، کشمش و یا پائین تر از آنرا نافع تر بحال فقیر نکند، و گرنه نافع تر داده می شود همچنانکه اگر قوت غالب مکلف آرد درجه اعلی باشد دادن از همان آرد یا گندم بهتر است از دادن گندم پست و یا جو.

- ۳ گفتار در مقدار زکات فطره

مقدار زکات فطره یک صاع است حال چه اینکه زکات از غلات چهارگانه باشد با شیر و یا هر قوت دیگر و صاع عبارتست از

چهار مد، و این چهار مد و یا یک صاع به رطل عراقی نه رطل مدنی شش رطل است و از نظر صاع به حسب حقه نجف

(که عبارت است از نهصد و سی و سه مثقال و یک سوم مثقال) نصف حقه به اضافه نصف و قیه و به اضافه سی و یک

مثقال، دو نخود کم خواهد بود و به حسب حقه اسلامبول (که دویست و هشتاد مثقال است) دو حقه و سه چهارم و قیه و

یک و سه چهارم مثقال خواهد بود و به حسب من شاهی (که هزار و دویست و هشتاد مثقال است) که نیم من الایست و پنج مثقال می شود و به حسب کیلو که در این عصر متداول شده قریب به سه کیلو است.

گفتار در وقت وجوب زکات فطره

وقت واجب شدن زکات فطره هنگام دخول شدن شب عید فطر است و این وقت همچنان تا اذان ظهر روز عید ادامه دارد و بهتر و بلکه نزدیکتر به احتیاط آن است که آنرا در شب نپردازند بلکه صبر کنند تا روز عید فرا رسد و اگر مکلف می خواهد نماز عید بخواند این احتیاط را که قبل از نماز آنرا بپردازد ترک نکند، حال اگر وقت تمام شود در حالیکه هنوز نپرداخته اگر در وقت آنرا کنار گذاشته و در خارج وقت به مستحقش بپردازد و اگر کنار نگذاشته بوده احتیاط آنست که زکات از گردش ساقط نمی شود و باید بپردازد، به این نحو که نه نیت اداء می کند و نه نیت قضاء.

مسئله ۱ - بنا بر احتیاط واجب جائز نیست زکات فطره از ماه رمضان و بلکه قبل از وقتش پرداخته شود، بله دادن آن به

فقیر بعنوان قرض اشکال ندارد که در اینصورت بعد از فرارسیدن وقت بعنوان زکات فطره حساب می کند.

مسئله ۲ - جائز است زکات فطره را جدا کند و مال مخصوصی را از هر جنسی که باشد بعنوان زکات معین کند و یا قیمت

آنرا کنار بگذارد و نزدیکتر به احتیاط و بلکه بهتر آنست که مکلف در کنار گذاری قیمت فطره اکتفاء کند به کنار گذاشتن

بهاء پول آن نه جنسی که معادل قیمت آن باشد و اگر چیزی که بعنوان زکات کنار گذاشته کمتر از آن مقداری باشد که بر او

واجب شده همان مقدار حکم عزل را دارد و بقیه حکم غیر معزول را خواهد داشت و اگر بیشتر از آن مقدار باشد در اینکه آیا

با این عمل زکات او معزول شده و در نتیجه مال معزول مشترک بین مالک و بین زکات می شود یا نه اشکال هست ، بله

اگر زکات را در مالی معین کند که بطور مشاع مشترک بین او و غیر او باشد معزول ، جدا شده حساب می شود البته بشرطی

که سهم او بقدر زکات و یا کمتر از زکات باشد (چون در صورت بیشتر بودنش گفتیم محل اشکال است) و اگر وقت پرداخت تمام شد و او در وقت زکات را کنار گذاشته بوده جائز است دادن آن به مستحق را تاخیر بیندازد، خصوصاً اگر پاره ای ملاحظات تاخیر انداختن را رجحان دهد، چیزیکه هست اگر مستحق موجود باشد و او هم بتواند آنرا بوی بدهد ولی بخاطر آن ملاحظات نداده باشد و در این میان زکات تلف شود ضامن است، بخلاف صورتی که دادن آن به مستحق برای او ممکن نبوده باشد که در این صورت اگر تلف شود ضامن نیست مگر در صورتی که در حفظ آن کوتاهی کرده باشد همچنانکه در همه امانت ها حکم همین است.

مسأله ۳ - احتیاط آن است که بعد از کنار گذاشتن زکات اگر مستحقی در محل هست آنرا به محلی دیگر منتقل نکند.

- ۵ گفتار در مصرف زکات

اقوی آن است که مصرف زکات فطره همان مصرف زکات مال است، گو اینکه نزدیکتر به احتیاط آن است که آنرا به فقراء مؤمنین و اطفال آنان بلکه مسکینان از مؤمنین اختصاص دهد هرچند عادل نباشند و در صورتیکه مؤمن فقیر یافت نشد جائز است آنرا به مسلمانی که مذهب تشیع را ندارد داد، اما بشرطی که آن مسلمان مخالف مذهب، مستضعف باشد (یعنی نتواند مذهب حق از مذهب باطل را تشخیص دهد) و احتیاط آنست که به یک فقیر کمتر از یک صاع (یک من) و یا قیمت یک من را بدهد هرچند که فقراء یک جا جمع باشند و زکات مکلف به همه آنان نفری یک صاع تمام نرسد و جائز است چند صاع را به یک نفر بدهد، بلکه جائز است به یک نفر آنقدر بدهد که کفاف یکسال او را بکند و احتیاط آنست که بیش از هزینه یکسال را به یک فقیر ندهد و فقیر هم بیش از مخارج یکسالش را از زکات فطره نگیرد و مستحب است در انتخاب فقیر، ارحام و همسایگان و کسانی که بخاطر دین هجرت کرده اند و کسانی که اهل فقیه و عقلند و یا بعضی مزایای دیگر را دارا

هستند را بر غیر آنان مقدم بدارد و این احتیاط را ترک نکند که فطره رابه شراب خوار و به کسی که گناهی نظیر شرابخواری را علنا مرتکب می شود ندهد و دادن آن به فقیری که مکلف می داند که وی آنرا در راه معصیت خرج می کند جائز نیست.

کتاب الخمس

خمس همان حقی است که خدایتعالی آنرا برای پیامبر گرامیش ، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و ذریه آن حضرت که خدا نسلشان را زیاد کند قرار داده و آنان را گرامی داشته به این که محتاج زکات نشوند، و کسی که یک درهم از خمس را نپردازد به آنان ظلم کرده و حقشان را غصب نموده است از مولایمان امام صادق (ع) (وارد شده که فرمود) : خدای که جز او معبودی نیست از آنجا که خوردن صدقه را بر ما حرام کرده حکم خمس را برای ما نازل فرمود، بنابراین صدقه بر ما حرام است و خمس تکلیفی است که خدایتعالی آنرا بنفع ما بر مسلمانان واجب کرده و چون جنبه احترام دارد خوردنش برای ما حلال است (و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود: این عذر از هیچ بنده خدائی پذیرفته نیست که از خمس چیزی را خریداری کند و هنگامی که از او بازخواست می شود بگوید، پروردگارا من آن کالا را با پول خودم خریداری کرده ام مگر آنکه قبلا از اهل خمس اجازه گرفته باشد و از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود) : برای هیچکس حلال نیست با مالی که خمس در آن هست چیزی خریداری کند مگر بعد از آنکه حق ما را به ما رسانده باشد (و گفتار در خمس از چند جهت است.

۱ - بحث در اینکه در چه مالی خمس هست . ۲ - بحث در اینکه چه کسانی مستحق خمسند؟ ۳ - بحث در این که چگونه باید خمس در بین صاحبانش تقسیم شود. ۴ - بحث پیرامون انفال.

صفاتی که در مستحقین زکات معتبر است :

در مستحقین زکات چند امر معتبر است.

اول // ایمان : که بنابراین شرط جائز نیست زکات را به کافر و یا مخالفت حق هر چند که از فرق شیعه باشد داد بلکه به افراد مستضعف از فرق مخالفین نیز نباید داد مگر از سهم مؤلفه قلوبهم ، و نیز به کسی که در بین مؤمنین از زنا متولد شده باشد زکات داده نمی شود تا چه رسد به ولد الزنا از غیر مؤمنین ، و لکن به اطفال فرقه حقه داده می شود، چه دختر باشند و چه پسر، بحد تمیز رسیده باشند یا نرسیده باشند، بلکه اگر کودکی از پدری مؤمن و مادری مخالف متولد شده باشد جائز است زکاتش دهند و اما اگر عکس این باشد یعنی پدرش مخالف باشد جائز نیست هرچند که مادرش مؤمن باشد البته در هرجاکه دادن زکات بطفل جائز باشد آن را بخود طفل نمی دهند بلکه باید آن را به ولیش دهند و یا خود دهنده زکات ولو به وساطت شخصی امین خرج آن طفل کند دیوانه نیز حکم طفل را دارد و اما سفیه جائز است زکات به خود او داده شود هرچند که حکم محجور بودنش صادر شده باشد.

دوم // گیرنده زکات شراب خوار نباشد، که اگر باشد احتیاط آن است که به او زکات ندهند بلکه معتبر است که غیر از شرب خمر، هیچ گناه دیگری شبیه بشرب خمر را علنا مرتکب نباشد، که این به احتیاط نزدیکتر است و اما عادل بودن گیرنده زکات معتبر نیست هرچند که به احتیاط نزدیکتر است بنابراین جائز است زکات را بغیر عادل از مؤمنین داد، بشرطی که گفتیم تجاهر نکند یعنی علنا مرتکب آن نگردد، هرچند که اینگونه افراد از نظر رجحان با یکدیگر تفاوت دارند، بعضی برتری بیشتر و بعضی برتری کمتری دارند، بله اگر دادن زکات به مؤمن غیر عادل کمک به گنهکاری او و یا تشویقش به زشتی ها باشد اقوی عدم جواز دادن زکات به او است و ندادن زکات به چندین شخصی برای بازداري او از گناه و زشتی است ، و

نزدیکتر به احتیاط آن است که بگوئیم در عامل زکات عدالت معتبر است به این معنی که در حالی که جمع آوری زکات بعهدہ دارد باید عادل باشد هرچند که بعید نیست صرف وثوق و اطمینان داشتن به وی کفایت کند و اما عدالت در بدهکار و ابن السبیل و برده معتبر نیست تا چه رسد بکافر و مؤمن مخالفی که بعنوان تاءلیف قلوب به آن زکات داده می شود و همچنین در صنف هفتم یعنی سبیل الله:

سوم // اینکه گیرنده زکات واجب النفقه مالک و دهنده نباشند یعنی مثل پدر و مادر و فرزند نباشد پدر و مادر در هر چند بالا رود و فرزند و همسری که حق نفقه او از راه شرط یا سبب شرعی دیگر ساقط نشده باشد اینها هم واجب النفقه شخص به شمار می روند و نمی تواند زکات خود را به آن بعنوان اینکه فقیر یا مسکین هستند بدهد، هرچند که در حال حاضر تکلیف دادن نفقه به آنان بخاطر عجز از او ساقط شده باشد، حال چه اینکه بخواهد همه مخارج آنانرا بپردازد و چه بعضی از آنرا مثلا بر او واجب باشد خوراک آنان را تاءمین کند و اما لباس آنان بر او واجب نباشد بخاطر اینکه تمکن آنها ندارد و حال که زکات بر او واجب شده بخواهد از زکات لباس آنان را تهیه کند بله بعید نیست جائز باشد که از زکات توسعه ای به زندگی افراد واجب النفقه بدهد هرچند که ترک آن به احتیاط نزدیکتر است.

آنچه گفته شد درباره دادن زکات به واجب النفقه بمنظور تاءمین نفقه خود آنان بود که گفتیم جائز نیست و اما برای تاءمین نفقه تحت تکفل آنان یعنی افرادی که واجب النفقه آنانند و واجب دهنده زکات نیستند جائز است پس جائز است که دهند زکات مخارج زندگی عروس و یا زن پدر خود را از زکات بدهد زیرا پدر و فرزند واجب النفقه او هستند و اما همسر آنان واجب النفقه او نیستند پس او نسبت به همسر پدر و فرزند با بیگانه هیچ فرقی ندارد.

البته این وقتی است که پدر خرج همسر خود را و فرزند نفقه همسر خود را ندهد و یا نتواند بدهد، و اما اگر می دهند احتیاط

ندادن زکات است هر چند که در غیر همسر اقوی جواز آن و اگر واجب النفقه مکلف تبرعا و داوطلبانه مخارج کسی را گردن گرفته باشد برای او و برای غیر او جائز است زکات به او بدهند حتی نفقه اش را چه اینکه شخص فقیر از خویشان مکلف باشد و چه اینکه بیگانه باشد زن می تواند زکات خود را به شوهرش بدهد هر چند که شوهر آن زکات را خرج زنش کند و همچنین غیر زن از کسانی که به سببی از اسباب واجب النفقه آن مرد شده اند.

مسأله ۱ - آنچه گفتیم که جائز نیست بابت زکاة به واجب النفقه بدهد، زکات سهم فقرا بود که گفتیم جائز نیست به پدر و مادر و همسر و فرزند بدان جهت که فقیرند و خوراک و پوشاک و مسکن ندارند زکات داده شود و اما بدان جهت که مقروضند جائز است از سهم غارمین قرضشان داده شود و همچنین اگر کافر و یا مؤمن مخالف حقند بدان جهت که دادن زکات دلپایشان را متمایل بحق می کند، می توان از سهم مؤلفه قلوبهم زکاتشان داد و بدان جهت که از مصادیق سبیل الله هستند - البته اگر باشند و یا از موارد فی الرقابند اگر برده باشند و یا از مصادیق ابن السبیل هستند اگر در سفر نیازمند به چیزی زائد بر نفقه در حضر باشند، می تواند از سهم غارمین و مؤلفه قلوبهم و سبیل الله و رقاب و ابن السبیل به آنان داد، هر چند که سهم ابن السبیل خالی از اشکال نیست، بنابراین پدر می تواند از سهم سبیل الله به فرزند محصل خود و برای خریدن کتب علمی و مخارج دیگر از این قبیل زکات دهد.

مسأله ۲ - به زوجه دائمی که مثلا در عقد ازدواجش شرط شده که نفقه نخواهد و یا بعلتی دیگر نفقه اش ساقط شده همانطور که قبلا گذشت می توان زکات داد و اما اگر سقوط نفقه او بخاطر نشوز باشد جواز دادن زکات بوی محل اشکال است برای اینکه زن می تواند دست از نشوز و ناسازگاری بردارد و واجب النفقه شوهر شود و همچنین جائز است به زوجه موقت خود و یا دیگری زکات دهد مگر آنکه با شوهرش در عقد ازدواج شرط کرده باشد که نفقه اش را بدهد که در این

صورت نه شوهر می تواند نفقه او را از زکات بدهد و نه غیر شوهر مگر آنکه شوهر از دادن نفقه عاجز باشد و یا در عین تمکن شانه از زیر این بار خالی کرده باشد.

چهارم // اینکه اگر زکات دهنده غیر هاشمی است گیرنده زکات هاشمی و به اصطلاح سید نباشد، و اما اگر دهنده نیز هاشمی است اشکالی ندارد، همچنانکه در صورت اضطرار نیز می تواند هاشمی از غیر هاشمی بگیرد لکن در صورت اضطرار نزدیکتر به احتیاط آنست که زائد از مقدار ضرورت نگیرد یعنی هر روز مخارج ضروری آن روز را از زکات غیر هاشمی بگیرد همچنانکه نزدیکتر به احتیاط آن است که از گرفتن مطلق صدقات واجب هر چند که مانند کفارات وجوبش عارضی باشد اجتناب کند گو اینکه خلاف این معنی یعنی جواز گرفتن صدقه واجب در حال اضطراری اقوی است بله دادن صدقات مستحبی به سادات اشکال ندارد، کسی هم که هاشمی بودنش مشکوک است نه شاهد بر سیادت او هست و نه شیاعی مثل کسی است که می دانیم هاشمی نیست ، یعنی دادن زکات به او اشکالی ندارد، بله اگر خود او ادعای سیادت کند نمی توان زکات به او داد، البته از این جهت که صرف ادعای او سیادتش را ثابت می کند و لذا به چنین کسی خمس هم نمی توان داد، چمن صرف ادعای سیادت هاشمی بودنش را ثابت نمی کند باید دلیلی دیگر از خارج دعوی او را ثابت نماید.

گفتار در بقیه احکام زکات

مسئله ۱ - واجب نیست زکات در اصناف هشتگانه مستحقین توزیع شود گرچه در صورت فراوان بودن زکات و وجود همه آن اصناف مستحب است بنابراین جائز است زکات به بعضی از آن اصناف داده شود و به بعضی دیگر داده نشود و همچنین واجب نیست در هر صنفی به همه افراد آن صنف داده شود بلکه جائز است به بعضی از افراد داد و بعضی دیگر رامحروم ساخت.

مسئله ۲ - در زکات ، داشتن نیت واجب است و در نیت بیش از قصد قربت و تعیین عمل واجب نیست یعنی واجب نیست در نیت معین کند این زکاتی که می دهد زکات واجب است یا مستحب هرچند که قصد آن به احتیاط نزدیکتر است بنابراین اگر مکلف هم زکات بعهده دارد و هم کفاره واجب است هنگام پرداخت در نیت خود هر یک از آن دو را معین کند بلکه اقوی لزوم تعیین است در جائیکه زکات مال و زکات فطره بعهده او است بله تعیین جنس زکات واجب نیست یعنی واجب نیست نیت کند این مبلغی که بعنوان زکات می دهد چه مقدارش زکات طلا و نقره و چه مقدارش زکات دام و چه مقدارش زکات غلات است بلکه همین که آن را بعنوان زکات می دهد کافی است ، البته این در صورتی است که همانطور که مثال زدیم بخواهد قیمت مال زکوی را بدهد که خودش قهرا توزیع می شود، و اما اگر بخواهد زکات هر یک از اموال زکوی را از جنس خود آن اموال بدهد قهرا درهم و دینارش منصرف به زکات طلا و نقره و گاو گوسفند و شترش منصرف به زکات دام و گندم و خرمایش منصرف به زکات غلات خواهد بود مگر آن که همین اموال را بعنوان عوض و یا قیمت مال زکوی بدهد بله اگر فرضا چهل گوسفند و پنج شتر (که زکات آن نیز گوسفند است) داشته باشد و بخواهد یک گوسفند زکات بدهد و در نیت معلوم نکند زکات گوسفندان است و یا زکات شتر، نیمی از آن زکات شتر و نیم دیگر زکات گوسفند حساب می شود مگر آنکه در حال دادن خودش نیز مردد باشد در اینکه بعنوان زکات گوسفند می دهد یا زکات شتر که در این صورت زکاتی که داده صحیح نیست) چون نیت نداشته (و کسیکه زکات نمی دهد و حاکم شرع با زور زکات او را می گیرد خود حاکم بجای او نیت می کند و اگر مالک شخصی را وکیل کرده باشد در دادن زکات شخص وکیل بجای مالک نیت می کند، البته این در وقتی است که مال زکوی وی نیز در دست وکیل باشد و وکیل زکات را از آن مال خارج کند و بپردازد و اما اگر خود مالک زکات را بیرون می کند و بدست شخصی می دهد که به مستحقین برساند بر خود او واجب است نیت کند که آنچه را آن شخص بفقیر می دهد زکات است و همینکه در سویدای دلش این نیت را بکند کافی است هر چند که هنگام دادن

وکیل به فقیر تفصیلاً در نظرش نباشد، و اگر مالک مال زکات را بدون نیت بدست فقیر بدهد می تواند دوباره نیت کند هر چند که بعد از دادن به فقیر مدتی طولانی گذشته باشد، البته این تا مدتی است که عین زکات در دست فقیر باقیمانده باشد و اما اگر چنانچه عین زکات در دست گیرنده تلف شده باشد در صورتی که بوجه ضمان آنرا گرفته باشد و تلف کردن آن معصیت خدا نباشد و ذمه گیرنده مشغول به آن شود مالک می تواند نیت زکاة نموده ذمه او را بری سازد مانند سایر دیونیکه مالک آنها را بعنوان زکات حساب می کند و اما اگر ضمان آن بر وجه معصیت باشد جائز نیست آن را زکات حساب کند، همچنانکه اگر در دست گیرنده بدون ضمان تلف شده باشد دیگر محلی برای نیت زکات کردن نیست.

مسئله ۳ - اگر مالی زکوی در دور دست دارد که از وضع آن خبر ندارد و مقداری زکات بفقیر دهد به این نیت که اگر آن مال زکوی باقیمانده این مقدار زکات آن باشد و اگر باقی نمانده (و بطوری از بین رفته که زکاتش بگردن من نمانده) صدقه مستحبی با مظالم باشد صحیح است و از زکاتی که ممکن است بر عهده اش آمده باشد مجزی است.

مسئله ۴ - بنا بر احتیاط اگر نگوئیم اقوی تاءخیر در دادن زکات جائز نیست ولو به اینکه مقدار زکات را از مال زکوی خارج و جدا کند در صورت امکان و منظور از تاءخیر از وقت وجوب است در جائیکه وقت وجوب غیر وقت تعلق مانند غلات بلکه در مواردی هم که سال در آنها معتبر است تاءخیر از سال جائز نیست چون در آنگونه موارد نیز احتمال دارد که وقت وجوب غیر وقت تعلق باشد به این معنی که وجوب زمانی مستقر شود که یکسال از مالکیت نسبت به آن مال گذشته باشد بلکه نزدیکتر به احتیاط آن است که حتی رساندن به مستحق (البته در صورت وجود مستحق و دسترسی به او) نیز تاءخیر نیندازد و به صرف جدا کردن زکات از مال زکوی قناعت نکند مگر در صورتیکه منتظر پیدا شدن مستحق معینی و یا مستحق بهتری باشد که در این صورت تا دو ماه و بیشتر تاءخیر جائز نیست بشرطیکه در خلال یکسال برساند و احتیاط آن است که بیش از

چهار ماه تاخیر نیندازد و در صورتیکه بدون هیچ عذری تاخیر بیندازد و قبل از رساندنش به مستحق تلف شود ضامن آن است یعنی از کیسه خودش تلف شده به این جبران نماید و جائز نیست زکات را قبل از تعلق وجوب به مستحق بدهد مگر بعنوان زکات قرض که اگر بعنوان قرض داد در وقتیکه واجب می شود آن قرض را بعنوان زکات حساب می کند البته بشرطی که در این فاصله مستحق از استحقاق بیرون نیامده باشد و دهنده زکات و همچنین مال زکات شرائط وجوب را دارا باشند و در هنگام وجوب زکات می تواند آن قرضی که به مستحق داده از او بگیرد و زکات خود را بغیر او بدهد، منتهم حساب کردن بپای او بهتر و به احتیاط نزدیکتر است.

مسئله ۵ - بهتر و بلکه به احتیاط نزدیکتر است که مکلف زکات را در عصر غیبت امام (ع) به فقیه بدهد مخصوصا در صورتیکه فقیه آن را مطالبه کند برای اینکه فقیه موارد مصرف زکات را بهتر تشخیص می دهد هر چند که اقوی عدم وجوب آن است مگر زمانیکه فقیه حکم کند بر اینکه باید زکات بدست من برسد و این حکم حاکم بخاطر مصلحتی باشد که برای اسلام و یا مسلمین پیش آمده که در این صورت پیروی از حکم فقیه بر مکلف واجب است هر چند که مقلد شخص او نباشد.

مسئله ۶ - در انتخاب مستحق زکات مستحب آن است که خویشاوندان نزدیکان را بر دیگران و اهل فضل و فقه و عقل را بر غیر آنان و افراد منیع الطبع را بر کسانیکه روی گدائی دارند ترجیح دهد.

مسئله ۷ - جائز است مکلف زکات خود را از مال زکوی جدا کند و کنار بگذارد چه از خود مال زکوی باشد و چه اینکه زکاتش را در مالی مخصوص معین نموده کنار بگذارد هر چند که در همان حال مستحق زکات موجود باشد چیزیکه هست تعیین زکات در غیر جنس زکوی محل اشکال است هر چند که خالی از وجه هم نیست و بهر حال وقتی آنرا کنار گذاشت

امانتی می شود که در دست او قرار گرفته و اگر بدون تعدی و کوتاهی در حفظش و تاءخیر در پرداختنش با وجود مستحق تلف شد، ضامن نیست و بعد از جدا کردن دیگر جائز نیست آن مال را که بعنوان زکات مغین شده با مالی دیگر عوض کند. **مسئله ۸ -** اگر زکاتی که او از مال خود جدا کرده بدست شخصی تلف شود اگر خود او عملی که موجب ضمان باشد انجام نداده باشد مثلاً پرداخت آنرا تاءخیر نینداخته باشد تنها شخص تلف کننده ضامن است و گرنه خود مالک نیز ضامن هست منتهی قرار ضمان بر آن شخص است.

مسئله ۹ - اگر مالک با زکاتیکه از مال خود جدا کرده تجارت کند (مثلاً جنسی بخرد و بفروشد) اگر سودی حاصل شود مال فقیر و اگر ضرر کند از کیسه خود او است البته این در صورتی است که منظورش از تجارت مصلحت زکات باشد و ولی امر مسلمانان معامله او را امضا کند و نزدیکتر به ذهن این است که در صورتی هم که با نصاب قبل از جدا کردن زکات تجارت کند همین حکم را دارد، و اما اگر تجارتش با زکات و با نصاب برای خودش باشد و تجارت را با عین خارجی واقع سازد، معلوم نیست که اجازه ولی امر بتواند بر چنین معامله ای که هم با مال مالک و هم با نصاب انجام شده صحه بگذارد چون تصحیح آن با اجازه محل اشکال است بلکه در شق اول که با زکات معامله کرده همه معامله باطل است و در شق دوم که با نصاب معامله کرده معامله نسبت بمال مالک صحیح و نسبت به مقدار زکات باطل است و اما اگر معامله در شق اول و دوم با عین زکات یا مال مخلوط به زکات واقع نشده بلکه با ذمه واقع شده و هنگام دادن جنسی که فروخته از زکاتی که جدا کرده و یا از نصاب بدهد معامله صحیح است و سود آن مختص به خود اوست، چیزیکه هست او ضامن مقدار زکات است مگر اینکه از اول که معامله می کرده قصدش این بوده از آن دو بدهد که در اینصورت صحت معامله محل اشکال است. **مسئله ۱۰ -** انتقال دادن زکات از شهر خود به جای دیگر جائز است چه اینکه در شهر مکلف مستحق یافت بشود یا نشود،

چیزیکه هست در صورت اول اگر زکات شود مکلف ضامن است ولی در صورت دوم ضامن نیست و در هر صورت مخارج انتقال دادن بعهده خود او است.

مسئله ۱۱ - اگر فقیه زکات را بعنوان ولایت از مکلف تحویل بگیرد ذمه مالک بری می شود هرچند که در دست فقیه تلف شود چه بخاطر کوتاهی در حفظ آن تلف شود یا بعلت دیگر و یا آنکه اشتباها آنرا بغیر مستحق بدهد و اما اگر بعنوان ولایت تحویل نگیرد بلکه بعنوان اینکه وکیل مالک باشد تحویل بگیرد ذمه مالک بری نمی شود مگر وقتی که آن را به محل خود برساند.

مسئله ۱۲ - اجرت ترازودار و قپاندار (که زکات را وزن می کند تا از غیر زکات جدا شود) و امثال آن ها بعهده مالک است.

مسئله ۱۳ - کسی که در بین اموالش عین زکات باشد و یا در ذمه بدهکار زکات باشد و مرگش فرا رسد واجب است وصیت کند که آنرا از مالش بیرون سازند، و همچنین سایر واجبات مالی و حقوق واجبه را، و اگر ورثه او خود مستحق زکات باشند برای وصی جائز است که آن را از مال میت به آنان بدهد، همچنانکه اگر خود وصی مستحق باشد جائز است آنرا خودش بردارد، مگر آن که وصیت منصرف باشد به غیر او، بله اگر خواست زکات را بوارث مستحق بدهد مستحب است مقداری هم بغیر وارث پردازد

مسئله ۱۴ - بعد از آنکه مالک زکات و یا صدقه مستحبی را به فقیر داد مکروه است که آنرا از او خریداری نموده و یا مجاناً

بگیرد و تملک کند بله اگر فقیر بخواهد آنرا بفروشد و بهمین منظور آنرا نزد هر کسیکه خودش خواسته به قیمت رسانده باشد، فروختن آن بمالک بهتر است چون مالک سزاوارتر از دیگران است لکن در این حال نیز برطرف شدن کراهت معلوم نیست بله اگر صدقه جزء حیوانی است که فقیر توانائی مالی برای خریدن آن را ندارد (مثل اینکه یک پا از چهارپای گاوی یا

اسبی نذر شده باشد برای صدقه و فقیر نتواند همه اسب را بخرد) و غیر مالک کسی دیگری نیز خریدار آن نباشد و یا اگر هست خریدنش موجب ضرر مالک باشد، در این صورت خریدن مالک کراهتی ندارد.

مسئله ۱۵ - اگر شخصی زکات خود را بدیگری بدهد که آن را به مصرف فقراء برساند و یا خمس خود را به او بدهد تا به مصرف سادات برساند و شخص فقیر و یا سید را معین نکند گیرنده آن در صورتیکه خودش مستحق زکات یا خمس باشد میتواند آن را مصرف کند و عبارت مالک که گفته است) : این زکات را بفقرا بده یا این خمس را به سادات بده (معناش این باشد که خودت آن را مصرف کن هر چند که مصرف باشی چیزیکه هست خود او همانقدر را میتواند مصرف کند که بسایرین میداد(اگر می داد) و همچنین جائز است آن را به مصرف عیالش برساند مخصوصا در صورتیکه مالک گفته باشد این مال فقراء است و یا این خمس مال سادات است و یا گفته باشد مصرف این مال فقراء، یاساداتند هرچند که نزدیکتر به احتیاط آن است که بدون داشتن اذن صریح به مصرف خود نرساند و همچنین است حال در صورتیکه مالی غیر از زکات و خمس به او بدهد تا آن را در بین طائفه ای که خود او نیز از آن طائفه است و صفات آنها را دارد به مصرف برساند.

مقصد دوم در زکات بدن

منظور از زکات بدن همان زکات فطره است که درباره اش روایت وارد شده که اگر کسی زکات فطره اش داده نشود بیم فوت درباره اش هست و نیز آمده که دادن آن مایه تمامیت روزه است همچنانکه فرستادن صلوات بر محمد و آل او علیهم السلام مایه تمام و کمال نماز است و در زکات فطره چند جهت است یکی بحث در اینکه این زکات بر چه کسانی واجب است ؟ ۲ - از چه جنسی باید داد؟ ۳ - چه مقدار باید داد؟ ۴ - وقت پرداخت آن چه زمانی است ؟ ۵ - مصرف زکات فطره چیست ؟

جهت اول : دادن زکات فطره بر چه کسانی واجب است ؟

مسئله ۱ - بر هر مکلف آزاد و بی نیاز که فعلا قوت سال خود را دارد و یا توانائی تحصیل آنرا دارد، دادن زکات فطره واجب است بنابراین بر کودک نابالغ و دیوانه هر چند ادواری باشد واجب نیست ، البته در صورتیکه در شب عید فطر دیوانه باشد و بر ولی کودک و مجنون نیز واجب نیست که به نیابت از طرف آندو از مال آن دو بدهد بلکه اقوی این است که زکات فطره آن دو نسبت به عائله آنها نیز ساقط است ، و همچنین بر کسیکه هنگام داخل شدن شب عید بیهوش بوده و بر مالک و فقیریکه مخارج سال خود و عیالش را ندارد و اگر اندوخته ای دارد تنها به مقدار دین او و یا مستثنیات دین او است و زائد بر آن ندارد نه نقدا و نه بالقوه ، واجب نیست و احتیاط آنستکه در این باب تنها قرضی بحساب آید که در این سال باید پردازد نه قرضهائی که سررسید آن سالهای بعد است بله برای کسیکه یک من طعام زیادتز از خرجی یکشنبه روز خود و عیالش را دارد، بهتر و نزدیکتر به احتیاط آن است که همان یک من را از زکات بدهد، بلکه برای همه فقیرها مستحب است که فطره را پردازند، به این صورت که زکات یک نفر را در دست تک تک عائله اش گردانیده و سپس از دست آخرین نفر گرفته بفقیری دیگر غیر از عائله خود صدقه دهد، البته این در صورتی است که همه افراد عائله مکلف باشند و اما اگر در بین آنان کسانی باشند که قاصرند نزدیکتر به احتیاط آن است که به چرخاندن در بین مکلفین اکتفاء کند و به دست غیر مکلفین ندهد و اگر ولی کودک یک من طعام را از طرف کودک یا دیوانه گرفت باید خرج خود او کند و به غیر او ندهد.

مسئله ۲ - شرائطی که گفتیم باید در شب عید جمع باشد به این معنی است که باید قبل از از غروب آفتاب هرچند به یک لحظه همه آن شرائط را دارا باشد و آنگاه غروب خورشید را درک کند، بنابراین اگر قبلا همه آن شرائط را دارا باشد ولی لحظه قبل از غروب یکی از آن شرائط از دست برود زکات واجب نیست و همچنین اگر هنگام غروب شرائط را نداشته و بعد

از غروب واجد شده بنابراین کسی که هنگام غروب بحد بلوغ می رسد و یا در آن لحظه بالغ می شود و یا جنونش زایل می گردد واجب است و بر کسیکه بعد از آن لحظه بالغ می شود و یا جنونش زایل می گردد واجب نیست ، بلکه مستحب است برای کسی که پیش از ظهر روز عید بالغ یا عاقل شد زکات را بپردازد.

مسئله ۳ - بر کسیکه شرائط نامبرده را دارا باشد واجب است زکات خود و عائله خود را بدهد، چه اینکه مسلمان باشند یا کافر، آزاد باشند یا برده ، صغیر باشند یا کبیر، حتی طفلی هم که یک لحظه قبل از پیدا شدن هلال شوال متولد شده دادن زکاتش واجب است ، و همچنین باید زکات هر کسی که قبل از هلال شوال داخل بر او شود و خرج او گردد را بدهد حتی مهمانی که بر او وارد می شود هرچند که میهمان هنوز طعام او را نخورده باشد، البته مهمانی که عرفا خرج خود او شمرده گردد هر چند عنوان عائله بر او صادق نباشد، بخلاف کودکی که بعد از رؤیت هلال متولد شود و یا مهمانی که بعد از آن جزء خرج خوران او حساب شود که دادن زکات فطره آنان واجب نیست بلکه اگر تولد کودک یا ورودشخص به معامله انسان تا قبل از ظهر روز عید اتفاق بیفتد مستحب است زکاتش را بدهد.

مسئله ۴ - کسی که زکات فطره او بخاطر اینکه میهمان دیگری شده و یا جزء عائله دیگری است بر آن دیگری واجب شده از خود او ساقط است هرچند که غنی باشد و همه شرائط این تکلیف را داشته باشد بلکه اقوی این است که تکلیف از او ساقط است حتی در صورتی که میزبان و خرج دهنده فقیر باشد ولیکن نزدیکتر به احتیاط آن است اگر می داند که مکلف در دادن زکات او، زکاتش را نداده و یا فراموش کرده ، خودش آن را بپردازد، هرچند که اقوی واجب نبودن آنست ، اقوی آنست که دادن زکات بر خود مهمانی که عرفا خرج خور میزبان شمرده نمی شود، واجب است ، لکن صاحب خانه سزاوار نیست احتیاط به دادن زکات را ترک کند، بنابراین سزاوار است هم میهمان بدهد و هم میزبان.

مسئله ۵ - کسی که از زن و فرزندش و سایر خرج خورهایش غائب است ، واجب است زکات آن را بدهد مگر آنکه بخود

آنان وکالت داده باشد که زکات را از مال او بردارند و بدهند بشرطی که وکالت را به کسی داده باشد که مورد وثوق باشد.

مسئله ۶ - ظاهراً معیار در اینکه کسی عائله مکلف باشد خرج خور بودن فعلی است نه صرف واجب النفقه بودن ، هرچند

که دادن زکات واجب النفقه ولو فعلاً خرج خور نباشد به احتیاط نزدیکتر است به این معنی که اگر یکی از این دو معیار وجود

داشت زکات او را بدهد بنابراین اگر همسری دائمی داشته باشد که فعلاً خرج خور دیگری است بر آن غیر، واجب است

زکات او را بدهد و بر شوهر واجب نیست و اگر خرج خور کسی نیست در صورتی که همه شرایط وجوب جمع باشد بر خود

آن زن واجب است فطره خود را بدهد و اگر شرائط جمع نباشد زکاتش بر احدی واجب نیست ، غلام و کنیز نیز همین حکم

را دارند.

مسئله ۷ - اگر کسی خرج خور دو نفر باشد دادن فطره او بر آن دو اگر فقیر نباشند واجب است بنابراین احتیاط، و اگر یکی از

آن دو فقیر و دیگری دارا باشد تنها بر او واجب است سهم خود را بدهد و بر دیگری واجب نیست.

مسئله ۸ - زکات فطره غیر هاشمی بر هاشمی حرام است و معیار در هاشمی بودن و نبودن شخص صاحب عیال است نه

عائله او و رعایت هاشمی نبودن هر دو به احتیاط نزدیکتر است.

مسئله ۹ - در زکات فطره مانند سایر عبادات ، قصد قربت واجب است و کسی که دادن زکات براو واجب شده هم می تواند

خودش قصد قربت کند و بپردازد هم می تواند غیر را وکیل خود کند تا او بپردازد که در این صورت ناگزیر وکیل باید نیت

قربت کند و اگر غیر را وکیل در رساندن زکات بفقییر کرده واجب است خود او نیت کند آنچه وکیلش بفقییر می رساند زکات

است و همینکه این نیت در خزانه دل او باقی باشد کافی است و واجب نیست که مضمون آن را به دل خودخطور دهد. و

جائز است دیگری را در دادن زکات وکیل کند به اینطور که وکیل از جیب خودش فلان مقدار بفقیر بدهد و سپس بیاید و از او بگیرد، که اینصورت مانند صورتی که غیر را وکیل کرده باشد دراینکه از مال وی بردارد و زکات بدهد جائز هم است که او را وکیل در تبرع کند یعنی او را وکیل کند که به نیت وی فلان مقدار زکات از مال خودش بفقیر بدهد و عوض آن را هم از او نگیرد، بلکه اصل تبرع در دادن زکات و بدون وکیل بودن محل اشکال است.

(بنابراین اگر زید از پیش خود بدون اینکه وکیل عمرو شده باشد زکات عمرو را بفقیر بدهد بری شدن ذمه عمرو محل اشکال است.)

- ۲ زکات از چه جنسی باید باشد؟

مسأله ۱ - بعید نیست ضابطه در جنس زکات آن چیزی باشد که در هر قومی و یا ناحیه ای غذای معمولی آن مردم است ، نظیر گندم و جو و برنج ، در مثل غالب شهرهای ایران و عراق ، و برنج در مثل گیلان و اطراف آن و خرما و کشک و شیردل در مثل نجد و بیابانهای حجاز، هرچند که اقوی این است که غلات چهارگانه یعنی گندم و جو، کشمش و خرما کافی است (هرچند که قوت غالب مردم نباشد) و بنابراین اگر در ناحیه ای قوت غالب مردم ذرت و امثال آن باشد می توانند همان را زکات بدهند همچنانکه می توانند یکی از غلات چهارگانه را بدهند و اما اگر قوت غالب نباشد احتیاط آنست که یکی از غلات چهارگانه را بدهند و جائز است بجای آن طعام چیز دیگر که بهایش برابر آن طعام باشد بدهند، و در اخراج غیر آن یعنی چیزیکه از جنس زکوی نباشد ولی قیمتش معادل قیمت زکات باشد، بعنوان قیمت مشکل است بلکه کافی نبودنش خالی از وجه نیست ، و در دادن بهای طعام قیمت روزیکه می خواهد بدهد و نیز قیمت شهری که در آنجا می خواهد بپردازد معتبر است.

مسأله ۲ - معتبر است چیزیکه بعنوان فطره داده می شود صحیح باشد، بنابراین ، دادن جنس معیوب کافی نیست

همچنانکه جنس مخلوط با غیر خودش بمقداری که عرف در آن تسامح نمی کند کافی نیست و حتی کفایت دادن جنس معیوب و یا مخلوط بعنوان قیمت جنس صحیح و غیر مخلوط محل اشکال است.

مسأله ۳ - بهتر آنست که در درجه اول خرما داده شود و پائین تر از آن نظر فضیلت کشمش (مویز) است ، البته این در وقتی است که جهات خارجی ، کشمش و یا پائین تر از آنرا نافع تر بحال فقیر نکند، وگرنه نافع تر داده می شود همچنانکه اگر قوت غالب مکلف آرد درجه اعلی باشد دادن از همان آرد یا گندم بهتر است از دادن گندم پست و یا جو.

- ۳ گفتار در مقدار زکات فطره

مقدار زکات فطره یک صاع است حال چه اینکه زکات از غلات چهارگانه باشد با شیر و یا هر قوت دیگر و صاع عبارتست از چهار مد، و این چهار مد و یا یک صاع به رطل عراقی نه رطل مدنی شش رطل است و از نظر صاع به حسب حقه نجف (که عبارت است از نهصد و سی و سه مثقال و یک سوم مثقال) نصف حقه به اضافه نصف وقیه و به اضافه سی و یک مثقال ، دو نخود کم خواهد بود و به حسب حقه اسلامبول (که دویست و هشتاد مثقال است) دو حقه و سه چهارم و قیه و یک و سه چهارم مثقال خواهد بود و به حسب من شاهی (که هزار و دویست و هشتاد مثقال است) که نیم من الایست و پنج مثقال می شود و به حسب کیلو که در این عصر متداول شده قریب به سه کیلو است.

گفتار در وقت وجوب زکات فطره

وقت واجب شدن زکات فطره هنگام دخول شدن شب عید فطر است و این وقت همچنان تا اذان ظهر روز عید ادامه دارد و بهتر و بلکه نزدیکتر به احتیاط آن است که آنرا در شب نپردازند بلکه صبر کنند تا روز عید فرا رسد و اگر مکلف می خواهد

نماز عید بخواند این احتیاط را که قبل از نماز آنرا بپردازد ترک نکند، حال اگر وقت تمام شود در حالیکه هنوز نپرداخته اگر در وقت آنرا کنار گذاشته و در خارج وقت به مستحقش بپردازد و اگر کنار نگذاشته بوده احتیاط آنست که زکات از گردش ساقط نمی شود و باید بپردازد، به این نحو که نه نیت اداء می کند و نه نیت قضاء.

مسئله ۱ - بنا بر احتیاط واجب جائز نیست زکات فطره از ماه رمضان و بلکه قبل از وقتش پرداخته شود، بلکه دادن آن به فقیر بعنوان قرض اشکال ندارد که در اینصورت بعد از فرارسیدن وقت بعنوان زکات فطره حساب می کند.

مسئله ۲ - جائز است زکات فطره را جدا کند و مال مخصوصی را از هر جنسی که باشد بعنوان زکات معین کند و یا قیمت آنرا کنار بگذارد و نزدیکتر به احتیاط و بلکه بهتر آنست که مکلف در کنار گذاری قیمت فطره اکتفاء کند به کنار گذاشتن بهاء پول آن نه جنسی که معادل قیمت آن باشد و اگر چیزی که بعنوان زکات کنار گذاشته کمتر از آن مقداری باشد که بر او واجب شده همان مقدار حکم عزل را دارد و بقیه حکم غیر معزول را خواهد داشت و اگر بیشتر از آن مقدار باشد در اینکه آیا با این عمل زکات او معزول شده و در نتیجه مال معزول مشترک بین مالک و بین زکات می شود یا نه اشکال هست ، بلکه اگر زکات را در مالی معین کند که بطور مشاع مشترک بین او و غیر او باشد معزول ، جدا شده حساب می شود البته بشرطی که سهم او بقدر زکات و یا کمتر از زکات باشد(چون در صورت بیشتر بودنش گفتیم محل اشکال است) و اگر وقت پرداخت تمام شد و او در وقت زکات را کنار گذاشته بوده جائز است دادن آن به مستحق را تاخیر بیندازد، خصوصا اگر پاره ای ملاحظات تاخیر انداختن را رجحان دهد، چیزیکه هست اگر مستحق موجود باشد و او هم بتواند آنرا بوی بدهد ولی بخاطر آن ملاحظات نداده باشد و در این میان زکات تلف شود ضامن است ، بخلاف صورتی که دادن آن به مستحق برای او ممکن نبوده باشد که در این صورت اگر تلف شود ضامن نیست مگر در صورتی که در حفظ آن کوتاهی کرده باشد

همچنانکه در همه امانت ها حکم همین است.

مسئله ۳ - احتیاط آن است که بعد از کنار گذاشتن زکات اگر مستحقی در محل هست آنرا به محلی دیگر منتقل نکند.

- ۵ گفتار در مصرف زکات

اقوی آن است که مصرف زکات فطره همان مصرف زکات مال است ، گو اینکه نزدیکتر به احتیاط آن است که آنرا به فقراء مؤمنین و اطفال آنان بلکه مسکینان از مؤمنین اختصاص دهد هرچند عادل نباشند و در صورتیکه مؤمن فقیر یافت نشد جائز است آنرا به مسلمانی که مذهب تشیع را ندارد داد، اما بشرطی که آن مسلمان مخالف مذهب ، مستضعف باشد (یعنی نتواند مذهب حق از مذهب باطل را تشخیص دهد) و احتیاط آنست که به یک فقیر کمتر از یک صاع (یک من) و یا قیمت یک من را بدهد هرچند که فقراء یک جا جمع باشند و زکات مکلف به همه آنان نفری یک صاع تمام نرسد و جائز است چند صاع را به یک نفر بدهد، بلکه جائز است به یک نفر آنقدر بدهد که کفاف یکسال او را بکند و احتیاط آنست که بیش از هزینه یکسال را به یک فقیر ندهد و فقیر هم بیش از مخارج یکسالش را از زکات فطره نگیرد و مستحب است در انتخاب فقیر، ارحام و همسایگان و کسانی که بخاطر دین هجرت کرده اند و کسانی که اهل فقیه و عقلند و یا بعضی مزایای دیگر را دارا هستند را بر غیر آنان مقدم بدارد و این احتیاط را ترک نکند که فطره را به شراب خوار و به کسی که گناهی نظیر شرابخواری را علنا مرتکب می شود ندهد و دادن آن به فقیری که مکلف می داند که وی آنرا در راه معصیت خرج می کند جائز نیست .

کتاب الخمس

خمس همان حقی است که خدایتعالی آنرا برای پیامبر گرامیش ، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و ذریه آن حضرت

که خدا نسلشان را زیاد کند قرار داده و آنان را گرامی داشته به این که محتاج زکات نشوند، و کسی که یک درهم از خمس را نپردازد به آنان ظلم کرده و حقشان را غصب نموده است از مولایمان امام صادق (ع) (وارد شده که فرمود): «خداوند که جز او معبودی نیست از آنجا که خوردن صدقه را بر ما حرام کرده حکم خمس را برای ما نازل فرمود، بنابراین صدقه بر ما حرام است و خمس تکلیفی است که خدایتعالی آنرا بنفع ما بر مسلمانان واجب کرده و چون جنبه احترام دارد خوردنش برای ما حلال است» (و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود: این عذر از هیچ بنده خدائی پذیرفته نیست که از خمس چیزی را خریداری کند و هنگامی که از او بازخواست می شود بگوید، پروردگارا من آن کالا را با پول خودم خریداری کرده ام مگر آنکه قبلا از اهل خمس اجازه گرفته باشد و از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود): «برای هیچکس حلال نیست با مالی که خمس در آن هست چیزی خریداری کند مگر بعد از آنکه حق ما را به ما رسانده باشد» (و گفتار در خمس از چند جهت است.

۱ - بحث در اینکه در چه مالی خمس هست . ۲ - بحث در اینکه چه کسانی مستحق خمسنند؟ ۳ - بحث در این که چگونه باید خمس در بین صاحبانش تقسیم شود. ۴ - بحث پیرامون انفال.

گفتار پیرامون انفال

انفال عبارت است از مالی که امام (ع) بخاطر داشتن منصب امامت مستحق آن است همانطور که رسول خدا بخدا داشتن ریاست الهیه اش مستحق آن بود و آن اموال چند نوع است:

۱ - کلیه اشیائی که از ناحیه کفار بدون جنگ و خونریزی عاید مسلمین شود، زمین باشد یا غیر زمین ، خود کفار از آن زمین کوچ کرده و رفته باشند و یا بدست خود تحویل مسلمین داده باشند.

- ۲ زمینهای موات ، یعنی زمینهایی که اگر آباد و اصلاح نشود (بخاطر اینکه جنگل شده و یا بخاطر اینکه آب از آن قاطع شده و یا در زیر آب فرو رفته و یا بعلت دیگر) قابل استفاده نیست ، حال چه اینکه مانند بیابانها در سابق نیز ملک کسی نبود و یا اگر بوده مالکین آن از بین رفته و تا کنون شناخته نشده باشند و در حکم موات است ، آبادیهایی که اهالی آنها از آن کوچ کرده و مانند بابل و کوفه و امثال آن بصورت ویرانه ای درآمده ، بنابراین اینگونه اراضی جزء انفالند، هم رقبه زمینها و هم آثار آن ، از قبیل سنگ و چوب و امثال آن که از سابق در آن مانده و مواتی که در زمینهای مفتوحه عنوة واقع است ، در این باب با مواتهای دیگر فرقی ندارد، بله زمینی که یقین داشته باشد به اینکه وقتی به وسیله لشکر اسلام فتح می شده آباده بوده و بعدا فوت شده مورد اشکال است به این معنا که نه می توان گفت جزء انفال است و نه می توان گفت مانند زمینهای معموره فعلی ملک عموم مسلمین است ولی احتمال دوم خالی از رجحان نیست.
- ۳ ساحل دریاها و کناره نهرها، بلکه کلیه زمینهای بی صاحب ، چیزی که هست گفتن اینکه همه زمینهای بی صاحب جزء انفال است مشکل است هر چند که بعید نیست ، لکن در انفال بودن اینگونه شرط نیست که موات باشد بلکه اگر آباد هم باشد جزء انفال است مانند جزائر دجله و فرات.
- ۴ ارتفاعات : کوهها و گیاهان و درختان و سنگهای آنجا است و همچنین عمق دره ها و جنگل است یعنی زمینهایی که نیها و درختان در آن بهم پیچیده شده و در این سه نوع اخیر فرقی نیست بین اینکه در زمینهای امام علیه السلام باشد و یا در زمین هائی که به قهر و غلبه از آن مسلمین شده باشد و یا در زمین دیگر، بله از اینگونه زمینها آنچه قبلا ملک شخصی بوده و سپس جنگل شده بر مالکیت مالک شخصی باقی است.
- ۵ زمین و قلعه هائی که مختص پادشاهان است و کلیه اموال غیر منقول آن ها و نیز صفایای آنان یعنی جواهرات

گرانبهای آنها.

اموال ممتاز و گرانبهای غنیمت : از قبیل اسبهای قیمتی و جامه های عتیق و شمشیرهای قاطع و زره های فاخر وامثال آن است

- ۷ غنیمت هائی که مسلمین بدون اذن امام علیه السلام از کفار گرفته اند.

- ۸ ارث کسی که از دنیا رفته و وارثی ندارد.

- ۹ معدنهائی است که به تبع زمین آن ملک مالک شخصی نشده ، و یا مالکی شخصی آن معدن را احیاء نکرده باشد.

مسأله - ظاهراً همه اقسام انفال در زمان غیبت برای شیعه مباح شده بطوریکه حکم ملک در مورد آن ها جاری می شود، چه اینکه دارنده آنها غنی باشد یا فقیر. تنها ارث میت بی وارث است که مسلمانان غنی و فقیر در استفاده از آن فرق دارند به این معنی که احتیاط واجب آن است باید بفقیر داده شود بلکه احتیاط آن است که چنین ارثی تنها در بین فقرای محل سکونت میت تقسیم شود و به فقراء سایر شهرها داده نشود و اقوی آن است که تحویل حاکم شرعی دهند و نیز اقوی آنستکه غیر شیعی نیز اگر چیزی که در زمین انفال هست از قبیل علوفه و هیزم و بوته و غیر آنرا می توان حیات کند و مالک می شود بلکه او نیز مانند فردی شیعه مذهب اگر زمین موات را احیاء کند مالک آن می شود.

کتاب حج

حج یکی از ارکان دین مبین اسلام است و ترک آن از گناهان کبیره و این عبادت بر هر مکلفی که واجد شرائط آینده باشد واجب است.

مسأله ۱ - در اصل شرع عبادت حج در طول عم هر مسلمانی بیش از یکبار واجب نیست و وجوب آن در صورت تحقق

شرائط فوری است ، به این معنی که واجب است که در اولین سال تحقق استطاعت این تکلیف را انجام دهد و تاخیر آن جائز نیست و اگر در اولین سال آنرا انجام نداد باز نسبت به سال دومش فوری است و همچنین سال بعد و سال بعد... .

مسئله ۲ - اگر رسیدن به حج علاوه بر استطاعت موقوف بر مقدماتی دیگر باشد مثلاً موقوف بر این باشد که مسافرت‌هایی بکند و اسباب سفر حج را فراهم سازد واجب است این مقدمات را انجام دهد بطوری که بتواند در همان سال خود را به حج برساند و اگر کاروانیان حج متعدد و مکلف با هر یک به راه بیفتد می تواند به حج برسد، در انتخاب کاروان اختیار دارد و بهتر آنست که با کاروانی برود که در سلامتی و رسیدن به حج مورد وثوق بیشتری باشد و اگر تنها یک کاروان هست و او محذوری در همراه شدن با آن کاروان نداشته باشد جائز نیست تاخیر بیندازد مگر آنکه اطمینان پیدا کند به اینکه کاروانی دیگر براه خواهد افتاد.

مسئله ۳ - اگر در فرض مسئله قبلی که کاروان متعدد فرض شد با کاروان اول براه نیفتاد و همچنین در صورتی که کاروان یکی باشد و اتفاقی بیفتد که او نتواند حرکت کند و یا حرکت کرد ولی بخاطر دیر کردن موسم حج را درک نکرد حج برگردن او مستقر می شود، هرچند که گناهی بر او نیست ، بلکه اگر از اول برایش معلوم شده باشد که اگر با آن کاروان حرکت کند نیز موسم را درک نمی کند بلکه حتی اگر این معنی برایش معلوم هم نشده باشد حج بر او مستقر نمی شود.

گفتار در شرائط وجوب حجة الاسلام

شرائط وجوب حجة الاسلام چند چیز است : ۱ - کمال : یعنی رسیدن بحد بلوغ و داشتن عقل ، بنابراین بر کودک نابالغ واجب نیست هرچند که مراهق باشد (یعنی نزدیک به بلوغ رسیده باشد) و بر دیوانه نیز واجب نیست که هرچند که جنون او ادواری (چند روز یکبار) باشد البته این در صورتی است که حالت سلامتی او آنقدر ادامه نداشته باشد که بتواند به حج برود و

تحصیل مقدمات و اعمال حج را با سلامتی انجام دهد. اما اگر دوران سلامتی به اندازه رفت و برگشت به حج هست واجب است حج را انجام دهد، و اگر کودک دارای تمیز حج را انجام دهد عبادتش صحیح هست لکن کافی از حج واجب نیست، هرچند که غیر از بلوغ سایر شرایط را داشته باشد (پس اگر بعد از بلوغ دارای استطاعت شود واجب است آنرا انجام دهد) و اقوی آن است که صحت حج کودک مشروط به اذن ولی نیست هرچند که اجازه گرفتن از ولی در بعضی صور واجب است.

مسئله ۱ - مستحب است ولی کودک غیر ممیز او را محرم سازد، یعنی لباس احرام بر تن او نموده نیت کند حج یا عمره او را، و لبیک گفتن را به او تلقین نماید، البته در صورتی که ممکن باشد و گرنه خودش بجای او تلبیه می گوید و او را از ارتکاب آنچه بر محرم حرام است باز می دارد و به او دستور می دهد همه اعمال را انجام دهد، و اگر نتوانست هر یک از آن اعمال را بجای آورد خودش به نیابت از او بجای می آورد و باید او را طواف دهد و به سعی ببرد و برای وقوف در عرفات و مشعر و منی او را می برد و او را وادار می کند به اینکه رمی کند و اگر نتوانست خودش بجای او رمی می کند و نیز به او دستور می دهد وضوء بگیرد و نماز طواف را بخواند و اگر این را نیز نتوانست خودش به نیابت از او نماز را می خواهد هر چند که نزدیکتر به احتیاط آن است که طفل نیز صورتی از وضوء و نماز را بیاورد، و از این نزدیکتر به احتیاط آن است اگر کودک نتوانست خودش وضوء بگیرد ولی او را وضوء دهد.

مسئله ۲ - در این مسئله لازم نیست که ولی خودش نیز محرم باشد بلکه جائز است طفل را محرم سازد و اعمال را از او نیابت کند هرچیز که خود محل باشد.

مسئله ۳ - احتیاط آنست که تنها ولی شرعی یعنی پدر و جد و وصی آندو و حاکم شرعی و امین حاکم شرعی و یا وکیل

نامبردگان و مادر طفل می توانند غیر ممیز را احرام بدهند، هرچند که مادر ولایت ندارد، و اما اینکه حکم احرام دادن ولی شرعی را سرایت دهیم به غیر ولی شرعی یعنی هر کسی که سرپرستی طفل غیر ممیز را بعهده دارد مشکل است هرچند که خالی از قرب نیست (یعنی جائز است).

مسئله ۴ - در صورتی که کودک خودش مال داشته باشد و ولی او بخواهد کودک را از مال خود کودک بحج ببرد، هرچه زائد بر خرجی حضر طفل باشد بر عهده ولی است و نمی تواند از مال کودک هزینه کند، مگر در صورتی که حفظ کودک در این باشد که او را با خود به سفر ببرد، که در این فرض مخارج سفر هم بعهده کودک است و اما در همین فرض اگر حج کردن طفل مخارجی زائد بر اصل مخارج سفر و حضر داشته باشد، آن مقدار زائد بعهده خود ولی است.

مسئله ۵ - قربانی و همچنین کفاره شکار و بنا بر احتیاط سایر کفارات نیز بعهده ولی کودک است.

مسئله ۶ - اگر طفل ممیزی که به حج رفته هنگام رسیدن به مشعر به سن بلوغ برسد و مجنون قبل از رسیدن به آنجا عاقل شود، اقوی آنست که همین حج کافی از حجه الاسلام آندو خواهد بود، هرچند که نزدیکتر به احتیاط آنست که سالهای بعد اگر استطاعت داشتند دوباره حج را انجام دهند.

مسئله ۷ - اگر کودک نابالغ بحج برود و قبل از رسیدن به میقات به سن بلوغ برسد، حج بر او واجب می شود بشرطی که از این موضع جامع الشرائط حجه الاسلام شده باشد و حجت حجه الاسلام است.

مسئله ۸ - اگر کودک با اعتقاد اینکه بحد بلوغ نرسیده و یا بخیال اینکه مستطیع نبوده و حج مستحبی انجام دهد بعدا معلوم شود که اینطور نبوده، (و حج او در حال بلوغ و در حال استطاعت انجام شده) اقوی این است که حج او از حجه الاسلام کافی نیست، مگر آنکه اشتباه او در تطبیق بوده باشد (یعنی قصد انجام وظیفه فعلی خود را داشته و لکن به گمان

اینکه بالغ و مستطیع نیست قصد حج مستحبی کرده.)

شرط دوم - از شرائط وجوب حج آزاد بودن است.

شرط سوم - داشتن استطاعت مالی و سلامت بدنی و باز بودن راه و سلامت آن و داشتن وقت کافی برای رسیدن به حج است.

مسئله ۹ - در وجوب حج داشتن توانائی عقلی (یعنی اینکه عقل او را توانا بداند) کافی نیست بلکه آنچه در حج شرط است داشتن قدرت شرعی است یعنی داشتن زاد، توشه سفر، و مرکب و سایر حوائجی که یک مسافر باید داشته باشد که اگر اینها را نداشته باشد حج بر او واجب نیست، و اگر در عین نداشتن آنها به حج برود آن حج کافی از حجۃ الاسلام وی نخواهد بود، چه اینکه قادر به پیاده روی و اکتساب در بین راه باشد و یا نباشد و چه اینکه اینطور سفر کردن مخالف بازی و آبرویش باشد یا نباشد و چه اینکه محل سکونتش نزدیک باشد و یا دور.

مسئله ۱۰ - در استطاعت این معنی شرط نیست که توشه و راحله و لوازم سفر را عینا داشته باشد بلکه وجود پول نقد و هر مالی که بتواند با آن حوائج سفر را تهیه نماید کافی است.

مسئله ۱۱ - منظور از زاد و راحله و حوائج سفر به حسب وضع حال شخص از لحاظ توانایی و ناتوانی و داشتن و نداشتن شاعن، و کمتر از این، کافی در استطاعت او نیست، و تشخیص اینکه آنچه دارد آیا مطابق حاجت و وضع او هست یا نه، این تشخیصی باعرف است، و اگر با نبودن شرائط مناسب خود را به زحمت بیندازد و به سفر حج برود حجتش کافی از حجۃ الاسلام نیست، همچنانکه اگر شخص اهل کسب باشد و بتواند توشه سفر را با کاسبی کردن در بین راه بدست بیاورد حج بر او واجب نیست و اگر هم بجای آورد کافی از حجۃ الاسلامش نمی باشد.

مسئله ۱۲ - در وجوب حج معتبر نیست اینکه در شهر وطنش مستطیع باشد بنابراین اگر یک عراقی و یا ایرانی در شام و یا حجاز مستطیع باشد حج بر او واجب می گردد هر چند که در وطنش مستطعی نباشد بلکه اگر بخاطر حاجتی تا قبل از میقات بدون استطاعت و با مشقت برود و در آنجا جامع الشرائط حج شود حج بر او واجب می شود و از حجه الاسلام کافی است ، بلکه اگر با مشقت تا میقات برود و محرم هم بشود و در بین راه مستطیع گردد اگر سر راهش میقاتی دیگر باشد ممکن است بگوئیم حج بر او واجب می شود هر چند که خالی از اشکال هم نیست.

مسئله ۱۳ - اگر مرکبی از قبیل ماشین و یا طیاره یافت می شود که با آن سفر حج برود و لکن اگر اجاره در بست آن زیاد است و شریکی هم پیدا نشود و خود او قادر به پرداخت اجاره در بست آن نباشد حج بر او واجب نیست و اما اگر قادر باشد واجب است مگر آنکه پرداخت چنان اجاره ای بر او حرجی باشد و این حکم در مورد گرانی قیمت ها در آن سال و نیز در مورد یافت نشدن زاد و راحله مگر به چند برابر قیمت عادلانه و همچنین در جائی که رفتنش مستلزم فروش املاکش ارزاتر از قیمت عادلانه باشد جاری است.

مسئله ۱۴ - در واجب شدن حج معتبر است هزینه برگشتن به وطن را اگر بخواهد برگردد داشته باشد و نیز باید هزینه برگشتن به محلی که می خواهد در آنجا سکونت اختیار کند را دارا باشد به شرطی که هزینه برگشتن به آن محل بیشتر از هزینه بگشتن به وطن نباشد، مگر آنکه ضرورتی او را ناچار از سکونت در آن محل کرده باشد.

مسئله ۱۵ - در واجب شدن حج این نیز معتبر است که هزینه رفتن و برگشتن او زائد بر حوائج ضروری زندگیش باشد بنابراین بر او واجب نیست ، خانه لایق بحال خود و یا لباس تجمل خود و یا اثاث خانه اش و یا ابزار صنعتش و یا اسب و مرکب سواریش ، و یا چیز دیگری که بر حسب حال و آبرو و زینت محتاج به آنست ، بلکه حتی کتابهای علمی که در

تحصیل علم محتاج به آن ها است را بخاطر حج بفروشد، حال چه اینکه کتابهایش مربوط بعلم دینی باشد و چه معلوم دیگری که تحصیل آن مباح است و در تحصیل معاشش و یا اغراض دیگرش محتاج به آن ها است و در هیچیک از آنچه نامبرده شده شرط نیست که فعلا محتاج به آن باشد، و اگر حاجتش با غیر ملکی از آنچه گفته شد مثلا با وقفی آن برطرف می شود و وقفی آنها را نیز در اختیار دارد، واجب است ملکی آنها را برای سفر حج بفروشد، (البته بشرطی که فروختنش منافعی با شاعن او نباشد و نیز به شرطی که غیر ملکی آن در معرض زوال نباشد.)

مسئله ۱۶ - اگر عین اموال نامبرده زیادتر از شاعن نباشد، ولکن قیمت آنها زیادتر از شاعن او باشد (مثلا ظروف مورد استعمالش چینی است که در حالی که ملامین نیز مناسب شاعن او هست) واجب است آنها را تبدیل نموده باقیمانده از بهاء آنها صرف در حج نماید، و با کمبود هزینه حج را با آن تکمیل کند، البته این کار در صورتی واجب است که تبدیل برای او حرج نباشد و باعث نقص و آبرو ریزی نشود و باقیمانده از بهاء به مقدار خرج حج و یا تکمیل آن هرچند مقدار کمی باشد.

مسئله ۱۷ - اگر اعیانی از آنچه که در ضروریات زندگیش و یا کار و کسبش نیازمند به آنها است نداشته باشد ولکن از پول نقد و یا نظیر آن مقداری که بتواند با آن حوائج نامبرده خود را خریداری کند را دارد، میتواند پول خود را صرف خرید آنها بسازد، حال چه اینکه پول نقدش را از ابتداء داشته و یا از راه فروش چیزی برای خریدن آن بدست آورده باشد، و چه اینکه بهمان قصد فروخته باشد و چه بدون قصد، بلکه اگر چنین نکند و پول خود را در مصارف حج خرج کند کفایت چنین حجتی از حجة الاسلام محل اشکال است، بلکه می توان گفت کافی نیست و اگر به مقداری که کافی باشد برای حج پول داشته باشد ولکن دلش وادارش سازد به اینکه آن پول را صرف در ازدواج کند جائز است چنین کند، البته بشرطی که ازدواج برایش لازم باشد، به این معنا که ترک آن یا موجب مشقت و یا باعث ضرر باشد و یا بترسد که در حرام واقع شود و یا ترک آن با

حیثیت و آبروی او منافات داشته باشد. و اما اگر همسر دارد لکن احتیاجی به وی ندارد و می تواند او را طلاق گفته پولی که باید صرف نفقه او کند را صرف در سفر حج نماید واجب نیست چنین کاری کند و مستطیع نیست.

مسئله ۱۸ - اگر پولی که با آن حج کند ندارد ولی از کسی طلبی دارد که یا به مقدار هزینه حج است و یا به ضمیمه موجودیش هزینه حج را تاءمین می کند، در صورتی که وقت آن طلب سررسیده باشد واجب است آنرا وصل کند هرچند وصول کردن آن مستلزم مراجعه به حاکم و در صورت نبودن حاکم شرعی و یا مبسوط الید نبودن او مراجعه به حاکم جور بوده باشد، بله اگر چنانچه وصول کردن آن حرجی باشد و یا مدیون تهی دست باشد، وصول کردن واجب نیست و همچنین در صورتی هم که راهی برای اثبات آن نزد حاکم ندارد واجب نیست و اما اگر مدت آن طلب سرنیامده و لکن مدیون حاضر است آنرا قبل از سرآمد مدت بپردازد واجب است آنرا بگیری و در حج مصرف نماید، و دراین فرضیه مطالبه کردن بر او واجب نیست هرچند که یقین داشته باشد به اینکه اگر مطالبه کند مدیون آنرا می پردازد، و اگر مستطیع نباشد ولی بتواند برای سفر حج قرض کند و بعدا به آسانی بپردازد واجب نیست قرض کند، و اگر قرض کرد و با آن حج بجا آورد کافی از حجة الاسلام نیست و همچنین اگر مالی حاضر دارد ولی نمی تواند آنرا مصرف کند و یا طلب مدت دار دارد که بدهکار حاضر نیست قبل از سر رسید آنرا بپردازد، واجب نیست برای حج قرض کند و به فرضی که قرض کند کافی بودنش از حجة الاسلام مشکل بلکه ممنوع است.

مسئله ۱۹ - اگر نزد او مالی که کافی برای حج باشد هست ولی در مقابل قرض هم دارد، در صورت که قرض او دارای مدت باشد و او اطمینان داشته باشد که در رءس مدت می تواند آنرا بپردازد هرچند که مال موجود را در سفر حج خرج کرده باشد واجب است حج کند، بلکه در صورتیکه هم که قرضش بدون مدت است و طلبکار حاضر است مهلت دهد و خود وی

اطمینان دارد که هر وقت او مطالبه کند می تواند بپردازد، بعید نیست واجب باشد، و در غیر این دو صورت واجب نیست و فرقی نیست بین قرضی که قبل از استطاعت بوده و یا بعد از استطاعت پیدا شده باشد مثل اینکه بعد از استطاعت مال کسی را طوری تلف کرده باشد که ضمان آن بعهدہ اش آمده باشد، و اگر چنانچه خمس و یا زکات به گردنش باشد و مالی که دارد به مقداری است که اگر آن دو بدهکاری نبود تنها کافی برای حج بود، حج بر او واجب نیست چون حال خمس و زکات حال سایر قرضها را دارد و قرض طویل المدت که مدتش بسیار طولانی مثلا پنجاه ساله و نیز قرضی که اساس آن بر مسامحه و پس نگرفتن و نیز قرضی که قرار است ابراء شود، در صورتی که اطمینان دارد بر اینکه طلبکار او را بری می کند از استطاعت جلوگیری نمی نماید.

مسئله ۲۰ - اگر شک کند در اینکه مالی که دارد بحد استطاعت هست یا نه و مقدار آن را بداند و شک کند در مقدار مخارج حج و اینکه این مقدار مالی وافی به آن مخارج هست یا نه ، احتیاط واجب است که تحقیق کند.

مسئله ۲۱ - اگر مالی که دارد به مقدار حج هست ، و مال دیگری داشته که چنانچه باقیمانده باشد و از بین نرفته باشد کافی برای رواج کارش هست لکن شکل دارد در اینکه آن مالی باقی است یا نه ، ظاهرا حج بر او واجب است چه اینکه آن مال حاضر باشد یا غائب.

مسئله ۲۲ - اگر مالی که کافی برای حج باشد دارد، و لکن بخاطر نداشتن سلامتی و یا نبودن راه نمی تواند به حج برود، اقوی آنست که می تواند در آن مال تصرف کند، تصرفی که از استطاعت خارجش سازد و اما اگر بخاطر فراهم نبودن اسباب و نداشتن رفیق باشد در صورتی که احتمال بدهد بعدها فراهم و یا رفقائی پیدا می شود که جائز نیست در آن تصرف کند تا چه رسد به صورتی که یقین به فراهم شدن اسباب و یافت شدن رفیق داشته باشد، و همچنین قبل از رسیدن وقت جائز

نیست با تصرف در آن خود را از استطاعت ببندازد و اگر چنین کند و بعدا سلامتی حاصل نشود و یا در فرض دوم شرائط باقی بماند، حج بر عهده او مستقر می شود، و اگر در سال حصول استطاعت ممکن از حج نشد ظاهرا جائز است در مال خود تصرف کند، و حتی در صورتی هم که علم داشته باشد به تمکن در سال بعد نگهداری آن مال برای سالهای بعد واجب نیست.

مسئله ۲۳ - اگر مال غائبی دارد که به تنهائی یا به ضمیمه مال موجودش بقدر استطاعت هست و تمکن از تصرف در مال غائب را داشته باشد هر چند که به وسیله وکیل کردن غیر باشد مستطیع است ولی چنانچه تمکن از تصرف نداشته باشد مستطیع نیست، بنابراین اگر در فرض اول بعد از موسم حج یا قبل از اوان حرکت قافله آن مال تلف شود و خودش در تلف شدن آن دخالت داشته باشد، اقوی آن است که حج بر عهده اش مستقر می گردد، و همچنین است در صورتی که مورث او از دنیا برود و او در شهری دیگر باشد.

مسئله ۲۴ - اگر مال او بقدر استطاعت رسیده ولی خود او از این معنی بی خبر است و غافل که حج بر او واجب شده و وقتی متوجه مسئله شود که مال را تلف کرده، چنانچه در حال تمامیت استطاعت سایر شرائط را نیز واجد بوده، و مال را قبل از حرکت قافله تلف کرده و حج بر او مستقر می گردد، هر چند که متوجه شدنش قبل از اوان خروج کاروان باشد و بعد از گذشت موسم حج بوده و خود بخود تلف شده باشد.

مسئله ۲۵ - اگر با اعتقاد به اینکه مستطیع نیست حج مستحبی بجا آورد، در صورتی که امکان اشتباه در تطبیق وجود داشته باشد حش صحیح و کافی از حجه الاسلام هست و لکن امکان چنین اشتباهی با علم به حکم حج و تلفات به موضوع آن مشکل است، و اگر نیت استحبابی بر وجه تقیید (به اینکه بنا بر حج مستحبی داشته) باشد نه واجب کافی از

حجّه الاسلام نیست و در صحت حجش نیز تاءمل است ، و همچنین کافی نیست اگر علم به مستطیع بودنش داشته و غفله حج مستحبی انجام داده باشد، و همینطور اگر خیال می کرده که حج واجب فوری نیست و بدین جهت نیت استحبابی کرده کافی از حجّه الاسلام نیست و در صورت حجش تاءمل است .

مسئله ۲۶ - در وجوب حج داشتن ملک متزلزل کافی نیست ، مثل اینکه شخصی با وی مصالحه ای کند و لکن برای خود تا مدتی معین اختیار فسخ را شرط کند، مگر آنکه اطمینان داشته باشد به اینکه طرف مصالحه را فسخ نخواهد کرد، لکن در همین صورت اگر فسخ کرد کشف می شود از اینکه وی مستطیع نبوده .

مسئله ۲۷ - اگر بعد از انجام همه اعمال حج هزینه برگشتنش به وطن و یا سرمایه ای که بعد از برگشتن با آن زندگی را اداره کند تلف شود، حج او (بنابراینکه رجوع به کفایت شرط در استطاعت باشد) کافی از حجّه الاسلام نیست تا چه رسد به آن جائی که قبل از تمام شدن اعمالش تلف شده باشد و مخصوصا در جائی که هزینه به اتمام رساندن اعمال برایش نمانده باشد .

مسئله ۲۸ - اگر استطاعت از راه اباحه لازمه حاصل شود حج بر او واجب می شود، و اگر شخصی وصیت کند از مال او مقداری که کافی برای حج باشد به شخصی بدهند، به صرف مردن صاحب وصیت حج بر وی واجب نمی شود، همچنانکه بر او واجب نیست آن وصیت را قبول کند .

مسئله ۲۹ - قبل از حصول استطاعت اگر نذر کرده باشد که مثلا در هر عرفه ای به زیارت ابی عبدالله الحسین علیه السلام مشرف شود و بعد از این نذر مستطیع شود بدون اشکال حج بر او واجب است و همچنین است در هر نذر یا عهدی که مثلا منافات با حج داشته باشد، و اگر حج مزاحم با واجبی دیگر و یا ملازم با عملی حرام باشد باید ببیند، کدامیک در نظر

شارع اقدس مهمتر است، هر کدام مهمتر است همانرا انجام دهد). اگر حج مهمتر بود آن را انجام دهد هر چند واجبی دیگر ترک و یا حرامی ارتکاب شود.

مسئله ۳۰ - اگر زاد و راحله ندارد ولیکن شخصی به او می گوید: «تو بحج برو مخارجت و مخارج عیالت بعهده من (و یا بگوید): با این مال که به تو میدهم به حج برو (و آن مالی کافی برای رفتن و برگشتن او و عیالش باشد حج بر او واجب می شود، حال چه اینکه مال را برای سفر حج ملک او کند و یا اباحه نماید) یعنی تصرف او را در آن مال را برای حج مباح سازد (و نیز فرقی نیست بین اینکه عین مال را به او بدهد و یا پول نقد در اختیارش بگذارد، و چه اینکه دادن پول بر دهنده واجب باشد) مثلاً نذر کرده باشد (و یا واجب نباشد و چه اینکه دهنده مال یکنفر باشد یا چند نفر، بلکه لازم است که اطمینان داشته باشد دهنده مال از بذلی که کرده بر نمی گردد. در جایی هم که مکلف مقداری از هزینه سفر حج را دارد و شخصی بقیه آن را می دهد حج بر او واجب می شود، و اگر همه هزینه حج و هزینه زندگی عیال او را نداد حج بر او واجب نمی شود، و در این چند فرض قرض داشتن مکلف مانع از وجوب حج نمی شود، و اگر دینی دارد که وقت پرداخت آن رسیده و طلبکار مطالبه می کند و او نیز می تواند با نرفتن حج قرض را بدهد، در اینصورت آیا چنین قرضی مانع وجوب حج می شود یا نه، دو وجه است و در این چند فرض شرط نیست که بعد از برگشتن از حج هزینه کافی برای زندگی داشته باشد، بلکه این شرط هست که سفر حج امور زندگی بعد از حج او را مختل نسازد.

مسئله ۳۱ - اگر کسی مالی را که کافی برای حج باشد به مکلف ببخشد اقوی این است که واجب است بر او قبول کند، و همچنین اگر مالی را به او ببخشد و او را مخیر کند بین اینکه با آن به حج برود و یا نرود، و اما اگر اصلاً نامی از حج نبرد در این صورت ظاهراً حج بر او واجب نمی شود و اگر شخصی مالی را وقف کرده باشد برای هر کسی که به حج برود و یا چنین

مالی را وصیت یا نذر کرده باشد و متصدی شرعی آن موقوفه و آن وصیت و نذر مخارج حج را به شخصی بدهد حج بر او واجب می شود و همچنین است اگر برای شخص او وصیت کرده باشد به مالی که کافی برای حج باشد و شرط کرده باشد که با آن حج کند، بعد از موت صاحب مال حج بر او واجب می شود و اگر خمس و زکات به وی بدهد و شرط کند که با آن حج کند شرطش لغو است و حج واجب نمی شود، بلکه اگر زکاتی که بوی داده تا به حج برود از سهم سبیل الله باشد، او واجب نیست قبول کند و اگر قبول کرد جائز نیست آنرا در غیر حج خرج کند و اگر به حج رفت از آن جا که حجتش از استطاعت مالی خودش نبوده و نیز از باب بذل باذلی نبوده اگر روزی خودش مستطیع شد حج بر او واجب می شود.

مسئله ۳۲ - کسی که مخارج را بذل کرده می تواند قبل از آنکه داخل احرام شده باشد از بذل خود برگردد و اقوی این است که بعد از دخول او در احرام نیز می تواند برگردد، و اگر مالی را برای حج به او ببخشد و او هم قبول کند ظاهر این است که این بخشش نیز حکم سایر بخشش ها را دارد (یعنی اگر مکلف از خویشاوندان سببی او است نمی تواند برگردد و اگر نباشد می تواند آنرا پس بگیرد) و اگر در بین راه از مکلف آنرا پس بگیرد بعدی نیست بگوئیم بر او واجب است هزینه برگشتن او را بدهد، و اگر بعد از احرام پس بگیرد بعید نیست که دادن مخارج به اتمام رساندن حج به او واجب باشد.

مسئله ۳۳ - ظاهراً بهای قربانی بعهدہ باذل است و اما دیگر کفاره ها (مانند کفاره هائی که بخاطر خلافکاری بر حاجی واجب می شود) بعهدہ باذل نیست هرچند که مکلف سبب کفاره را اضطراراً و یا بخاطر ندانستن مسئله و یا فراموش کردن آن مرتکب شده باشد که در هر حال بعهدہ خود مکلف است.

مسئله ۳۴ - حج بذلی (که هزینه آنرا شخصی به مکلف بذل کرده) مجزی از حجۃ الاسلام هست حال چه اینکه آن شخص همه هزینه را بوی بذل کرده باشد و چه مقداری که آن چه خود مکلف دارد را تکمیل کند و اگر در بین عمل حج از

بذل مضایقه کند و او می تواند در همانجا با مال خود حج را تمام کند واجب است چنین کند و حج او (در صورتی که سایر شرائط را قبل از احرام دارا بوده باشد) از حجه الاسلام مجزی خواهد بود و گرنه کفایت آن از حجه الاسلام مشکل است.

مسئله ۳۵ - اگر بذل کننده مالی را که معتقد است کافی برای حج است معین کند تا مکلف با آن حج را انجام دهد و بعد معلوم شود که کافی نیست ظاهر این است که تمام کردن حج بر او واجب نیست، حال چه اینکه بذل کننده خویشاوند او باشد و در نتیجه بتواند رجوع به مال کند و یا نتواند، و اگر مالی را بوی داده باشند تا با آن حج کند بعد از انجام حج معلوم شود که آن مال غصبی بوده اقوی آن است که حج او کافی از حجه الاسلام نیست و همچنین اگر به او بگوید: (حج بجا بیاور مخارجت بعهد من) و آن گاه هزینه حج او را از مال غصبی بدهد که در این صورت نیز حج بجا آمده کافی از حجه الاسلام نیست.

مسئله ۳۶ - اگر بگوید (قرض کن و حج بجای آور و من بعهد می گیرم قرضت را بدهم) در اینکه آیا حج بر مکلف واجب میشود یا نه، نظر هست، و اگر بگوید: (برای من قرض کن و با آن بحج برو) در صورتی که قرض دهنده ای باشد که چنین قرض بدهد واجب می شود.

مسئله ۳۷ - اگر شخصی خود را برای خدمت در راه حج اجیر کند به اجرتی که با آن اجرت مستطیع می شود واجب است بر او حج را بجای آورد، و اگر اجیر کننده از وی بخواهد (و به وی پیشنهاد کند) که خود را اجیر کند به اجرتی که با آن مستطیع می شود قبول آن پیشنهاد بر او واجب نیست و اگر خود را اجیر کند برای نیابت حج از غیر اجرتی که با آن مستطیع شود، در صورتی که اجیر شده برای همان سال اول باید حج نیابتی را بیاورد و آنگاه اگر استطاعتش تا سال بعد باقی ماند حج بر خودش واجب می شود و اگر کسی که مستطیع نیست برای خود حج کند و یا برای غیر به تبرع یا اجاره حج بجای آورد،

کافی از حجه الاسلام خودش نیست (در نتیجه اگر بعدها مستطیع شد واجب است حج بجای آورد).

مسئله ۳۸ - در استطاعت شرط است که مخارج عیالش تا مراجعتش را داشته باشد و اقوی این است که عیال مکلف هر آن کسی است که بحسب عرف لازم است مخارج زندگی او را تحمل کند هرچند که به حسب شرع واجب النفقه او نباشد.

مسئله ۳۹ - اقوی این است که در استطاعت شرط است، که شخص مالی یا کاری که بعد از برگشتن از حج زندگی و عیال خود را بتواند با آن اداره کند داشته باشد مانند تجارت و زراعت و صنعت و منفعت ملک مانند (اجاره) بستان و دکان و امثال آن به طوری که وقتی برمیگردد محتاج به گدائی نباشد و در شدت و حرج واقع نشود و در داشتن این شرط همین کافی است که قادر باشد به این که بعد از مراجعت به کسی و تجارتي لایق به اعتبار و آبرویش بپردازد و کافی نیست اینکه بتواند از راه زکات و خمس گرفتن زندگی را بگذراند و یا مانند فقرائی که عادتشان تکدی است دست حاجت بسوی این و آن دراز کند و نتواند بکار و کسب بپردازد و نیز کافی نیست در وجوب حج اینکه وضع او بعد از مراجعت با وضعی که قبلاً داشته فرق نکند بلکه باید برای مراجعتش چیزی داشته باشد، بنابراین اگر اینگونه اشخاص حج بجای آورند مجزی از حجه الاسلام آنان نیست.

مسئله ۴۰ - جائز نیست برای پدر و فرزند که از مال یکدیگر برداشته با آن حج بجای آورند و بر هیچیک از آن دو واجب نیست مخارج حج دیگری را بدهد و اگر چه فقیر است و نفقه او را آن دیگری هم می دهد، و اقوی این است که در صورتی هم که خرج سفر و حج او بیشتر از خرج حضر نباشد حج بر او واجب نمی شود.

مسئله ۴۱ - اگر استطاعت حاصل شود واجب نیست اینکه از مال خودش حج کند، بنابراین اگر به تسلع (به سختی و مشقت) و یا با مال غیر هر چند غصبی حج کند حش صحیح و مجزی از حجه الاسلام هست، بلکه احتیاط آنستکه نماز

طواف با لباس غضبی را صحیح ندانیم و اگر لباس و یا قربانی را نسیه و بدمه خریده باشد در صورتی که بنا دارد پول آنرا از مال غضبی بپردازد اشکال دارد و گرنه اشکالی در صحت حج او نیست و در بطلان حج با غضبی بودن جامه احرام و سعی اشکال است و احتیاط آن است که از آن اجتناب شود.

مسئله ۴۲ - در وجوب حج استطاعت بدنی نیز شرط است ، و بنابراین حج بر بیماری که نمی تواند سوار مرکب شود و یا سوار شدن بر او حرجی است واجب نیست هر چند که مرکب کجاوره و یا ماشین و یا طیاره باشد و همچنین استطاعت زمانی نیز شرط در وجوب آنست و بنابراین اگر وقت تنگ باشد و نتواند به حج برسد و یا رسیدنش مستلزم مشقت زیاد باشد حج بر او واجب نیست یکی دیگر از شرائط وجوب حج استطاعت طریقی است به این معنی که در راه مانعی که با بودن آن نتواند به میقات برسد و یا نتواند اعمال را تا آخر برساند، وجود نداشته باشد و در صورتی هم که بر جان و یا بدن و یا عرض و یا مال خود ترس داشته باشد و در صورتی هم که بر جان و یا بدن عرض و یا مال خود ترس داشته باشد و راهش بسوی مکه منحصر در همین راه ترسناک باشد و یا اگر راههای دیگری نیز هست همه ترسناک باشد حج بر او واجب نیست و اگر از راه دورتر برود که ایمن از خطر باشد واجب است از آن راه برود، و اگر همه راهها ترسناک باشد ولکن بتوان با دور زدن در شهرهای دور خود را به حج برساند در صورتی که آن راهها به حسب عرف راه مکه شمرده نشود اقوی این است که حج واجب نمی شود.

مسئله ۴۳ - اگر رفتن به حج مستلزم تلف شدن مال در محل زندگی باشد مالی که تحمل تلف آن بر او حرج باشد حج بر او واجب نشده است و اگر رفتن به حج مستلزم ترک واجبی باشد که مهمتر از حج است و یا مستلزم ارتکاب حرامی باشد که آن نیز مهتر از حج است ، موظف است مهمتر را مقدم بدارد، لکن اگر به این وظیفه عمل نکرد و حج را بجای حش

صحیح است و مجزی از حجه الاسلام نیز هست ، و اگر در راه ظالمی هست که جز بدادن مال دفع نمی شود اگر طوری مانع از عبور او است که عرف بگوید راه به سوی حج باز نیست لکن او می تواند با دادن مال راه را باز کند واجب نیست مال بدهد تا راه باز شود و اگر اینطور نباشد (یعنی به تصدیق عرف راه باز باشد) لکن در راه از هر عابری چیزی می گیرند واجب است آنرا بدهد و به حج برود مگر آنکه دادن آن مال بر او حرجی باشد.

مسئله ۴۴ - اگر با اعتقاد به اینکه به حد بلوغ رسیده به حج رفت بعد معلوم شد هنوز به حد بلوغ نرسیده ، حجش مجزی از حجه الاسلام نیست ، و همچنین است در جائیکه معتقد بوده به اینکه مستطیع مالی است بعد معلوم شود که استطاعت مالی نداشته ، و اما اگر معتقد بوده به اینکه سفر حج موجب ضرر و حرج نیست و سپس معلوم شد که موجب حرج بوده (اگر چنانچه ضرر جانی و یا مالی باشد که تحمل آن حرجی است و یا حج با این ضرر حرجی شمرده شود) در کفایت آن باز حجه الاسلام اشکال است بلکه کافی نبودن آن خالی از وجه نیست و اما اگر ضرر مالی به حد حرج نباشد مانع از وجوب حج نمی شود، بله اگر ضرر و حرج را تحمل کند تا به میقات برسد و در آنجا ضرر و حرج برطرف شود و مستطیع هم باشد اقوی آنست که حجش مجزی از حجه الاسلام هست ، و اگر معتقد بوده که حجش مزاحم با تکلیف شرعی دیگر و مهمتر از حج نیست و با این اعتقاد به حج رفت بعد خلاف آن کشف شد حجش صحیح است اگر معتقد بوده که به سن بلوغ نرسیده و با چنین اعتقادی دارد که گذشت ، و اگر شخصی که همه شرائط وجوب حج و انجام آن تا به آخر اعمال را واجد بوده آنرا ترک کند حج بر عهده اش مستقر می شود، البته احتمال هم هست که در استقرار حج بر عهده او بقاء شرائط تا برگشتن به محلش معتبر باشد لکن این احتمال بی اشکال هم نیست ، و اگر معتقد باشد به اینکه مال او کافی برای حجه الاسلام نیست و بخاطر همین اعتقاد حج را ترک کند بعدا خلاف این اعتقاد کشف شود در صورتی که سایر شرائط را داشته حج بر عهده اش مستقر می گردد و اگر معتقد باشد به اینکه مانعی از قبیل دشمن و یا حرج و یا ضرری که مستلزم حج است در

بین هست و بخاطر همین اعتقاد حج را ترک کند بعدا خلاف آن کشف شود، ظاهر این است که حج بر عهده اش مستقر می گردد خصوصا در حج ، و اگر معتقد بوده باشد به اینکه مزاحمی شرعی مهمتر از حج در کار است و بدین جهت آنرا ترک کند سپس خلاف اعتقادش کشف شود حج بر عهده اش مستقر می گردد.

مسئله ۴۵ - اگر با تحقق همه شرائط عمدا حج را ترک کند، در صورتی که شرائط را تا آخر اعمال حج دارا بوده باشد حج بر عهده اش مستقر می گردد، و اگر با نداشتن بعضی از شرائط به حج برود اگر آن شرطی که نداشته بلوغ باشد کافی از حجة الاسلام نیست مگر آنکه قبل از یکی دو موقف به حد بلوغ برسد که در این صورت اقوی این است که مجزی است و همچنین مجزی نیست در صورتی که با نداشتن استطاعت مالی حج کرده باشد، و اگر با نداشتن امنیت طریق یا نداشتن سلامتی بدن و یا وجود حج کرده باشد اگر قبل از احرام مستطیع شود و عذری که داشت برطرف گردد حش صحیح و مجزی خواهد بود بخلاف جایی که شرطی را در حال احرام تا آخر اعمال فاقد باشد، بنابراین اگر خود حج حرجی شمرده شود، هرچند بخاطر حرجی بودن بعضی از اعمال آن با داشتن ضرر جانی ظاهرا مجزی از حجة الاسلام نیست.

مسئله ۴۶ - اگر باز کردن راه حج متوقف بر جنگیدن بادشمن باشد جنگیدن با او حتی با علم به پیروی واجب نیست و اگر راه به سوی حج باز باشد ولکن دشمن از رفتن وی به سوی حج جلوگیری می نماید بعید نیست بگوئیم قتال با او در صورت علم به سلامت و پیروزی و یا حداقل اطمینان و وثوق به آندو واجب است لکن مسئله خالی از اشکال نیست.

مسئله ۴۷ - اگر راه به سوی حج منحصر به راه دریائی یا هوائی باشد رفتن به حج واجب است مگر آن که خوفی از غرق شدن و یا سقوط هواپیما و یا خوف بیماری داشته باشد و یا مستلزم آن باشد که در اصل نمازش خللی وارد آید، و اما اگر خللی که وارد آید از قبیل این باشد که بعضی از حالات نمازش متبدل شود تکلیف حج ساقط نمی شود، و اما اگر مستلزم

خوردن یا نوشیدن نجس باشد بعید نیست که حج واجب باشد و باید حتی الامکان از نجس پرهیز نموده بر مقدار ضرورت اکتفا کند و به فرضی که طبق این دستور عمل ننمود حجتش صحیح است هر چند که در خوردن یا نوشیدن نجس گناه کرده است مثل اینکه بر مرکب عرفات سوار شود و به میقات برود و بلکه اگر با چنین مرکبی به مکه و منی و عرفات هم برود حجتش صحیح است و تنها گناهی مرتکب شده، و همچنین اگر حج بر عهده او مستقر شده باشد و خمس یا زکات و یا غیر آن دو از حقوق واجبه را نیز بگردن دارد، واجب است اولاً آن حقوق را ادا نماید ولی، اگر اداء نکرده به حج برود حجتش صحیح است و تنها گناهی مرتکب شده است، بلکه اگر حقوقی که بعهد او است در عین مال او باشد حکمش حکم غضب است که قبلاً بیان شد.

مسئله ۴۸ - بر کسی که استطاعت حج دارد واجب است خودش آنرا انجام دهد پس نیابت دیگری از او کافی نیست حال چه اینکه تبرعا عوض او به حج برود و یا با جرات، بلکه اگر حج به گردن او مستقر شده و خودش بخاطر بیماری که امید بهبودی از آنرا ندارد و یا بخاطر محدودیتی اینچنین و یا پیری که قدرت را از او سلب کرده و یا اینکه وظیفه حج را بر او حرجی ساخته نتواند به حج برود واجب است نایب بگیرد و اما اگر حج بر او مستقر نشده و خودش هم به یکی از دلائل سابق عاجز از این است که حج را خودش انجام دهد، در اینکه آیا واجب است نایب بگیرد یا نه دو قول است و قول دوم یعنی واجب نبودن خالی از قوت نیست و احتیاط واجب آن است که هر جا واجب است نایب گرفتن نایب را فوراً بگیرد (چون وجوب حج فوری است) و اگر عذرهایی که بر شمردیم تا آخر عمر او باقی بماند حج نیابتی از حجه الاسلامش کافی است بلکه در صورتی هم که عذرش بعد از تمام شدن عمل نایب برطرف شود نیز کافی است، بخلاف صورتی که عذر او بین اعمال نایب برطرف شود که حج نایب کافی از او نیست تا چه رسد به صورتی که عذر وی قبل از شروع نایب به عمل برطرف گردد که در این دو صورت ظاهر این است که اجازه نایب نیز باطل می شود، و اگر همین شخص نتواند نایب بگیرد

بعد از مرگش حجش را قضاء می کنند و اگر وقتی که نائب می گرفته امید برطرف شدن عذر را داشته حج نائیش کافی از حج خودش نیست و بعد از برطرف شدن عذر واجب است خودش حج کند و اما اگر نومییدی از برطرف شدن عذر بعد از عمل نائب حاصل شده باشد ظاهراً حج نائب او کفایت بکند و ظاهراً در صورت وجوب گرفتن نائب ، حج نائب متبرع (یعنی کسی که داوطلب نیابت بدون اجرت است) کافی از حج او نیست ، و در کفایت نائب گرفتن از میقات کافی است هر چند که بهتر نائب گرفتن از محل است.

مسئله ۴۹ - اگر شخصی که حج بر عهده اش مستقر شده به حج برود و در راه بمیرد اگر مرگش بعد از احرام و داخل شدن در حرم اتفاق افتاده همان احرام و دخول در حرم مجزی از حجه الاسلام او هست و اگر قبل از داخل شدن در حرم اتفاق افتاده باشد اقوی این است که واجب است حج او را بجای او قضا کنند هر چند که احرام بسته باشد، همچنانکه داخل شدن در حرام قبل از احرام کافی از حجه الاسلام نیست مثل اینکه احرام را فراموش کرده داخل حرم شده باشد و مرگش فرا رسیده، و در کفایت احرام و دخول حرم از حجه الاسلام فرقی نیست بین اینکه مرگ او در حال احرام اتفاق افتاده باشد و یا بعد از بیرون شدن از احرام مثل اینکه بین احرام عمره و احرام حج از دنیا رفته باشد، و اگر با احرام و دخول حرمش از حجه الاسلام مشکل است و ظاهراً اگر در بین عمره تمتع از حج تمتع او هست و ظاهراً این حکم در حج نذری و عمره مفرده جاری نیست و در حج بر عهده اش مستقر نشده جریان ندارد پس اگر چنین کسی قبل از احرام و دخول حرم از دنیا برود قضای حج بجای او نه واجب است و نه مستحب.

مسئله ۵۰ - حج بر کافی مستطیع نیز واجب هست چیزی که هست از او بخاطر کفرش صحیح واقع نمی شود و اگر وقتی مسلمان شود که استطاعتش قبلاً از بین رفته دیگر بر او واجب نیست و اگر در حال کفرش بمیرد حجش به نیابت از او قضاء

نمی شود و اگر در حال کفر احرام ببندد و بعد از آن مسلمان شود آن احرامش کافی نیست و واجب است دوباره احرام را اگر ممکن است از میقات و گرنه از همان محلی که مسلمان شده اعاده کند، بله اگر در حال کفر محرم شد و داخل حرم نیز شده آنگاه مسلمان شده احتیاط واجب آن است که اگر ممکن است بخارج حرم برود و محرم شود، بر مرتد نیز حج واجب است چه اینکه استطاعتش در حال اسلامش باشد و بعد از ارتداد مستطیع شده باشد و لکن حج از او صحیح نیست، بنابراین اگر قبل از توبه بمیرد عذاب ترک حج را می بیند و بنابراین قوی (بعد از مردنش) حج او به نیابت از او قضاء نمی شود و اما اگر توبه کند واجب است حج را بجای آورد و بنابراین قوی حجش صحیح است چه اینکه استطاعتش باقیمانده باشد و یا قبل از توبه اش از بین رفته باشد و اگر در حال ارتدادش محرم شده باشد حکمش حکم کافر اصلی است (که قبلاً بیان شد) و اگر در حال اسلامش حج را بجای آورده و سپس مرتد شده بنابراین قوی اعاده حج بر او واجب نیست، و اگر در حال اسلام محرم شده و سپس مرتد گشته و بعد از آن توبه نموده احرامش باطل نمی شود.

مسئله ۵۱ - اگر مخالفی به مذهب حق در آید واجب نیست حجی که قبلاً انجام داده بود اعاده کند البته به شرطی که آنرا بر طبق مذهبی که داشته صحیح انجام داده باشد هر چند که طبق مذهب ما صحیح نبوده باشد و در این مسئله هیچ فرقی میان فرقه های مختلف غیر شیعه نیست.

مسئله ۵۲ - در انجام دادن زن مستطیع حج واجب خود را اجازه شوهر شرط نیست و برای شوهر جائز نیست مانع حج همسرش گردد، و این حکم در حج زن و امثال نذر در صورتی که نذر و مثل آن مضیق باشد (یعنی وقت آن تنگ باشد) جاری است و اما در حج مستحبی اذن شوهر شرط است و همچنین در حج نذری که وقت وسیع دارد اقوی آنست که اجازه شوهر شرط است ولی در حجة الاسلام زن شوهر می تواند او را از خارج شدن با اولین کاروان منع کند البته این منع وقتی

جائز است که بعد از رفتن کاروان اول و قبل از تنگ شدن وقت طلاق رجعی مطلقه کرده مادام که عده اش سرنیامده حکم همسر را دارد، بخلاف زنی که به طلاق بائن مطلقه شده، زنی هم که شوهرش مرده و او در عده وفات بسر می برد شوهر ندارد تا اجازه او شرط باشد، پس زن در این دو قسم عده می تواند حج مستحبی را نیز انجام دهد و زن منقطعه علی الظاهر حکم زن دائمه را دارد هر جا که اذن شوهر شرط باشد فرقی نیست بین زنی که بخاطر بیماری و امثال آن ممنوع از استمتاع شده یا ممنوع نباشد.

مسئله ۵۳ - در وجوب حج بر زن شرط نیست که محرمی همراه خود داشته باشد البته این در وقتی است که زن بر جان و ناموسش ایمن باشد حال چه اینکه دارای شوهر باشد یا نباشد، و اما اگر امنیت ندارد واجب است بر او محرمی و یا شخص مورد اعتمادی را هر چند با دادن اجرت باشد با خود ببرد، و اگر محرمی ندارد و یا دارد ولی تمکن از دادن اجرت و یا هزینه او را ندارد مستطیع نیست و اگر شوهر دارد و شوهرش ادعا می کند که او در حج نمودن بدون همراه در معرض خطر است او ادعا کند که در امنیت است ظاهرا مسئله از موارد تداعی (یعنی دو طرف دعوا هر یک ادعائی علیه دیگری کردن) می شود که به چند صورت تصویر می شود. شوهر در همین مورد می تواند او را منع کند بلکه منع کردن او بر شوهر واجب است، و اگر با سوگند خوردن زن و یا با آوردن بنیه (دوشاهد عادل) مخاصمه آندو فیصل یافت یعنی قاضی به نفع زن حکم کرد ظاهرا حق شوهر ساقط میشود، و اگر زنی با نداشتن امنیت بدون همراه داشتن محرم به حج برود حجتش صحیح است مخصوصا در صورتی که قبل از شروع در احرام امنیت پیدا کند.

مسئله ۵۴ - اگر حج بر عهده کسی مستقر شده باشد (یعنی در سالهای گذشته) همه شرائط وجوب حج را دارا شده و اهمال کرده به حج نرفته باشد تا آنکه بعضی از شرائط را از دست داده باشد بر او واجب است بهر وجهی که ممکن است حج

را بجا می آورد و اگر قبل از بجای آوردن از دنیا برود واجب است به نیابت از او قضائش کنند، البته این در صورتی است که مالی از خود بجای گذاشته باشد، و نیابت تبرعی از او صحیح است، و استقرار حج بنبراقوی به بقاء استطاعت تا زمانی است که مکلف بتواند بوطن خود برگردد یعنی برای این مدت هم مال داشته باشد و هم سلامتی و هم راه، و اما نسبت به عقل تنها کافی است که تا آخر اعمال واجد آن باشد، و اگر تنها عمره بگردنش مستقر شده و یا حج به تنهایی مستقر شده مثلاً وظیفه اش حج افراد و یا حج قرآن بوده و نرفته و سپس استطاعت را از دست داده همانطور که گذشته واجب است بر او که بهر وجهی که برایش ممکن باشد به حج برود و اگر از دنیا رفت به دنیا از او قضاء شود.

مسئله ۵۵ - هزینه قضاء حجه الاسلام از کسی که از دنیا رفته اگر وصیت به آن نکرده باشد از اصل ترکه او است چه حج تمتع باشد و چه قرآن یا افراد چه اینکه عمره بر عهده او مستقر شده باشد و همچنین اگر وصیت به آن کرده باشد و تعیین نکرده باشد هزینه آنرا از اصل مالش بردارند و یا از ثلث آن از اصل مال برداشته می شود و اما اگر وصیت کرده باشد به اینکه هزینه حج او را از ثلث مالش بردارند واجب است از آن بردارند و عمل به وصیت او در مورد حج مقدم بر وصیت های مستحبی او است هرچند که در وصیت او در مورد حج مقدم بر وصیت های مستحبی او است هرچند که در وصیت نامه بعد از سایر وصایایش ذکر شده باشد و اگر ثلث مالش وافی به هزینه حج نباشد بقیه را از اصل مال بر میدارند حج نذری نیز چنین است یعنی هزینه آن از اصل مال میت است و اگر بر عهده میت بدهکاری و یا خمس و یا زکات نیز باشد و ترکه او قاصر از اداء همه آن ها و انجام حج باشد، اگر عین مالی که متعلق خمس و یا زکات است موجود باشد دادن خمس و زکات مقدم است و جائز نیست آن مال را صرف در غیر خمس و زکات کنند و اگر خمس و زکات بعهده او باشد اقوی آنست که مال را به نسبت بر همه آنچه بعهده دارد توزیع کنند اگر آنچه سهم حج شده وافی به حج باشد که برایش حج استیجار می کنند و گرنه ظاهر این است که قضاء حج ساقط می شود هرچند که وافی به بعضی اعمال حج مثلاً طواف به تنهایی باشد در نتیجه

سهم حج را خرج در سایر بدهکاریهایش می کنند، و اگر هم خمس بعهدہ دارد وهم زکات و هم حج و هم دین مال را بر همه توزیع می کنند، و اگر ترکہ او تنها وافی به حج و یا عمره است در صورتی کہ وظیفہ میت حج قرآن یا افراد بوده واجب است حج را برعمره مقدم بدارند و اگر حج تمتع بود اقوی این است کہ حج ساقط می شود و ترکہ را در سایر بدهیهایش صرف می کنند.

مسئله ۵۶ - در صورتی کہ مخارج حج تمام ارث میت را فرا می گیرد جائز نیست برای ورثہ کہ قبل از استیجار حج و یا داد مقدار مخارج حج به ولی امر میت ، درارث او تصرف کنند، بلکه احتیاط آن است کہ در هیچ حالی حتی اگر ارث میت بسیار زیاد باشد (قبل از استیجار و یا دادن مخارج حج به ولی میت) در ارث تصرف نکنند، گرچه ورثہ بنا داشته باشند هزینه حج را غیر از آن مالی کہ می خواهند مصرف کنند بپردازند ولکن جواز تصرف خالی از قرب نیست اما احتیاط مذکور ترک نشود.

مسئله ۵۷ - اگر بعضی از ورثہ اقرار کنند به اینکہ فریضه حج بر میت واجب بوده و بقیه ورثہ منکر آن باشند، بر اقرار کنندگان جز این واجب نیست کہ بعد از تقسیم ارث آنچه از مخارج حج میت سهم آنان می شود بپردازد (البته این عمل وقتی واجب است کہ سهم آنان کافی برای حج باشد هرچند حج میقاتی و گرنه واجب نیست چیزی بدهند) و احتیاط آن است کہ همان سهم را نگه بدارند شاید بقیه ورثہ اقرار کنند و (در نتیجہ هزینه حج برای میت تشکیل می شود) و یا شخصی داوطلب شدہ و هزینه را تکمیل کند، بلکه در صورت داشتن چنین امید اقوی وجوب حفظ آنست کہ آن سهم را به ولی میت بدهند و اگر تنها حج بعهدہ میت بود و ترکہ او کافی به استیجار آن نیست طاهر این است کہ ترکہ از آن ورثہ است ، بلہ اگر ورثہ احتمال دهد کہ بعدها کافی برای حج بشود و یا داوطلبی آنرا تکمیل کند واجب است آنرا نگه بدارند و اگر داوطلبی پیدا شد کہ به عوض میت حج بجا آورد مالی کہ می بایست به اجیر می دادند به ورثہ بر میگردد حال چه اینکہ میت آن

مالی را برای حج معین کرده باشد و چه نکرده باشد و نزدیکتر به احتیاط آنست که افراد کبیر از ورثه سهم خود را در خیرات مصرف نمایند.

مسئله ۵۸ - اقوی وجوب استیجار از طرف میت از نزدیکترین میقات به مکه است ، البته این وقتی است که ممکن باشد، و اگر ممکن نشد از هر میقات دیگری که به نزدیکترین میقات نزدیکتر است و نزدیکتر به احتیاط آنست که در صورت زیاد بودن مال از شهری که میت در آنجا زندگی می کرده استیجار کنند(و اگر این مقدار زیاد نیست از نزدیکترین شهر به محل زندگی او) لکن هزینه زائد بر حج میقاتی و اجرت زیادتر آنرا از ورثه صغار حساب نکنند، و اگر میت وصیت کرده باشد که برایش حج بلدی (یعنی از محل زندگیش کسی را) استیجار کنند بردارند و اگر وصیت به حج کرده لکن میقاتی و یا بلدی بودن را قید نکرده باشد حج میقاتی کفایت می کند مگر آنکه عبارت وصیت نامه طوری باشد که منصرف به حج بلدی باشد و یا قرینه ای در کار باشد که دلالت کند بر اینکه منظورش حج بلدی بوده که در اینجا نیز زائد بر حج میقاتی را از ثلث برمی دارند و اگر مالی که برای حج معین کرده بیشتر از حج میقاتی و کمتر از حج بلدی باشد، احتیاط آنستکه از شهری اجیر بگیرند که هرچه بیشتر نزدیک به محل زندگی میت باشد و اگر استیجار ممکن نباشد مگر از بلد واجب است از همان بلد استیجار کنند همه مخارج آن از اصل ترکه است.

مسئله ۵۹ - اگر وصیت کرده باشد به حج بلدی و یا آنکه مطلقا (در هر حال) حج بلدی را واجب بدانیم ، و این حکم مخالفت شود از میقات برای او حج استیجار کنند و اجیر آنرا از میقات انجام دهد و یا شخصی داوطلبانه و بدون اجرت صورتی هم که مال میت وافی به غیر حج از میقات نباشد حکم چنین است و اگر برای استیجار حج محل دیگری غیر بلد خودش را معین کرده باشد متعین آنست که از همانجا استیجار کنند و مخارج زائد بر حج میقاتی از ثلث حساب کند با اینکه

میت به خیال اینکه حج میقاتی کافی نیست از بلد استیجار کند با اینکه میت وصیت به آن نکرده ضامن مخارج زائد بر حج میقاتی است که باید آن را به ورثه بدهد و اگر خودش نیز از ورثه است به بقیه ورثه پردازد.

مسئله ۶۰ - اگر مالی به جای مانده از میت وافی به استیجار از میقات نیست الا از میقات اضطراری چون مکه یا ادنی

الحل (نزدیکترین نقطه محل به مکه) واجب است از همانجا استیجار شود و اگر امر دائر شود بین استیجار از آنجا نباشد

مگر از بلد واجب است از بلد استیجار کنند، و اگر دین و یا خمس و یا زکات بر گردن میت باشد و مالی که از او بجای مانده

کافی برای استیجار حج و دادن آن بدهیها نباشد بین آنها توزیع می شود.

مسئله ۶۱ - استیجار از میت واجب است در همان سال فوت او عملی گردد و تاخیر از آن مخصوصا در صورتی که میت

مقصر در فوت حش بوده جائز نیست و اگر استیجار جز از بلد ممکن نباشد واجب است از بلد استیجار کنند و هزینه آن از

اصل ترکه حساب می شود، هر چند که در سالهای بعد استیجار از میقات ممکن شود، و همچنین اگر در همان سال فوت

استیجار از میقات ممکن باشد و لکن با اجرتی بیش از اجرت متعارف واجب است در همان سال استیجار کنند و تاخیر

نیندازند، و اگر وصی یا وارث در عمل به وصیت اهمال کند و مال بجای مانده از میت تلف شود ضامن حج است و اگر مالی

از میت به جای مانده استیجار حج بر ورثه واجب نیست هر چند که برای ولی میت استحباب دارد.

مسئله ۶۲ - اگر تقلید میت با تقلید کسی که عمل حج را نیابتا از او انجام دهد مختلف باشد (در مسئله اینکه آیا حج نیابتی

باید از بلد باشد و یا از میقات نیز کافی است) معیار تقلید دومی است، و در صورت تعدد اولیائی که مسئول حج میت هستند

و اختلاف آنان به حاکم مراجعه کنند، و همچنین است اگر در اصل وجوب حج و عدم وجوب آن اختلاف بود معیار تقلید

دومی است و با تعدد آنان و اختلاف در وظیفه مرجع حاکم است، و در صورتی هم که ندانند میت از چه کسی تقلید می

کرده و یا ندانند فتوای مجتهدش چیست و یا اصلاً تقلید نمی کرده و یا ندانند تقلید میکرده یا نه و یا خود میت مجتهد بوده و فتوایش با فتوای مجتهدی که متصدی حج از او تقلید می کند مختلف باشد و یا معلوم نباشد فتوایش چه بوده همین حکم را دارد.

مسئله ۶۳ - اگر بدانیم میت از لحاظ مال مستطیع بوده و ندانیم سایر شرائط را نیز داشته و راه شرعی که به وسیله آن دارا بودن شرائط را بتوان اثبات کرد نباشد قضاء حج از او واجب نیست و اگر بدانیم حج بعهد او بوده و شک در انجام آن داشته باشیم واجب است قضاء حج از او، و همچنین است اگر بدانیم حج را فاسد انجام داده، ولی اگر شک کنیم در اینکه حجتی که انجام داده صحیح بوده یا خیر حمل به صحت می شود.

مسئله ۶۴ - واجب است از میان کسانی که حاضرند برای حج اجیر شوند کسی انتخاب شود که اجرت کمتری میگردد به شرطی که صحت عملش احراز شود و ورثه راضی به استیجار با اجرت بیشتر نباشد و یا در بین ورثه قاصری (چون صغیر یا سفیه یا دیوانه) باشد، بله بعید نیست مبالغه در پیدا کردن اجیری که کمترین مزد را می گیرد واجب نباشد، هرچند که به احتیاط نزدیکتر است.

مسئله ۶۵ - کسی که حج بر عهده اش مستقر شده و می تواند آن را اداء کند نمی تواند از غیر خود بیاورد چه با اجرت و چه بدون آن و همچنین نمی تواند حج استحبابی بیاورد و اگر مخالفت کند در صحت آن اشکال است بلکه باطل بودن آن بعید نیست چه اینکه عالم به وجوب حج بر او باشد یا نباشد، و اگر متمکن نباشد حج واجب خود را بیاورد از غیر آوردنش صحیح است و اگر با تمکن از آوردن حج خودش اجیر غیر شود اجاره باطل است هرچند که نسبت به وجوب حج بر خودش جاهل باشد.

گفتار در حجتی که با نذر و عهد و یمین واجب می شود

مسئله ۱ - در منعقد شدن نذر و عهد سوگند شرط است که بالغ و عاقل باشد و با قصد و اختیار نذر یا عهد کند، بنابراین اینگونه تعهدات از کودک منعقد نمی شود، هرچند که به ده سالگی رسیده باشد و اگر چه عبادت از او صحیح واقع می شود و نیز از دیوانه و غافل و ساهی و مست و کسی که به اکراه و اجبار نذر و عهد کند منعقد نمی گردد و اقوی آنست که از کافری که خدای را اقرار دارد بلکه از کسی که احتمال میدهد که برای عالم صانعی باشد نیز صحیح است به شرطی که در اموری که قصد قربت می خواهد (برای تقرب بخدا آن امور را نذر یا عهد کند) بجوید.

مسئله ۲ - در انعقاد یمین و سوگند زن اجازه قبلی شوهر و در انعقاد سوگند فرزند اجازه قبلی پدر معتبر است و اجازه بعدی کافی نیست و بعید نیست که بین سوگند به فعل واجب و یا ترک حرام و غیر آن دو فرقی نباشد لکن ترک احتیاط در آندو سزاوار نیست بلکه احتیاط به انجام نذر ترک نشود، و در انعقاد نذر زن اجازه شوهر معتبر است و اما در نذر فرزند ظاهر این است که اذن پدرش معتبر نباشد همچنانکه اقوی این است که در انعقاد اجازه هیچکس معتبر نیست ، و اقوی این است که همسر انقطاعی نیز حکم زن دائمی را دارد ولی نوه حکم فرزند را ندارد، و در فرزندان فرقی بین پسر و دختر نیست ، و در این حکم مادر ملحق به پدر نیست و پدر ملحق به پدر مسلمان نمی شود.

مسئله ۳ - اگر کسی نذر کند که از محلی معین به حج برود لکن از غیر آن محل به حج رفته ذمه اش بری نمی شود، و اگر نذر کند که در سالی معین به حج برود ولی در غیر آن سال به حج برود، کفاره شکستن نذر بر او واجب می شود، و اگر نذر کند که حجه الاسلام را از فلان شهر آغاز کند ولی از شهری دیگر کند حجتش صحیح است و باید کفاره بدهد و اگر نذر کند که در سالی معین به حج برود دیگر جائز نیست آنرا از آن سال به تاخیر بیندازد پس اگر با داشتن تمکن تاخیر بیندازد

و نیاورد هم معصیت کرده و هم باید کفاره بدهد و هم حج را قضاء کند و اگر وقتی برای نذرش معین نکرده باشد تا زمانی می تواند تاخیر بیندازد که مظنه فوت حج حاصل نشود و اگر بعد از تمکن از حج از دنیا برود باید به نیابت از او برایش قضاء کنند، و اقوی این است که هزینه آن از مال بجای مانده او است و اگر نذر حج بکند ولی متمکن نشود تا از دنیا برود قضاء آن واجب نیست، و اگر نذر خود را مشروط کند به شرطی و تا مردنش آن شرط حاصل نشود قضاء به نیابت از او واجب نیست بلکه اگر نذر کند که در صورت تحقق شرطی دیگری را به حج بفرستد و در حیات خودش آن شرط حاصل نشود اگر بعد از مرگش حاصل شد در صورتی که در زمان حیاتش تمکن داشته قضاء از او واجب است، همچنانکه اگر نذر کند شخصی را در سالی معین به حج بفرستد و با داشتن تمکن مخالفت بورزد هم قضائش واجب است و هم کفاره و اگر قبل از آن بمیرد از اصل مال بجا مانده اش قضاء و کفاره را می دهند، و همچنین است در صورتی که نذرش بفرستادن کسی مطلق باشد یعنی برای سال معینی نباشد، و یا اگر مشروط بوده در زمان حیاتش هم شرط حاصل بوده و هم تمکن.

مسئله ۴ - اگر مستطیع نذر کند که حجه الاسلام را بجای آورد نذرش منعقد می شود و همینکه حج واجب خود را بیاورد هم حجه الاسلام را آورده و هم حج نذری خود را، اگر تخلف کند و نیاورد تا از دنیا برود واجب است آنرا به نیابت او قضاء کنند و کفاره را نیز از مال او بدهند، و اگر غیر مستطیع نذر کند که حجه الاسلام را بیاورد نذر او نیز منعقد می شود ولی بر او واجب می شود که استطاعت را تحصیل کند مگر آنکه نذر کند حج بعد از استطاعت را.

مسئله ۵ - در حج نذری استطاعت شرعی شرط نیست بلکه با استطاعت عقلی واجب می شود، مگر آنکه عمل به نذر و انجام حج حرجی و یا موجب ضرر جانی و یا عرضی باشد، ضرر مالی نیز اگر باعث حرج باشد مانع از انعقاد نذر است.

مسئله ۶ - اگر با اینکه مستطیع است حجی غیر حجه الاسلام را نذر کند که در همین سال بجای آورد نذرش منعقد می

شود، لکن واجب است اول حجه الاسلام را بیاورد و اگر استطاعتش از بین رفت آن وقت باید حج نذریش را بیاورد و اگر هر دو را ترک کند بعید نیست که کفارہ واجب باشد، و اگر در حالی که استطاعت ندارد نذر کند و سپس بعید مستطیع شود حجه الاسلامش مقدم است هر چند که زمان انجام نذر تنگ باشد، و همچنین است در صورتی که نذر کرده باشد حجی را فوراً و فوراً بیاورد که باز اگر مستطیع شود حجه الاسلام مقدم است و حج نذری را در سال بعد می آورد، و اگر حجی را بدون هیچ قیدی نذر کند چه اینکه در حال نذر مستطیع باشد و چه اینکه بعد از نذر مستطیع شود کافی است منصرف به حجی غیر از حجه الاسلام باشد، لکن این احتیاط ترک نشود که در صورت عمومی نبودن قصدش هر یک از حجه الاسلام و حج نذری را جدا جدا بیاورد. (۲)

مسئله ۷ - در صورتی که وقت حج نذری وسیع باشد جائز است قبل از آوردن آن حج مستحبی بیاورد و اگر با ترس از تنگ شدن وقت حج نذری، حج مستحبی را بیاورد حج مستحبیش صحیح است و باید بخاطر مخالفت با نذر کفارہ بدهد.

مسئله ۸ - اگر یقین داشته باشیم که میت حجی به گردن داشته ولی ندانیم که آن حجه الاسلام بوده یا حج نذری، واجب است که به نیابت از میت حجی بدون تعیین عنوان قضاء کنیم و کفارہ ای هم بر او نیست، و اگر تردید داشته باشیم در اینکه حجی که بعهدہ میت است نذری است و یا کفارہ است و یا به وسیله سوگند واجب شده، واجب است هم حج برایش بیاوریم و هم کفارہ بدهیم، و در دادن کفارہ کافی است به اطعام ده مسکین اکتفا کنیم و نزدیکتر به احتیاط اطعام شصت مسکین است.

مسئله ۹ - اگر کسی نذر کند که پیاده به حج برود نذرش منعقد می شود حتی در موردی که سوار شدن افضل باشد، و اگر نذر کند که سواره به حج برود نیز منعقد می شود حتی در موردی که پیاده رفتن افضل و بهتر باشد، در صورتی هم که نذر

کرده باشد قسمتی از راه را پیاده رود و یانذر کرده باشد که پای برهنه به حج برود همین حکم را دارد و در انعقاد این نذر) یعنی حج با پای پیاده و یا پای برهنه (شرط است که قادر به انجام آن باشد و نیز عمل به نذری ضرری به حال او نداشته باشد و نیز شرط است که عمل به آن حرجی نباشد پس بدون تمکن و با وجود ضرر و یا حرجی در ابتدا نذر منعقد نمی شود، و اگر در اول ضرری و حرجی نباشد لکن در بین عمل ضرری یا حرجی شود وجوب عمل به نذر ساقط می گردد، و مبداء پیاده روی و یا برهنه رفتن به وسیله تعیین در هنگام نذر متعین می شود هرچند که تعیین یا انصراف عبارت نذرش به نقطه ای باشد،) همچنانکه اگر نذر کرده باشد پیاده به حج برود این عبارت ظاهر است در پیاده روی از محل زندگیش (و آخرین حد پیاده روی و یا با پای پیاده رفتن در صورتی که هنگام نذر معین نشده باشد رمی جمرات است مگر آنکه هنگام نذر جای دیگر تعیین شده باشد.

مسئله ۱۰ - برای کسی که نذر کرده حجی پیاده برود و یا در سفر حج پیاده روی کند جائز نیست سوار کشتی و نظیر آن شود، مگر اینکه در غیر راه کشتی مانعی پیدا شود، و ناگزیر از سوار شدن بر کشتی شود آنوقت وجوب پیاده روی ساقط می شود، و اگر از همان اول کار این وضع موجود بوده نذر منعقد نشده است و اگر در راه خشکی از نهر یا شطی وجود داشته باشد که جز با سوار شدن بر مرکب نتواند از آن عبور کند، اقوی این است که واجب است بر مرکب، بایستد.

مسئله ۱۱ - اگر نذر کند که پیاده حج برود حج سواره کافی از آن نیست بنابراین اگر وقت وسیع باشد باید آنرا پیاده انجام دهد و در صورت تنگی وقت اگر مخالفت کرد تنها کفاره واجب می شود و قضاء آن واجب نیست و اگر نذر کند که در حجی معین مثلا حج امسال پیاده برود و آنرا سواره بیاید صحیح است و تنها کفاره بر او واجب می شود، و سوار شدن در بعضی از راه در جائی که نذر کرده پیاده حج کند حکم کسی را دارد که همه راه را سوار شده.

مسئله ۱۲ - اگر بعد از انعقاد نذر عاجز از پیاده روی شود (مثلا فلج شود) چه اینکه نذر مقید به سال معینی باشد و چه نباشد واجب است حج را سواره بیاورد، چه اینکه مایوس از برطرف شدن عجز خود در سالهای بعد باشد و یا نباشد، بله در صورت مطلق بودن نذر و مایوس نبودن از حصول تمکن و عارض شدن عجز قبل از شروع در رفتن، اگر بعدا تمکن برایش حاصل شد احتیاط در ترک نموده و بار دیگر حج نذری خود را پیاده بیاورد، و احتیاط آن است که در همان فرض اول به مقداری که می تواند پیاده برود بلکه خالی از قوت نیست، و آیا موانع دیگر چون بیماری یا ترس بیاری یا دشمن یا امثال آن حکم عجز را دارد یا نه؟ دو وجه است و بعید نیست بین مرض و مثل دشمن را تفصیل داده و در مرض بگوئیم حکم را دارد و در دشمن و نظیر آن بگوئیم حکم عجز را ندارد.

گفتار در نیابت حج

نیابت در حج از کسی که از دنیا رفته در هر حال صحیح است و از طرف کسی که هنوز زنده است حج مستحبی و در بعضی از صور واجب صحیح است.

مسئله ۱ - در نایب چند چیز شرط است:

اول - بلوغ: که بنا بر احتیاط نیابت نابالغ هر چند که از ولی خودش اجازه داشته باشد صحیح نیست چه با اجرت و چه بدون آن و در صحت نیابت نابالغ در حج مستحبی تامل است.

دوم - عقل است که بنابراین نایب شدن مجنون هر چند که ادواری باشد در حال جنونش صحیح نیست اما نیابت سفیه اشکالی ندارد.

سوم - ایمان

چهارم - وثوق به اینکه نایب حج را خواهد آورد، و اما بعد از احراز وثاقت دیگر شرط نیست که اطمینان حاصل کند به اینکه نایب آنرا صحیح انجام می دهد پس اگر یقین کند به اینکه نایب حج را می آورد و شک کند در اینکه آیا صحیح می آورد یا نه استناد به اینکه کرده صحیح است هر چند که شک قبل از انجام عمل باشد، لکن در این صورت نزدیکتر به احتیاط آن است که وثوق پیدا کند به اینکه صحیح انجام می دهد.

پنجم - آشنائی به افعال و احکام حج هر چند که معلمی در حال هر عملی او را ارشاد کند.

ششم - اینکه نایب در سالی که می خواهد حج نیابتی را بیاورد ذمه اش به حج واجب مشغول نباشد که بیانش در سابق گذشت.

هفتم - اینکه معذور در ترک بعضی از اعمال حج نباشد، که حتی اکتفاء به تبرع چنین کسی نیز مشکل است.

مسئله ۲ - در کسی که نایب به نیابت از او حج می آورد شرط است که مسلمان باشد پس نایب شدن از کافر صحیح

نیست، بلکه اگر فرض شود که کافر مثلاً با اهداء ثواب به او بهره مند می شود بعید نیست اجیر گرفتن برای اهداء ثواب حج صحیح باشد، و اگر کافر بمیرد بر ورثه مسلمان او واجب نیست که به نیابت از او اجیر گرفته به حج بفرستد، شرط دیگر این است که یا از دنیا رفته باشد و یا اگر زنده باشد عاجز از انجام دادن حج واجب باشد، و اما بلوغ و عقل (در کسی که به نیابت از او حج انجام می شود) شرط نیست، پس اگر شخصی در حال سلامتی حج بر عهده اش مستقر شد و قبل از رفتن به حج دیوانه شد و در حال جنون از دنیا رفت واجب است برایش استیجار کنند، و نیز مماثله در جنسیت بین نایب و منوب عنه شرط نیست پس نایب شدن زن از مرد و مرد از زن صحیح است و کسی که مکه نرفته می تواند نایب مرد یا زن شود چه مرد باشد و چه زن.

مسئله ۳ - در صحت حج نیابتی شرط است که نائب قصد نیابت نموده شخص منوب عنه را در نیت معین کند هرچند که این تعیین در نیت بطور اجمال باشد پس لازم نیست نام او را ببرد هرچند که مستحب است که در همه مواطن و موافق نام او را ببرد، نیابت در حج همانطور که داوطلبانه و با اجازه صحیح است با جعاله (به اینکه در جمعی بگویند هرکس این نیابت را انجام دهد فلان مبلغ می‌دهیم) نیز صحیح است.

مسئله ۴ - ذمه منوب عنه فارغ نمی شود مگر وقتی که نائب عمل را بطور صحیح به اتمام برساند، بلکه اگر بعد از احرام و داخل شدن در حرم از دنیا برود مجزی خواهد بود و اگر قبل از این از دنیا برود مجزی نیست، هرچند که بعد از احرام از دنیا رفته باشد و اجراء این حکم در حج تبرعی مشکل است بلکه در غیر حجه الاسلام نیز خالی از اشکال نیست.

مسئله ۵ - اگر اجیر بعد از احرام و دخول حرم از دنیا برود، در صورتی مستحق همه اجرت می شود، که اجیر شده باشد در اینکه ذمه میت را فارغ کند به هر نحوی که باشد، و اما اگر اجیر شده باشد در آوردن اعمال مخصوصه حج و مقدمات داخل نباشد از اجرتی که معین شده هر مقدار که سهم احرام و دخول حرم است مستحق می شود، پس اگر قبل از احرام بمیرد چیزی از اجرت را مستحق نیست (و اما اگر عمل احرام استثناء نشده باشد و بعد از احرام از دنیا رفته باشد مزد آن را از مبلغ اجاره مستحق است و اما بعد از احرام رفته به مکه و منی و عرفات داخل در عمل مورد اجاره نیست و اجیر چیزی از اجاره باشد که در اینصورت در هر حال مزد آن را بالنسبه مستحق می شود هر چند که جزء اعمال حج نیست و تنها جنبه مقدمی دارد، همه اینها در صورت تصریح به به کیفیت اجاره است و اما در صورتی که در اجاره سخنی از جزئیات میان نیاید نیز همین حکم را دارد یعنی اجرت بالنسبه بهمه اعمال چه مقدمی و چه غیر آن تقسیم می شود همچنانکه در چنین فرضی مستحق همه اجرت است در صورتی که حجی بیاورد که از نظر عرف صحیح باشد و عرف آن را حج بداند، هرچند که در آن

نقصی جزئی باشد که مضر به اسم نباشد، یعنی، عرف با وجود نقص همچنان آنرا حج صحیح بدانند، بله اگر نقص چیزی باشد که قضاء آن واجب است ظاهراً قضاء آن بعهدہ اجیر است نه بر مستأجر.

مسأله ۶ - اگر اجیر قبل از احرام بمیرد (در صورتی که قرار بر حج در سالی معین و مقید به مباشرت اجیر باشد و یا اگر قید مباشرت نشده و فرستادن کسی دیگر ممکن نبوده) (اجاره خود بخود فسخ می شود، و اگر قید سالی معین نشده و یا اگر شده قید مباشرت در آن سال نشده و نیز ممکن بوده که کسی را بجای خود بفرستد و نفرستاده و از دنیا رفته واجب است از مال بجای مانده اش کسی را به حج بفرستد، و در این دو فرض اگر اجیر در نفس اعمال بوده و نه مقدمات چنانچه خودش مقداری از مقدمات را آورده مستحق اجرتی نیست.

مسأله ۷ - در اجاره حج واجب است نوع حج تعیین شود پس اگر مثلاً مخیر است بین انواع حج مستحبی یا منذور مطلق، باید در اجاره هر یک را که می خواهد معین کند و بنا بر احتیاط جائز نیست بدون اجازه مستأجر از آنچه معین کرده به غیر آن عدول کند هر چند که آن غیر افضل باشد مگر آنکه مستأجر اجاره دهد و اگر حجی که بعهدہ منوب عنه مانده نوع خاصی باشد اجازه مستأجر بعدول فائده ای ندارد و اجیر نمی تواند عدول کند، و اگر در فرض اول (یعنی صورت تخییر) با اذن مستأجر عدول کرد اجرت معین شده را مستحق می شود و در فرض دوم (یعنی صورتی حج معینی بعهدہ منوب عنه مانده) اجرة المثل عمل را مستحق می شود، و اگر در فرض اول بدون رضایت مستأجر عدول کرد حجی که آورده مجزی از منوب عنه نیست و احتیاط آنست که در وجه اجازه در صورتی که تعیین بنحو تقید بوده (یعنی مقید به نوع خاصی بوده) با یکدیگر مصالحه کنند و اگر تعیین به نحو تقید نبوده بلکه به نحو شرطیت بوده (مثلاً گفته باشد اگر حج قرآن آوردی) و مستأجر از خیار تخلف شرط استفاده نموده معامله را فسخ کرد اجیر مستحق اجرة المثل می شود نه اجرت المسمی و اما اگر

فسخ نکرده همان مسمی را مستحق می شود.

مسئله ۸ - در اجاره حج هرچند که حج بلدی باشد معین کردن راه شرط نیست ولی اگر معین شد اجیر نمی تواند از غیر آنراه به مکه برود مگر آنکه احراز کرده باشد که مستأجر غرضی در خصوصیت ندارد تو اگر خصوص فلان راه را در عقد اجاره ذکر کرده فقط از باب این بوده که متعارف این است که راهی را معین می کنند وگرنه مستأجر به رفتن از راهی دیگر نیز راضی است در اینصورت اگر از راه معین شده عدول کرد همه اجرت را مستحق می شود، و همچنین تمام اجرت را مستحق است در صورتی که مستأجر بعد از عقد حق تعیین راه را از خود اسقاط کرده باشد، و اگر طریق معینی در اجاره معتبر شده و اجیر از راه دیگر رفته حج از منوب عنه صحیح و ذمه اش بری می شود، و اما اگر حجی که بعهده میت آمده طریق معین داشته باشد و اجیر از غیر آن راه حج کرده باشد ذمه میت بری نمی شود، و اجیر هم در صورتی که رفتن از خصوص آنرا بر وجه قیدیت در قرارداد استیجار ذکر شده باشد هیچ اجرتی را مستحق نمی شود، و اگر بر وجه جزئیت ذکر شده باشد از مال الاجاره آن مقدار که سهم راه است ساقط می شود.

مسئله ۹ - اگر کسی خود را اجیر کند برای شخصی و در سال معینی و در معامله قید شده باشد که او خودش مباشر عمل باشد و آنگاه اجیر شخصی دیگر بشود که در همان سال به مباشرت خودش حجی بیاورد اجاره دوم باطل است و اگر در این دو معامله و یا در یکی از آن دو قید مباشرت ذکر نشده باشد هر دو معامله صحیح است (می تواند یکی را خودش بیاورد و دیگری را به شخص دیگر بدهد) و همچنین است در صورتی که مقید بسالی معین نباشد و یا یکی از آن دو وقتش وسیع باشد، و یا اینکه هر دو یا یکی از آن دو مطلق باشد البته به شرطی که اطلاق منصرف به تعجیل نباشد، و اگر هر دو اجاره در یک لحظه بسته شده باشد و هر دو مقید به زمان واحد و به مباشرت اجیر باشد هر دو معامله باطل است.

مسئله ۱۰ - اگر خود را اجیر کند بر اینکه در سالی معین حج بیاورد تقدیم و تاخیر آن جز با رضایت مستأجر جائز نیست ، و اگر تاخیر بیندازد، بعید نیست که مستأجر مخیر باشد، بین فسخ و مطالبه اجرتی که معین شده و یا آنکه فسخ نکند و اجرة المثل را مطالبه کند حال چه اینکه تاخیر بخاطر عذری بوده باشد و یا بدون عذر، البته این در صورتی است که در سال معین بر وجه تقیید در معامله قید شده باشد، و اما اگر بر وجه شرطیت قید شده باشد مستأجر تنها می تواند معامله را فسخ کند و اگر فسخ کرد اجرت معین پس می گیرد و اگر فسخ نکرد اجیر می تواند حج مورد معامله او را در سال دیگر بیاورد و همان اجرت معین شده را مستحق شود و اگر قبل از فسخ مستأجر حج را در سال بعد از سالی که معین شده بیاورد در صورتی که ذکر سال معین در عقد اجاره بر وجه تقیید باشد، (یعنی بگوید تو را اجیر برای حج نمودم مشروط به اینکه امسال بیاوری) بوده اگر نیاورد مستأجر خیار فسخ دارد اگر فسخ کرد رجوع می کند به جرات معین شده و گرنه بر اجیر است که آنرا در سال دیگر بیاورد و اجرت معین شده را بگیرد، و اگر اجیر شد برای حج در سالی معین اگر تاخیر انداخت و در سال بعد انجام داد در صورت تقیید مستحق اجرت نیست هر چند که ذمه منوب عنه بری میشود و در صورت شرط مستحق اجرت معین شده هست مگر اینکه مسأجر اجاره را فسخ کند که در این صورت اجیر مستحق اجرت المثل است و اگر قید زمان نکرد و فوریت را واجب دانستیم با اهمال عقد اجاره باطل نمی شود و در اینکه آیا مستأجر حق به هم زدن اجاره را دارد یا نه ؟ تفصیل است .

مسئله ۱۱ - اگر اجیر مصدود (یعنی ممنوع از رفتن به حج) و یا محصور (یعنی بیمار و عاجز از سفر) شود حکمش حکم کسی است که می خواهد برای خودش به حج برود و مصدود یا محصور شود (حکم هر دو یکی است) و اگر اجاره حج نیابت به ذمه نائب باقی می ماند، و در صورتی که قید امسال در ضمن عقد شرط شده باشد مستأجر بخاطر تخلفی که شده حق

فسخ دارد و اگر چه صد و حصر بعد از احرام و دخول حرم باشد ذمه منوب عنه فارغ نمی شود، و اگر اجیر ضامن شود که حج مورد اجاره را سال آینده می آورم در صورتی که قید زمان در ضمن عقد آمد باشد پذیرفتن قول او واجب نیست و نائب مصدود و یا محصور از اجرت مقرره مستحق آن مقداری است که در برابر اعمالی که انجام داده قرار می گیرد که تفصیل مسأله گذشت.

مسأله ۱۲ - تهیه دو جامه احرام و قربانی بعهده اجیر است مگر آنکه در ضمن عقد شرط شده باشد که مستأجر آنرا بدهد، و همچنین اگر اجیر خلافی مرتکب شده باشد که موجب کفاره است آن کفاره بعهده خود اوست.

مسأله ۱۳ - در صورتی که عقد اجاره مطلق باشد (یعنی قید زمان در آن ذکر نشده باشد و انصرافی هم به امسال یا سالهای آینده نداشته باشد) اقتضاء تعجیل را دارد، البته منظور از تعجیل حلول در مقابل تاءجیل (مدت دار) است نه به معنای فوریت پس در چنین فرضی حال این اجاره حال بیع است و در نتیجه مستأجر حق مطالبه دارد (یعنی حق دارد از اجیر بخواهد همین امسال حج نیابتی را بیاورد) و اگر او مطالبه کرد بر اجیر واجب است مبادرت کند، همچنانکه اطلاق عقد اجاره اقتضاء دارد که حج نیابتی که خود اجیر بیاورد و نتواند آنرا بدیگری محول کند مگر آنکه مستأجر اجازه دهد.

مسأله ۱۴ - اگر اجرتی که معین شده کافی نباشد و کوتاه از اتمام عمل باشد بر مستأجر واجب نیست آنرا جبران کند همچنانکه اگر زیاد بیاید حق ندارد زیادی را استرداد کند.

مسأله ۱۵ - اجیر پس از عقد اجاره مالک اجرت می شود لکن تسلیم آن بوی واجب نیست مگر بعد از انجام عمل مگر آنکه اجیر در ضمن عقد اجاره شرط کرده باشد که اجرت را قبل از عمل به او بدهند و یا قرینه ای از قبیل انصراف کلمات یا شاهد حال و امثال آن که دلالت بر تعجیل داشته در کار باشد، و در این عدم وجوب فرقی نیست بین این که اجرت عین

باشد یا دین ، و اگر اجرت عین باشد عینی که دارای نمو و یا درآمد است درآمد آن متعلق به اجیر است و برای وصی و وکیل جائز نیست قبل از آنکه اجیر عمل را به انجام برساند اجرت را تسلیم وی کند مگر به اذن وصیت کننده و موکل و اگر چنین کنند و اجیر عمل را بجا نیاورد و یا آنرا باطل انجام دهد هر دو ضامن خواهند بود، و برای همان سال اول بیاورد ولی وصی در صورتی که اگر شرط نکند دیگر نمی تواند به وصیت عمل کند جائز است این شرط را بکند، و در این فرض اگر مال الاجاره را به اجیر تسلیم کرد و در همان سال رفتن به حج متعذر شد وصی ضامن نیست ، و اگر اجیر نتوانست حج برود وصی یاهر نایب گیرنده ای حق دارد اجاره را فسخ کند و اگر فسخ نکند تا وقت بگذرد ظاهر این است که عقد اجاره خود بخود فسخ می شود، و اگر پرداختن همه اجاره و یا قسمتی از آن به اجیر قبل از خارج شدنش به حج متعارف باشد و نایب گیرنده شرط نکرده باشد که اجرت را بعد از انجام عمل بدهد، اجیر حق مطالبه مقدار متعارف آنرا دارد، و همینطور اگر نایب گیرنده وکیل و یا وصی باشد می تواند این مقدار را بدهد و ضامن نیستند.

مسئله ۱۶ - جائز نیست کسی را برای نیابت حج تمتع اجیر بگیرند که وقتش برای به اتمام رساندن آن تنگ است و اگر حج بر خود او واجب بود وظیفه اش در این حال این بود که نیت خود را از تمتع به حج افراد عدول دهد چنین کسی نمی تواند نایب کسی شود که حج تمتع بیاورد لکن چنین اتفاق افتاد که وقت برای تمتع تنگ شود اقوی این است که واجب است عدول کند و احتیاط آنستکه بگوئیم این حج مجزی از منوب عنه نیست.

مسئله ۱۷ - جائز است تبرعا بعوض میت حج واجب و مستحب را انجام داد(چه اینکه میت واجب خود را انجام داده باشد یا نه) بلکه آوردن حج مستحبی بعنوان تبرع از میت جائز است هرچند که حج واجب بر عهده او باشد و برای حج واجبش نایب هم نگرفته باشند و همچنین جائز است برای میت اجیر بگیرند تا به نیابت از او حج مستحبی بیاورد هرچند که بر عهده میت

حج واجب مانده باشد، نیابت در حج واجب برای زنده حکمش در سابق گذشته و اما در حج مستحبی هم نیابت تبرعی آن جائز است و هم اجیر گرفتن برای آن هر چند که شخص زنده حج واجب به گردن داشته باشد و فعلا نمی تواند آنرا بیاورد بلکه با تمکن از آن نیز جائز است ، بنابراین جواز استیجار برای حج مستحبی به نیابت از کسیکه حج واجب به گردن دارد و هنوز نیاورده و در آوردن آن تعمدی نداشته باشد خالی از قوت نیست همچنانکه اقوی صحت تبرع از اوست .

مسئله ۱۸ -جائز نیست که یک نفر برای یکسال نایب دو یا چند نفر شود در اینکه به نیابت از آنان حج واجب بیاورد مگر در صورتیکه وجوب آن بر آن دو و یا چند نفر به نحو شرکت باشد مثل اینکه نذر کرده باشند که هر یک درانجام یک حج بادیگری شریک شود، واما در حج مستحبی جائز است همچنانکه جائز است حج بجا بیاورد و ثواب آنرا به چند نفر هدیه کند .

مسئله ۱۹ -در حج مستحبی چه با گرفتن اجرت و چه تبرعی جائز است چند نفر به نیابت از یک نفر در یکسال حج بجا آورند چه مرده باشد و چه زنده ، بلکه در حج واجب نیز جائز است مثل اینکه دو نوع حج مختلف مثلا حجه الاسلام و حج نذری و یا دو حج از یک نوع مانند دو حج نذری بعهده او آمده باشد، و اما نایب شدن در حج نذری برای زنده ایکه از رفتن خودش به حج معذور است همانطور که قبلا نیز گفتیم محل اشکال است و همچنین جائز است نیابت چند نفر برای یک نفر در صورتیکه یکی حج واجب را بیاورد و دیگری حج مستحبی او را بلکه جائز است در یکسال دو اجیر را برای یک نفر استیجار کنند که هر دو برای او یک حج واجب مثلا حجه الاسلام بیاورند پس صحیح است که هر یک از آن دو نیت وجوب کنند هر چند که یکی از آن دو جلوتر از دیگری مشغول عمل حج شده باشد لکن در تمام کردن عمل باید رعایت تقارن را نموده هر دو با هم تمام کنند .

گفتار در وصیت به حج

مسئله ۱ - اگر کسی وصیت به حج کرده باشد در صورتیکه حج واجب باشد هزینه آن از اصل مال به جای مانده اش داده می شود. مگر آنکه خودش تصریح کرده باشد به اینکه از ثلث مال او بردارند که در اینصورت از ثلث برمیدارند و اگر کم آمد بقیه را از اصل برمیدارند، و در برداشتن از اصل مال فرقی نیست بین اینکه حج واجب او حجه الاسلام باشد یا حج نذری و یا حج افسادی (یعنی خود صاحب وصیت حج را بطور فاسد انجام داده و وصیت کرده که برایش استیجار کنند) و اما اگر حج مورد وصیت مستحبی باشد هزینه اش از ثلث برداشته می شود و هرگاه معلوم نباشد حجی که وصیت مستحبی باشد هزینه اش از ثلث برداشته می شود و هرگاه معلوم نباشد حجی که وصیت کرده باشد واجب است یا استحبایی اگر قرینه ای در کار باشد و یا عبارت وصیت به یکی از آندو انصراف داشته باشد طبق آن عمل می شود وگرنه هزینه آن از ثلث برداشته می شود مگر آنکه بدانند که حج بر او واجب بوده و شک کنند در اینکه خودش آنرا انجام داده یا نه که در اینصورت از اصل مال برمیدارند.

مسئله ۲ - در عمل به وصیت کافی است حج میقاتی انجام شود چه در حج واجب و چه مستحب ، منتها چیزیکه هست هزینه استیجار نائب برای حج واجب از اصل مال و برای حج مستحب از ثلث برداشته می شود، و اگر به حج بلدی وصیت کرده باشد (یعنی قید کرده باشد شخصی را اجیر کنند که از محل سکونت وی به سوی حج برود) در حج واجب مخارج زائد بر حج میقاتی از ثلث حساب می شود و در حج مستحبی همه مخارجش از ثلث حساب می شود.

مسئله ۳ - اگر وصیت کننده اجرت را معین نکرده باشد بر وصی لازم است در صورت راضی نبودن ورثه و یا وجود فردی یا افرادی قاصر در بین آنان که به اجرت المثل قناعت کند (یعنی اجرتی معین کند که عادلانه روز باشد نه بیشتر) بله غیر قاصر

می تواند از سهم الارث خودش هر اجرتی که خواست بدهد و اگر کسی یافت شود که اجرتی کمتر از اجرة المثل بگیرد بر وصی واجب است در صورت وجود قاصری در بین ورثه آن کس را اجیر کند و بنا بر احتیاط بر وصی واجب است (در صورت راضی نبودن ورثه یا وجود قاصری در بین آنان) از وجود چنین کسی فحص کند بلکه وجود فحص خالی از قوت نیست مخصوصا در موردیکه وصی مظنه داشته باشد به اینکه اگر فحص کند به چنین کسی دست می یابد، بله ظاهرا فحص بلیغ (یعنی زیادتر از حد متعارف) واجب نباشد و اگر شخصی پیدا شود که حج صاحب وصیت را تبرعا انجام دهد جائز است وصی به همان اکتفا کند به این معنا که واجب نیست در گرفتن اجیر مبادرت نماید بلکه اگر آن فرد داوطلب حج میت را صحیح انجام داد که کافی است و گرنه واجب است، اجیر بگیرد، و اگر کسی که راضی به اجرت المثل باشد یافت نشود ظاهرا (در صورتی که حج واجب بر میت باشد) دادن بیش از اجرة المثل واجب است و جائز نیست استیجار را تا سال بعد تاءخیر بیندازد حتی در صورتیکه بداند سال بعد کسی پیدا می شود که به اجرت المثل و یا کمتر از آن راضی باشد، در صورتی هم که حج مستحبی باشد و لکن وصیت به مبادرت کرده باشد (یعنی گفته باشد هر چه زودتر) همین حکم را دارد و اگر صاحب وصیت مالی را برای حج معین کرده باشد همان مقدار متعین می شود و در حج واجب از اصل مالش برداشته می شود به شرطی که مقدار تعیین شده از اجرت المثل بیشتر نباشد و گرنه مقدار زائد از ثلث حساب می شود و در حج مستحبی همه آن مقدار معین شده از ثلث مال برداشته می شود و در حج مستحبی تفصیلی هست.

مسئله ۴ - در اجیر گرفتن واجب است (در صورت عدم رضایت ورثه و یا وجود قاصری در بین آنان) به استیجار کس

اکتفا شود که از هر کس دیگری اجرت کمتری می گیرد و بنا بر احتیاط بر افراد کبیر ورثه واجب است کسی را برای حج میت اجیر بگیرند که از نظر شرافت با حال میت تناسب داشته باشد.

مسئله ۵ - اگر در وصیت معین کرده باشد یک بار و یا چند بار برایش استیجار کنند همان که وصیت کرده متعین می شود، و اما اگر اسمی از یکبار و چند بار نیاورده باشد یک بار کفایت می کند مگر آن که قرینه ای در بین باشد که دلالت بر تعدد کند، و اگر وصیت کرده باشد که همه ثلث او را در استیجار حج صرف کنند و یکبار و چند بار معلوم نکرده باشد بعید نیست بگوئیم لازم است همه آن صرف در حج بشود و اگر وصیت شد که چند بار برایش حج کنند کافی است دوبار برایش استیجار کنند مگر آنکه قرینه ای در کار باشد که بر زیادتر از دوبار دلالت کند، و اگر مالی را وصیت کرده باشد که در حج واجب صرف شود و اجیر را هم معین کرده باشد صرف در حج واجب و به مباشرت فردی که معین کرده متعین می شود، حال اگر آن شخص نمی پذیرد مگر به بیش از اجرة المثل (نرخ عادلانه روز) مقدار زائد از آن در صورت امکان از ثلث برداشته می شود و گرنه وصیت (در مورد آن شخص) باطل می شود و باید غیر او را با اجرت المثل اجیر کنند مگر آنکه ورثه اجازه دهند که آن مقدار زائد از اصل برداشته شود، و حکم در نظائر این مسئله نیز همین است و اگر وصیت کرده باشد به اینکه شخصی معین در حج مستحبی برای او اجیر شود همان شخص معین شده باید اجیر شود و هزینه آن از ثلث خارج می شود، حال اگر او نپذیرفت مگر به بیش از ثلث وصیت باطل است مگر در صورتی که از عبارت وصیت تعداد مطلوب استفاده شود (یعنی فهمیده شود که وی دو چیز خواسته یکی اصل حج استحبابی و دیگر اینکه فلان شخص آنرا انجام دهد).

مسئله ۶ - اگر وصیت کرده باشد که مقدار معینی مال در چند سال معین صرف در استیجار حج شود، و هزینه هر سال را هم معین کرده باشد و اتفاقاً آن مقدار برای هیچیک از آن سالها کافی نباشد هزینه دو سال را صرف حج یکسال و یا هزینه سه سال را صرف حج دوسال می کند، و همچنین به این طریق عمل می نمایند و اگر از هزینه چند سال چیزی زیاد آمد که

حتی برای حج میقاتی وافی نبود آن را باید در راهی از راههای خیر مصرف کنند و اگر حجی که وصیت کرده حج بلدی باشد و امر دائر باشد بین اینکه اجرت دو سال حج را صرف یک حج بلدی کنند و یادو سال حج میقاتی استیجار نماید شق اول متعین است ، البته همه اینها وقتی است که بدست نیاورده باشند که منظور صاحب وصیت حج بقید این مقدار هزینه است وگرنه وصیت باطل می شود در صورتی که امیدی به امکان عمل به وصیت در سالهای بعد نباشد و یا اینکه وصیت به سالهائی معین بوده باشد.

مسئله ۷ - اگر وصیت کرده و اجرت حج را در مقداری مال معین کرده باشد در صورتی که حج واجب باشد و اجرتی که اجیر مطالبه می کند زائد بر اجرت المثل نباشد و یا اگر زائد است ثلث اموال کافی به آن زیاده باشد و یا اگر کافی نیست و ورثه اجازه دهند که از اصل مال برداشته شود متعین است که با همان اجرت به وصیت عمل کنند، ودر غیر اینصورت وصیت با اجرتی که معین کرده باطل است که ثلث وافی به آن باشد همین حکم را دارد و اگر وافی نباشد حجی استیجار می کنند که ثلث وافی به آن باشد مگر آنکه تعین بر وجه تقیید باشد (یعنی فهمانده باشد حجی که اجرتش از این باشد را نمی خواهم) و اگر ثلث وافی به حج حتی از میقات نباشد و ورثه اجازه ندهند که کمبود آن از اصل مال برداشته شود و یا تعین مبلغ در وصیت بر وجه تقیید باشد وصیت باطل است.

مسئله ۸ - اگر در وصیت اجرتی را برای حج مستحبی معین کند که احدی حاضر نباشد به آن مبلغ حج نیابتی را حتی از میقات بیاورد چنانچه امید به پیدا شدن کسی که با آن مبلغ نیابت کند نباشد وصیت باطل است و مبلغ تعیین شده در خیرات مصرف می شود مگر آنکه از وصیت فهمیده شود که منظور میت مخصوص امسال بوده که در اینصورت مبلغ مزبور به ورثه برمی گردد، حال چه اینکه در هر صورت عدم امکان حج با این مبلغ عارضی باشد (یعنی هنگام وصیت مبلغ وافی بوده بعدا

ناگهانی هزینه حج بالا رفته) یا غیر عارضی و چه اینکه این وصیت جزء مصارف وصیت به ثلث باشد یا نه .

مسئله ۹- اگر وصیت کند که برای او حجی با پای پیاده ، و یا با پای برهنه و یا سواره به وسیله مرکب خاص ، را استیجار کنند صحیح است و باید هزینه آن از ثلث برداشته شود اگر حج مستحبی باشد، و اگر حج واجبی باشد زائد بر اجرت حج از میقات و همچنین مقدار هزینه ای که در برابر پیاده روی یا مرکب خاص زائد بر حج متعارف پرداخته می شود از ثلث خارج می گردد، و اگر حجی نذر کرده که پیاده و یا با خصوصیتی دیگر انجام دهد و انجام نداده از دنیا برود هزینه آن از اصل مال برداشته می شود چه وصیت کرده باشد و چه نکرده باشد، و اگر نذرش مقید به مباشرت بوده (یعنی نذر کرده که خودش پیاده و یا با فلان خصوصیت به حج برود) ظاهراً این است که بر ورثه واجب نباشد برایش اجیر بگیرند مگر آنکه بدست آورد باشند که قید مباشرتش از باب تعدد، مطلوب بوده (که بیانش گذشت).

مسئله ۱۰- اگر به دو حج یا بیشتر وصیت کند و بگوید که هر دو حج واجب بوده بر ورثه لازم است او را تصدیق نموده هزینه آن دو حج استیجاری را از اصل ترکه بردارند، مگر آنکه اقرار میت به واجب بودن هر دو حج در حال مرض موتش بوده باشد و ورثه او را متهم) به غرض ورزی و دشمنی با خود (بداند که در این صورت مخارج نامبرده از ثلث برداشته می شود.

مسئله ۱۱- اگر همه اموال خود را وصیت به حج مستحبی کند و نداند که وصیت محدود به ثلث مال هست یا نه جائز نیست همه اموال او صرف وصیتش شود و اما اگر ادعا کند که دو برابر آنچه در دست خودم هست در دست ورثه است) و در نتیجه اموال موجود در دست خودش یک سوم کل مال او است (و یا آنکه ورثه وصیت او را اجازه دهند ادعایش مسموع است ، مسموع به آن معنی که در محکمه قابل طرح است نه به این معنی که گفته او بطور مطلق نافذ باشد.

مسئله ۱۲ - اگر وصی بعد از تحویل گرفتن اجرت استیجار از ترکه از دنیا برود و بازماندگان شک کنند در اینکه حج میت را

قبل از مردنش استیجار کرد یا نه اگر چنانچه حج وصیت شده وقت موسع دارد و حج واجب بوده است از بقیه ترکه حج

برایش استیجار کنند و در جایی هم که بین مرگ صاحب وصیت و مرگ وصی مقدار زمانی که ممکن باشد استیجار در آن

واقع شده باشد نگذشته باشد حکم همین است بلکه در صورتی که حج واجب فوری بوده و مدتی هم که استیجار در آن

ممکن باشد فاصله شده باشد ظاهرا استیجار واجب است ، و اگر حج وصیت شده مستحبی بوده آنرا از بقیه ثلث وی استیجار

می کنند و اقوی آن است که وصی نسبت به آنچه برای عمل به وصیت تحویل گرفته ضامن نیست و اما اگر عین آن مالی

را که تحویل گرفته بوده موجود باشد آنرا از ورثه اش پس می گیرند مگر آنکه وصی در حال حیاتش با آن مال معامله

ملکیت کرده باشد و یا ورثه او چنین کرده باشند که در این صورت بعید نیست بگوئیم جائز نیست آنرا پس بگیرند البته

مسئله در هر دو صورت و مخصوصا در صورت ول محل اشکال است .

مسئله ۱۳ - اگر وصی مال الاجاره را تحویل گرفته و در دست او بدون تقصیر در حفظش تلف شده باشد ضامن نیست و بر

ورثه واجب است از بقیه ارث میت و یا بقیه ثلث او حج او را استیجار کنند و اگر ارث تقسیم شده باشد معادل هزینه وصیت

برمیگردد و اگر شک شود در اینکه تلف از تقصیر بوده یا نه باز هم ضامن نیست و اگر اجیر قبل از انجام عمل از دنیا برود و

هیچ ترکه ای از خود بجای نگذاشته باشد و یا اگر گذاشته ممکن نیست آنرا از ورثه اش پس بگیرند باید از بقیه ارث میت و

یا از بقیه ثلث او حج او را استیجار کنند .

مسئله ۱۴ - جائز است به نیابت از میت طواف استحبایی انجام دهند و همچنین از زنده ای که خودش حاضر در مکه

نیست و یا اگر حاضر است نمیتواند طواف کند، و اما با حضور و نداشتن عذر نمی شود به نیابت از او طواف کرد و اما سایر

کارها مستحب بودن تک تک آنها بطور استقلال و جواز نیابت از غیر معلوم نیست حتی سعی بین صفا و مروه معلوم نیست که خودش مستقلا عبادتی مستحب باشد و جائز باشد به نیابت از دیگران انجام داد هرچند که از بعضی روایات چنین برمی آید.

مسئله ۱۵ - اگر نزد کسی امانتی باشد و صاحبش از دنیا برود در حالی که امین می داند که حجه الاسلام به گردن او بوده و نداند و یا مظنه داشته باشد به اینکه اگر آن امانت را به ورثه بدهد ورثه او حج برای او استیجار نمی کنند واجب است بر او که با آن مال به نیابت از صاحبش حجه انجام دهد اگر چیزی از آن مال زیاد آید به ورثه او برگرداند، و نزدیکتر به احتیاط آن است که اگر برایش امکان دارد از حاکم شرع اجازه بگیرد، و ظاهرا این حکم مخصوص آن صورتی نیست که ورثه چیزی نداشته باشد و نیز مخصوص به این نیست که امین خودش حج نیابتی صاحب مال را انجام دهد و در اینکه آیا غیر از حجه الاسلام از اقسام حج واجب و یا سایر واجبات مثل زکات و غیر آن ملحق به حجه الاسلام است یا نه؟ اشکال هست و همین اشکال در جائی که مال امانتی ودیعه نباشد مثلا عین مال مورد شرع ارجاع و یا عاریه و نظیر آن باشد می آید، و احتیاط آن است که مسئله را به حاکم شرع ارجاع داده خودش برای خود عمل نکند، صورتی هم که وارث منکر وجوب حج بر میت باشد و برای امین امکان داشته باشد که در نزد حاکم شرع وجوب نامبرده را اثبات کند و نیز صورتی که منکر نیست ولی زیر بار نمی رود و امین می تواند به وسیله او را اجبار کند، همین حکم را دارد یعنی خود سرانه عمل نکند بلکه طبق دستور حاکم عمل کند.

مسئله ۱۶ - برای نایب جائز است اینکه بعد از فراغت از اعمال نیابتی برای خودش و یا به نیابت از غیر طواف انجام دهد و همچنین جائز است عمره مفرده ای برای خود و یا به نیابت از غیر بیاورد.

مسئله ۱۷ - کسی که به او مالی داده اند تا با آن حجی استیجار کند اگر از ظاهر کلام صاحب مال استفاده نشود که منظورش استیجار غیرگیرنده مال است خود گیرنده می تواند برای صاحب مال به حج برود و اما اگر ظاهر کلام او این باشد جائز نیست تخلف کند (یعنی خودش به حج برود) مگر آنکه اطمینان داشته باشد که دهنده مال ظاهر کلامش را اراده نکرده ، بلکه احتیاط آن است که خودش به حج نرود مگر آنکه علم پیدا کند که منظور دهنده مال این است که حجی واقع بشود و هیچ نظری به آورنده آن ندارد، و اگر دهنده مال شخصی را معین کند تنها باید آن شخص را استیجار کند مگر آنکه علم داشته باشد به اینکه آن شخص اهلیت ندارد و دهنده مال در تعیین او اشتباه کرده و یا او را به عنوان یکی از افراد صالح برای این کار نام برده.

گفتار در حج مستحبی

مسئله ۱ - برای کسی که شرائط وجوب حج یعنی بلوغ و استطاعت و غیر آنرا ندارد مستحب است ، تا جائی که ممکن است حج بجای آورد، و همچنین برای کسی که حج واجب را آورده این استحباب هست ، و مستحب است آنرا تکرار کند بلکه همه ساله بجای آورد ترک آن در پنج سال متوالی مکروه است و مستحب است هنگام بیرون آمدن از مکه نیت برگشتن را داشته باشد و قصد برگشتن به آن مکروه است.

مسئله ۲ - مستحب است که آدمی تبرعا و بدون گرفتن اجرت به نیابت از مرده و زنده خویشاوندان و غیر آنان و همچنین به نیابت از معصومین علیهم السلام حج بجای آورد، و از طرف آنان طواف کند البته این استحبابا در وقتی است که منوب عنه در مکه حاضر نباشد و یا اگر حاضر است نمی تواند حج بجای آورد و مستحب است انسان دیگری را به حج بفرستد چه اینکه آن دیگری مستطیع باشد و یا نباشد و جائز است از زکاة هزینه حج کسی را داد که استطاعت آنرا ندارد.

مسئله ۳ - برای کسی که هزینه حج را ندارد مستحب است زاد و راحله آنرا قرض کند البته این در صورتی است که اطمینان داشته باشد به اینکه می تواند آن قرض را بپردازد.

مسئله ۴ - مستحب است در سفر حج زیاد خرج کند و آوردن حج بهتر از آن است که هزینه آن را صدقه دهد.

مسئله ۵ - آوردن حج با مال حرام جائز نیست ولی با مال مشتبّه از قبیل جائزه ای که سلطان جور به کسی بدهد و او علمی به حرمت آن مال نداشته باشد جائز است.

مسئله ۶ - جائز است اینک ثواب حج را بعد از تمام شدن آن به دیگری اهدا کند همچنانکه می تواند قبل از شروع اهداء به غیر را نیت کند.

مسئله ۷ - برای کسی که مالی آن که با آن حج برود ندارد مستحب است هر چند به نحو اجیر شدن از طرف غیر آنرا بیاورد.

گفتار در اقسام عمره

مسئله ۱ - عمره مانند حج تقسیم می شود به عمره واجب (چه به اصل شرع و چه به خاطر سبب دیگر چون نذر) و عمره مستحب عمره واجب به اصل شرع همان است که با حجه الاسلام میشود، بر هر مکلفی که دارای شرائط معتبره در حج باشد واجب است در عرض عمرش یک بار عمره را بجای آورد و وجوب این عمره مانند حج فوری است و در واجب شدن آن شرط نیست که استطاعت حج را نیز داشته باشد بلکه استطاعتش بر عمره به تنهای کافی است که عمره بر او واجب شود هر چند که استطاعت برای حج نداشته باشد همچنانکه عکس آن نیز همین حکم را دارد یعنی اگر کسی تنها استطاعت انجام حج را دارد حج به تنهایی بر او واجب است بدون عمره.

مسئله ۲ - عمره تمتع از عمره مفرده مجزی است ، حال آیا بر کسی که وظیفه اش حج تمتع است ولی استطاعت آنرا ندارد تنها استطاعت عمره را دارد عمره بر او واجب است یا نه ؟ مشهور گفته اند واجب نیست و همین قول اقوی است و بنابراین بر کسی که اجیر شده برای غیر حج بجای آورد بعد از انجام آن با اینکه استطاعت آوردن عمره مفرده را دارد چون در مکه بر او واجب نیست و همچنین بر کسی که بخاطر مانعی تمکن از حج ندارد ولی تمکن از عمره را دارد واجب نیست آنرا بیاورد لکن نزدیکتر به احتیاط آوردن آن است .

مسئله ۳ - گاه می شود که عمره بخاطر نذر و یا سوگند و یا عهد و یا شرطی در ضمن عقد و یا اجیر شدن برای غیر و یا فاسد شدن حج قبلی واجب می شود، هر چند که در غیر فرض اخیر تحقیق این است که اطلاق وجوب بر چنین حجی مسامحه است (چون در حقیقت وفای به نذر و عهد و شرط سوگند واجب است نه حج) یکی دیگر از مواردی که عمره واجب می شود عمره که بخاطر داخل شدن مکه است که در اینجا نیز در حقیقت داخل شدن به مکه بدون احرام حرام است مگر در چند مورد: یکی آنکه شغلی (از قبیل هیزم و بوته کنی) داشته باشد که ایجاب کند همه روزه از مکه خارج شود و برگردد و اما اگر شغل او مستلزم تکرار و از آن خارج می شوند استثناء شده اند یکی دیگر از مواردی که استثناء شده مریض و مبطون و افراد دیگری است که در جای خودش ذکر کرده اند، و غیر از چند موردی که گفتیم آوردن آن مستحب است در عمره نیز مانند حج مستحب آن است که تکرار شود و در فاصله معتبر بین دو عمره اختلاف کرده اند و احتیاط واجب آن است که اگر بخواهد در کمتر از یک عمره اول انجام دهد آنرا به امید ثواب بیاورد .

گفتار در اقسام حج

حج سه قسم است : تمتع و قران و افراد حج تمتع بر کسی واجب است که منزلش از مکه دور باشد، و حج قران و افراد

وظیفه کسانی است که حاضر باشند (یعنی از مکه دور نباشد) حد دوری از مکه بنا بر اقوی چهل و هشت میل از هر طرف است، و کسی که در سرچهل و هشت میلی قرار دارد علی الظاهر وظیفه اش تمتع است و اگر کسی شک کند در اینکه منزلش داخل حد است و یا خارج آن واجب است فحص کند و اگر تمکن از فحص ندارد رعایت احتیاط را بنماید (هم وظیفه دور را انجام دهد و هم وظیفه نزدیک را) آنچه گفته شد درباره حجه الاسلام است و اما حج نذری و امثال آن شخص می تواند هر یک از این قسم را نذر کند و یا عهد نموده و یا بر اداء آن سوگند یاد کند و اما حج افسادی تابع حجی است که فاسد شده اگر تمتع بوده باید تمتع بیاورد و اگر قران یا افراد بوده باید قران یا افراد بیاورد.

مسئله ۱ - کسی که دارای دو وطن است یکی داخل در حدت و یکی در خارج آن و یا در سر حد باید ببیند در کدام وطن بیشتر زندگی می کند وظیفه آنرا انجام دهد لکن به شرطی که دو سال در مکه اقامت نکرده باشد، و اگر از این نظر مساوی بودند اگر استطاعت حج از هر دو منزل را دارد مخیر معین دو وظیفه است هر چند که بهتر انتخاب تمتع است و اگر استطاعت حج از یکی از دو منزلش را دارد و از منزل دیگر استطاعت ندارد واجب است وظیفه وطن استطاعت را بیاورد.

مسئله ۲ - کسی که از اهل مکه بوده و به بعضی از شهرها رفته و سپس برگشته احتیاط آن است که واجب اهل مکه را بیاورد بلکه این خالی از قوت نیست.

مسئله ۳ - آفاقی (کسی که منزلش در مکه نیست) اگر در شهر مکه مقیم شود، اگر اقامه اش بعد از استطاعت و وجوب حج تمتع بوده که اشکالی نیست در اینکه حکم تمتع درباره اش باقی است چه اینکه اقامتش به قصد توطن بوده باشد یا بقصد مجاور ولو به پیش از دو سال، و اما اگر مستطیع نبوده و بعد از اقامت مستطیع شده (چنانچه استطاعت او بعد از ورود به سال سوم باشد) وظیفه اش منقلب می شود و باید واجب اهل مکه را بیاورد لکن به شرطی که اقامتش بقصد مجاورت

بوده باشد و اما اگر به قصد توطن بوده از همان زمان که قصد کرده وظیفه اش منقلب شده است و در صورت انقلاب نسبت به استطاعت نیز حکم کلی را پیدا می کند یعنی در مستطیع شدنش همین کافی است که بتواند از مکه حج کند دیگر مشروط به این نسبت که استطاعت حج از وطن را پیدا کند و اگر بعد از اقامت در مکه و قبل از گذشته دو سال استطاعت برایش حاصل شد چنانچه قبل از دو سال مبادرت به وظیفه کند ظاهراً مثل کسی می شود که در وطنش مستطیع شده که باید حج تمتع بیاورد هرچند که تا سال سوم یا بیشتر هم در مکه بماند، و اما مکی از اگر از مکه خارج شود و در شهری از شهرهای آفاق مجاور شود حکم اهل آن شهر را پیدا نمی کند یعنی وظیفه اش حج تمتع نمی شود مگر وقت که قصد توطن در آنجا را داشته باشد (و بعد از قصد) و مستطیع شده باشد که در اینصورت حتی از همان سال اول وظیفه اش تمتع می شود.

مسئله ۴ - کسی که در مکه اقامت دارد اگر حج بر او واجب شود مثل اینکه حصول استطاعت برای او در وطنش بوده و یا قبل از انقلاب وظیفه در مکه مستطیع شده باشد، واجب است از مکه خارج شود و به میقات برود و در آنجا برای عمره تمتع احرام ببندد، و به احتیاط نزدیکتر این است که به میقات مخصوص سرزمین خود برود و از آنجا محرم شود، بلکه این خالی از قوت نیست و اگر برایش امکان ندارد کافی است که به نزدیکترین میقات برود و احتیاط آنست که هر قدر که می تواند از مکه دور شود و در جائی محرم شود که نزدیکترین نقطه به میقات سرزمین خودش است و اگر برایش امکان ندارد که به نزدیکترین میقات برود در همانجائی که هست احرام می بندد و نزدیکتر به احتیاط همان است که تا می تواند از مکه دور شود.

گفتاری اجمالی در کیفیت حج تمتع

حج تمتع آنست که در ماههای حج در یکی از میقاتها احرام عمره تمتع برای حج را ببندد و سپس داخل مکه معظمه شده ، هفت دور طواف خانه کعبه را انجام دهد و نزدیک مقام ابراهیم علیه السلام دو رکعت نماز طواف بخواند، و سپس بین صفا و مروه هفت نوبت سعی کند(یعنی قدم بزند) آنگاه احتیاطاً هفت نوبت دیگر طواف نساء و سپس نماز طواف نساء را بجای آورد (هرچند که اقوی این است که طواف نساء و نماز آن در عمره تمتع واجب نیست) و در آخر تقصیر کند(یعنی چیزی از موی و یا ناخن خود را بچیند) که بعد از تقصیر همه آنچه که با احرام بر او احرام شده بود برایش حلال می شود، این است صورت و کیفیت عمره تمتع که یکی از دو جزء حج تمتع است ، و سپس در مکه معظمه احرامی می بندد برای حج و وقت این احرام تا زمانی وسعت دارد که بداند می تواند وقوف در عرفه را درک کند و بهتر آنست که آن را در روز ترویبه یعنی هشتم ذی الحجه بعد از نماز ظهر انجام دهد، سپس از مکه به سوی عرفات حرکت می کند و از ظهر روز عرفه تا غروب آنروز در عرفات توقف نموده ، سپس به سوی مشعر کوچک می کند و شب را در مشعر می ماند و بعد از طلوع فجر روز عید قربان تا طلوع خورشید در آنجا توقف می کند، سپس به سوی منی کوچ می کند تا اعمال روز عید را در آنجا انجام دهد، به این نحو که اول جمره عقبه را رمی کند و سپس شتر یا گوسفند را قربانی می کند، و آنگاه در صورتی که حج اول او باشد بنا بر احتیاط واجب سر را می تراشد و اگر اولین سفر حج او نباشد مخیر است بین تراشیدن سر و تقصیر (کوتاه کردن مقداری از مو یا ناخن) و اگر زن است تنها موی سر و یا ناخن را کوتاه می کند، و بعد از کوتاه کردن مو و یا ناخن شخص از احرام درمی آید و همه محرمات غیر از زن و عطر بر او حلال می شود، البته نزدیکتر به احتیاط آن است که از شکار کردن نیز بپرهیزد و هر چند که اقوی آن است که شکار کردن از حیث احرام بر او حرام نیست ، بلکه از حیث حرمت فقط حرام است بعد از حلق و یا تقصیر اگر خواست در همان روز به مکه می آید و طواف حج نموده دو رکعت نماز طواف می خواند و سعی بین صفا و مروه می کند و بوی خوش بر او حلال می شود و مجدداً هفت شوط دیگر بعنوان طواف نساء دو رکعت نماز

طواف را می خواند زن نیز بر او حلال می گردد، و سپس به منی برگشته سه شب تشویق یعنی شب یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه را در منی بیتوته می کند، البته بیتوته شب سیزدهم مخصوص بعضی از صور مسأله است که بعدا شرح آن می آید، و در ایام تشریق همه روزه هر سه ستون را رمی می کند و اگر خواست روز عید به مکه نمی رود و همچنان در منی می ماند تا در روز یازدهم و دوازدهم هر سه جمره را رمی کند آنگاه بعد از ظهر روز دوازدهم بسوی مکه کوچ نموده دو طواف و سعی را در مکه انجام دهد، البته این در صورتی که از زنان و شکار پرهیز داشته و اگر تا کوچ دوم یعنی روز سیزدهم در منی مانده می تواند بعد از رمی سه جمره قبل از ظهر کوچ کند، و صحیح تر آن است که طواف و سعی حج تا آخر ماه نزدیکتر است بلکه سزاوار نیست که بدون عذر آن تا فردای روز عید تاخیر بیندازد تا چه رسد به بعد از ایام تشویق .

مسأله ۱ - در حج تمتع چند چیز شرط است :

اول نیت : به این معنا که وقتی می خواهد به احرام عمره تمتع محرم شود نیت کند که می خواهد این نوع از سه نوع حج را بیاورد، پس اگر چنین نیتی نکرده باشد و یا نوع دیگر را نیت کرده باشد و یا بطور تردید نیت کرده باشد (مثلا گفته باشد محرم می شود به احرام یا قران و افراد) عملش صحیح نیست .

دوم : اینکه مجموع عمره و حج او در ماههای حج واقع شود، بنابراین اگر همه عمره او و یا قسمتی از آن در غیر ماههای حج واقع شده باشد عمره اش برای حج تمتع کافی نیست ، و ماههای حج عبارتند از سه ماه شوال و ذی قعدة و ذی حجه که بنابر اصح همه ذی الحجه جزء ماههای حج است .

سوم : اینکه حج و عمره در یکسال واقع شود، پس اگر عمره را در یک سال و حج را در سال دیگر بیاورد صحیح نیست ، و وظیفه حج تمتع را ساقط نمی کند، چه اینکه بعد از عمره اش تا سال بعد در مکه بماند و یا نماند، و چه اینکه از احرام عمره

اش محل شده باشد و یا همچنان تا سال بعد به حال احرام مانده باشد.

چهارم: اینکه در حال اختیار احرام حج او در خود مکه واقع شود، و اما محل احرام عمره اش میقاتهائی است که بعداً ذکر می شود، و افضل در همه نقاط مکه مسجدالحرام و افضل از همه نقاط مسجد مقام ابراهیم و یا حجر اسماعیل است و اگر احرام بستن از شهر مکه برایش متعذر بود از هر جا که برایش امکان دارد محرم می شود و اگر در حال اختیار وعمداً از غیر مکه محرم شود احرامش باطل است و اگر آنجا تجدید نکند حجتش نیز باطل است تنها آمدن به مکه کافی نیست بلکه باید احرام را در آنجا تجدید کند زیرا احرام بستن شخص در غیر مکه مثل احرام بستن است و اگر بخاطر ندانستن مسئله مسئله و یا فراموش کردن آن در غیر مکه محرم شده باشد واجب است در صورت امکان به مکه برگردد و احرام را در آنجا تجدید کند و اگر امکان ندارد در همانجا که هست تجدید کند.

پنجم اینکه مجموع عمره و حج را یک نفر و یا برای یک نفر انجام دهد، پس اگر دو نفر اجیر شوند که یکی به نیابت از شخصی که فوت کرده عمره تمتع بیاورد و دیگری به نیابت از همان شخص حج تمتع او را انجام دهد تکلیفی که بگردن میت بوده ساقط نمی شود، و همچنین اگر فردی عمره و حج تمتع را انجام دهد عمره اش را به نیابت از کسی و حجتش را به نیابت از شخص دیگر صحیح نیست.

مسئله ۲ - احتیاط واجب آنست که بعد از خارج شدن از احرام عمره تمتع بدون حاجت از مکه خارج نشود، و اگر حاجتی برایش پیش آمد احتیاط آن است که اول در مکه به احرام حج تمتع محرم شود و آنگاه برای رفع حاجتش بیرون رفته و در حال احرام برگردد و اعمال حج را انجام دهد، لکن اگر بدون حاجت و ضرورت و بدون احرام خارج شد و برگشت و برای حجتش در مکه شد و اعمال حج را بجا آورد حجتش صحیح است.

مسئله ۳ - وقت احرام بستن برای حج وسیع است ، بنابراین تاخیر انداختن آن تا هنگامی که بتواند وقوف اختیاری عرفه را درک کند جائز است ولی بیش از آن تاخیر انداختن جائز نیست و مستحب بلکه نزدیکتر به احتیاط آن است که احرام برای حج را در روز ترویبه انجام دهد .

مسئله ۴ - اگر احرام بستن را فراموش کند واز مکه به سوی عرفات خارج شود واجب است به مکه برگردد و در آنجا احرام ببندد مگر آنکه بخاطر تنگی وقت یا عذری نتواند برگردد که در اینصورت از همانجا که هست احرام می بندد و اگر بیادش نیاید تا همه اعمال حج تمام شود حجتش صحیح است کسی هم که جاهل به حکم است مثل فراموش کار است و اما اگر عمدا احرام را ترک کند تا زمانی که وقوف به عرفات به مشعرش فوت شود حجتش باطل است .

مسئله ۵ - کسی که وظیفه اش حج تمتع است جائز نیست در حال اختیار به آن دو قسم دیگر عدول کند، بلکه اگر وقتش برای اتمام عمره تمتع و رسیدن به حج تنگ باشد جائز است از عمره تمتع به حج افراد عدول کند و بعد از تمام کردن حج بار دیگر برای عمره احرام ببندد و حد تنگی وقت این است که بترسد وقوف اختیاری عرفه اش فوت شود، وظاهرا این حکم شامل حج مستحبی نیز می شود پس اگر در احرامش عمره تمتع مستحبی را نیت کرده و وقتش تنگ شود یعنی نتواند عمره را تمام کند و به حج نیز برسد جائز است از عمره تمتع به حج افراد عدول کند و اقوی این است که دیگر عمره بر او واجب نیست .

مسئله ۶ - کسی که وظیفه اش تمتع است اگر قبل از داخل شدن در عمره بداند تنگی وقت اجازه اتمام عمره و رسیدن به حج را نمی دهد بعید نیست جائز باشد که از همان اول به حج افراد عدول کند، بلکه اگر در حال احرام علم به تنگی وقت پیدا کند جائز است اصلا حج افراد را نیت کند و بعد از انجام حج عمره مفرده را بیاورد که در این صورت حجتش تمام است و

از حجه الاسلام کافی ، و اگر در وسعت وقت به نیت تمتع داخل عمره شود ولی سعی و طواف آنرا عمدا تاخیر بیندازد تا وقت تنگ شود آیا جائز است عدول کند و اگر عدول کرد کافی از حجه الاسلام او هست یا نه ؟ مشکل است و احتیاط آن است که عدول بکند ولی به آن اکتفا ننماید یعنی اگر حج بر او واجب بوده دوباره حج را بیاورد.

مسئله ۷ - حائض و نفساء اگر وقتش کافی برای رسیدن به طهر(پاک شدن) و اتمام عمره نباشد واجب است به حج افراد عدول نموده حج را تمام کند و سپس عمره مفرده ای بیاورد، و اگر بخاطر عذری بدون احرام داخل مکه شده و وقت هم گنجایش بیرون آمدن و از میقات محرم شدن را ندارد احرام حج افراد می بندد و بعد از تمام شدن حج عمره مفرده ای می آورده و عملش صحیح و کافی از حجه الاسلام است.

مسئله ۸ - حج افراد مانند حج تمتع است مگر در یک چیز و آن این است که در حج تمتع قربانی واجب است ولی در افراد مستحب است .

مسئله ۹ - صورت عمره مفرده مانند عمره تمتع است و تنها در چند چیز با آن تفاوت دارد، یکی اینکه در عمره تمتع راه بیرون شدن از احرام تنها تقصیر (کوتاه کردن مو و ناخن) است و تراشیدن سر جائز نیست ، ولی در عمره مفرده مخیر است بین یکی از آن دو تفاوت دوم : این است که در عمره تمتع طواف نساء نیست هرچند که انجام آن به احتیاط نزدیکتر است ولی در عمره مفرده طواف نساء واجب است سوم : این است که میقات عمره تمتع یکی از میقات هائی است که ذکرش می آید ولی در عمره مفرده میقات نزدیکترین نقطه حل است هرچند که از سایر مواقیت نیز جائز احرام ببندد.

گفتار در میقاتها

میقاتها عبارتند از نقاطی که برای احرام بستن تعیین شده و آن جهت عمره حج پنج نقطه است.

اول : ذوالحلیفه است که میقات مردم مدینه و هر آن کسی است که در مسیر خود به مکه معظمه از مدینه عبور می کند و احتیاط آن است که به خود مسجد شجره اکتفا نموده در بیرون مسجد و محاذی آن احرام نبندد بلکه این معنا خالی از وجه نیست.

مسئله ۱ - اقوی آن است که جائز نیست در حال اختیار احرام را تا حجه که میقات مردم شام است تاخیر بیندازد، بلکه در صورتی که از قبیل مرض یا ضعف و یا عذرهای دیگر غیر آن دو در کار باشد می تواند تاخیر بیندازد یعنی در مسجد شجره محرم نشود تا برسد به حجه و در آن جا محرم شود.

مسئله ۲ - برای جنب و حائض و نساء جائز است در حال عبور کردن از مسجد شجره احرام ببندد، در صورتی که احرام بستن بدون توقف در مسجد ممکن باشد واجب است چنین کند و اما اگر ممکن نباشد جنب و همچنین حائض و نساءیکه خون آن ها قطع شده و آب ندارند و یا نمی توانند استعمال کنند باید برای داخل شدن و احرام بستن در مسجد تیمم کنند، و اما قبل از قطع خون اگر ممکن باشد صبر کنند تا قطع شود وگرنه احتیاط آن است که خارج مسجد و پهلوی آن محرم بشوند و سپس در حجه و یا محاذی آن دوباره احرام را تجدید کنند.

دوم : عقیق است که میقات مردم نجد و عراق و هر آن کسی است که در مسیرش به مکه از این نقطه عبور میکند، و عقیق بیابانی است که اول آن مسلخ و وسط آن عمره و آخر آن ذات عرق است و اقوی آن است که در حال اختیار احرام بستن در همه این چند نقطه جائز است البته از همه بهترش مسلخ و پس از آن عمره به ذات عرق تاخیر بیندازد احتیاط آنست که چنین کند، بلکه در این فرض جائز نبودن احرام قبل از عرق خالی از وجه نیست.

سوم : حجه است که میقات اهل شام و مصر و مغرب و هر آن کسی است که در مسیرش به طرف مکه از این سرزمین

می گذرد.

چهارم: یلملم است که میقات مردم یمن و هر آن کسی است که در مسیرش به سوی مکه از آنجا عبور می کند.

پنجم: قرن المنازل است که میقات اهل طائف و هر آن کسی است که سر راهش به مکه از آن جا می گذرد.

مسئله ۳ - اگر کسی علم به این میقاتها دارد و آنها را می شناسد در آنجا احرام می بندد و اگر اطلاع ندارد که مثل این

نقطه همان فلان میقات است یا خیر، میقات بودنش از راه دو شاهد عادل و شیعاع اطمینان آور ثابت می شود، و با نبودن آن

دو با گفته اهل اطلاع که گفته اش مظنه بیاورد ثابت می شود هر چند که اطمینان آور نباشد، بنابراین اگر مثلاً بخواهد از

مسلخ محرم شود و برایش ثابت نشده باشد که فلان محل مسلخ است باید احرام را تاءخیر بیندازد و پیش برود تا یقین کند

داخل میقات شده است.

مسئله ۴ - کسی که در مسیرش به سوی مکه به هیچ یک از میقاتها برخورد نمی کند جائز است از نقطه ای محرم شود

که محاذی یکی از آنهاست و اگر در مسیرش دو میقات هست بنابراین احتیاط واجب است محاذی آن میقاتی محرم شود، که به

مکه دورتر از دیگری است، البته بهتر آن است که در محاذی میقات دیگر احرام خود را تجدید کند.

مسئله ۵ - منظور از محاذات این است که حاجی در مسیرش به مکه به محلی برسد که میقات دست راست و یا سمت

چپ او باشد به این معنا که اگر خط مستقیمی از محل او به طرف میقات فرض شود به میقات برخورد کند و اگر حاجی از

آن محل جلوتر برود میقات به طرف پشت سر او متمایل شود، البته میزان محاذات عرفی است نه عقلی و دقیق، و کافی

بودن محاذات از بالا برای کسی که سواره طیاره است (به فرضی که احرام با حفظ محاذات ممکن نباشد) مشکل است

بنابراین احتیاط آن است که به اینچنین احرام اکتفا نشود.

مسئله ۶ - محاذات به همان راههائی اثبات می شود که گفتیم اصل میقات با آنها ثابت می شود البته به گفته اهل خبره و کسانی که به وسیله قواعد علمی آنها کشف می کنند اگر گفته آنان مظنه بیاورد نیز ثابت می شود.

مسئله ۷ - میقاتهائی که شمردیم میقاتهائی مخصوص عمره حج است و گرنه میقاتهائی دیگری نیز هست مانند: ۱ - مکه معظمه ، که میقات حج تمتع است . ۲ - خانه شخصی ، که میقات کسانی است که محل سکونتشان از میقات به مکه نزدیکتر است و نیز میقات اهل مکه و کسانی است که مجاور مکه شده اند و وظیفه آنان از حج تمتع به حج قران و افراد مبدل شده است که اینها از خود مکه برای حج قران و افراد محرم میشود هرچند که احتیاط برای خصوص مجاور اقتضاء می کند از جعرانه محرم شود، وظاهرا احرام بستن از خانه برای نامبردگان از باب رخصت و تخفیف است نه اینکه احرام بستن از میقات برایشان جائز نباشد پس می توانند به میقات رفته از آن جا محرم شوند ۳ - نزدیکترین نقطه حل به حرم : که میقات عمره مفرده است ، چه عمره ای که بعد از حج قران و حج افراد آورده می شود و چه عمره ای که به تنهائی و بدون حج انجام می شود و بهتر آنست که در عمره مفرده از حدیبیه یا جعرانه و یا تنعیم که نزدیکترین نقطه حل به مکه است انجام گیرد.

گفتار در احکام میقاتها

مسئله ۱ - جائز نیست قبل از میقات احرام بستن و اگر ببندد منعقد نمی شود و عبور با احرام از میقات کافی نیست بلکه باید در میقات محرم شود مگر در دو جا که استثناء شده یکی اینکه نذر کرده باشد که قبل از میقات احرام ببندد که این نذر جائز و صحیح است و واجب است به نذر خود عمل کند، و بر چنین کسی واجب نیست احرامی را که قبل از میقات بسته در میقات تجدید کند، و نیز واجب نیست که حتما از میقات عبور می نماید، و احتیاط آن است که نقطه احرام بستن را تعیین

کند پس بنا بر احتیاط نذر احرام بستن قبل از میقات بدون اینکه معین کند کجا احرام ببندد صحیح نیست ، بلکه بعید نیست که تعیین با تردید بین دو مکان صحیح باشد به اینکه بگوید برای خدا باد بر عهده من که یا از کوفه محرم شود و یا از بصره هر چند تکه احتیاط خلاف این و در این مسئله فرقی نیست بین احرام برای حج واجب یا مستحب یا عمره مفرده ، بلکه اگر برای حج یا عمره تمتع باشد شرطش آن است که در ماههای حج بوده باشد.

مسئله ۲ - اگر نذر کند و نذر خود را عمدا و یا نسیانا بشکند (یعنی از آن مکانی که نذر کرده بود احرام نبندد) در صورتی که از میقات محرم شده باشد احرامش باطل نیست تنها در صورت تخلف عمدی کفاره بعهدہ اش می آید.

مورد دوم جائی است که بخواهد عمره را درک کند و بترسد که اگر احرام را تا رسیدن به میقات تاخیر بیندازد ماه رجب سرآید، که در اینصورت می تواند از قبل از رسیدن به حساب عمره رجب احرام ببندد هر چند که بقیه اعمال عمره اش در شعبان واقع شود و بهتر و به احتیاط نزدیکتر آنست که چون به میقات رسید آنرا تجدید کند همچنانکه بهتر و به احتیاط نزدیکتر آنست که بستن احرام را تا آخر وقت رجب تاخیر بیندازد، هر چند که ظاهر این است که قبل از تنگی وقت نیز جائز است به شرطی که تعیین داشته که اگر احرام را تا رسیدن به میقات تاخیر بیندازد رجب از او فوت می شود، و ظاهرا فرقی بین عمره مستحبی و واجب و عمره نذری و امثال آن نباشد.

مسئله ۳ - تاخیر انداختن احرام از میقات جائز نیست ، مثلا کسی که می خواهد حج و یا عمره را بجای آورد و یا می خواهد داخل مکه شود جائز نیست در حال اختیار بدون احرام از میقات بگذرد، بلکه احتیاط آن است که حتی از محاذی میقات نیز نگذرد هر چند که سر راه خود میقاتی دیگر در پیش داشته باشد، بنابراین اگر از میقات محرم نشده باشد واجب است برگردد به میقات و احرام ببندد بلکه احتیاط آن است که برگردد هر چند در پیش رویش میقاتی دیگر باشد، و اما قصد

مناسکی (برای حج یا عمره) ندارد و نمی‌خواهد داخل مکه شود مثلاً در نقطه‌ای داخل حرم و خارج مکه کاری دارد، واجب نیست احرام ببندد.

مسئله ۴ - اگر عمداً و با علم احرام از میقات تاخیر بیندازد و سپس بخاطر تنگی وقت و یا عذری نتواند به میقات برگردد و در پیش روی هم میقاتی نباشد احرام و حجش باطل است و واجب است در صورتی که مستطیع بوده سال بعد حج را بیاورد، و اما اگر مستطیع نبود واجب نیست هرچند که بخاطر ترک احرام گناه کرده است.

مسئله ۵ - اگر مریض باشد و نتواند لباس خود را درآورده دوجامه احرام رابه تن کند کافی است اینکه نیت احرام نموده تلبیه بگوید، البته همینکه عذرش از بین رفت باید جامه را بکند و لباس احرام را بپوشد و دیگر واجب نیست به میقات برگردد.

مسئله ۶ - اگر بخاطر بیماری یا بیهوشی و عذر دیگری مثل آنها نتواند از میقات محرم شود در نتیجه بدون احرام از میقات بگذرد، هرزمان که عذرش برطرف شد واجب است به میقات برگردد و اگر نتوانست در همانجائیکه هست احرام می‌بندد، و نزدیکتر به احتیاط آنست که بهر مقدار که می‌تواند به سمت میقات برگردد هرچند که واجب نبودن این اقوی است، بلکه اگر به داخل حرم رسیده باشد حتی الامکان به خارج حرم برمیگردد و اگر ممکن نبود همانجا که هست محرم می‌شود و بهتر و نزدیکتر به احتیاط آن است که به هر مقدار که می‌تواند به طرف خارج حرم نزدیکتر شود، در جائی هم که ترک احرام به خاطر فراموشی و یا ندانستن حکم و یا جهل به موضوع (مثلاً جهل به موضوع میقات) بوده و همچنین در فرضی که بنای انجام مناسک نداشته و بعد از گذشتن از میقات با به سمت آن برگردد و اگر احرام را فراموش کند و تا آخر اعمال عمره آنرا نیاورد و جبرانش نیز برایش ممکن نباشد صحت عمره اش بعید نیست لکن نزدیکتر به احتیاط آنست که بگوئیم باطل است

و اگر تا آخر اعمال عمره و حج به یاد نیاورد حج و عمره اش صحیح است.

گفتار در کیفیت احرام :

در هنگام بستن احرام سه چیز واجب است :

اول : قصد کردن ، نه به معنای داشتن نیست احرام بلکه به این معنا که معین کند این احرامش برای کدامیک از مناسک است بنابراین اگر مثلاً به قصد عمره (و یا حج) احرام ببندد و تلبیه بگوید محرم می شود و احکام احرام بر آن مترتب می گردد، واما اگر عنوان عمره یا حج را قصد نکند و تنها احرام را نیت کند احرامش صحیح نیست زیرا معقول نیست که قصد احرام تحقیق دهنده عنوان احرام باشد، چه اینکه عمداً نیت عمره یا حج را نکرده باشد و چه سهواً و چه بخاطر ندانستن حکم در نتیجه مناسکی هم که با چنین احرامی انجام داده در صورت عمد باطل است و اما در صورت سهو و جهل باطل نمیشود و واجب است دوباره احرام را از میقات (اگر ممکن بود) تجدید کند و اگر ممکن نبود از هر جا که ممکن است که تفصیل آن گذشت.

مسئله ۱ - در نیت احرام مانند سایر عبادات دو چیز معتبر است یکی قربت (به اینکه اولاً عمل را به نیت تقرب به خدا

بیاورد و ثانیاً خالصاً لوجه الله باشد) و دیگر خلوص که بانبودن آن دو و یا یکی از آن دو احرام باطل است و باید این دو امر مقارن با شروع در احرام محقق باشد پس اگر در حین شروع محقق نباشد و در اثناء حاصل شود کافی نیست و اگر آن دو را ترک کرده باشد واجب است احرام خود را تجدید کند.

مسئله ۲ - در نیت معتبر است که معین کند که این احرامش برای حج است و یا برای عمره ، برای تمتع است و یا قران

یا افراد، برای خودش است و یا نیابت از غیر است ، برای حجه الاسلام است یا حج نذری یا مستحبی ، بنابراین اگر بدون تعیین

نیت کند و تعیین آنرا موکول به بعد نماید احرامش باطل است و اما نیت وجه واجب نیست مگر وقتی که تعیین متوقف بر آن باشد (مثلا نذر کرده باشد انجام حج وجبی را به جهت وجوب آن) و در نیت معتبر نیست که آنرا به زبان بگوید و یا در دل خود خطور دهد.

مسئله ۳ - در احرام معتبر نیست که به طور تفصیل و یا اجمال قصد کند ترک محرمات را، حتی اگر قصد ارتکاب بعضی از آنها را داشته باشد ضرری به احرامش نمی زند، بلکه اگر قصد داشته باشد کاری که حج را باطل می کند انجام دهد احرامش باطل است چون با قصد حج نمی سازد.

مسئله ۴ - اگر بعد از بستن احرام فراموش کند چه عنوانی را در نیت معین کرده حج را و یا عمره را، در صورتی که صحت واقعی مختص به یکی از آنها باشد نیت خود را به همان عنوان صحیح تجدید می کند و در جائی که عدول از یکی به دیگری جائز باشد نیت را عدول می دهد و عملش صحیح می شود، و اگر هر دو عنوان صحیح است ولی عدول از یکی به دیگری جائز نیست اگر ممکن است و حرجی نیست طبق قواعد اجمالی عمل می کند و اگر عمل بر طبق قواعد علم اجمالی بدون حرج ممکن نبود، به حسب امکانش و به مقداری که حرج لازم نیاید رفتار می نماید.

مسئله ۵ - اگر در نیت خود بگوید احرام می بندم به حجی که فلانی به آن حج محرم شده اگر بداند که او به چه حجی محرم شده احرامش صحیح است، و اما اگر نداند حجش باطل است.

مسئله ۶ - اگر حج یا عمره ای که به حسب اصل شرع به گردش آمده نوع معینی بوده باشد و او غیر آنرا نیت کند باطل است، و اما اگر آن چه به عهده اش آمده با نذر و شبه نذر واجب شده باشد و او غیر آنرا نیت کند باطل نمی شود، و اگر در دل نوع معینی را نیت کند و در زبان نوعی دیگر را بگوید معیار همان نوعی است که در دل نیت کرده، و اگر مشغول

مناسک نوعی معین باشد و در اثناء شک کند در اینکه هنگام احرام همانرا نیت کرده.

مسئله ۷ - اگر از روی جهل بجای عمره تمتع حج تمتع را نیت کند اگر مقصود او این بوده که برای همان عملی محرم می شود که دیگران برای آن محرم می شوند و خیال می کرده که آنچه بار اول باید برایش احرام بست نامش حج است عمل او ظاهرا صحیح است و بعنوان عمره واقع می شود و اما اگر خیال کند که در تمتع حج مقدم بر عمره است و محرم به احرام حج آن بشود به این نیت که از آنجا به عرفات برود و اعمال حج را تمام نموده آن گاه برای عمره اش احرام ببندد احرامش باطل است و واجب است آن را تجدید کند، و اگر ممکن است در میقات و اگر ممکن نیست در جائی که تفصیل آن در ترک احرام گذشت.

دوم از واجبات احرام گفتن لبیک های چهارگانه است و صورت آن بنا بر قول صحیح تر چنین است: **لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک** این حداقلی است که اگر بگوید محرم می شود و احرامش هم صحیح است ولی نزدیکتر به احتیاط و بهتر آن است که دنبال آن اضافه کند: **ان الحمد و النعمه لک و الملک لا شریک لک لبیک** و از این هم به احتیاط نزدیکتر آن است که بعد از آن بگوید: **لبیک اللهم لبیک ان الحمد و النعمه لک و الملک لا شریک لک لبیک**

مسئله ۸ - واجب است تلبیه ها را بر وجه صحیح اداء کند یعنی کلمات آن بر طبق قواعد عربی به زبان آورد، پس اگر غلط اداء کند با اینکه می تواند صحیح را هر چند از راه یادگیری و یا تلقین بیاورد کافی نیست و اما اگر برایش ممکن نیست احتیاط واجب آنست که جمع کند بین آوردن تلبیه به هر نحوی که میداند و آوردن ترجمه آن به زبان مادریش و بهتر آن است که علاوه بر این نائب هم بگیرد، و کسی که قدرت بر اداء تلبیه بطور صحیح دارد و صحیح نیست به ترجمه آن اکتفاء کند، و کسی که لال است با انگشتان خود اشاره می کند و زبان را نیز به حرکت درمی آورد و بهتر آن است که علاوه بر این

نائب هم بگیرد، و تلبیه کودک غیر ممیز را دیگری می گوید.

مسئله ۹- احرام عمره و حج تمتع و احرام حج افراد و عمره مفرده منعقد نمی شود مگر با گفتن تلبیه ، تنها حج قران است که در آن مکلف مخیراست بین گفتن تلبیه و اشعار و یا تقلید، اشعار مخصوص به شتر است و اما تقلید مشترک بین شتر و سایر انواع هدی است ، و در شتر نیز بهتر آنست که آنرا هم اشعار کنند و هم تقلید، بنابراین احرام حج قران به یکی از سه راه منعقد می شود.

۱- گفتن تلبیه

۲- اشعار: یعنی کوهان شتر را بخون آن آلوده کردن

۳- تقلید: یعنی نعلی را به گردن حیوان بستن . لکن نزدیکتر به احتیاط آن است که با اشعار و تقلید نیز تلبیه را ضمیمه کند و احتیاط واجب بر کسی که حج قران انجام می دهد این است که تلبیه را بگوید، هرچند که منعقد شدن احرامش موقوف به آن نیست پس گرفتن تلبیه برای او واجب است از باب احتیاط.

مسئله ۱۰- اگر تلبیه را فراموش کند واجب است به مقیات برگردد و آن را تدارک کند، و اگر برگشتنش ممکن نبود بنا بر احتیاط واجب اگر نگوئیم بنا بر اقوی باید همان تفصیلی که در مسئله ترک احرام گذشت رعایت کند و اگر قبل از تلبیه عملی را انجام دهد که در حال احرام موجب کفاره است کفاره بعهدہ اش نمی آید چون هنوز احرامش منعقد نشده و جز با تلبیه منعقد نمی شود.

مسئله ۱۱- گفتن تلبیه یکبار واجب است بله بیش از یکبار گفتن و تکرار آن به هر مقدار که بتواند مستحب است

مخصوصا در دنبال هر نماز واجب و نافله و بالا رفتن از بلندیها و پائین آمدن به دره ها و در آخر شب و هنگام بیدار شدن و

موقع سوار شدن و هنگام ظهر و برخوردن به سواره ای که می آید و در هنگام سحر.

مسئله ۱۲ - احتیاط آن است که کسی عمره تمتع انجام می دهد هنگام دیدن خانه های مکه تلبیه راقطع کند و احتیاط آن

است که اگر شهر بزرگ شده باشد همین که خانه های مکه راز دور مشاهده کرد تلبیه را قطع کند و کسی که عمره مفرده

را می آورد اگر از خارج حرم به طرف مکه می آید تلبیه را هنگام داخل شدن در حرم قطع کند و اگر برای بستن احرام از

مکه خارج شده تا هنگام دیدن کعبه تلبیه را ادامه داده وقتی کعبه را دید آنرا قطع کند، و کسی که برای حج احرام بسته هر

نوع حجی که باشد درظهر روز عرفه تلبیه راقطع می کند و احتیاط آن است که بگوئیم قطع تلبیه (در دو فرض

اخیر) وظیفه ای است و جوبی به استحبابی.

مسئله ۱۳ - ظاهرا در تکرار تلبیه لازم نیست آنرا به همان نحو که در هنگام انعقاد احرام معتبر بود بگوید، بلکه همین مقدار

کافی است که بگوید، لبیک اللهم لبیک بلکه بعید نیست که تکرار کلمه (لبیک) نیز کافی باشد.

مسئله ۱۴ - اگر بعد از گفتن تلبیه شک کند در اینک آنرا صحیح انجام داده یانه بنا را بر صحت می گذارد، ولی چنانچه بعد

از نیت و پوشیدن جامه احرام شک کند در اینکه تلبیه گفته یا نه بنابراین می گذارد که نگفته (البته این تا زمانی است که

در میقات قرار دارد) اما بعد از گذشتن از میقات و مخصوصا بعد از اشتغال بکارهایی که بعد از احرام باید انجام داد، اگر چنین

شکی کند بنابراین بگذارد که آنرا گفته.

مسئله ۱۵ - اگر عملی مرتکب شود که کفاره می آورد سپس شک کند در اینکه بعد از تلبیه مرتکب شده تا کفاره به

گردنش آمده باشد، و یا قبل از تلبیه تا واجب نشده باشد، کفاره بر او واجب نیست چه اینکه به تاریخ تلبیه و در تاریخ آن

عمل هر دو جاهل باشد و چه به تاریخ یکی از آن دو جاهل باشد.

سوم از واجبات احرام پوشیدن دو جامه احرام بعد از کندن کلیه جامه هائی که پوشیدن بر محرم حرام است بدین ترتیب که یکی از آن دو جامه را مانند لنگ به کمر می بندد و دیگری را چون عبا بدوش می اندازد. و اقوی آن است که پوشیدن دو جامه احرام شرط تحقق احرام نیست بلکه واجبی تعبدی است و ظاهراً در پوشیدن آن دو جامه کیفیت خاصی معتبر نیست بنابراین می تواند به هر نحوی که می خواهد یکی را لنگ و دیگری را سردوشی کند چه اینکه دوطرف آنرا رها سازد و یا دامنه راست آنرا به دوش چپ و چپ آنرا بدوش راست بیندازد و یا به طرز دیگری آنرا بپوشد، چیزی که هست نزدیکتر به احتیاط آن است که آنرا به طرز متعارف بپوشد و همچنین احتیاط آن است که لباس احرام را با چیزی و حتی یکی را به دیگری گره نزند و با سوزن و سنجاقی نبندد هرچند که اقوی جواز همه اینها است تا جائی که از صورت لنگ و رداء بیرون نشود، بله این احتیاط که لنگ را به گردن خود گره نزند را نباید ترک کند و در اندازه این دو جامه همین مقدار که مسمای آن به عمل آید کافی است هرچند که بهتر و به احتیاط نزدیکتر این است که لنگ به مقداری بلند باشد که از ناف تا زانو را بپوشاند و رداء شانه ها را در خود جای دهد.

مسئله ۱۶ - احتیاط واجب آن است که نباید به یک جامه بلند که یک طرف آن رالنگ و طرف دیگرش را رداء کند اکتفاء نماید مگر در صورت ضرورت و اگر ضرورت در اثناء عمل برطرف شد باید دو جامه بپوشد، و همچنین احتیاط آن دو را انجام داده باشد باید دوباره بعد از پوشیدن آن دو را اعاده کند، و احتیاط آن است که در پوشیدن احرام نیت و قصد تقرب داشته باشد و اما در کندن جامه نیت نیمه معتبر نیست هرچند که بهتر و به احتیاط نزدیکتر آن است که در هنگام کندن جامه نیز نیت داشته باشد.

مسئله ۱۷ - اگر با علم به حکم و عمدا در پیراهن احرام ببندد عمل حرامی مرتکب شده ولی اعاده آن واجب نیست و

همچنین اگر روی دو جامه احرام و یا زیر آن پیراهن بپوشد، هرچند که اعاده کردن به احتیاط نزدیکتر است و کندن پیراهن واجب فوری است و اگر از روی نادانی و یا فراموشی در پیراهن محرم شود وقتی حکم را فهمید و یا متذکر شد واجب است آنرا بکند و احرامش صحیح است و اگر بعد از بستن احرام پیراهن را بپوشد برای کندنش لازم است آنرا پاره کند و از پائین بدن بیرون آورد بخلاف آنجائی که پیراهن محرم شده باشد که کندنش واجب است نه پاره کردنش.

مسئله ۱۸ - بر محرم واجب نیست که دائماً دو جامه احرام را بر تن داشته باشد بلکه جائز است آن دو را برای تطهیر و

تمیز کردن از تن درآورده تبدیل نماید بلکه ظاهراً جائز است که گاهی از اوقات خود را از آن دو برهنه کند.

مسئله ۱۹ - در احرام پوشیدن بیش از دو با در نظر داشتن شرائط اشکالی ندارد هرچند که اضطراری هم در بین نباشد.

مسئله ۲۰ - در دو جامه احرام شرط آن است که از چیزهایی باشد که نماز در آن جائز است پس احرام با پارچه ابریشمی یا

جامه ای که از حیوان حرام گوشت درست شده یا جامه غصبی یا جامه متجنس به نجاستی که در نماز عفو نشده جائز

نیست، بلکه احتیاط آن است که زنان نیز با پارچه ابریشمی خالص احرام نبندد بلکه احتیاط برای زنان آن است که تا آخر

احرام لباس حریر نپوشد.

مسئله ۲۱ - احرام بستن در لنگی نازک که بدن نما باشد جائز نیست و بهتر آن که رداء نیز اینطور نازک نباشد.

مسئله ۲۲ - بر زنان پوشیدن دو جامه احرام واجب نیست پس برای آنان جائز است که در جامه دوخته شده احرام ببندد.

مسئله ۲۳ - احتیاط واجب آن است که دو جامه احرام را اگر به نجاستی که معفو عنه نیست متنجس شود تطهیر نماید و یا

عوض کند، چه در اثناء عمل باشد یا نباشد و احتیاط آن است که بدن نیز اگر در حال احرام نجس شود در تطهیر آن مبادرت

نماید، ولی اگر تطهیر نکند احرامش باطل نمی شود و کفاره ای هم بر عهده اش نخواهد بود.

مسئله ۲۴ - نزدیکتر به احتیاط آن است که جامه احرام از جنس پوست نباشد هر چند که بعید نیست در صورتی که صدق جامه کند جائز نباشد همچنانکه لازم نیست بافته ای باشد پس احرام بستن در نمود در صورتی که جامه احرام بر آن صادق باشد صحیح است.

مسئله ۲۵ - اگر بخاطر سرما و مانند آن ناگزیر از پوشیدن قبا با پیراهن شود پوشیدن آن جائز می شود لکن واجب است آنرا پائین و بالا بپوشد یعنی با دامن آن سینه خود را گرم کند و با سینه آن پائین تنه خود را و آنرا به تن نکند بلکه ردای خویش قرار دهد بلکه نزدیکتر به احتیاط آن است که پشت و رو استعمالش کند. و در مورد پیراهن نیز واجب است آنرا ردای خود نموده بر تن نکند، بله اگر جز با پوشیدن آن دو ضرورت برطرف نمی شود پوشیدن آن دو جائز است.

مسئله ۲۶ - اگر هنگام احرام بستن عالما و عامدا دو جامه احرام را نپوشید و یا جامه ای دارای دوخت بپوشد معصیت کرده ولی احرامش صحیح است و در صورتی که با عذر بوده معصیت هم نکرده.

مسئله ۲۷ - در صحت احرام طهارت از حدث اصغر و حدث اکبر شرط نیست پس بدون وضو و در حال جنابت و حیض و نفاس هم احرام صحیح است.

گفتار در چیزهایی که باید در حال احرام ترک شود

محرمات از این تروک چیز است : اول : شکار کردن حیوان صحرائی و خوردن گوشت آن (هرچند که شخص بدون احرام آن را شکار کرده باشد) و نیز اشاره و راهنمایی به شکارچی و راه را بر شکار بستن و ذبح نمودن جوجه و تخم مرغ را از بین بردن حرام است بنابراین اگر محرم حیوانی را ذبح کند بنابر مشهور آن حیوان میته خواهد شد و احوط نیز همین است مرغان و همچنین ملخ نیز به حکم صید صحرائی است و احتیاط آن است که محرم زنبور هرزه و زنبور عسل را نیز نکشد

مگر آنکه قصد نیش زدن داشته باشد و در شکار احکام بسیاری هست که چون مورد ابتلاء نبود متعرض آن ها نشدیم.

دوم: معاشرت با زنان است چه عمل زناشوئی با آنان و یا بوسیدن و چه لمس کردن و چه نظر انداختن به شهوت بکله هر نوع لذت بردن و کامگیری از آنان ممنوع است.

مسئله ۱ - اگر در حال احرام عمره تمتع جماع کند، چه از جلو و چه از عقب و چه با زن و چه با مرد در صورتی که عالما باشد ظاهرا عمره اش باطل نمی شود و تنها کفاره بعهد اش می آید، لکن نزدیکتر به احتیاط آن است که اگر این عمل قبل از سعی بین صفا و مروه بوده عمل را تمام کند و دوباره آنرا انجام دهد، و اگر برای عمره مجدد وقت ندارد و از این هم نزدیکتر به احتیاط آن است که سال بعد نیز حج تمتع را اعاده کند و اگر این عمل بعد از سعی بوده تنها کفاره بگردنش می آید و این کفاره بنا بر احتیاط یک شتر است چه اینکه مرتکب آن عمل فقیر باشد و چه غنی.

مسئله ۲ - اگر این گناه را عالما و عامدا در احرام حج مرتکب شود چنانچه قبل از وقوف به عرفات بوده حشش بدون اشکال باطل است و اگر بعد از آن وقوف در مشعر بوده بنا بر اقوی باطل است، پس در این دو صورت باید عمل را تمام نموده سال بعد دوباره آنرا بیاورد و نیز کفاره ئی که عبارت است از یک شتر ذبح کند و اگر بعد از وقوف به مشعر بوده در صورتی که هنوز بیش از نیمی از طواف نساء را انجام نداده حشش صحیح است و تنها باید کفاره بدهد و اگر بعد از تجاوز از نصف طواف بوده حشش صحیح است و بنا بر اصح کفاره ای هم بر او واجب نیست.

مسئله ۳ - اگر از روی شهوت زنی را ببوسد کفاره اش یک شتر است و اگر بغیر شهوت باشد یک گوسفند هر چند که در اینجا نیز نزدیکتر به احتیاط ذبح شتر است و اگر از روی شهوت به همسر خود نگاه کند و منی از او خارج شود کفاره اش بنا بر مشهور یک شتر است و اگر بدون شهوت باشد چیزی بر او نیست و اگر به غیر همسرش نگاه کند و منی از او خارج شود

احتیاط آن است که در صورت امکان شتری کفاره بدهد، و اگر امکان ندارد یک گاو و اگر نه یک گوسفند و اگر غیر همسر را از روی شهوت لمس کند و منی از وی خارج شود باید کفاره بدهد که نزدیکتر به احتیاط یک شتر است و کافی بودن گوسفند خالی از قوت نیست و اگر منی از او خارج نشود کفاره اش گوسفند است.

مسئله ۴ - اگر با همسرش که در حال احرام جماع کند در صورتی که همسرش را وادار کرده باشد چیزی بر همسرش نیست و خود او باید دو کفاره بدهد و اگر همسرش نیز پذیرا و راضی بوده او باید کفاره خودش را بدهد شوهر هم کفاره خود را.

مسئله ۵ - هر عملی که موجب کفاره است اگر از روی جهل یا غفلت و یا فراموش کردن حکم سرزده باشد حج و عمره را باطل نمی کند و چیزی به گردن مرتکب نمی آید.

سوم: از محرمات احرام اجراء عقد نکاح: چه برای خودش باشد و چه برای غیر هرچند که آن غیر در حال احرام نباشد، و همینطور شهادت بر عقد و اقامه شهادت بر عقد بنا بر احتیاط اگر چه آن را در غیر احرام متحمل شده باشد هر چند بعید نیست جواز آن، اگر محرم برای خودش در حال احرام عقد کند آن نیز بر او حرام ابدی می شود در صورتی که علم به حکم داشته باشد ولی اگر جاهل به حکم بوده عقد باطل است ولی حرام ابدی نمی شود گرچه نزدیکتر به احتیاط حرام ابدی است مخصوصا در صورتی که با او مقاربت هم کرده باشد.

مسئله ۶ - در حال احرام خواستگاری کردن جائز است ولی نزدیکتر به احتیاط ترک آن است و اما رجوع در طلاق رجعی در حال احرام اشکالی ندارد.

مسئله ۷ - مرد محل اگر زنی را که در احرام است به عقد خود درآورد احتیاط واجب آن است که با او جماع و امثال

آنرا انجام ندهد، و با طلاق از او مفارقت کند و اگر حکم مسئله را می دانسته باید او را طلاق دهد و ابدابا او ازدواج نکند.

مسئله ۸ - اگر شخصی زنی را برای محرمی عقد کند و محرم با آن زن جماع کند، در صورتی که هر سه (یعنی محرم و زن و عاقد) حکم مسئله را می دانسته هر سه باید کفاره بدهند و کفاره هر یک شتری است و اگر با او جماع نکرده باشد بر هیچیک کفاره نیست و در این مسئله فرقی نیست بین اینکه عاقد و زن هر دو محل باشند یا هر دو محرم باشند و اگر از این سه نفر بعضی حکم را می دانسته و بعضی نمی دانسته اند تنها آنکه دانای به حکم بوده کفاره می دهد و چیزی بر جاهل نیست.

مسئله ۹ - ظاهراً در احکامی که گفته شد فرقی بین عقد دائم و عقد انقطاعی نیست.

چهارم: از محرّمات احرام بیرون آوردن منی از خود است چه با دست صورت بگیرد و چه به وسیله دیگری، که اگر چنین کند باید یک شتر کفاره دهد، و بنا بر احتیاط بخاطر این عمل باطل می شود هر آنچه را که جماع آن را باطل می کرد، بهمان تفصیلی که گذشت.

پنجم: عطر زدن و استعمال بوی خوش: هر نوعی که باشد حتی کافور به هر نحو که باشد چه بنحو رنگ کردن و یا مالیدن و یا بخور دادن، بر بدن باشد یا لباس، و برای محرم جائز نیست جامه ای که دارای بوی خوش است بپوشد و چیز خوشبو چون اجتناب زعفران را بخورد، و اما زنجبیل و دارچین اقوی عدم حرمت آن است هر چند که اجتناب از خوردن آنها به احتیاط نزدیکتر است.

مسئله ۱۰ - بر محرم واجب است که از خوردن انواع ریحانها یعنی هر گیاهی که بوی خوش داشته باشد اجتناب کند مگر بعضی از اقسام بیابانی آن مانند خزامی (نسترن) که به طوری که گفته شده گل آن خوشبوترین گل است و مثل بو مادران

و در منه و اذخر و از عطریات بوی خوشی که به کعبه می مالند) به نام خلوق کعبه (استثناء شده ، ولی این حکم برای ما مجهول است و لذا نزدیکتر به احتیاط آن است که محرم از بوئیدن آنچه به کعبه مالیده اند نیز اجتناب کند.

مسئله ۱۱ - اجتناب از میوه های خوشبو چون سیب و پرتقال واجب نیست ، نه از خودش و نه از بوئیدن آن هر چند که اجتناب از بوئیدن آن به احتیاط نزدیکتر است .

مسئله ۱۲ - بوی خوشی که از بازار عطر فروشان صفا و مروه به شام می رسد استنناث شده پس بوئیدن آن جائز است .

مسئله ۱۳ - اگر محرم ناگزیر از پوشیدن و یا خوردن و نوشیدن چیزی که بوی خوش دارد بشود واجب است بینی خود را بگیرد، و جائز نیست بینی خود را از بوی بد بگیرد بلکه می تواند از کنار آن فرار کند و دور شود.

مسئله ۱۴ - فروختن عطر و خریدن و بررسی کردن آن برای محرم اشکال ندارد لکن واجب است که از بوئیدن آن اجتناب کند .

مسئله ۱۵ - کفاره استعمال بوی خوش بنا بر احتیاط یک گوسفند است اگر استعمال بوی خوش را تکرار کند چنانچه بین دو استعمال کفاره ای فاصله شده باشد کفاره نیز تکرار می شود، و گرنه تکرار نمی شود مگر آنکه استعمال در اوقات مختلف صورت گرفته باشد که بنا بر احتیاط کفاره تکرار می گردد، و اگر در یک زمان تکرار شود بعید نیست که دادن یک کفاره کافی باشد .

ششم : از محرّمات احرام پوشیدن لباس دوخته است : مانند پیراهن و شلوار و قبا، اینها که بر خصوص مردان حرام است بلکه جائز نیست پوشیدن چیزی که شبیه به دوخته است مانند پیراهن بافته شده و لباس ساخته شده از نمد و احتیاط واجب آن است که از پوشیدن چیزی هم که چون شبکلاه و بند شلوار دوخت اندکی دارد اجتناب شود، بلکه همین دوخته که برای

حمل و نقل نقدینه مورد استفاده قرار می گیرد استثنا شده.

مسئله ۱۶ - اگر برای بستن فتق خود محتاج به فتق شد که دارای دوخت است پوشیدنش جائز است لکن احتیاط آن است که كفاره بدهد، و اگر ناچار از پوشیدن جامه دارای دوخت نظیر قبا و امثال آن شود پوشیدنش جائز است ولی باید كفاره بدهد.

مسئله ۱۷ - برای زنان پوشیدن جامه دوخت دار به هر نحو که باشد جائز است بله پوشیدن قفازین (یعنی دستکش) برای آنان جائز نیست.

مسئله ۱۸ - كفاره پوشیدن جامه دوخته شده یک گوسفند است. پس اگر محرم چند نوع جامه دارای دوخت بپوشد برای هر یک جامه یک گوسفند باید ذبح کند، و اگر قبل از پوشیدن چند نوع جامه را داخل هم کند و آنگاه همه را به یکباره بپوشد احتیاط واجب آن است که باز برای هر جامه یک گوسفند قربانی کند و اگر در پوشیدن چند جامه ناچار شود پوشیدن آن جائز می شود ولی كفاره آنها ساقط نمی گردد.

مسئله ۱۹ - اگر محرم جامه دوخت داری چون پیراهن بپوشد و كفاره اش را بدهد و سپس آنرا از تن درآورده دوباره بپوشد، و یا پیراهن دیگر به تن کند كفاره ای دیگر به عهده اش می آید، و اگر از یک نوع جامه دوخته متعدد بپوشد مثلا چند پیراهن یا چند قباء روی هم بپوشد احتیاط آن است که كفاره را نیز متعدد بدهد هر چند که این عمل وی در یک جلسه صورت گرفته باشد.

هفتم: از محرمات احرام سرمه کشیدن است در صورتی که زینت شمرده شود هر چند که محرم با اینکار خود قصد زینت کردن خود را نداشته باشد، و احتیاط در ترک مطلق سرمه ایست که زینت حساب شود این احتیاط را ترک نکند، و اما اگر

بوی خوش داشته باشد اقوی حرمت آن است.

مسئله ۲۰ - حرمت سرمه کشیدن اختصاص به زنان ندارد بلکه بر مردان نیز حرام است.

مسئله ۲۱ - در سرمه کشیدن کفاره نیست لکن اگر دارای بوی خوش باشد احتیاط واجب دادن کفاره است.

مسئله ۲۲ - اگر محرمی ناچار از کشیدن سرمه شود جائز می شود.

هشتم : از محرّمات احرام : نظر کردن در آئینه است و در این حکم فرقی بین زن و مرد نیست و نیز در ارتکاب آن کفاره

نیست لکن مستحب است که بعد از نظر کردن تلبیه بگوید، و احتیاط آنست که بطور از نظر کردن در آینه اجتناب کند

هرچند به منظور آرایش نباشد.

مسئله ۲۳ - نظر کردن در اجسام صیقل دار و آب صافی که عکس هر چیز در آن می افتد اشکال ندارد، و همچنین نگاه

کردن با عینک اگر زدن آن به منظور زینت نباشد بی اشکال است و در غیر اینصورت اشکال دارد.

نهم : از محرّمات احرام : پوشیدن هر آن چیزی که روی پای انسان را بپوشاند: چکمه و جوراب و غیر آن ، البته این حکم

مخصوص به مردان است و بر زنان حرام نیست ، و در پوشیدن چنین چیزی کفاره نیست و اگر محرم ناگزیر از پوشیدن آن

شود احتیاط آن است که روی آن را پاره کند.

دهم : فسوق : فسوق تنها شامل دروغ نمی شود بلکه فحش و مفاخره رانیز شامل است و در ارتکاب آن کفاره ای نیست

بلکه تنها واجب است از آن توبه کند و مستحب است چیزی را به عنوان کفاره بدهد که بهتر کشتن یک گاو است.

یازدهم : جدال : جدال عبارت است از گفتن **والله و بلی و الله** (نه به خدا و آری به خدا) و یا هر کلمه و لغتی که مرادف این

معنی باشد به هر زبانی که باشد و منظور گوینده از گفتن آن اثبات و یا انکار مطلبی باشد و سوگند چه به لفظ جلال یعنی

کلمه (الله) باشد و چه به لفظ دیگر مرادف آن جدال است، و احتیاط آن است که سایر اسماء خدای تعالی مانند رحمن و رحیم و خالق آسمانها و امثال آنها نیز ملحق به لفظ جلاله بدانیم و اما قسم خوردن به غیر اسماء الهی از سایر مقدسات ملحق به جدال نیست.

مسئله ۲۴ - اگر محرم در جدال خود صادق باشد در سوگند بار اول و دوم کفاره بعهدہ اش نمی آید ولی در سوگند سوم یک گوسفند باید قربانی کند، و اما اگر صادق نباشد و گوسفند و در دو سوگند یک گاو و برای سه سوگند شتر قربانی کند بلکه این خالی از قوت نیست.

مسئله ۲۵ - اگر به دروغ جدال کند و کفاره بدهد و سپس برای نوبت دوم جدال کند بعید نیست که تنها یک گوسفند واجب شود نه گاو، و اگر دوبار جدال کند یک گوسفند است، و اگر در همین فرض دوباره جدال کند کفاره اش یک گاو دیگر است نه شتر.

مسئله ۲۶ - اگر در جدالش صادق باشد و بیش از سه بار جدال کند کفاره اش یک گوسفند است، بله اگر بعد از سه نوبت کفاره بدهد و مجدداً سه نوبت یا بیشتر جدال کند کفاره ای دیگر بعهدہ اش می آید، و اگر کاذب باشد و ده بار و بیشتر جدال کند کفاره اش یک شتر است، بله اگر سه نوبت یا بیشتر کفاره بدهد و مجدداً جدال کند کفاره اش به همان ترتیب قبلی تکرار می شود.

مسئله ۲۷ - درجائی که ضرورت اقتضاء کند که محرم به اسم جلاله سوگند یاد کند مثلاً حقی را اثبات و یا باطلی را ابطال کند سوگند بجلاله و غیر آن جایز می شود.

دوازدهم: کشتن حشرات بدن: مانند شپش و کک و امثال آن و همچنین حشرات بدن سایر حیوانات و اگر بر بدن نشسته

باشد جائز نیست آنرا از بدن بیندازد و یا بجائی نقل دهد که خودش بیفتد بلکه احتیاط آن است که حتی بجائی هم که در معرض افتادن است نقل ندهد بلکه احتیاط آنست که بجائی هم که مکان اول محفوظتر از آن است نقل ندهد و بعید نیست که در کشتن آن ها کفاره ای نباشد لکن نزدیکتر به احتیاط آن است که یک مشت گندم صدقه دهد.

سیزدهم: پوشیدن انگشتر به منظور زینت است پس اگر منظورش استحباب و ثواب بردن باشد و یا منظورش استفاه از خاصیتی باشد که برای آن ذکر کرده اند اشکالی ندارد و احتیاط واجب آن است که استعمال حناء به قصد زینت را ترک کند بلکه احتیاط آن است که اگر زینت شمرده می شود از استعمال آن خودداری نماید هرچند که خود قصد زینت را نداشته باشد بلکه حرمت استعمال در این دو صورت خالی از وجه نیست، و اما اگر قبل از احرام به قصد زینت و یا بدون آن حنا استعمال کرده و سپس محرم شده باشد اشکالی ندارد هرچند که رنگ آن باقی مانده باشد. در پوشیدن انگشتر و استعمال حناء کفاره ای نیست هرچند که احرام است.

چهاردهم: پوشیدن زیورآلات برای زنان است: اگر پوشیدن چیزی زینت شمرده شود احتیاط آن است که پوشیدن آنرا ترک کند هرچند که قصد زینت نداشته باشد بلکه حرمت آن خالی از قوت نیست و اما زیوری که قبل از بستن احرام همیشه استفاده می کرده اشکالی ندارد واجب نیست آنرا درآورد لکن نشان دادن آن به مردان حتی به همسرش حرام است و پوشیدن زیور هرچند حرام است ولی کفاره در آن نیست.

پانزدهم: مالیدن روغن بر بدن است هرچند که بوی خوش نداشته باشد بلکه استعمال آن در صورتی که بوی خوش داشته باشد و بوی آن تا زمان بستن احرام باقی بماند حرام است و اما در صورت اضطراب اشکال ندارد و همچنین خوردن روغن در صورتی که بوی خوش نداشته باشد بر محرم حرام نیست و اما اگر بوی خوش داشته باشد کفاره دارد و

کفاره استعمال آن یک گوسفند است که حتی در صورت اضطرار نیز باید ذبح کند و اما اگر بوی خوش نداشته باشد چیزی بعهده اش نمی آید.

شانزدهم: برطرف کردن موی بدن است چه کم باشد و چه زیاد حتی برطرف کردن یک دانه موی را سر و رویش و سایر بدن حرام است چه به تراشیدن باشد و چه به کندن و یا به وسیله دیگر نظیر نوره چه از بدن خودش باشد و چه از بدن غیر هر چند که آن غیر محرم نباشد.

مسئله ۲۸ - برطرف کردن موی بدن در حال ضرورت چون دفع شپشی که در آن لانه کرده و دفع موئی که در چشم روئیده و حدقه را آزار می دهد اشکال ندارد، و همچنین در افتادن موی سر و صورت در هنگام وضو اگر قصد برطرف کردن آنرا نداشته اشکالی نیست.

مسئله ۲۹ - کفاره تراشیدن سر در صورت غیر ضرورت بنا بر احتیاط یک گوسفند است بلکه وجوب آن بعید نیست و اما در حال ضرورت عبارت است از دادن دوازده مد طعام به شش نفر مسکین به هر مسکین دو مد و یا ذبح یک گوسفند و یا گرفتن سه روز روزه است و احتیاط آن است که چنانچه موی سر را به نحو دیگری غیر از تراشیدن ازاله کند کفاره تراشیدن را بدهد.

مسئله ۳۰ - کفاره کندن میو زیر دو بغل یک گوسفند است و احتیاط آن است که این کفاره را در کندن موی یکی از دو زیر بغل نیز بدهد، و اگر دست به موی خود بکشد و یا دانه موی یا بیشتر بیفتد احتیاط آن است که یک کف طعام صدقه بدهد.

هفدهم: پوشاندن سر: با هر چیزی که سر را بپوشاند هر چند گیاه یا حناء و یا گل و امثال آن باشد که بنا بر احتیاط باید از آن

اجتناب شود، بلکه احتیاط آن است که قسمتی چیزی روی سر خود به نحوی که سر را بپوشاند نگذارد، و پوشاندن قسمتی از سر حکم پوشاندن همه آن را دارد، و ظاهراً گوشها جزء سر است و جائز نیست آنها را بپوشاند ولی بند مشک و دستمالی که هنگام سردرد به سر می بندد از این حکم مستثنا است.

مسئله ۳۱ - فرو بردن سر در آب و مایعات دیگر جائز نیست، بلکه فرو بردن بعضی از قسمتهای سر مانند گوشها در هر چیزی که آن را بپوشاند جائز نیست، و برای محرم پوشاندن سر هنگام خواب نیز جائز نیست پس اگر غفلت و یا از روی فراموشی چنین کرد فوراً باید پوشش را بردارد و مستحب است که در چنین وقتی تلبیه بگوید بلکه احتیاط در گفتن آن است، بله نهادن سر هنگام خواب بر روی متکا و امثال آن اشکال ندارد و اما پوشاندن صورت در هیچ حالی محل اشکال نیست.

مسئله ۳۲ - پوشاندن سر به هر نحوی که باشد کفاره اش یک گوسفند است و احتیاط آن است که در پوشاندن قسمتی از سر نیز همین کفاره را بدهد و نزدیکتر به احتیاط آن است که اگر این عمل را مکرر مرتکب شد کفاره را نیز مکرر بدهد هر چند که واجب نبودنش بعید نیست، مگر در صورتی که بین دوبار پوشاندن کفاره بدهد گرچه احتیاط در آن بسیار مطلوب است.

مسئله ۳۳ - کفاره وقتی واجب می شود که عمل خلاف عالماً عامداً صورت بگیرد پس اگر جاهل به حکم بوده و یا از باب غفلت انجام شده و یا آنرا فراموش نموده کفاره واجب نمی شود.

هیجدهم: از محرّمات احرام پوشاندن و نقاب آویختن زن به صورت است که حتی با بادزن هم نباید صورت را بپوشاند و احتیاط آن است که با چیز غیر متعارف چون علف و یا گل نیز آنرا نپوشاند قسمتی از صورت هم حکم همه صورت را دارد بله دست بر صورت نهادن اشکالی ندارد و نیز نهادن صورت بر بالش و امثال آن برای خواب مانعی ندارد.

مسئله ۳۴ - بر زن واجب است سر خود را برای نماز بپوشاند، و واجب است مقدار کمی از اطراف صورت را نیز به عنوان مقدمه بپوشاند لکن همینکه از نماز فارغ شد واجب است فوراً آن پوشش را از صورت بردارد.

مسئله ۳۵ - جائز است به منظور تستر از اجنبی سرانداز خود را طوری سر بیندازد که صورت و بینی بلکه تا سینه اش را بگیرد و بهتر و به احتیاط نزدیکتر این است که طوری آویزان کند که به صورت وی نچسبد و لوبه اینکه آن را با دست خود دور از صورت نگه دارد.

مسئله ۳۶ - در پوشاندن صورت و همچنین چسباندن روپوش بر صورت و فاصله نینداختن بین آن دو کفاره ای نیست هرچند که دادن کفاره در هر دو صورت به احتیاط نزدیکتر است.

نوزدهم: سایه بر سر گرفته برای مردان است نه زنان پس برای زنان جائز است به هر نحو که باشد سایه بر سر بیندازند و همچنین برای اطفال و در مسئله سایه فرقی نیست بین اینکه محرم در محمل سرپوشیده باشد به طوری که سایه بر او بیفکند یا در ماشین و هواپیما و قطار و کشتی سرپوشیده و امثال آن و یا هر مرکب دیگری باشد که بر او سایه بیندازد، و نزدیکتر به احتیاط آن است که در بین راه نیز از سایه که در اطراف او است استفاده نکند مثلاً از پهلوی محمل و در سایه آن راه نرود یا در سایه دیوار کشتی نشیند هرچند که جائز بودن آن خالی از قوت نیست.

مسئله ۳۷ - حرام بودن استفاده از سایه مخصوص بحال حرکت و پیمودن راه است که در آن فرقی میانه سواره و پیاده نیست، و اما اگر در منزلی فرود آمده مثلاً وارد منی و یاعرفات و غیر آن دو شده جائز است زیر سقف و خیمه قرار گرفته از سایه آن استفاده کند، و نیز در حال رفتن در منزل چتر بر سر بگیرد پس کسی که در منی منزل کرده جائز است برای رفتن به قربانگاه چتر بر سر بگیرد و همینطور به رمی جمرات برود، هرچند که احتیاط در ترک این عمل است.

مسئله ۳۸ - نشستن محرم در حال طی منزل در مرکبی چون عمل و ماشین سقف دار چنانچه در شب باشد خلاف احتیاط

است هرچند که جواز آن خالی از قوت نیست بنابراین اگر قرار گرفتن محرم هواپیمائی که شبانه حرکت می کند جائز است

مسئله ۳۹ - اگر به خاطر سرما و گرما و یاباران و یاعذرهای دیگر ناگزیر شود جایز است در حال حرکت از سایه استفاده

کند و باید کفاره بدهد.

مسئله ۴۰ - کفاره استفاده از سایه بنا بر احتیاط یک گوسفند است هر چند که معذور باشد و اقوی این است که یک گوسفند

در احرام عمره و یک گوسفند در احرام حج کافی است هر چند که استفاده از سایه را در آن دو مکرر مرتکب شد باشد.

بیستم : بیرون کردن خون از بدن است هر چند که به وسیله خاریدن و مسواک کردن و امثال آن باشد، و اما بیرون آوردن

خون از بدن دیگری مثلا از راه دندان کشیدن و حجامت کردن اشکال ندارد همچنانکه بیرون آوردن آن از بدن خود هنگام

حاجت و ضرورت اشکالی ندارد و در هر حال بیرون آوردن خون کفاره ندارد.

بیست و یکم : گرفتن ناخن و چیدن آن است : چه همه ناخن ها و یا بعضی از آنها، از دست باشد یا پا، باقیچی باشد یا با

چاقو و امثال آن ، و احتیاط آنست که ناخن راحتی با دندان و امثال آن کوتاه نکند، بلکه احتیاط آن است که ناخن دست

زیادی و یا انگشت زیادی را نیز نگیرد هر چند که جواز آن با علم به زیادی آن عضو بعید نیست.

مسئله ۴۱ - کفاره هر یک از ناخن های دست و پا یک مد طعام است به شرطی که عدد ناخنهای دست و پا به ده نرسد،

بنابراین اگر از دست نه ناخن و از پا نیز نه ناخن بگیرد باید هیجده مد طعام بدهد.

مسئله ۴۲ - کفاره چیدن همه ناخنهای دست یک گوسفند و همه ناخنهای پا نیز یک گوسفند است ، بله اگر همه ناخنهای

دستها و پاها را در یک مجلس بچیند کفاره مجموع آن ها یک گوسفند است مگر آنکه بعد از چیدن ناخنهای یکی کفاره آن را داده باشد و سپس ناخنهای آن دیگری را گرفته باشد که در این صورت باید یک گوسفند دیگر کفاره بدهد، و اگر همه ناخنهای یکی از آن دو و بعضی از ناخنهای آن دیگری را بچیند کفاره همه یک گوسفند است و کفاره بعضی دیگر باقیمانده برای هر انگشت یک مد طعام است و اگر همه ناخنهای یکی را در یک مجلس یا دو مجلس بچیند و همه ناخنهای دیگر را نیز در یک مجلس و یا دو مجلس دیگر بچیند باید دو گوسفند کفاره بدهد و اگر همه ناخن های دست خود را در چند مجلس بچیند یک گوسفند کفاره می دهد و همچنین است در چیدن ناخنهای پا.

مسئله ۴۳ - اگر ناخنهای دست و یا پای او کمتر از ده عدد باشد و همه را بچیند باید برای هر ناخن یک مد طعام بدهد و نزدیکتر به احتیاط آن است که گوسفندی بکشد، و اگر ناخنهای دست و یا پای او بیش از ده عدد باشد و همه را بچیند باید یک گوسفند قربانی کند و بنا بر احتیاط در صورتی هم که همه ناخنهای اصلی خود را بچیند و ناخن عضو زیادی را باقی بگذارد همین حاکم را دارد، و اگر بعضی از ناخنهای اصلی و بعضی از ناخنهای زیادی را بچیند برای هر ناخن اصلی یک مد طعام کفاره میدهد و بهتر و به احتیاط نزدیکتر آن است که برای هر یک از ناخنهای زیادی نیز یک مد طعام را بدهد.

مسئله ۴۴ - اگر ناچار شود در اینکه ناخنها و یا بعضی از آنها را بچیند جائز است و احتیاط آن است که به تفصیلی که گذشت کفاره بدهد.

بیست و دوم: کندن دندان است که بنا بر احتیاط باید از آن اجتناب کند هر چند که خونی بیرون نیاید و بنا بر احتیاط یک گوسفند کفاره بدهد.

بیست و سوم: کندن و بریدن درخت و بوته ای که در حرم روئیده باشد، بجز چند مورد که از این حکم استثناء شده:

اول : هر روئیدنی که در خانه مسکونی او (بعد از آن که خانه او شده باشد) روئیده باشد، بنابراین اگر او در خانه اش (که در داخل حرم واقع است) درختی بکارد و یا چیزی برویاند جائز است آن درخت و بوته را ریشه کن نموده و یا قطع کند و اما اگر درخت را خود او غرس نکرده باشد نزدیکتر به احتیاط آن است که از کندن آن اجتناب کند هرچند که اقوی جواز این عمل است ، و اما در مورد گیاهی که خود او آنرا نکاشته احتیاط را ترک نکند، و اگر درحرم خانه ای خریداری کند که در آن درخت و گیاه بوده جائز نیست آن را قطع کند.

دوم : درخت میوه و خرما است چه اینکه خودش روئیده باشد و یا شخصی آن را کاشته باشد. سوم : اذخر (۳) است.

مسئله ۴۵ - اگر درختی را که قطع و کندنش جائز نیست قطع کند و یا از ریشه درآورد چنانچه بزرگ باشد باید یک گاو کفاره بدهد و اگر درخت کوچک باشد بنا بر احتیاط یک گوسفند کفاره بدهد.

مسئله ۴۶ - اگر بعضی از قسمتها درختی را قطع کند اقوی آن است که قیمت آنرا کفاره بدهد و در کندن گیاه کفاره ای جز استغفار نیست.

مسئله ۴۷ - اگر محرم به طور متعارف راه خود را برود و به خاطر حرکت او گیاهی قطع شود اشکالی ندارد همچنانکه جائز است شتر خود را در صحرای حرم بچرانند و لکن خودش گیاه را برای شتر نچیند.

مسئله ۴۸ - کسی هم که در احرام نیست جائز نیست آن درخت و گیاهی که قطع آن برای محرم حرام است را قطع نماید. بیست و چهارم : پوشیدن اسلحه است که بنا بر احتیاط محرم نباید شمشیر و خنجر و طپانچه و امثال آن که جزء آلات جنگ شمرده می شود را همراه بردارد مگر آنکه ضرورت اقتضاء کند، و برداشتن سلاح بدون پوشیدن آن در صورت پیدا بودن آن کراهت دارد و احتیاط ترک آن است.

گفتار در طواف

عمل طواف اولین واجب از واجبات عمره است و آن عبارتست از اینکه انسان هفت بار به تفصیلی که می آید دور خانه کعبه برگردد و طواف در عمره رکن است یعنی چنانچه تا آخر وقت عمره آنجا انجام ندهد عمره باطل می شود، چه اینکه عالم به حکم بوده باشد یا جاهل ، و وقت فوت آن زمانی است که وقت تنگ شده باشد به طوری که اگر بخواهد آنرا و اعمال بعد از آن را بیاورد توقف به عرفه را درک نمی کند.

مسئله ۱ - کسی که عمدا عمره خود را باطل کرده احتیاط واجب آن است که اول حج افراد را بیاورد و بعد از آن عمره مفرده را و در سال بعد هم دوباره حج برود.

مسئله ۲ - اگر سهوا طواف را ترک کند واجب است در هر زمانی که برایش ممکن باشد آنرا بیاورد، و چنانچه انسان به طواف خود برگشته و طواف را انجام نداده می بایست در صورتی که مشقت نباشد برگردد. و طواف را انجام دهد و در صورت مشقت نائب بگیرد که انجام دهد.

مسئله ۳ - اگر بخاطر بیماری و امثال آن قادر برطرف نباشد اگر ممکن است دیگری طوافش بدهد ولو به اینکه او را بر تختی بنشانند و طواف دهد واجب است طواف را به این نحو انجام دهد و واجب است به قدر امکان همه اموری را که در طواف معتبر است رعایت نماید، و چنانچه امکان طواف دادن نباشد برایش نائب می گیرند.

مسئله ۴ - اگر قبل از طواف سعی بین صفا و مروه را انجام دهد احتیاط آن است که بعد از طواف دوباره سعی کند و همینطور اگر قبل از طواف نماز طواف را خوانده باشد بعد از طواف واجب است آنرا اعاده کند.

گفتار در واجبات طواف

واجبات طواف دو قسم است:

قسم اول: شرایط آن است که چند چیز است.

اول: نیت با همان شرائطی که در احرام گذشت.

دوم: داشتن طهارت آن از حدث اکبر و اصغر بنابراین طواف جنب و زن حائض و بی وضو صحیح نیست، و فرقی بین عالم و جاهل و ناسی نیست.

مسئله ۱ - اگر در اثناء طواف حدث اصغر از او سر بزند چنانچه بعد از تمام شدن دور چهارم باشد وضوء می گیرد و سه شرط دیگر را می آورد و طوافش صحیح است، و اگر قبل از آن بوده احتیاط آن است که با وضوی جدید بقیه طواف را آورده و پس از آن دوباره هفت شوط را اعاده کند و اگر در بین طواف حدث اکبر از او سر بزند واجب است فوراً از مسجد خارج شده غسل کند و طواف را چنانچه بعد از دور چهارم جنب یا حائض شده تکمیل نماید و اگر قبل از آن بوده از سر بگیرد.

مسئله ۲ - اگر از گرفتن طهارت با آب معذور باشد و نتواند غسل یا وضو کند باید بدل از آنها تیمم کند و نزدیکتر به احتیاط آن است که اگر امید دارد قبل از تنگ شدن وقت عذرش برطرف شود تا تنگی وقت صبر کند.

مسئله ۳ - اگر در بین طواف شک کند در اینکه وضو دارد یا نه، اگر بعد از تمام شدن دور چهارم باشد باید وضو گرفته طواف خود را تمام کند و طوافش صحیح است و گرنه احتیاط آن است که پس از وضو طواف را تمام کرده و دوباره آنرا اعاده نماید، و اگر در بین طواف شک کند در اینکه از حدث اکبری که داشت غسل کرده یا نه؟ واجب است فوراً از مسجد خارج شود حال اگر دور چهارم را تمام کرده و شک عارض شده بعد از غسل سه دور دیگر را انجام دهد و طوافش صحیح

است و نزدیکتر به احتیاط آن است که دوباره هفت شوط را اعاده کند و اگر شک قبل از تمام شدن دور چهارم عارض شود طواف را بعد از غسل از سر می گیرد و اگر بعد از تمام شدن طواف چنین شکی بکند به شک خود اعتناء ننموده برای کارهای بعدش غسل می کند.

سوم: از شرائط طواف پاک بودن بدن و لباس است: و احتیاط آن است که از نجاساتی هم که در نماز عفو شده مانند خون کمتر از درهم و نجاست چیزی که نماز در آن به تنهایی صحیح نیست مثل شبکلاه و کمر بند و حتی نجاست انگشتر اجتناب شود، و اما خون زخم و کورک اگر پاک کردنش حرجی باشد عیب ندارد و نزدیکتر به احتیاط آن است که اگر امید دارد بعدا بتواند بدون حرج تطهیر کند طواف را تاخیر بیندازد، به شرطی که این تاخیر باعث تنگی وقت نشود همچنانکه نزدیکتر به احتیاط تطهیر لباس و یا عوض کردن آن است اگر ممکن باشد.

مسئله ۴ - اگر بعد از طواف یقین کند به اینکه در حال طواف لباس و یا بدن او نجس بوده طوافش صحیح است و اگر قبل از شروع به طواف شک داشته باشد در پاکی بدن و لباس جایز است با آن لباس و بدن طواف کند و طوافش صحیح است مگر آنکه قبلا علم به نجاست داشته و سپس شک کند در اینکه تطهیر کرده یا خیر.

مسئله ۵ - اگر در بین طواف لباس یا بدنش نجس شود باید آن دو را تطهیر نموده باقیانده طواف را بیاورد، و همچنین است اگر نجاستی ببیند و احتمال دهد در همان لحظه پیدا شده (و در ابتداء طواف نبوده) و اما اگر بداند که از اول طواف بوده احتیاط آن است که آن طواف را بعد از تطهیر تمام کند و دوباره اعاده اش نماید، مخصوصا در موردی که تطهیر طول بکشد، بنابراین احتیاط آنست که نماز طواف را همین بعد از تمام شدن طواف بخواند آنگاه طواف و نماز را اعاده نماید و در احتیاط به تمام کردن طواف و اعاده آن فرقی نیست بین اینکه دور چهارم را تمام کرده باشد یا نه.

مسأله ۶ - اگر طهارت رافراموش کرده وبعد از طواف و یا در بین آن یادش آید احتیاط آن است که طواف را اعاده کند.

چهارم: این است که طواف کننده ختنه شده باشد: این شرط مخصوص مردان است و احتیاط آن است ه اطفال نیز آن را

رعایت کنند بنابراین اگر طفل ختنه نشده ای به امر ولی خود محرم شود و یا ولی او محرمش کند احرامش صحیح است

ولی طوافش بنا بر احتیاط صحیح نیست، پس اگر به احرام حج محرم شده بنا بر احتیاط زنها بر او حرامند وقتی حلال می

شوند که طواف نساء را ختنه شده انجام دهد و یا شخصی را برای طوافش نائب بگیرند، و اگر طفلی ختنه شده به دنیا آمده

باشد طوافش صحیح است.

پنجم از شرائط طواف پوشاند عورت است: اگر بدون پوشش طواف کند طوافش باطل است و در ساتر معتبر است که مباح

باشد زیرا با ساتر غصبی طواف صحیح نیست بلکه بنا بر احتیاط با هیچ لباسی غصبی صحیح نیست هر چند ساتر عورت

نباشد.

ششم رعایت موالات عرفی بین شوطهای طواف بنا بر احتیاط: به این معنی که باید بین دورهای طواف فاصله زیادی که

طواف را از صورت یک طواف خارج سازد نیندازد.

قسمت دوم از واجبات طواف: اموری است که جز حقیقت آن به شمار می آید منتهی بعضی از آنها از قبیل شرط

است (گرچه شرط بودن و یا جزء بودن آن مهم نیست) و آن چند امر است.

اول اینکه شروع طواف از حجرالاسود باشد: و این واجب به همین حاصل می شود که ابتدا طواف از حجرالاسود باشد، چه از

اول آن یا از وسط و یا آخر آن باشد.

دوم اینکه هر دوری را به همان حجرالاسود ختم کند: یعنی همان نقطه ای که از آنجا آغاز کرده بوده و با این کار یک

شوط تمام میشود و این دو شرط با شروع از جزئی از حجرالاسود و هفت بار دور زدن و ختم کردن بدانجا که آغاز کرده حاصل می شود آنچه بعضی از اهل وسوسه و بعضی از جهال در حال طواف انجام می دهند نه تنها واجب نیست بلکه جائز نیست زیرا باعث وهن بر مذهب شیعه است بلکه اگر کسی چنین کند در صحت طوافش اشکال است.

مسئله ۷ - مکث کردن بعد از هرشوط و همچنین عقب و جلو رفتن که افراد نادان آنرا مرتکب می شوند نه تنها واجب نیست بلکه باعث توهین مذهب است.

سوم اینکه طواف باید به سمت چپ بدن انجام گیرد، به این معنا که کعبه معظمه در حال طواف سمت چپ طواف کننده باشد البته واجب نیست که در تمامی حالات خانه خدا محاذی حقیقی با شانه باشد پس اگر هنگام رسیدن به حجر اسماعیل (ع) اندکی شانه از بیت منحرف شود اشکالی ندارد و طواف صحیح است هرچند که در آن لحظه بیت متمایل به پشت او قرار گیرد، همینکه دور زدن عرفی باشد کافی است، و همچنین اگر این انحراف هنگام عبور از چهارکنج خانه پیش بیاید که مادامی که دور زدن به نحو متعارف و مانند دور زدن همه مسلمین باشد اشکالی ندارد.

مسئله ۸ - احتیاط کردن به اینکه در همه حالات خانه کعبه برابر شانه چپ باشد هرچند که احتیاط بسیار ضعیف است و بر مردم نادان و عوام واجب است از این احتیاط اگر باعث شهوت و توهین مذهب شود احتراز کنند، لکن اگر کسی که عالم و عاقل است به نحوی آن را رعایت کند که مخالف با تقیه و یا باعق شهرت نشود اشکالی ندارد.

مسئله ۹ - اگر در بعضی از اجزاء شوطهای طوافش برخلاف متعارف طواف کند (مثل اینکه در اثر تنه زدن رویش به طرف کعبه و یا پشت به آن برگردد، یا برعکس متعارف عقب عقب پیش برود) واجب است آنرا جبران نماید و جائز نیست که به آن اکتفا کند.

مسئله ۱۰ - اگر در اثر مزاحمت و ازدحام اختیار از او سلب شود و با فشار جمعیت بی اختیار جلو برود هر چند که با سمت چپش جلو رفته باشد کافی نیستت و باید آن مقدار را جبران نموده با اختیار خود انجام دهد و نمی تواند به آن چه انجام یافته اکتفاء کند.

مسئله ۱۱ - طواف به هر نحو انجام یابد صحیح است ، چه پیاده و چه سواره چه با سرعت و چه با کندی و لکن بهتر است که نه تند برود و نه کند.

چهارم اینکه حجر اسماعیل (ع) را داخل در طواف کند: یعنی دور کعبه و حجر طواف نماید پس اگر از داخل حجر و یا روی دیوار آن طوافش باطل و اعاده آن واجب است ، و اگر عمدا چنین کرده باشد حکم کسی را دارد که طواف خود را عمدا باطل کرده باشد که گذشت ، و اما اگر سهوا باشد حکم کسی را دارد که طوافش را سهوا باطل کرده ، و اگر در یکی از شوطها تخلف کرده باشد احوط آن است که شوط را اعاده نماید و ظاهرا واجب نیست اصل طواف را اعاده کند هر چند که به احتیاط نزدیکتر است .

پنجم اینکه طواف بین بیت و مقام ابراهیم (ع) باشد: و مقدار فاصله ای را که بین آن دو است از سایر جوانب رعایت کند، و در هیچ کجا از این مقدار فاصله تجاوز نکند و به طوری که گفته اند فاصله بین آن دو بیست و شش ذراع و نیم است پس باید در همه اطراف این فاصله را رعایت نموده از آن تجاوز نکند.

مسئله ۱۲ - جائز نیست مقام ابراهیم را داخل در طواف کند و آن را دور بزند و اگر چنین کند طوافش باطل می شود لکن اگر در بعضی از شوطها آنرا داخل طواف کرد باید آن قسمت را دوباره بیاورد و نزدیکتر به احتیاط آن است که بعد از تمام کردن آن دور دوباره هفت دور را بیاورد.

مسئله ۱۳ - محل طواف در پشت حجر اسماعیل به مقدار پهنای حجر کمتر از بیست و شش و نیم ذراع است و به طوری

که گفته اند بیش از شش ذراع و نیم تقریباً باقی نمی ماند بنابراین واجب است که از این مقدار تجاوز نکند و اگر چند قدمی تجاوز کرد دوباره آنرا در حد نام برده اعاده نماید.

ششم: این است که طواف کننده خارج از دیوار و بنیان کعبه طواف نکند پس اگر روی دیوار کعبه طواف کند باید اعاده نماید همانطور که اگر روی دیوار حجر طواف کند واجب است آن را جبران نموده آن مقدار را اعاده نماید و اما دست گذاشتن روی دیوار در سه طرفی که شاد روان هست در حال طواف مانعی ندارد ولی ترک آن بهتر است.

هفتم: اینکه طوافش هفت شوط شود.

مسئله ۱۴ - اگر قصد داشته باشد بیش از هفت شوط و یا کمتر از آن طواف کند طوافش باطل است هر چند که همان

هفت شوط را بیاورد و بنا بر احتیاط جاهل به حاکم و کسی که سهو و یا غفلت کرده ملحق به کسی است که از روی عمد چنین کرده و باید طوافش را اعاده کند.

مسئله ۱۵ - اگر خیال کند که مستحب است بعد از هفت شوط واجب یک شوط استحبابی بیاورد و از همان اول همین را نیز قصد کند طوافش صحیح است.

مسئله ۱۶ - اگر سهوا طوافش را ناقص بیاورد، در صورتی که از نصف گذشته باشد و فعل کثیری انجام نداده باشد اقوی و خوب اتیان به بقیه است و گرنه احتیاط آن است که همان را تمام نموده دوباره طوافش را اعاده کند و اگر از نصف تجاوز نکرده طواف خود را اعاده می کند ولی نزدیکتر به احتیاط آنست که هم آن ناقص را تمام کند و هم اعاده نماید.

مسئله ۱۷ - اگر نقص طواف را بیاد نیاورد مگر بعد از مراجعت به وطن مثلاً، واجب است در صورت امکان برای تجدید

طوافش به مکش برگردد و اگر امکان نداشت و یا حرجی بود واجب است برای آنائب بگیرد و احتیاط تمام کردن ناقص و سپس اعاده آن است.

مسئله ۱۸ - اگر سهوا بیش از هفت شوط دور بزند در صورتی که زائد کمتر از یک شوط باشد همانجا آنرا قطع میکند و طوافش صحیح است و اگر زائد یک شوط یا بیشتر باشد احتیاط آن است که همانرا بقصد قربت تا هفت شوط تمام کند و قصد وجوب و استحباب نکند و سپس دو رکعت نماز طواف اول یا دوم انجام میدهد و بعد از سعی دو رکعت دیگر نماز میخواند و آنرا نماز طواف غیر واجب قرار میدهد.

مسئله ۱۹ - جائز است طواف مستحبی را بدون عذر قطع کند و همچنین طواف واجب را بنابر اقوی لکن نزدیکتر به احتیاط آنست که چنانچه نمی خواهد بلافاصله و قبل از فوت موالات عرفی رجوع نماید آنرا قطع نکند.

مسئله ۲۰ - اگر طوافش را قطع کند و قبل از فعل منافی حتی فاصله زیاد آنرا تکمیل کند طوافش صحیح است و اگر فعل منافی آورده اگر قطعش بعد از شوط چهارم بوده احتیاط آنست که آنرا تکمیل و سپس اعاده نماید.

مسئله ۲۱ - اگر در بین طوافش عذری غیر اختیاری مانند مرض یا حادث برایش حادث شود اگر بعد از شوط چهارم بوده بعد از رفع عذر همان را تکمیل کند و طوافش صحیح است و اگر قبل از آن بوده باید اعاده کند.

مسئله ۲۲ - اگر بعد از طواف و بیرون شدن از مطاف شک کند دراینکه طوافش زیادتیر از هفت شوط شده یا نه به شک خود اعتنا ننموده بنا را بر صحت می گذارد، و اگر در کم بودن آن شک کند همچنین بنا را بر صحت می گذارد، لکن در صورت دوم بنا را بر صحت گذاشتن اشکالی دارد به همین جهت احتیاط ترک نشود، و اگر بعد از انصراف در صحت طوافش شک کند و شک از این جهت باشد که آیا طوافش فاقد شرطی و یا واجد مانعی بوده یا نه بنا را بر صحت می گذارد، هر چند

که از حال طواف خارج نشده باشد بعد از حفظ بر هفت شوط بدون کم و زیاد.

مسئله ۲۳ - اگر بعد از رسیدن به حجرالاسود شک کند در اینکه دوری بر طوافش اضافه کرده یا نه بنا را بر صحت می

گذارد و اگر قبل از رسیدن به آن شک کند که این شوط هفتمی است یا هشتمی مثلا طوافش باطل است و نیز اگر در آخر

دور یا درائتاء شک کند که این هفتمی است یا ششمی یا کمتر از آن طوافش باطل است.

مسئله ۲۴ - کسی که در عهد شوطهای طواف کثیرالشک است به شک خود اعتنا نمی کند و احتیاط آن است که شخص

موثقی را برای حفظ عدد شوطهای طوافش موظف کند و ظن در عد شوطها نیز در حکم شک است.

مسئله ۲۵ - اگر در حال سعی یقین کند که طواف نکرده سعی را قاطع نموده اطراف را می آورد و سپس سعی را قطع می

کند و اگر در حال سعی یقین کند که طوافش ناقص بوده سعی را قطع می کند و بعد از تکمیل طواف برمیگردد و سعی را

همانجا که مانده تمام می کند و سعی و طوافش صحیح است ، لکن نزدیکتر کند و دوباره اعاده نماید و همچنین اگر سعیش

کمتر از چهار شوط بوده آن را تمام نموده دوباره از سر بگیرد.

مسئله ۲۶ - در حال طواف سخن گفتن و خندیدن و انشاد شعر ضرری بطواف نمی زند لکن کراهت دارد و مستحب است

در حال طواف قرآن بخواند و یا دعا کند و یا ذکر بگوید.

مسئله ۲۷ - واجب نیست در حال طواف صفحه صورت به طرف جلو باشد بلکه جائز است آنرا به طرف راست یا چپ

متمایل کند، حتی می تواند روی را به طرف عقب برگرداند و جائز است طواف را قطع نموده خانه کعبه را بیوسد و دوباره

برگشته شوط خود را از همانجا که مانده تمام کند همچنانکه جائز است دربین طواف بنشیند و یا طاق باز بخوابد به مقداری

که موالات عرفی به هم نخورد و اما اگر طول دهد احتیاط آن است که آن طواف را تمام نموده دوباره اعاده کند.

گفتار در نماز طواف

مسئله ۱ - واجب است بعد از طواف دو رکعت نماز بخواند و احتیاطا واجب است آن دو رکعت را بعد از طواف فورا انجام دهد، و کیفیت آن مانند نماز صبح است و جائز است در آن دو رکعت هر سوره ای که خواست نماز به جز چهار سوره ای که سجده آن واجب است و مستحب آن است که در رکعت اول قل هو الله احد و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون را بخواند، و قرائت آن هم بلند جائز است و هم آهسته.

مسئله ۲ - شک در عدد رکعت های نماز طواف نماز را باطل می سازد و بعید نیست که ظن به رکعات آن معتبر باشد و این نماز در همه احکام مانند سایر نمازهای واجب است.

مسئله ۳ - واجب است نماز طواف نزدیک مقام ابراهیم (ع) خوانده شود و احتیاطا واجب آن است که پشت مقام واقع شود و هرچه نزدیکتر به مقام باشد ثوابش بیشتر است لکن نه به طوری که ایجاد مزاحمت برای مردم کند و اگر بخاطر ازدحام پشت مقام ممکن نشد طرف راست و یا چپ آن بخواند و اگر نزدیک مقام در طرف راست و چپ و نیز ممکن نشد از این سه طرف یعنی راست و چپ و پشت هر کدام که به مقام نزدیکتر بود انتخاب کند و اگر فاصله هر سه به مقام یکسان بود پشت سر هم راتنخاب کند و اگر فاصله دو طرف راست و چپ کمتر از پشت است لکن آن قدر از مقام دور است که در هیچیک از سه نقطه صدق نمی کند که نمازش نزدیک مقام واقع شده بعید نیست همان پشت مقام کافی باشد لکن نزدیکتر به احتیاط آنست که یک نماز دیگر در یکی از دو طرف که نزدیکتر به مقام است بخواند و نزدیکتر به احتیاط آنست که تا زمانی که وقت انجام سعی تنگ نشده وقت هست چنانچه متمکن شد از خواندن نماز در پشت مقام دوباره آنرا بخواند.

مسئله ۴ - اگر نماز طواف رافراموش کند هر جا که بیادش آمد نزد مقام آمده آنرا بخواند و اگر در بین سعی بیادش آمد

برمی گردد و نماز را می خواند آنگاه سعی را از هر جا که مانده ادامه می دهد و صحیح است ، و اگر بعد از انجام عملی که باید بعد از نماز انجام دهد بیادش آمد و نماز را انجام داد دیگر واجب نیست آن اعمال را اعاده کند و اگر در جائی متذکر شد که برگشتنش به مسجد دشوار است همانجا که هست نماز را می خواند هر چند شهری دیگری باشد و واجب نیست به حرم برگردد هر چند که برگشتن آسان باشد کسی هم که جاهل به حکم است در همه احکام حکم فراموشکار را دارد.

مسئله ۵ - اگر از دنیا برود در حالی که نماز طواف به گردنش هست قضاء آن بر فرزند بزرگتر واجب است.

مسئله ۶ - اگر برایش امکان ندارد که نماز را با قرائت صحیح بخواند و تمکن از یادگیری هم ندارد به هر نحوی که برایش امکان دارد بخواند و نمازش صحیح است و اگر ممکن باشد کسی او را تلقین کند (نماز را کلمه به کلمه در دهانش بگذارد) نزدیکتر به احتیاط آنست که چنین کند و نیز نزدیکتر به احتیاط آنست که به شخص دیگری که عادل باشد اقتداء کند، لکن به آن اکتفا نمی کند همچنانکه به نماز نائِب نباید اکتفا کند.

گفتار در مسائل سعی

مسئله ۱ - واجب است بعد از دو رکعت نماز طواف بین صفا و مروه سعی کند و این مساحت را هفت بار طی نماید، به این نحو که از صفا به مروه راید شوط و از مروه به صفا را شوطی دیگر حساب کند واجب است که آغاز سعی از صفا و پایان آن در مروه باشد و اگر عکس این عمل کند سعیش باطل و اعاده آن واجب است هر جا که متوجه شدحتی در بین سعی.

مسئله ۲ - بنا بر احتیاط واجب است سعی را از اولین جزء صفا آغاز کند بنابراین اگر به چند پله ای که در کوه صفا هست بالا برود و از آنجا سعی خود را آغاز کند کفایت می کند، و واجب است ختم سعی به اولین جزء از مروه باشد و اگر به چند پله مروه بالا برود کفایت می کند و جائز است سعی را هم پیاده انجام دهد و هم سواره ولی پیاده افضل است.

مسئله ۳ - در سعی طهارت از حدث و نیز طهارت از خبث و همچنین ستر عورت واجب نیست هر چند که رعایت طهارت از حدث به احتیاط نزدیکتر است.

مسئله ۴ - واجب است سعی از طریف متعارف انجام یابد پس جائز نیست زیاد از آن جاده منحرف شود بله جائز است آنرا در طبقه فوقانی و یا تحتانی (اگر فرض کنیم که روزی برایش این طبقات را درست کنند) انجام دهد البته به شرطی که طواف بین دو کوه باشد نه بالای دو کوه یا زیر دو کوه، و نزدیکتر به احتیاط آنست که در همان راه متعارف که قبل از احداث دو طبقه متعارف بوده انجام دهد.

مسئله ۶ - در سعی از صفا به مروه معتبر آنست که روی او به طرف مروه باشد و از مروه به صفا رویش به طرف صفا باشد، پس اگر این دو مسافت را عقب عقب و یا به پهلو طی کند کافی نیست ولی رو برگرداندن به راست و چپ و یا به پشت سر جائز است همچنانکه جائز است قبل از تمام شدن سعی در بین صفا یا مروه یا در خود آنها بنشیند و یا بخواند هر چند که عذری نداشته باشد.

مسئله ۷ - جائز است بین سعی و طواف و نماز آن جهت استراحت و یا تخفیف گرمای هوا فاصله بیندازد و حتی این تاءخیر را می تواند تا فرارسیدن شب ادامه دهد و احتیاط در تاءخیر نینداختن تا شب است، و اما تاءخیر تا فردای آن روز بدون عذر جائز نیست.

مسئله ۷ - سعی عبادت است و هر آنچه در عبادت معتبر است در آن معتبر است از قبیل نیت و خلوص در نیت، و سعی رکن است و حکم ترک عمدی و سهوی آن حکم ترک طواف که بیانش گذشت.

مسئله ۹ - اگر سهوا یک شوط یا بیشتر در سعی اضافه کند سعیش صحیح است ولی بهتر آن است که آنرا هر جا یادش آمد

قاطع کند هر جا که جواز تکمیل آن به هفت شوط بعید نیست و اگر یک یا چند شوط کمتر آورده باشد واجب است هر وقت متوجه شد تکمیل کند، و اگر به شهر خود برگشته باشد و مراجعتش به مکه مشقتی نداشته باشد واجب است چنین کند، و اگر امکان نداشت و یا دشوار بود نایب بگیرد، و اگر قسمتی از شوط اول را آورد و سهوا بقیه را نیاورد احتیاط آنست که آنرا از سر بگیرد.

مسئله ۱۰ - اگر در عمره تمتع قبل از تمام شدن سعی اشتباها و به خیال اینکه سعیش تمام شده از احرام خارج شود و با همسر جماع نماید واجب است تتمه سعی را آورده با ذبح یک گاو بنا بر احتیاط کفاره بدهد، بلکه در صورتی هم که سهوا قبل از تمام شدن سعی تقصیر کرده و جماع نموده احتیاط آنست که سعی را تمام نموده کفاره هم بدهد، و احتیاط آنست که چنانچه این دو اشتباه در غیر تمتع پیش آید همین حکم را جاری بدانیم.

مسئله ۱۱ - اگر بعد از تقصیر در عد شوطهای سعیش شک کند باید به شک خود اعتناء ننموده بنا را بر صحت بگذارد، و همچنین است اگر در زیاد عمل و به دنبال کار خود رفتن شک در کمبود شوطها کند در اینکه باید بنا را بر کم بوده بیاورد، و اگر بعد از فراغ یا بعد از هر شوطی شک کند در اینکه آنچه آورده صحیح بوده یا نه بنا را بر صحت بگذارد و همچنین است اگر شک کند در صحت قسمتی از یک شوط که آیا صحیح بوده یا نه اگر شکش بعد از گذشتن از آن قسمت بوده باید بنا را بر صحت بگذارد.

مسئله ۱۲ - اگر در مروه شک کند بین هفت شوط و بیشتر مثلا نه شوط بنا را بر صحت می گذارد ولی اگر در بین شوط شک کند که این هفتمی است یا ششمی مثلا سعیش باطل است، و همچنین است در نظائر این فرض که احتمال نقص دهد، و همچنین است اگر در بین شوط و قبل از تمام شدن آن شک کند در اینکه شوطی که مشغول آن است هفتم است

یابیشتر.

مسئله ۱۳ - اگر بعد از تقصیر شک کند در اینکه اصلاً سعی را انجام داده یا نه بنا برامی گذارد بر اینکه انجام داده، و اگر بعد از آنروزی که در آن طواف کرده شک کند در اینکه سعی کرده یا نه بعدی نیست بگوئیم در اینجا نیز بنا بر انجام آن می گذارد، لکن نزدیکتر به احتیاط این است که اگر شک او قبل از تقصیر بوده آنرا بیاورد.

گفتار در مسائل تقصیر

مسئله ۱ - واجب است بعد از انجام سعی تقصیر کند، یعنی مقداری از ناخن و یا موی سر و یا موی شارب و یا موی ریش را کوتاه کند و بهتر و به احتیاط نزدیکتر این است که به کوتاه کردن ناخن اکتفاء نکند، و در تقصیر تراشیدن سر کافی نیست تا چه رسد به تراشیدن ریش.

مسئله ۲ - تقصیر عبادت است لذا نیت با تمام شرائطش در آن واجب است پس اگر در نیت آن اخلال کند احرامش باطل می شود مگر آنکه با انجام تقصیر کامل آن را جبران نماید.

مسئله ۳ - اگر کسی عمداً تقصیر از عمره را ترک کند و برای حج حرام ببندد عمره اش باطل می شود و ظاهراً حج تمتع او مبدل به حج افراد می شود و احتیاط آنست که بعد از تمام کردن حج عمره ای مفرده آورده و سال بعد حج را نیز بیاورد، و اما اگر تا داخل شدن در احرام حج تقصیر را فراموش کرده باشد عمره اش صحیح است و مستحب است یک گوسفند فدیة بدهد بلکه دادن این فدیة به احتیاط نزدیکتر است.

مسئله ۴ - بعد از تقصیر در عمره تمتع تمامی محرماتی که بخاطر احرام بر او حرام شده بود حلال می شود حتی زنان.

مسئله ۵ - در عمره تمتع طواف نساء واجب نیست، ولی به عنوان رجاء (یعنی به احتمال اینکه تکلیف باشد) و یا به عنوان

احتیاط بیاورد مانعی ندارد.

گفتار در وقوف به عرفات

مسئله ۱ - واجب است بعد از تمام شدن عمره و بیرون شدن از احرام آن مجدداً برای حج و وقوف در عرفات احرام ببندد، و در وقوف مانند سایر عبادات قصد قربت واجب است و احتیاط آنست که از ظهر روز عرفه تا غروب شرعی در عرفات بماند و بعید نیست به مقدار نماز ظهر و عصر که تواءماً خوانده شود تاخیر وقوف جائز باشد.

مسئله ۲ - منظور از وقوف صرف بودن در آن مکان شریف است حال چه سواره باشد و چه با حالی دیگر چه راه برود و چه بایستد، بله اگر در تمام زمان وقوف در خواب یا بیهوشی باشد وقوفش باطل است.

مسئله ۳ - وقوف نامبرده واجب است ولکن همه آن مدت رکن حج نیست، تنها مسمای وقوف هرچند یک دقیقه یا دو دقیقه باشد رکن است، پس اگر وقوف را حتی به این مقدار عمداً ترک کند حجش باطل می شود ولکن اگر به قدر مسمای وقوف کند و بقیه را ترک نماید حج او صحیح است هرچند که گناه کرده.

مسئله ۴ - اگر قبل از غروب شرعی عمداً از عرفات نفر (کوچ) کند و از حدود آن خارج شود و دیگر برنگردد یک بدنه (شتر) بگردنش می آید، که باید آنرا در هر جا خواست در راه خدا ذبح نماید و نزدیکتر به احتیاط و بهتر آن است که در مکه باشد، و اگر تمکن از شتر را نداشت هیجده روز روزه می گیرد و کوچ کند و بعد از خارج شدن یادش بیاید واجب است برگردد و اگر برنگردد گناه کرده و کفاره ای بر او نیست هرچند که دادن کفاره به احتیاط نزدیکتر است جاهل به حکم فراموشکار را دارد و اگر یادش نیاید تا وقت وقوف تمام شود چیزی بر او نیست.

مسئله ۵ - اگر قبل از غروب عمداً کوچ کند و بعد پشیمان شود و یا بخاطر حاجتی برگردد و بعد از برگشتن به قصد قربت

تا غروب در عرفات بماند کفاره ای به عهده اش نمی آید.

مسئله ۶ - اگر به خاطر عذری چون فراموشی و تنگی وقت و امثال آن وقوف از ظهر تا غروب در عرفات را ترک کند برای او همین مقدار کافی است که چیزی از شب عید هرچند اندک در عرفات بماند و این همان وقت اضطراری وقوف به عرفات است و اگر عمدا و بدون عذر وقوف اضطراری به عرفات را نیز ترک کند ظاهرا حجت باطل می شود هرچند که وقوف به مشعر را درک نماید و اما اگر وقوف اختیاری و اضطراری به عرفات را به خاطر عذر ترک کند برای صحت حجت همین کافی است که وقوف اختیاری مشعرالحرام را درک کند که در احکام مشعر می آید.

مسئله ۷ - اگر هلال ماه ذی الحجه برای قاضی نیکه از اهل سنت است ثابت شود و به آن حکم کند ولی برای ما روءیت هلال ذی الحجه ثابت نشود چنانچه عمل بر طبق مذهب حق بدون ترس و تقیه ممکن باشد واجب است به مذهب حق عمل شود و در غیر این صورت واجب است از آنان متابعت کند و حج هم در صورتی که مخالف بودن آن باواقع مسلم نباشد صحیح است بلکه بعید نیست بگوئیم حتی در صورت علم به مخالفت آن با واقع نیز صحیح است و مخالفت با آنان جایز نیست بلکه درصحت حج کسی که مخالفت تقیه عمل کرده اشکال هست و از آنجا که افق حجاز و سرزمین نجد با دیگر افقها مخصوصا بافق ایران تفاوت دارد علم به مخالفت حاصل نمی شود مگر به ندرت.

گفتار در مسائل وقوف در مشعر الحرام

واجب است بر حاجی که از اول طلوع فجر روز عید قربان تا طلوع خورشید در مشعر وقوف کند، و این وقوف عبادت است و نیت با همه شرائطی که در آن است در این وقوف معتبر است و نزدیکتر به احتیاط آن است که بعد از کوچ از عرفات و ورود به مشعر همه شب عید را با نیت خالص تا طلوع فجر وقوف کند سپس بین طلوع فجر و طلوع خورشید هم دوباره نیت

وقوف نماید، ومستحب است قبل از طلوع خورشید از مشعر حرکت کند اما به طوری که از وادی محسر خارج نشود، و اگر خارج شود گناه کرده ولی کفاره ای بر او نیست، و نزدیکتر به احتیاط آنست که طوری حرکت کند که قبل از طلوع خورشید به وادی محسر نرسد، و آنچه از وقوف در مشعر رکن حج است مسمای آن است نه تمام وقت بین دو طلوع لذا یک دقیقه هم اگر وقوف شود کافی است بله اگر به طور کلی وقوف مشعر را ترک کند حج او به تفصیلی که می آید باطل است.

مسئله ۱ - برای کلیه افراد ناتوان مانند زنان اطفال و پیرمردان و کسانی که عذری مانند بیماری و ترس دارند وهمینطور پرستار و یا مراقب و کاروان دار جائز است شب عید بعد از آنکه مقداری در مشعر وقوف کردند از آنجا به طرف منی کوچک کنند و بنابراین بر این چند طایفه وقوف بین الطلوعین واجب نیست.

مسئله ۲ - کسی که بدون عذر و عمدا قبل از طلوع فجر از مشعر خارج شود و تا طلوع خورشید برنگردد، اگر وقوف به عرفه اش فوت نشده و مقداری از شب عید تا طلوع فجر را در مشعر بوده بنا بر مشهور حجتش صحیح است، و تنها باید یک گوسفند کفاره دهد، ولیکن احتیاط در خلاف این است پس بر او واجب است بعد از تمام کردن حجتش سالی دیگر حجتی احتیاطی بیاورد.

مسئله ۳ - اگر کسی به خاطر عذری نتوانست تمام وقت بین الطلوعین مشعر را درک کند و شب هم نتوانست وقوف در مشعر داشته باشد ولی وقوف به عرفات رادک کرده باشد اگر مقداری از طول زمان بین طلوع خورشید و ظهر روز عید در مشعر را درک کند هرچند اندک باشد حجتش صحیح است.

مسئله ۴ - از آنچه گذشت روشن شد که وقوف به مشعر سه وقت دارد: یکی وقت اختیاری و آن عبارت است از بین الطلوعین و وقت اضطراری یکی شب عید که وقت اضطراری عذر دادن است و دیگری طلوع خورشید روز عید قربان است

تا ظهر آن که این نیز مخصوص کسی است که عذر داشته باشد، و نیز روشن شد که وقوف به عرفات یک وقت اختیاری دارد و آن عبارت است از ظهر روز نهم ذی الحجه تا غروب شرعی آنروز، و یکی هم وقت اضطراری که برای معذورین است و آن عبارت است از شب عید به این ترتیب با در نظر گرفتن یک موقف یا هر دو موقف، در حال اختیار و حال اضطرار، به تنهائی و ترکیبی از دو حال و نیز در نظر گرفتن حال عمد یا جهل یا فراموشی اقسام بسیاری تصویر می شود که از میانه آن ها آنچه مورد ابتلا است ذکر می کنیم.

اول: کسی که وقت اختیاری هر دو (وقوف به عرفه و مشعر) رادرك کند اشکالی در صحت حجش از این بابت نیست.

دوم: کسی که نه وقت اختیاری آن دو و نه اضطراری آن دو رادرك کند، که شکی در بطلان حجش نیست، چه عامد باشد چه جاهل و چه فراموشکار و چنین کسی واجب است با احرامی که به نیت حج بسته مفرده بیاورد و بهتر آن است که نیت عدول به عمره مفرده هم بکند و احتیاط آن است که اگر با خود قربانی آورده آن را ذبح کند و اگر درک نکردنش بدون تقصیر بوده حج بر او واجب نمی شود مگر آنکه در سالهای بعد شرائط استطاعت برایش حاصل شود، اما اگر مقصر بوده حج بر گردش مستقر می گردد و سال بعد باید آنرا بیاورد هر چند که مستطیع نباشد.

سوم: کسی که اختیاری عرفه و وقت اضطراری روزانه مشعر را درک کند اگر اختیار مشعر را عمدا ترک کرده باشد حجش باطل و گرنه صحیح است.

چهارم: کسی که اختیاری مشعر و اضطراری عرفه را درک کند اگر ترک اختیاری عرفه اش عمدا بوده حجش باطل و گرنه صحیح است.

پنجم: کسی که اختیاری عرفه را با اضطراری شبانه مشعر درک کند اگر ترک اختیاری وقوف در مشعرش به خاطر عذری

بوده حشش صحیح وگرنه بنابر احتیاط باطل است.

ششم: کسی که اضطراری عرفه واضطراری مشعر را درک کرده، اگر صاحب عذر بوده و ترک اختیاری عرفه اش عمدی نبوده بنابراقوی حشش صحیح است واما اگر معذور نبوده در صورتی که ترک اختیاری عرفه اش عمدی بوده حشش باطل و اگر ترک اختیاری مشعرش عمدی بوده بنابراحتیاط حج او نیز باطل است همچنانک در غیر عمد نیز احتیاط همین است. هفتم: صورت درک اضطراری روزانه مشعر است پس اگر یکی از دو اختیاری را عمدا ترک کرده حشش باطل است و اگر عمدی نبوده بعیدنیست صحیح باشد هرچند که نزدیک به احتیاط آنست که سال بعد اگر مستطیع شد حج را بیاورد. هشتم: صورت درک اختیاری عربه به تنهائی است که اگر مشعر را عمدا ترک کرده حشش باطل وگرنه بنابراحتیاط باطل است.

نهم: درک اضطراری عربه به تنهائی است که در این صورت حج باطل است.

دهم: درک اختیاری مشعر به تنهائی است که حج صحیح است مگر آنکه ترک اختیاری عرفه اش عمدی بوده باشد.

یازدهم: درک اضطراری وقت روزانه مشعر به تنهائی است که در اینصورت حج باطل است.

دوازدهم: درک اضطراری شبانه مشعر به تنهائی است که اگر از صاحبان عذر بوده و وقوف به عرفات را عمدا ترک نکرده بنابراقوی حشش صحیح است وگرنه باطل است.

گفتار در واجبات منی

واجبات منی سه چیز است:

اول: رمی جمره عقبه است با ریگ که عنوان ریگ بر آن صادق باشد، بنابراین رمی با ماسه وباسنگ وبا سفال و امثال آن

صحیح نیست و شرط است که از ریگهای حرم باشد پس رمی با ریگهای خارج حرم کافی نیست ، و نیز باید ریگ بکر باشد و قبلا با آن هر چنددر سالهای قبل رمی نشده باشد، و نیز باید مباح باشد پس رمی باریگهای غصبی و ریگهایی که دیگران آن را حیزت کرده بدون اذن صاحبش جائز نیست ، و مستحب آنست که از ریگهای مشعر باشد.

مسئله ۱ - وقت رمی جمره از طلوع خورشید روز عیدقربان است تا غروب آن و اگر فراموش کندجائز است که تا روز سیزدهم آنرا انجام دهد و اگر بیاد نیاوردمگر بعد از سیزدهم هم احتیاط آنست که سال بعد هرچند به وسیله نائب آنرا بجای آورد.

مسئله ۲ - در رمی چند چیز واجب است:

- اول : نیت خالص یعنی انجام دادن آن فقط به خاطر اطاعت از خدای تعالی باشدمثل سایر عبادات.
- دوم : انداختن ریگها به نحوی که رمی شمرده شود پس اگر بادست خود ریگ را روی جمره بگذارد کافی نیست.
- سوم : انداختن آن بادست پس اگر با پایش به جمره بیندازد کافی نیست و احتیاط آنست که این کار را به وسیله آلتی چون فلاخن انجام ندهد هرچند که جواز آن بعید نیست.
- چهارم : اصابت ریگ به جمره است پس آنچه از ریگها به هدف اصابت نکند حساب نمی شود.
- پنجم : اینکه رسیدن ریگ به هدف فقط به علت انداختن اوباشد پس اگر او بیندازد و دیگری آنرا به هدف برساند کافی نیست ، بله اگر ریگ به سنگی و چیز دیگری برخورد کندو سپس بلند شده به هدف برسدمانعی ندارد.
- ششم : اینکه عدد سنگها هفت باشد.

هفتم : اینکه سنگها را به هم نچسبانند و همه را یکدفعه نیندازد که اگر چنین کند تنها یک رمی حساب می شود هرچند که

با هم به هدف نخورند بلکه یکی پس از دیگری برسند، همچنانکه اگر پشت سر هم بیندازد ولی یکدفعه به هدف بخورند صحیح است.

مسئله ۳ - اگر شک کند در اینکه سنگهائی که دارد قبلا در رمی استعمال شده یانه می تواند با آن رمی کند، و اگر احتمال دهد که سنگها از خارج حرم باشد و از آنجا به حرم آورده شده به این احتمال اعتنا نکند و اگر شک کند در اینکه به آن ریگ گفته می شود جائز است به آن اکتفا نماید، و اگر در عدد پرتاب ریگها شک کند باید آن قدر بیندازد تا یقین کند که هفت بارش کامل شده، و ظن در عدد رمی حکم شک را دارد، و اگر بعد از قربانی کردن و یا بعد از سر تراشیدن شک کند در اینکه رمی کرده یا نه و شک کند در عدد رمی دیگر به شک خود اعتنا نکند، و اگر قبل از قربانی و قبل از سر تراشیدن و بعد از فارغ شدن از رمی در عدد آن شک کند اگر شکش در کمبود باشد احتیاط آنست که برگردد و آنرا تمام کند و اگر شکش در زیاد بودن عدد است به شک خود اعتنائی نمی کند، و اگر بعد از تمام شدن کار شک کند در اینکه آیا صحیح انجام شده یا نه بناء را بر صحت می گذارد البته به شرطی که بداند مراقبت در حفظ عدد داشته.

مسئله ۴ - در ریگها طهارت شرط نیست همچنانکه در شخصی که آن را پرتاب می کند نیز طهارت از حدث و خبث معتبر نیست.

مسئله ۵ - جائز است برای کسانی که نمی توانند رمی کنند چون اطفال و بیماران و کسیکه از هوش رفته نائِب بگیرند، و مستحب است در صورت امکان مریض را تانزدیک جمره حمل کنند و در حضورش برایش رمی را انجام دهند بلکه این به احتیاط نزدیکتر است و اگر بعد از تمام شدن رمی به وسیله نائِب شخص بیمار بهبودی یافت و با به هوش آمد دیگر واجب نیست خود آنان رمی کنند، و اما اگر در بین رمی نائِب عذر برطرف شد خود آنان رمی را از سر می گیرند و اکتفاء کردن به

آنچه نایب انداخته محل اشکال است.

مسئله ۶ - اگر کسی در روز عید معذور شود و نتواند رمی کند جائز است در شب آنرا انجام دهد.

مسئله ۷ - رمی رمی توان هم پیاده و هم سواره انجام داد ولی پیاده افضل است.

دوم از واجبات منی: قربانی کردن است و واجب است که یکی از انعام سه گانه یعنی شتر و گاو و گوسفند باشد (گاو میش هم جزء گاو است) و قربانی کردن دیگر حیوانات جائز نیست، و بهترین آنها شتر است و بعد از آن گاو، و یک قربانی بجای دو نفر یا چند نفر مجزی نیست، پس در حال اختیار نمی توانند چند نفر در یک قربانی شریک شوند، در حال اضطرار هم کفایت کردنش مشکل است و احتیاط آن است که شرکت نکنند و روزه را هم بگیرند.

مسئله ۸ - در قربانی چند چیز معتبر است:

اول: سن است که در شتر باید داخل سال ششم عمرش شده باشد و در گاو بنا بر احتیاط باید داخل سال سوم شده باشد، و بز نیز مانند گاو است، و گوسفند بنا بر احتیاط باید داخل سال دوم شده باشد.

دوم: سلامتی و صحت است، بنابراین حیوان مریض حتی حیوان دارای گری نیز بنا بر احتیاط کافی نیست.

سوم: این است که بسیار سالخورده نباشد.

چهارم: اینکه اعضاء بدن حیوان تمام باشد پس قربانی کردن حیوان ناقص مانند آخته که تخمهای آن را در آورده باشند کافی نیست و بنا بر احتیاط حیوانی هم که تخم آنرا کوبیده باشند کفایت نمی کند و همینطور حیوانی که از اصل تخم نداشته باشد، و همینطور شرط است که گوش بریده و یادم بریده نباشند و همینطور حیوانی که شاخ درونیش شکسته باشد کافی نیست، و اما حیوانی که شاخ بیرونیش شکسته باشد عیبی ندارد، و بعید نیست حیوانی که در اصل خلقت گوش و شاخ ندارد

کافی باشد ولی نزدیکتر به احتیاط قربانی نکردن آن است و بنابراین قوی حیوانی که کور و شل است و کوری و شلی آن پیدا شد کافی نیست و بنابراین احتیاط در صورت ناپیدا بودن نیز کافی نیست و اما گوش شکافته و سوراخ شده عیب ندارد، ولی نزدیکتر به احتیاط آن است که به آن اکتفاء نکند، همچنانکه نزدیکتر به احتیاط آن است که به حیوانی که چشمش سفید شده اکتفاء ننماید.

پنجم: اینکه لاغر نباشد و همچنین که بر پشتش پیه موجود باشد کافی است و نزدیکتر به احتیاط آن است که به حیوانی که عرف آنرا لاغر بشمارد اکتفاء ننماید.

مسئله ۹- اگر غیر از حیوان اخته حیوان دیگری یافت نشود بعید نیست که همان اخته کافی باشد هر چند که نزدیکتر به احتیاط آنست که هم آن اخته را در روز عید قربانی کند و هم حیوانی سالم را در طول ذی الحجه آنسال، و اگر نشد در سال بعد، و یا اینکه بین قربانی کردن آن حیوان روزه جمع نماید و اگر حیوان دیگر یافت شود که اخته نیست لکن نقص دیگری دارد احتیاط آنست که آنرا در روز عید و حیوانی سالم را در طول ذی الحجه آنسال قربانی کند و اگر نشد در سال بعد و احتیاط تام آنست که هم آن دو کار را بکند و هم روزه بگیرد.

مسئله ۱۰- اگر بعد از ذبح معلوم شود که حیوان نقص و یا بیماری داشته واجب داشته حیوان دیگری را ذبح کند، بلکه اگر خیال می کرده حیوان چاق است و بعد از ذبح معلوم شود لاغر بوده همان لاغر کفایت می کند و اگر به خیالش می رسیده که لاغر است و در عین حال به امید چاق بودن و بانیت تقرب آنرا ذبح کرده باشد بعد معلوم شود چاق بوده دیگر چیزی به عهده اش نیست، و اما اگر احتمال و امید چاقی نمی داده و یا احتمال می داده لکن به علت بی مبالاتی و نه به امید اطاعت همانرا ذبح کرده کافی نیست و اگر معتقد بوده که حیوان لاغر است و نمی دانسته که باید چاق باشد و بعد از ذبح معلوم شود

چاق بوده احتیاط آن است که اعاده کند و اگر معتقد بوده که ناقص است و ذبح کرده در حالی که جاهل بود به اینکه نباید ناقص باشد و سپس کشف شد که ناقص نبوده ظاهراً کفایت می کند.

مسئله ۱۱ - احتیاط آن است که قربانی رابع از رمی جمره عقبه ذبح کند و نیز احتیاط آن است که ذبح را از روز عید تاخیر نیندازد، و چنانچه بخاطر عذری و یابدون عذر تاخیر انداخت احتیاط آنست که آنرا در ایام تشریق (یازدهم و دوازدهم و سیزدهم) ذبح کند و اگر نکرد در بقیه ایام ذی الحجه، و ذبح یکی از عبادات است که نیت در آن معتبر است و در آن نیابت جائز است و هنگام ذبح خودنائب باید نیت کند و نزدیکتر به احتیاط آن است که منوب عنه نیز نیت کند و درنائب معتبر است که شیعه مذهب باشد بنا بر احتیاط بلکه خالی از قوت نیست و همچنین در ذبح کفارات.

مسئله ۱۲ - اگر بعد از ذبح شک کند در اینکه حیوان همه شرائط را داشته یا نه به شک خود اعتناء نکند، همچنانکه اگر در صحت عمل نائب شک کند به شک خود اعتناء نمی کند، و اما اگر شک کند در اینکه نائیش برای او قربانی کرده باید تحقیق کند تا برایش یقین حاصل شود و در این باب مظنه کافی نیست و اگر نائب برخلاف آنچه شرع تعیین کرده چه در اصل ذبح و چه در اوصاف حیوان عمل کرده باشد اگر عمدا بوده و مسئله را میدانسته ضامن قیمت گوسفند است و باید اعاده کند و اگر عمدا نبوده بلکه از جهل و نسیان بوده در صورتی که اجرتی در برابر نیابتش گرفته ضامن آن اجرت نیز هست و اگر تبرعا نائب شده ضامن معلوم نیست و در هر دو فرض اعاده واجب است.

مسئله ۱۳ - مستحب است گوشت قربانی سه قسمت شود یک ثلث آنرا خودش بخورد و یک سوم آنرا صدقه و یک سومش راهدیه بدهد و نزدیکتر به احتیاط آن است که خودش اندکی از آنرا بخورد ولی واجب نیست.

مسئله ۱۴ - اگر قادر بر تهیه قربانی نباشد یا بخاطر نبودن آن و یا به خاطر نداشتن قیمت آنرا واجب است بجای آن ده روز

روزه بگیرد سه روز در همان حج و هفت روز بعد از مراجعت.

مسئله ۱۵ - اگر بدون زحمت و مشقت قادر بر قرض گرفتن باشد و مالی در مقابل قرض داشته باشد که در وقت پرداخت آنرا بپردازد واجب است قرض نموده قربانی را انجام دهد، و اگر از بار و بینه سفرش چیز زائدی که به آن احتیاج ندارد داشته باشد و فروختن آن نیز بدون مشقت ممکن باشد واجب است آنرا برای تهیه قربانی بفروشد و اما فروختن لباس هر چه هم که باشد واجب نیست، اما اگر لباس زیادیش را بفروشد واجب است قربانی را انجام دهد و احتیاطاً روزه را هم بگیرد.

مسئله ۱۶ - برای تهیه بهای قربانی واجب نیست بکار و کسب بپردازد اما اگر پرداخت و پولی به دست آورد واجب است قربانی را بخرد.

مسئله ۱۷ - واجب است آن سه روز روزه ای که بدل از قربانی است در ایام ذی الحجه انجام شود و احتیاطاً واجب آنست که از هفتم تا نهم باشد و جلوتر از آن نباشد و واجب است سه روز پشت سر هم انجام دهد، و نیز شرطش آنست که بعد از احرام به عمره باشد و قبل از آن جائز نیست و اگر متمکن از روزه روز هفتم نشد هشتم و نهم را روزه می گیرد و روز سوم را بعد از مراجعت از منی می گیرد و احتیاطاً آن است که بعد از ایام تشویق یعنی بعد از یازدهم و سیزدهم ذی الحجه باشد.

مسئله ۱۸ - جائز نیست این سه روز روزه را در ایام تشریق در منی بگیرد بلکه اصولاً در این سه روز هیچ روزه ای جائز نیست چه مربوط به حج باشد و چه غیر آن.

مسئله ۱۹ - برای کسی که هشتم و نهم را روزه گرفته نزدیکتر به احتیاط و بهتر آن است که بعد از برگشتن از منی دوباره سه روز پشت سر هم روزه بگیرد که روز اول آن همان روز کوچ کردن یعنی سیزدهم باشد و نیت کند که سه روز از پنج روز روزه واجب است.

مسئله ۲۰ - اگر روز هشتم را هم روزه نگرفت ، روزه سه روزه را تاءخیر می اندازد برای برگشتن از منی و وقتی برگشت سه روز را پشت سر هم می آورد، و برای کسی که روز هشتم را روزه نگرفته جائز است که آنرا در طول ذی الحججه بیاورد که وقت آن تا آخر ذی الحججه وسعت دارد، هرچند که نزدیکتر به احتیاط آنست که بعد از ایام تشریح هر چه زودتر آنرا بیاورد.

مسئله ۲۱ - گرفتن این سه روز روزه در سفر جائز است پس واجب نیست بخاطر آن در مکه قصد اقامه کند، بلکه اگر مهلت نداشته باشد می تواند آنرا در راه بیاورد، و اگر در طول ذی الحججه آنرا نیاورد دیگر روزه فائده ای برایش ندارد بلکه باید قربانی کند و یا خودش و یا وسیله نأب.

مسئله ۲۲ - اگر سه روز روزه را گرفت بعدا تمکن پیدا کرد که قربانی کند دیگر واجب نیست ، و اما اگر در بین سه روز تمکن یافت واجب است قربانی کند.

مسئله ۲۳ - واجب است بعد از مراجعت از سفر مکه هفت روز دیگر روزه بگیرد، تا با آن سه روز روزه در مکه ده روز شود (و احتیاط آن است که این هفت روز هم پشت سر هم باشد و جائز نیست آن را در مکه و یا در سفر بگیرد، بلکه اگر تصمیم دارد در مکه مقیم شود می تواند بعد از گذشتن یک ماه از این تصمیم این هفت روز را بیاورد، بلکه کافی است گذشتن مدتی از زمان تصمیم که چنانچه در آن مدت به وطن برمی گشت رسیده بود هر چند یک ماه نباشد و اگر بنا دارد در شهری دیگر از سایر بلاد و یا در بین راه اقامه کند گذشتن آن مدتی که گفتیم کافی نیست و جائز نیست آن روزها را بگیرد، بلکه واجب نیست که این هفت روز حتما در وطنش انجام شود پش اگر به وطنش برگشت می تواند در جایی دیگر برای این ایام قصد اقامه کند و روزه هفت روز را بیاورد.

مسئله ۲۴ - برگشتن به وطن با وسائل جدید) از قبیل هواپیما(امروزه بیش از چند ساعت طول نمی کشد لذا برای کسی که می خواهد در مکه اقامت گزیند جائز است بعد از گذشتن همان چند ساعت روزه هفت روزه اش را شروع کند، هر چند که به احتیاط نزدیکتر آنست که روزه نگیرد، لکن در هر حال این احتیاط را ترک نکند که بین سه روز و هفت روز جمع نکند بلکه بین آن دو فاصله بیندازد.

مسئله ۲۵ - اگر برایش ممکن نشد که روزه سه روزه را در مکه بگیرد و به محل خود برگشت اگر بعد از رسیدن به محل چیزی از ماه ذی الحجه باقیمانده بود روزه اش را در همان باقیمانده در محل دیگر، لکن بین سه روز و هفت روز فاصله می اندازد، و اگر ذی الحجه تمام شده بود واجب است قربانی کند یا خودش آنرا در منی ذبح کند و یا نائب بفرستد.

مسئله ۲۶ - اگر متمکن از روزه بود ولی آنرا نگرفت تا از دنیا رفت بر ولی او واجب است که سه روز روزه اش را برایش قضاء کند و احتیاط آن است که هفت روز دیگر را نیز قضاء کند.

سوم از واجبات منی : تقصیر کردن است.

مسئله ۲۷ - واجب است که بعد از قربانی کردن سر خود را بتراشد و یا کوتاه کند و حاجی در انتخاب هر یک مختار است مگر چند طائفه.

اول : زنان که واجب بر آنان تقصیر است نه سر تراشیدن پس اگر زنی سر خود را بتراشد کافی نیست.

دوم : کسی که سفرش اولین سفر حج است که باید بنا بر واجب سر خود را بتراشد.

سوم ملبد: یعنی کسی که شیء چسبنده ای مثل عسل یا صمغ) شیره درختی است (به سر خود مالیده است برای دفع شپش که بنا بر احتیاط این شخص باید سر خود را بتراشد.

چهارم: کسی که موی سر خود را جمع کرده و به هم پیچیده و گره زده است که بنا بر احتیاط او نیز باید سربتراشد.

پنجم: خنثای مشکل (که نه جنبه زن بودنش می چربد و نه جنبه مرد بودنش) اگر یکی از سه خصوصیت اخیر را نداشته

باشد حتما باید تقصیر کند و اگر داشته باشد بنا بر احتیاط هر دو کار را بکند یعنی هم موی خود را کوتاه کند و هم آن را

بتراشد.

مسئله ۲۸ - در تقصیر کافی است که مقداری از موی و ناخن خود را با هر وسیله ای که باشد بچیند، و بهتر آن است که

هم مقداری از موی را بچیند و هم ناخن را، و کسی که تراشیدن سر بر و واجبا است احتیاط آنست که همه سر را بتراشد، و

حلق و تقصیر را انسان می تواند هم خود انجام دهد و یا به دیگری محول کند و در حلق و تقصیر نیت با همه شرائطش

واجب است که خود حاجی باید نیت کند، و بهتر آنست که اگر این کار را به دیگری محول کرده هم خودش نیت کند و هم

او.

مسئله ۲۹ - کسی که وظیفه او تراشیدن سر است ولی بر سر موئی ندارد کافی است تیغ سر تراشی را بر سر خود بکشاند و

همین از تراشیدن سر کفایت می کند و اگر چنین کسی مخیر بود میان سر تراشیدن و میان تقصیر کوتاه کردن مو و یا ناخن

بر او متعین می شود، و اگر موئی حتی بر ابروان خود ندارد و ناخن هم در انگشتش نیست کافیا ست تیغ سر تراشی را بر سر

خود بکشاند.

مسئله ۳۰ - اکتفا کردن به کوتاه نمودن موی عانه (زهار) یا موی زیر بغل مشکل است و تراشیدن ریش نه کافی از تقصیر

است و نه از تراشیدن سر.

مسئله ۳۰ - اکتفا کردن به کوتاه نمودن موی عانه (زهار) یا موی زیر بغل مشکل است و تراشیدن ریش نه کافی از تقصیر

است و نه از تراشیدن سر.

مسئله ۳۱ - نزدیکتر به احتیاط آنست که حلق و تقصیر در روز عید انجام شود، هر چند که جواز تاءخیر آن تا آخرین ایام تشریق بعید نیست، و اما محل این کار منی است و در حال اختیار جائز نیست آن را در غیر منی انجام دهد و اگر آن را در منی انجام نداد تا به مکه کوچ کرد واجب است به منی برگردد و حلق یا تقصیر را انجام دهد و در این وظیفه فرقی میان عالم و جاهل و فراموشکار و غیر آنان نیست و اگر برگشتن به منی برایش ممکن نبود در هر جا که هست حلق و یا تقصیر را انجام دهد و سپس موی تراشیده خود را اگر امکان داشت به منی بفرستد و مستحب است آنرا در منی در همانجا که چادر زده بود دفن کند.

مسئله ۳۲ - احتیاط آنست که حلق و تقصیر را از ذبح قربانی تاءخیر بیندازد و نیز ذبح را از رمی تاءخیر بیندازد، بنابراین اگر سهوا بر خلاف این ترتیب عمل کرده باشد اعاده و تحصیل ترتیب واجب نیست و بعید نیست که جاهل به حکم هم ملحق به ساهی باشد و اما اگر عالما و عامدا خلاف ترتیب عمل کرده باشد احتیاط آنست که در صورت امکان ترتیب را تحصیل نماید.

مسئله ۳۳ - واجب است طواف وسیعی بعد از تقصیر و یا سر تراشیدن واقع شود، بنابراین اگر عمدا آنرا مقدم بدارد واجب است برگردد اول تقصیر و یا حلق کند سپس طواف و نماز و سعی را بجا بیاورد و یک گوسفند کفاره بدهد، و همچنین است اگر طواف به تنهایی را عمدا جلوتر از تقصیر یا حلق انجام دهد، اما اگر سعی به تنهایی را مقدم بدارد کفاره بر او واجب نمی شود هر چند که اعاده آن و تحصیل ترتیب واجب است، و اگر طواف و سعی را به علت جهل به حکم و یا فراموشی و یا سهو مقدم بر تقصیر و حلق بیاورد همین حکم را دارد (یعنی واجب است ترتیب را تحصیل کند) جز اینکه کفاره بعهدہ اش نمی

آید.

مسئله ۳۴ - اگر بعد از طواف و یا بعد از سعی تقصیر کند و یا سر بتراشد احتیاط آنست که برای به دست آوردن ترتیب آن

دو را اعاده نماید و اگر وظیفه متعین او سر تراشیدن بوده (و دیگر موئی بر سرش نمانده) باید احتیاطاً تیغ را بر سر خود

بکشاند.

مسئله ۳۵ - بعد از رمی و قربانی و سر تراشی یا تقصیر همه آنچه بر محرم حرام بود حلال می شود بجز زن و عطر، و بعید

نیست که صید نیز برای او حلال شود بلکه شکار حرم را صید کردن برای همه حرام است و اختصاصی به محرم ندارد چون

حرمت آن بخاطر احترام حرام است.

گفتار در واجبات بعد از اعمال منی

بعد از اعمال منی پنج چیز بر حاجی واجب است:

اول : طواف حج

دوم : دو رکعت نماز طواف

سوم : سعی بین صفا و مروه.

چهارم : طواف نساء

پنجم : دو رکعت نماز طواف نساء.

مسئله ۱ - چگونگی طواف و نماز آن و سعی بین صفا و مروه در حج به همان نحوی است که در عمره انجام می شود با

یک فرق و آن در نیت است که باید طواف و سعی و نماز را به نیت طواف و سعی حج بجا آورد.

مسئله ۲ - بعد از پایان یافتن اعمال منی جائز بلکه مستحب است حاجی در همان روز عید به مکه برگردد تا اعمال نامبرده

یعنی طواف و نماز آن و سعی را انجام دهد، و جائز هم هست همانجا بماند و اعمال مزبور را روز یازدهم انجام دهد و جواز

تأخیر آن تا ماه بعید نیست، بنابراین جائز است آنرا در آخرین روز ماه بیاورد.

مسئله ۳ - جائز نیست در حال اختیار عبادات پنجگانه را قبل از وقوف به عرفات و مشعر و منی و انجام مناسک منی انجام

دهد بلکه برای چند طائفه اینکار جائز است:

اول: زین که ترس آن دارد که اگر عبادت مزبور را بعد از وقوفهای نامبرده انجام دهد گرفتار حیض یا نفاس شود و دیگر

تواند داخل مسجدالحرام گردد و نیز نتواند تا فرا رسیدن ایام پاکی در مکه به انتظار طهر بماند.

دوم: زن و مردی که اگر قبل از رفتن به عرفات که مسجدالحرام خلوت است مناسک پنجگانه را انجام ندهند بعد از

وقوفهای دیگر نمی توانند بخاطر ازدحام آن مناسک را انجام دهند و یا نمی توانند به مکه برگردند.

سوم: بیمارانی که بخاطر (عاجز) از انجام آن مناسکند و یا ترس دارند که عاجز شوند.

چهارم: کسی که یقین دارد اگر قبل از موافق نامبرده مناسک را انجام ندهد دیگر تا آخر ذی الحجه نخواهد توانست آن ها

را بیاورد.

مسئله ۴ - اگر در غیر چهارمی از این چند طائفه کشف خلاف شد، مثلاً آن زن بعد از انجام مناسکش قبل از وقوفها دچار

حیض و یا نفاس نشد، و یا آن مریش بهبودی یافت و یا ازدحام آن طور که ترسش را داشت نبود دیگر واجب نیست

مناسکش را اعاده کند هرچند که به احتیاط نزدیکتر است، و اما طائفه چهارم اگر منشاء اعتقاد و یقینشان بیماری و یا

سالخوردگی و یا عیالی بوده هان اعمالی که آورده بودند کافی است و اما اگر غیر اینها بوده کافی نیست و بعد از مراجعت از

منی باید بیاورند، مثل اینکه معتقد بوده سیل می آید و یا زندانی می شود و نمی تواند اعمال را بجا بیاورد بعدا کشف خلاف شود.

مسئله ۵ - بیرون شدن از احرام سه در جا صورت می پذیرد: یکی بعد از سرتراشیدن و یا تقصیر که با انجام آن همه محرمات احرام بر انسان حلال می شود بجز زن و بوی خوش و ظاهرا شکار کردن گرچه حرمت شکار کردن به خاطر حرم است نه احرام دوم بعد از طواف زیارت و دو رکعت نماز آن و سعی بین صفا و مروه است که با انجام آن بوی خوش نیز حلال می شود سوم: بعد از طواف نساء و نماز آن است که با انجام آن زن نیز حلال می شود.

مسئله ۶ - کسی که مانند طوائف چهارگانه ای که گذشت طواف زیارت و طواف نساء را بخاطر عذری که داشته قبل از رفتن بعرفات انجام داده بعد از انجام آن بوی خوش وزن برایش حلال نمی شود بلکه همچنان نسبت به آنها در احرام هست تا بعد از سر تراشیدن یا تقصیر که تمامی محرمات برایش حلال شود.

مسئله ۷ - طواف نساء مختص به مردان نیست بلکه بر زنان و افراد خنثی و کسی که خصیه اش را درآورده اند و اطفال ممیز نیز واجب است، پس اگر کسی از آنان طواف نساء را ترک کند اگر زن باشد شوهر بر او حرام است و اگر مرد باشد زن بر او حرام است، بلکه اگر ولی طفل غیر ممیز او را محرم کند بنا بر احتیاط واجب است او را طواف نساء هم بدهد تا زن گرفتن بر او حلال شود.

مسئله ۸ - طواف نساء و دو رکعت نمازش واجبند اما از ارکان حج نیستند، بنابراین اگر آنها عمدا هم ترک کند حجش باطل نمی شود تنها زن برایش حلال نمی شود بلکه بنا بر احتیاط عقد ازدواج و خطبه آن و شهادت دادن بر وقوع آن نیز برایش حلال نیست.

مسئله ۹ - جائز نیست در حال اختیار سعی را قبل از طواف زیارت و نماز آن انجام دهد، همچنانکه جائز نیست در حال

اختیار طواف نساء را زودتر از طواف زیارت و نماز آن سعی بیاورد، بنابراین اگر مخالف ترتیب بیاورد باید طوری اعاده کند که ترتیب حاصل شود.

مسئله ۱۰ - در حال ضرورت چون حال ترس از حیض و عدم تمکن از بقاء در مکه تا رسیدن ایام پاکی جائز است طواف

نساء را قبل از سعی بیاورد، ولی نزدیکتر به احتیاط آنست که ترتیب را رعایت کند و برای طواف نساء نائب بگیرد، و اگر سهو کند و یا جاهل به حکم باشد و بر خلاف ترتیب عمل کند سعی و طوافش صحیح است هرچند که نزدیکتر به احتیاط آنست که طواف را اعاده کند.

مسئله ۱۱ - اگر سهوا طواف نساء را ترک کند و به وطن بازگردد، اگر برایش برگشتن ممکن است و مشقتی ندارد باید برگردد و گرنه نایب بگیرد تا بعد از انجام آن زنان بر او حلال شوند.

مسئله ۱۲ - اگر یکی از طوافهای واجب یعنی طواف عمره یا طواف حج و یا طواف نساء را ترک کند و برگردد و با زنان

جماع کند واجب می شود که شتری در مکه نحر نموده یا گوسفندی ذبح کند، و نزدیکتر به احتیاط آنست که اگر تمکن دارد و مشقتی بر او نیست شتر نحر کند و آنگاه به مکه برگشته طواف ترک شده را بیاورد و اگر طواف ترک شده غیر طواف نساء بوده باشد احتیاط آنست که بعد از انجام آن سعی را هم اعاده کند و اگر برایش امکان ندارد نائب بگیرد.

مسئله ۱۳ - اگر طواف عمره و یا زیارت را بخاطر ندانستن حکم ترک کرده و برگشته باشد بر او واجب است یک شتر کفاره داده دوباره حج خود را اعاده کند.

گفتار در احکام بیتوته در منی

مسئله ۱ - چنانچه شخصی در روز عید مناسک خود را در مکه انجام داد واجب است به منی برگردد تا شب یازدهم و

دوازدهم را در آنجا بیتوته کند و مقدار واجب از این بیتوته دو شب از غروب تانصف شب است.

مسئله ۲ - بیتوته شب سیزدهم از اول تانیمه شب برچند طایفه واجب است : یکی از آنان کسی است که در حال احرام

عمره یا احرام حج از شکار پرهیز نکرده باشد و احتیاط آنست که کسی هم که شکار را گرفته ولی آنرا نکشته شب سیزدهم

را بیتوته کند، و اما اگر این دوکار یعنی کشت صید و یا گرفتن آنرا مرتکب نشده باشد بیتوته این شب بر او واجب نیست

هرچند که سایر محرمات صید چون خوردن گوشت آن و یا نشان دادن آن به شکارچی و اشاره کردن به آن و غیر اینها را

مرتکب شده باشد طائفه دیگر کسی است که در حال احرام حج یا احرام عمره با زنی جماع کرده باشد چه از جلو و چه از

عقب هرچند که آن زن همسرش نباشد واجب است شب سیزدهم را بیتوته کند ولی چنانچه تنها بوسه و لمس و غیره را

مرتکب شده باشد بیتوته لازم نیست . ویکی دیگر کسی است که روز دوازدهم از منی به سوی مکه کوچ نکرده تا خورشید

غروب کرده باشد که با درک غروب خورشید بیتوته شب سیزدهم در منی واجب می شود.

مسئله ۳ - بیتوته در منی در شبهایی که گفته شد بر چند طائفه واجب نیست :

اول : بیماران و پرستاران آنها بلکه هر کسی که عذری دارد که با وجود آن بیتوته کردنش در منی دشوار باشد.

دوم : کسی که در مکه مال قابل اعتنائی دارد و می ترسد اگر در منی بیتوته کند آن مال از بین برود و یادزد آن را برآید.

سوم : چوپان و دامداری که باید شبها دام خود را بچرانند.

چهارم : کسانی که مسئول رساندن آب به حاجیان در مکه هستند.

پنجم : کسی که در مکه تا طلوع فجر عبادت بوده و غیر از عبادت و ضروریات یعنی خوردن و نوشیدن به قدر احتیاج

و تجدید وضو و امثال آن کار دیگری نداشته باشد اما برای کسی که در غیر مکه حتی در بین راه مکه و منی مشغول عبادت بوده ترک بیتوته بنا بر احتیاط جائز نیست.

مسئله ۴ - بر کسی که بدون هیچ عذری اول شب در منی حضور یافته بنا بر احتیاط واجب است تا قبل از نیمه شب خود را بدانجا برساند و تا طلوع فجر در آن جا بیتوته کند.

مسئله ۵ - بیتوته یکی از عبادات است که نیت با همه شرائطش در آن واجب است.

مسئله ۶ - کسی که بیتوته واجب در منی را ترک کرده واجب است برای هر شبی یک گوسفند کفاره دهد، چه اینکه

ترکش عمدا باشد و یا جهلا و یا نسیانا بلکه این کفاره حتی بر آن چند طائفه ای که در مسئله سوم بر شمردیم که ترک بیتوته برایشان جائز بود غیر طائفه پنجم نیز واجب است البته وجوب آن برای طائفه سوم و چهارم بر اساس احتیاط است.

مسئله ۷ - در گوسفندی که در این کفاره باید ذبح شود آن شرائطی که در قربانی هست معتبر نیست و ذبح آن مکان

مخصوصی ندارد بنابراین کسی که این کفاره بعهده اش آمده می تواند بعد از مراجعت در محل خود آن را ذبح کند.

مسئله ۸ - کسی که در تمام شب خارج منی نبوده اگر قسمت اول شب تا نیمه شب را منی بوده اشکالی نیست در اینکه

کفاره ای به عهده اش نمی آید (چون واجب آن همان مقدار است) و اگر قبل از نیمه شب و یا مقداری از اول شب را خارج منی رفته باشد احتیاط آنست که کفاره بدهد.

مسئله ۹ - کسی که برایش جائز است روز دوازدهم از منی کوچک کند واجب است تا ظهر آن روز در منی بماند و بعد از

ظهر کوچ کند و اما کسی که روز سیزدهم هم کوچ می کند این محدودیت را ندارد و هر وقت بخواهد می تواند خارج شود.

گفتار در رمی جمره های سه گانه

مسئله ۱ - رمی هر سه جمره یعنی جمره اولی و وسطی و عقبه در روزهایی که بیتوته شب آن واجب است حتی روز

سیزدهم برای کسی که بیتوته شب آن بر او واجب است از واجبات منی است ، اما اگر آن را ترک کند حجتش باطل نمی

شود حتی اگر عمدا ترک کرده باشد حجتش صحیح است چیزی که هست فقط گناهی مرتکب شده است .

مسئله ۲ - در هر روزی که رمی واجب است باید هر جمره را با هفت عدد سنگریزه رمی نماید و در رمی جمرات سه گانه

در هر روز معتبر است تمام آنچه که در رمی جمره عقبه بوده و بیانش گذشت و هیچ فرقی با آن ندارد .

مسئله ۳ - وقت رمی از طلوع خورشید تا غروب آن است بنابراین در حال اختیار جائز نیست که آن را در شب انجام دهد،

واما با وجود عذری چون ترس و بیماری و یا علیلی و یا اشتغال به چوپانی در روز جائز است آنرا در شب آنروز و یا شب

آینده اش انجام دهد .

مسئله ۴ - در رمی جمرات رعایت ترتیب واجب است و باید ابتداء دیگر جمره وسطی رارمی نموده سپس به رمی جمره

عقبی پردازد صحیح است و باید برگردد و عمل رمی را به هر نحوی که خواست تکمیل کند لکن نزدیکتر به احتیاط برای

کسی که عمدا چنین کرده این است که دوباره از سر بگیرد، و همچنین جائز است رمی جمره متقدم با چهار ریگ و سپس

به جمره بعدی بیاید و آنرا رمی کند پس مقدم داشتن رمی جمره متقدم در همه هفت ریگ واجب نیست .

مسئله ۵ - اگر جمره اولی را با چهار ریگ رمی کند آنگاه با چهار ریگ دیگر جمره وسطی را رمی نموده سپس به رمی

جمره عقبی پردازد صحیح است و باید برگردد و عمل رمی را بهر نحوی که خواست تکمیل کند لکن نزدیکتر به احتیاط

برای کسی که عمدا چنین کرده این است که دوباره از سر بگیرد و همچنین جائز است رمی جمره متقدم با چهار ریگ و

سپس بجمره بعدی بیاید و آنرا رمی کند پس مقدم داشتن رمی جمره متقدم در همه هفت ریگ واجب نیست .

مسئله ۶ - اگر در یکی از این روزها رمی جمرات را فراموش کند واجب است در روز دیگر آن را قضاء نماید و اگر در دو روز فراموش نماید در روز سوم قضاء می کند و حکم در صورتی هم که عمدا ترک کرده باشد همین است و چون خواست قضاء کند واجب است قضاء را بر اداء مقدم بدارد، و نیز واجب است آن چه زودتر فوت شده زودتر قضاء کند، بنابراین اگر رمی روز عید و روز یازدهم را ترک کرده در روز دوازدهم اول رمی روز عید را قضاء می کند و سپس رمی روز یازدهم را و در آخر روز دوازدهم را به نیت اداء می آورد و خلاصه کلام همانطور که در اداء رعایت ترتیب واجب است در قضاء نیز واجب است هم در همه جمره ها و هم در بعضی از آن ها، پس اگر مثلا در روز یازدهم بعضی از جمره ها مثلا جمره اولی را ترک کرده و روز بعد به یادش آمده اول رمی روز قبل را انجام می دهد بعدا آنروز را، بلکه احتیاط آنست که اگر همه جمرات و بعضی از آنها باچهار ریگ رمی کرده و روز بعد یادش آمد اول قضاء را می آورد بعد اداء را و اول آنچه قبلا قضاء شده می آورد و سپس بعدی آنرا.

مسئله ۷ - اگر در یکی از این روزها برخلاف ترتیب رمی کرده و روز بعد متوجه شد باید رمی را طوری اعاده کند که

ترتیب روزهای قبل حاصل شود آن گاه وظیفه روز حاضرش را بیاورد.

مسئله ۸ - اگر رمی هر سه جمره رافراموش کند تا داخل مکه شود اگر در ایام تشریق بیادش بیاید واجب است در صورت

تمکن به منی برگردد و با نبودن امکان نائِب بگیرد، و اگر بعد از ایام تشریق بیادش بیاید و یا عمدا آنرا ترک کرده باشد تا بعد

از ایام تشریق احتیاط آنست که هم آن چه گفتیم انجام دهد (یعنی در صورت تمکن برگردد و در غیر آن صورت نائِب

بگیرد) و هم در سال بعد در همان ایامی که از او فوت شده آنرا قضاء کند یا خودش و یا نائِبش و اگر بعد از خارج شدن از

مکه بیادش بیاید احتیاط آنست که در سال بعد ولو با نائِب گرفتن آنرا قضاء کند حکم فراموش کردن بعضی از سه جمره نیز

حکم فراموشی هر سه جمره را دارد بلکه احتیاط حکم کسی هم که کمتر از هفت ریگ را به هر سه جمره و یا بعضی از آنها زده حکم فراموش کردن همه آنست.

مسئله ۹ - کسانی که معذورند مانند بیمار و علیل و غیر قادر بر رمی مانند طفل باید نایب بگیرند، و اگر خود قادر بر نایب گرفتن نیز نیست نظیر بیهوش ولی او و یا فردی دیگر برایش نایب می گیرد، و احتیاط آنست که نایب عمل رمی را انجام ندهد مگر بعد از آن که از تمکن منوب عنه ناامید شود، بهتر آنست که اگر امکان دارد معذور را به محل رمی ببرد و در حضور او رمی انجام دهد و در صورت امکان سنگریزه را در دست خود او بگذارد و با دست او به جمره بزند بنابراینچه گفته شد اگر بعد از انجام رمی به وسیله نایب عذر معذور برطرف شد اگر نایب با نومیادی از رفع عذرش نیابت کرده اعاده واجب نیست وگرنه واجب است خود او آنرا اعاده کند.

مسئله ۱۰ - اگر غیر معذور (مثلا ولی او) از برطرف شدن عذر معذور مایوس شود واجب نیست، در نایب شدنش از او اجازه بگیرد هرچند که به احتیاط نزدیکتر است و اما اگر قادر بر کسب اجازه نباشد اجازه معتبر نیست.

مسئله ۱۱ - اگر بعد از برگشتن روزی شک کند در اینکه روز قبل رمی را انجام داده یا نه اعتنائی به شک خود نمی کند و همچنین اگر بعد از داخل شدن در رمی جمره بعدی شک کند در اینکه جمره قبلی را رمی کرد یا نه یا شک کند در اینکه صحیح رمی کرده یا نه، به شک خود اعتناء نمی کند، همچنانکه اگر بعد از فراغت و یا تجاوز عملی شک کند در اینکه آیا صحیح انجام داده یا نه بنا بر این می گذارد که صحیح انجام داده، و اگر شک کند در عدد هفتگانه رمی و احتمال دهد که شاید کمتر از هفت بوده اگر قبل از شروع به رمی جمره بعدی باشد باید آن کمبودی که احتمال می دهد بیاورد و بنا بر احتیاط اگر از رمی منصرف هم شده و به کاری دیگر مشغول شده باشد باید آن کمبود را بیاورد، و اما اگر شکش بعد از شروع به

رمی جمره بعدی بوده ، اگر برایش محرز است که چهار ریگ انداخته و در بقیه شک دارد بنا بر احتیاط بقیه را هم بیاورد بلکه همچنین است اگر شک او بعد از رمی جمره بعدی هم باشد و اما اگر شک در عدد چهار هم داشته باشد یعنی شک کند در اینکه چهار ریگ انداختم یا کمتر بنا می گذارد بر اینکه چهار را انداخته و بقیه را می آورد.

مسئله ۱۲ - اگر بعد از گذشتن یک روز یقین کند به اینکه روز قبل یکی از سه جمره را رمی نکرده و نداند کدام بوده همینکه در قضا آن جمره عقبه را رمی کند کافی است و نزدیکتر به احتیاط آنست که هر سه جمره را قضاء کند، و اگر بعد از رمی هر سه جمره یقین کند که یکی از سه جمره سه یا کمتر از آن کمبود داشته واجب است آن مقدار کمبود را جبران نموده و هر سه جمره را به آن تعدا رمی کند و اگر در همین فرض یقین کند که از یکی از سه جمره چهار عدد کم شده بعید نیست جائز باشد اکتفاء به رمی جمره عقبه و تکمیل آن کمبود، ولی نزدیکتر به احتیاط آنست که همه وظیفه جمره عقبه را بیاورد باز هم نزدیکتر به احتیاط این است که عمل رمی را در هر سه جمره از سر بگیرد.

مسئله ۱۳ - اگر بعد از گذشتن این سه روز یقین کند به اینکه عمل رمی را در یکی از آن روزها ترک کرده و نمی داند کدام روز بوده واجب است رمی هر سه روز را با رعایت ترتیب قضاء کند هر چند که احتمال دارد اکتفاء به قضاء وظیفه روز آخر جائز باشد.

گفتار در صد و حصر در اعمال حج یا عمره

مسئله ۱ - مصدود عبارت است از کسیکه دشمن و یا مانعی نظیر آن از انجام عمره یا حج او جلوگیری کند و محصور عبارت است از کسی که بیماری مانع او شود.

مسئله ۲ - کسی که برای عمره و یا حج محرم می شود واجب است که آن را تمام کند و اگر تمام نکند همچنان در احرام

می ماند، بنابراین اگر برای عمره احرام ببندد ولی دشمن و یا نظیر دشمن چون کارکنان دولت و یاغیر دولت او را از رفتن به مکه جلوگیری شود و راه دیگری غیر از آن راه بسته شده به سوی مکه وجود ندارد، و یا اگر دارد هزینه مسافرت آن راه را ندارد جائز است برای حلال شدن آنچه برایش حرام شده و بیرون آمدن از احرام در همانجا که هست گاو و یا گوسفند و یا شتری قربانی کند، و نزدیکتر به احتیاط آن است که هنگام ذبح قصد حلال شدن محرمات را بکند، و همچنین احتیاط این است که تقصیر هم بکند که بعد از این دو کار همه محرمات احرام حتی زنان برایش حلال میشود.

مسئله ۳ - اگر با احرام عمره داخل مکه معظمه شود ولی در همان مکه دشمن و یا مانعی دیگر نگذارد اعمال عمره را بجای آورد حکم مسئله قبل را دارد و با همان کارهایی که گفته شد از احرام در می آید، بلکه بعیدنیست، در صورتی هم که ممنوع از طواف یا سعی شود حکمش همین باشد، و اگر ظالمی او را حبس کند یا طلبکاری یا سعی شود حکمش همین باشد و اگر ظالمی او را حبس کند یا طلبکاری او را بخاطر طلبی که او قدرت پرداخت آنرا ندارد حبس نماید باز هم همان حکم را دارد.

مسئله ۴ - اگر برای داخل شدن در مکه و یا بخاطر انجام مناسک محرم شود و سپس ظالمی از او مبلغی را مطالبه نماید که او قادر به پرداخت آن باشد باید آن مبلغ را در صورتی که حرجی نباشد بپردازد و مناسک را انجام دهد، و اگر تمکن از پرداخت ندارد و یا پرداخت آن برایش حرجی و دشوار است ظاهر این است که همان حکم مصدود را دارد.

مسئله ۵ - اگر غیر آن راهی که بسته شده را دیگر به سوی مکه دارد و هزینه رفته از آنرا نیز دارد بر احرام خود باقی می ماند و واجب است به حج برود و اگر به حج نرسید اعمال عمره مفرده را می آورد و از احرام خارج می شود، و به صرف اینکه بترسد به اعمال حج نرسد با اعمال مصدود از احرام خارج نمی شود، بلکه بایدحتما ادامه دهد تا اگر حج از او فوت شد اعمال

عمره مفرده را بیاورد و از احرام خارج شود.

مسئله ۶ - صد از حج به این تحقیق می یابد که انسان بخاطر آن به هیچکدام از وقوفین عرفه و مشعر نرسد نه به اختیاری آن و نه به اضطرارش بلکه صد به همین مقدار نیز تحقق می یابد که انسان به انجام وظیفه ای که ترک آن حتی غیر علمی و عمدیش موجب فوت حج می شود نرسد، بلکه ظاهر این است که اگر بعد از وقوف به عرفات و مشعر ممنوع شود از اینکه واجبات مکه و منی را بیاورد و از انجام یکی از آندو ممنوع شود و نتواند نه خودش بیاورد و نه نایب بگیرد صد و ممنوعیت تحقق می یابد، بله اگر همه واجبات مکه و منی را هم انجام دهد آنگاه پس از برگشتن به منی برای بیتوته و اعمال ایام تشریق مصدود و ممنوع شود مصدودیت تحقق نمی یابد، وحجش صحیح است و واجب است در همان سال و اگر نتوانست سال بعد برای اعمال ایام تشریق نایب بگیرد.

مسئله ۷ - مصدود از عمره یا حج اگر کسی است که حج بر او مستقر شده و یادر سال بعد مستطیع شود واجب است حج را بیاورد و نباید بدستوری که برای خروج از احرام انجام داد اکتفا کند و آن دستور کافی از حجة الاسلام او نیست.

مسئله ۸ - مصدود که گفتیم جائز است برای بیرون شدن از احرام آن دستور را بکار بندد مخصوص تنها مصدودی که از برطرف شدن مانع نومید باشد نیست بلکه با داشتن امید به رفع مانع نیز می تواند طبق آن دستور از احرام درآید.

مسئله ۹ - کسی که برای عمره احرام بسته و محصور شد یعنی بخاطر بیماری نتوانسته به مکه برسد اگر بخواهد از احرام درآید باید قربانی کند، و احتیاط آنست که قربانی یا پول آنرا توسط امینی به مکه بفرستد و با او قرار بگذارد که در روز معین و ساعتی معین قربانی او را ذبح کند که چون آن موعده مقرر رسد تقصیر می کند و از احرام درآید و همه محرّمات به جز زن برایش حلال می شود، و احتیاط آنست که نایب او هنگام ذبح قربانش نیت بیرون شدن او را از احرام رابکند.

- مسئله ۱۰** - اگر برای حج محرم شودو بخاطر بیماری و به وقوف درعرفات و مشعر نرسد و بخواهد از احرام درآید واجب است قربانی کند و احتیاط آنست که قربانی خود و یا پول آنرا به منی بفرستد و با نایب خود قرار بگذارد که آن را در روز عید در منی ذبح کند که بعد از ذبح محرّمات احرام به غیر از زن برایش حلال می شود.
- مسئله ۱۱** - اگر حج وجبی برعهده اش باشد و بخاطر بیماری محصور شود از خصوص زن تحلل پیدا نمی کند مگر اینکه سال بعد اعمال حج و طواف نساء را انجام دهد و اگر از این کار عاجز شود بعیدنیست بگوئیم گرفتن نایب کافی است و بعد از انجام آن به وسیله نایب از احرام بیرون می آید، و اگر حشم مستحبی باشد بعید نیست که نایب گرفتن برای طواف نساء کافی باشد برای بیرون شدن از احرام و نزدیکتر به احتیاط آن است که خودش بیاورد.
- مسئله ۱۲** - اگر ممنوع از اعمال عمره به دستور فوق از احرام درآید و با زنان جماع نماید معلوم گردد که قربانیش در روز مقرر ذبح نشده بوده گناهی نکرده و کفاره ای بر او نیست لکن واجب است قربانی و یا بهای آنرا بفرستد و بار دیگر با نایب خود قرار بگذارد و واجب است از زنان دوری کند و احتیاط واجب این است که از لحظه ای که واقع برایش کشف شد اجتناب کند هرچند که احتمال دارد لزوم اجتناب از لحظه فرستادن پول یا قربانی باشد.
- مسئله ۱۳** - تحقق حصر به همان چیزهایی است که صد با آن ها تحقق می یافت.
- مسئله ۱۴** - اگر مریض بعد از فرستادن قربانی و یا قیمت آن بهبودی یابد و بتواند خود را به مکه برساند واجب است حج را بجای آورد، اگر به احرام تمتع محرم شده و اعمال عمره را درک می کند که هیچ و اما اگر وقت انجام اعمال عمره را ندارد یعنی به وقوف عرفات و مشعر نمی رسد حج افراد انجام می دهد و احتیاط آنست که نیت خود را از عمره تمتع به حج افراد برگرداند و بعد از انجام حج افراد برای عمره مفرده محرم می شود و کافی از حجه الاسلام او هست ، و اگر وقتی به مکه

رسید که وقوف اختیاری مشعر را درک درآید، وحج واجب را سال آینده اگر شرائطش را داشت بجا می آورد، مصدود هم در این فرض مانند محصور و بیمار است.

مسئله ۱۵ - بعید نیست که غیر متمکن مانند معلوم وضعیف را نیز در این احکام که گفته شد ملحق به مصدود و محصور بدانیم لکن مسئله مشکل است و احتیاط آن است که بر احرام خود باقی بماند تا بهبودی یافته واجبش را انجام دهد، حال اگر حج از او فوت شد عمره مفرده را می آورد و از احرام درمی آید و آنگاه واجب است که به شرط حصول شرائط درسال بعد حج را بیاورد.

مسئله ۱۶ - احتیاط آن است که روزی که با نائب خود مقرر می دارد در عمره تمتع قبل از روز خروج حاجیان به سوی عرفات باشد و در احرام حج روز عید باشد.

کتاب امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر جزء بالاترین و شریف ترین فرائض اسلام است که سایر فرائض به وسیله آن دو اقامه می شود و وجوب آن دو از ضروریات دین است و منکر آن اگر توجه داشته باشد که انکارش چه لوازمی دارد و به لوازم آن ملتزم باشد از کافران است و در کتاب عزیز و اخبار شریفه با بیانهائی مختلف مسلمین رابه اقامه آن دو ترغیب و تحریض نموده از آن جمله در قرآن کریم خدایتعالی می فرماید: **و لتکن منکم امه یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر** اولئک هم المفحون^(۴) باید از شما جماعتی باشند که به سوی خیر دعوت نموده امر به معروف و نهی از منکر کنند و رستگاران همین جماعتند^(۵) و نیز فرموده: **کنتم خیر امه ۱۱خرجت للناس تاءمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تو منون بالله^(۵)** و شما بهترین امتی هستید که از بین بشر و برای بشر بیرون شدید چون امر به معروف و نهی از منکر نموده وبه خدا

ایمان دارید (و همینطور آیات دیگر).

و اما روایات:

از حضرت رضا(ع) روایت شده که فرمود: رسول خدا همواره می فرموده: «اذا امتی توالکت الامر بالمعروف والنهی عن المنکر فلیاء ذنوا بوقاع من الله تعالی»^(۶) اگر روزی بر امتم برسد که امر به معروف و نهی از منکر را به یکدیگر واگذار کنند در آن روز باید اعلان جنگ با خدایتعالی کنند.

و از رسول خدا (ص) روایت شده که فرمود: «ان الله عزوجل لیبغض المؤمن من الضعیف الذی لادین له فقیل له و مالمؤ من الذی لادین له؟ قال: الذین لاینهی عن المنکر»^(۷) خدای عزوجل مؤمن ضعیف را که دین ندارد دشمن می دارد شخصی پرسید: مؤمن ضعیفی که دین ندارد کیست؟ فرمود: کسی است که نهی از منکر نمیکنند؛ و نیز از آن جناب (ص) روایت شده که فرمود: «لاتزال امتی بخیر ما امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و تعاونوا علی البر، فاذا لم یفعلوا ذلك نزعتم منهم البرکات و سلط بعضهم علی بعض ولم یکن لهم ناصر فی الارض و لا فی السماء»^(۸) امت من همواره به خیر و خوبی است مادام که امر به معروف و نهی از منکر و یکدیگر را در کار خیر کمک نماید پس اگرچنین نکنند برکات از آنها گرفته می شود و بعضی بر بعضی دیگر مسلط می شوند و دیگر یابوری نخواهند داشت نه در زمین و نه در آسمان.

و از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده که خطبه ای خواند و در آن حمد و ثنای خدا گفت و سپس فرمود: «اما بعد فانه انما هلك من كان قبلکم حیثما عملوا من المعاصی و لم ینههم الربانیون و الاحبار عن ذلك و انهم لما تماردوا فی المعاصی و لم ینههم الربانیون و الاحبار عن ذلك نزلت بهم العقوبات فامر بالمعروف و انهوا عن المنکر و اعملوا ان الامر بالمعروف والنهی عن المنکر لن یقربا اجلا و لن یقطما رزقا»^(۹) اما بعد بدانید که اقوام قبل از شما که هلاکت رسیدند بدین جهت بود که گناه

می کردند و علماء یعنی ربانیون نصاری و احبار یهود آنها را از آن اعمال نهی نمی کردند تا اینکه غرق در معصیت شدند همینکه این وضع ادامه یافت و ربانیون و احبار آنها از این وضع نهی نکردند، عقوبتهای الهی بر آنان نازل گردید، پس امر به معروف کنیندو نهیها ز منکر نمائید و بدانید که امر به معروف و نهی از منکر نه اجلی را نزدیک می کند و نه رزقی را قطع می نماید... (تا آخر حدیث).

و از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود: **یکون فی آخر الزمان قوم یتبع فیهم قوم مراؤون فیتقرؤون و یتنسکون حدثاء سفهاء لایوجبون امرا به معروف ولانهیها عن منکر الا اذا أمنوا الضرر یطلبون لانفسهم الرخص و المعاذیر** ثم قال **(ولو اضرّت الصلاة بسائر ما یعلمون باموالهم و ابدانهم لرفضوها کما رفضوا اسمی الفرائض و اشرفها ان الامر بالمعروف والنهی عن المنکر فریضه عظیمه بها تقام الفرائض هنالک یتیم غضب الله عزوجل علیهم فیعمهم بعقابہ ، فیهلك الابرار فی دار الاشرار و الصغار فی دار الکبار** . (۱۰)

در آخر الزمان مردمی خواهند بود عده ای ریاکار متبوع و مقتدی آنان می شوند عالم نمایان بدعتگزار و عابد نمایان جاهل ، هیچ امر به معروف و نهی از منکری را برخورد واجب نمی شمارند مگر وقتی که اطمینان پیدا کنند که از ناحیه آن ضرری متوجهشان نمی شود دنبال راه بهانه و عذر تراشی هستند تا به آن وسیله شانه از زیر بار وظیفه خالی کنند.. آنگاه فرمود، و اگر نماز برایشان ضرر مالی و بدنی داشته باشد آنها ترک می کنند، همچنانکه مهم ترین و شریفترین واجبات را ترک کردند آری امر به معروف و نهی از منکر فریضه ای است عظیم که با آن سایر فرائض اقامه می شود، در آن زمان است که غضب خدای عزوجل بر آن مردم تمام می شود و عقوبتی می فرستد که همه را فراگیرد به طوری که ابرار در داخل خانه اشرار به هلاکت برسند و اطفال در خانه بزرگترها هلاک گردند.

و از محمد بن مسلم روایت است که گفت امام صادق (ع) به شیعیان نوشت: البته باید سالخورده‌گان و خردمندان شما به نادانها و طالبان ریاست توجه کنند) و آن‌ها را به وظائفشان آشنا سازند) و گرنه لعنت من همه شما را خواهد گرفت) (و دیگر احادیث از این قبیل.

گفتار در اقسام و کیفیت وجوب آن دو

مسئله ۱ - هر یک از امر به معروف و نهی از منکر دو قسمند واجب و مستحب، هر عملی که عقلا یا شرعا باشد امر به معروف به آن نیز واجب است و هر چیزی که عقلا قبیح و یا شرعا حرام باشد نهی مردم از ارتکاب آن واجب است و هر چیزی که انجام آن مطلق و مستحب باشد امر به آن نیز مستحب است و هر چیزی که انجام دادنش مکروه باشد امر به آن نیز مکروه است.

مسئله ۲ - اقوی آنست که وجوب امر به معروف و نهی از منکر کفائی است یعنی اگر کسی در موردی این مهم را انجام داد از دیگران ساقط می‌شود و گرنه هم مردم که در آن مورد سکوت کرده اند همه واجب الهی را ترک کرده اند.

مسئله ۳ - اگر اقامه فریضه ای و یا ریشه کن ساختن منکری منوط به اجتماع عده ای باشد که همگی امر و یا نهی کنند با اجتماع چند تن واجب از عهده بقیه ساقط نمی‌شود مگر زمانی که به قدر کفایت اجتماع حاصل شده باشد.

مسئله ۴ - اگر عده ای کمتر از مقدار کفایت جمع شوند و بقیه جمع نشوند و اقدام کننده به امر به معروف و نهی از منکر نتواند آنان را جمع کند وجوب از او ساقط می‌شود و گناه به گردن تخلف کنندگان است.

مسئله ۵ - اگر شخصی و یا اشخاصی قیام به انجام وظیفه نمودند ولی کاری از پیش نبردند ولیکن احتمال می‌رود که اگر دیگران نیز همکاری کنند مؤثر واقع شود بر آنان واجب است که در صورت اجتماع شرائط همکاری بنمایند.

مسئله ۶ - اگر یقین کند و یا اطمینان داشته باشد که دیگری قیام به امر به معروف و نهی از منکر کرده واجب نیست بر او

قیام نماید بله اگر بعدا خلاف یقینش کشف شود بر او واجب می شود و همچنین اگر یقین یا اطمینان کند به اینکه قیام

کسی که قیام کرده کافی برای تحقق امر به معروف و نهی از منکر هست دیگر بر او واجب نیست قیام کند ولی اگر معلوم

کافی نبوده واجب می شود.

مسئله ۷ - احتمال و یا مظنه به اینکه دیگری قیام می کند و یا قیام آنکه قیام کرده کفایت می کند کافی نیست و با وجود

آن احتمال و مظنه قیام بر خود او واجب است بله اگر دو شاهد عادل برقیام غیر یا کفایت قیام او شهادت دهند تکلیف از او

ساقط می شود.

مسئله ۸ - اگر موضوع تکلیف واجب و یا زمینه ارتکاب منکر از بین برود وجوب امر به معروف و نهی از منکر نیز از بین

می رود هرچند که خود مکلف زمینه را از بین برده باشد مثلا آب منحصری که حفظ آن جهت طهارت و یا برای حفظ نفس

محترمه واجب است را بریزد.

مسئله ۹ - اگر اقامه فریضه ای باریشه کن ساختن منکری متوقف بر ارتکاب حرام یا ترک واجبی باشد ظاهرا بایستی

ملاحظه کند کدامیک مهمتر است آنرا انجام دهد.

مسئله ۱۰ - اگر قادر بر یکی از دو واجب باشد یا امر به فلان معروف و یا نهی از فلان منکر باید ببیند که کدامیک مهمتر

است آنرا انجام دهد و اگر هر دو مساوی بود مخیر است بین آن دو.

مسئله ۱۱ - در سقوط تکلیف امر به معروف و نهی از منکر این مقدار کافی نیست که حکم شرعی را گوشزد نماید و یا

مفاسد ترک واجب و ارتکاب حرام را بیان کند، مگر آنکه عرف ولو با قرائن آن را امر به معروف و نهی از منکر بدانند و یا آنکه

مقصود به همان مقدار حاصل شود، بلکه ظاهر این است که اگر طرف مقابل بخاطر قرینه خاصی از این عمل امر به معروف و نهی از منکر بفهمد کفایت می کند هرچند که عرف از آن امر به معروف و نهی از منکر نفهمد.

مسئله ۱۲ - امر و نهی در این باب (از ناحیه آمر و ناهی) مولوی است هر چند که آمر پائین تر از کسی باشد که امر و یانهی می کند، بنابراین در امر به معروف و نهی از منکر کافی نیست بگوید: خدا تو را امر به نماز کرده و یا از شرابخواری نهی کرده مگر آنکه با گفتن آن غرض حاصل شود و گرنه باید خود او امر و نهی کند به طوری که عرف بگوید فلانی امر به معروف و نهی از منکر کرد مثلاً به طرف بگوید نماز بخوان و یا شراب ننوش.

مسئله ۱۳ - در امر به معروف و نهی از منکر قصد قربت و خلوص نیت معتبر نیست چون این دو وظیفه توصلی است نه تعبدی (زیرا غرض از آن ریشه کن شدن فساد و بپا داشتن واجبات است) بلکه اگر در آن قصد قربت کند اجر می برد.

مسئله ۱۴ - در وجوب انکار منکر فرقی نیست بین اینکه آن منکر گناه کبیره باشد یا گناه صغیره.

مسئله ۱۵ - اگر ببینید شخصی را که مشغول مقدمات حرام است برای رسیدن به آن حرام، اگر بیننده یقین داشته باشد که این مقدمات او را بحرام می ترساند واجب است او را از آن حرام نهی کند، و اگر بداند که او را به حرام نمی رساند واجب نیست او را نهی کند مگر بر مبنائی که مقدمات حرام را نیز حرام بدانیم و یا تجری و جرئت کردن بر گناه را عملی حرام بدانیم، و اگر شک کند در اینکه آیا این مقدمات او را به حرام می رساند یا نهی از منکر بر او واجب نیست مگر بنا بر آن دو مبنا که ذکر شد.

مسئله ۱۶ - اگر شخصی تصمیم گرفته گنهی مرتکب شود اگر شخصی که مطلع شده شک دارد در اینکه قادر به انجام آن

حرام هست یانه ظاهرا نهی واجب نباشد، بله اگر بگوئیم تصمیم برحرام گرفتن نیز حرام است نهی وی از تصمیم واجب است.

گفتار در شرائط وجوب آن دو

وجوب امر به معروف و نهی از منکر چند شرط دارد:

شرط اول: اینکه شخص امر وناهی تشخیص این را داشته باشد که آنچه او می خواهد ترک کند معروف و آنچه می خواهد انجام دهد منکر است بنابراین بر کسی که جاهل به معروف و منکر است به معروف ونهی از منکر واجب نیست، وشناختن معروف و منکر شرط وجوب است نظیر استطاعت در حج.

مسئله ۱ - در این معرفت و تشخیص فرقی نیست بین اینکه از راه قطع باشد یا از طریق معتبره شرعی دیگر، از روی

اجتها و یا تقلید، بنابراین اگر دو نفر از مجتهدی تقلید می کنند که قائل است به اینکه نماز جمعه وجوب عینی دارد و آنگاه یکی از آن دو نماز جمعه را ترک کند، بر دیگری واجب است او را امر به معروف نماید و همچنین اگر هر دو از مجتهدی تقلید می کنند که آب انگور جوشیده به آتش را حرام می داند و یکی از آن دو آنرا می نوشد بر دیگری واجب است وی را نهی از منکر کند.

مسئله ۲ - اگر عملی حکمش مورد اختلاف باشد و مکلف احتمال دهد که بجا آورنده آن عمل از کسی تقلید می کند که آن عمل راجئز می داند و یاتارک آن از کسی تقلید می کند که آن عمل را واجب نمی داند در این صورت امر به معروف و نهی از منکر بر او واجب نیست، بلکه جائز هم نیست که عمل یاترک او را منکر شمرده نهی کند تا چه رسد به اینکه به چنین تقلیدی علم داشته باشد.

مسئله ۳ - اگر مسئله مورد اختلاف نباشد و احتمال دهد شاید مرتکب جاهل به حکم است ظاهرا امر به معروف و نهی از منکر واجب است مخصوصا اگر بداند که او جاهل مقصر است و نزدیکتر به احتیاط آنست که او را اول به حکم مسئله ارشاد کند سپس ببیند اگر باز هم ادامه می دهد آنوقت او را انکار و نهی کند مخصوصا اگر جاهل قاصر باشد.

مسئله ۴ - اگر فاعل جاهل به موضوع باشد انکارش و برطرف کردن جهلش واجب نیست مثل اینکه از باب غفلت و یا فراموشی نماز نخوانده باشد و یا شراب را به خیال آنکه شربت است بنوشد، بله اگر موضوع امر بسیار مهمی نظیر قتل نفس محترمه باشد به طور که خدای عزوجل به هیچ وجه راضی به انجام یا ترک آن نباشد واجب است امر به معروف و نهی از منکر را در آن مورد اقامه کند و طرف را امر و یا نهی کند.

مسئله ۵ - اگر کاری را ترک کند که انجام آن به اجتهاد خودش و یا به فتوای مجتهدش واجب است و یا عملی را انجام دهد که به همان دلیل حرام است ولی به فتوای دیگران نه آن واجب باشد و نه این حرام، ظاهرا امر به معروف و نهی از منکر در مورد وی واجب نباشد مگر آن که تجری و یا عملی که با آن تجری شود را حرام بدانیم.

مسئله ۶ - اگر عملی را مرتکب شود که به نظر آمر و مأمور و یا مجتهد آن دو مخالف با احتیاط واجب باشد احتیاط آنست که او را انکار و نهی نماید بلکه وجوب آن بعید نیست.

مسئله ۷ - اگر کسی اجمالا می داند بر اینکه مثلا یکی از دو طرف شراب است و با عین حال دو طرف و یا یکی از آنها را نوشید، در صورت اول نهی کردن اول مسمما واجب است و در صورت دوم نیز بعید نیست که واجب باشد، مگر آنکه احتمال دهند که شاید او علم اجمالی را منجز تکلیف نمی داند نه نسبت به ارتکاب هر دو طرف و نه نسبت به ارتکاب یکطرف که در این صورت نهی او واجب نیست نه در فرض اول و نه دوم بلکه جائز هم نیست و اگر احتمال دهند که او علم اجمالی را

نسبت به مورد موافقت قطعیه منجز تکلیف نمی داند (یعنی معتقد است به اینکه موافقت قطعیه آن واجب نیست) واجب نیست او را از ارتکاب یک طرف نهی از منکر کنند، بلکه جائز هم نیست، و همچنین است در ترک اطراف علم اجمالی به (وجوب) . یعنی اجمالا می داند که واجبی در کار است .

مسئله ۸ - آموختن شرائط امریه معروف و نهی از منکر و موارد وجوب و عدم وجوب و جواز و عدم جواز آنواجب است تا اینکه شخص در انجام این دو وظیفه الهی خویش دچار منکر و خلاف شرع نگردد.

مسئله ۹ - اگر در جائی که امر به معروف و نهی از منکر جائز نیست امر به معروف و یا نهی از منکر بر دیگران واجب است که او را نهی نمایند.

مسئله ۱۰ - اگر امر به معروف و یا نهی از منکر در موردی نسبت به بعضی باعث توهین شریعت مقدس باشد هرچند از نظر دیگران اینطور باشد نه خودش، جائز نیست در آن مورد امر به معروف و نهی از منکر کند، خصوصا اگر یقین به تاءثیر ندارد و صرفا احتمال آنرا می دهد، مگر آنکه مورد از مهمات امور باشد، البته موارد از نظر اهمیت مختلف است.

شرط دوم: اینکه احتمال تاءثیر امر به معروف و یا نهی از منکر را بدهد بنابراین اگر اطمینان دارد که تاءثیر نمی کند دیگر واجب نیست.

مسئله ۱ - وجوب امر به معروف و نهی از منکر با ظن بعدم تاءثیر هرچند قوی باشد ساقط نمی شود پس اگر احتمال تاءثیر بدهد احتمالی که نزد عقلا مورد اعتنا باشد واجب است به این وظیفه قیام نماید.

مسئله ۲ - اگر دو شاهد عادل شهادت دهند بر اینکه در مورد خاص امر به معروف و نهی از منکر تاءثیر ندارد ظاهرا با احتمال تاءثیر تکلیف ساقط نمی شود.

مسئله ۳ - اگر بداند که انکارش از منکر تاءثیر نمی کند مگر آنکه آنرا با خواهش و موعظه همراه سازد ظاهراً واجب می شود به همان طریق نهی از منکر کند و اگر بداند که تنها خواهش و موعظه اثر می گذارد بدون امر و نهی بعیدنیست که همان دو واجب باشد.

مسئله ۴ - اگر شخصی مرتکب دو حرام بشود و یا دو واجب را ترک کند و مکلف بداند که اگر نسبت به هر دو امر به معروف و نهی از منکر کند مؤثر واقع نمی شود و احتمال دهد که اگر به یکی از معین امر و یا از منکر معین نهی کند مؤثر و اگر احتمال تاءثیر در یکی غیر معین دهد واجب است به آنکه مهمتر است امر نموده و از آنکه مهمتر است نهی نماید، مثلاً اگر شخصی را ببیند که نماز نمی خوانده و روزه نمی گیرد و بداند که اگر او را امر به نماز کند مؤثر واقع نمی شود و احتمال دهد که اگر امر به روزه اش کند اثر می کند واجب است امر به روزه اش کند، و اگر احتمال دهد که اگر به هر یک از آن دو به تنهایی امرش کند مؤثر واقع شود باید امر به نمازش کند و اگر هیچ یک از آن دو واجب مهمتر از دیگری نباشد مخیر است او را به هر یک که خواست امر می کند بلکه می تواند او را به طور اجمالی به یکی از آن دو واجب امر کند به شرطی که احتمال دهد اینگونه امر کردن مؤثر واقع می شود.

مسئله ۵ - اگر بداند و یا احتمال دهد که امر و یا نهی او با تکرار مؤثر می شود واجب است تکرار کند.

مسئله ۶ - اگر بداند و یا احتمال دهد که اگر در حضور جمعی او را نهی از منکر کند مؤثر می شود نه در خلوت اگر فاعل کسی است که علناً گناه می کند واجب است او را بین جمع نهی کند و در غیر این صورت وجوب نهی از منکر بلکه جواز آن محل اشکال است.

مسئله ۷ - اگر بداند وقتی امر کردنش به واجبی و نهی کردنش از حرامی مؤثر واقع می شود که او را در ارتکاب حرامی

دیگر و ترک واجبی دیگر آزاد بگذارد در صورتی که این واجب و حرام دیگر اهمیت داشته باشد اشکالی نیست در اینکه جایز نیست اجازه اش دهد و وظیفه امر به معروف و نهی از منکر ساقط می شود، بلکه ظاهراً در صورت مساوی بودن در ملاک هم جائز نیست و وجوب امر به معروف و نهی از منکر ساقط است، و اما اگر مورد امر به معروف و نهی از منکر مهمتر باشد اگر اهمیت آن به حدی است که چون قتل نفس محترمه به هیچ وجهی خدا با آن راضی نیست واجب است چنان اجازه ای به او بدهد، و اما اگر اهمیتی در این حد نباشد مورد تأمل است هرچند که خالی از وجه نیست.

مسئله ۸ - اگر بداند که نهی از منکرش فعلاً هیچ اثری ندارد ولیکن در آینده اثر می گذارد واجب است نهی از منکر را انجام دهد، و همچنین واجب است مرتکب را نهی کند از نوشیدن شراب در صورتی که بداند نهی نسبت به طرف مخصوص اثر ندارد اما نسبت به اصل شرب خمر به طور کلی یا فی الجمله اثر بعدی دارد.

مسئله ۹ - اگر بداند که امر به معروفش و یا نهی از منکرش نسبت به طرف که معروف را ترک کرده و یا منکر را مرتکب شده هیچ اثری ندارد ولی نسبت به شخص دیگری که او نیز انجام داده اثر می گذارد به شرطی که خطاب را متوجه شخص او نکند بلکه متوجه مرتکب اول کند واجب است به منظور تأثیر در دیگری شخص مرتکب و یا تارک معروف اول را نهی از منکر و یا امر به معروف کند.

مسئله ۱۰ - اگر بداند که فلان شخص معین امر و نهی در طرف مؤثر است نه امر و نهی خودش واجب است به آن شخص امر کند که او طرف را امر به معروف و نهی از منکر کند، البته در صورتی که بداند که وی با وجود شرائط تکلیف اهمال کرده است.

مسئله ۱۱ - اگر بداند که فلان شخص تصمیم گرفته فلان گناه را مرتکب شود و احتمال دهد که اگر او را نهی کند مؤثر

واقع واجب است نهی کند.

مسئله ۱۲ - اگر امر به معروف و نهی از منکر در صورتی ممکن باشد که خود او عمل حرامی را مرتکب شود نهی از منکر

جائز نیست و وجوب آن ساقط می شود مگر آنکه منکر آنقدر مهم باشد که مولی تبارک و تعالی به هیچ وجه راضی به

ارتکاب آن نیست مانند کشتن فردی بی گناه و آن گناهی که ناگزیر از ارتکاب آن است به این اهمیت نباشد واجب است

نهی از قتل نفس بکند هرچند که داخل گناه را مرتکب شود، مثلاً نهی از قتل نفس مستلزم آن باشد که داخل خانه ای

غصبی شود واجب است که انجام دهد و از قتل نفس جلوگیری نماید.

مسئله ۱۳ - اگر بداند که طرف مقابلش آدم لجبازی است که هرچه به او بگوید خلاف آن را می کند، اگر نهی از منکرش

کند بیشتر مرتکب می شود و اگر امر به معروفش کند آنرا ترک می کند، واجب است او را امر به منکر و نهی از معروف کند

به شرطی که محذور دیگری در بین نباشد.

مسئله ۱۴ - اگر بداند و یا احتمال دهد که امر به معروفش و نهی از منکرش در کمتر شدن معصیت اثر می گذارد ولی آن

را ریشه کن نمی سازد واجب است او را به معروف امر و منکر نهی کند، بلکه بعید نیست در صورتی هم که در تبدیل گناهی

بزرگتر به گناهی کوچکتر مؤثر باشد واجب باشد، بلکه مخصوصاً در فرضی که گناه بزرگتر از گناهی باشد که مولی

سبحانه و تعالی راضی به انجام آن نیست بدون اشکال واجب است.

مسئله ۱۵ - در گناهی که معلوم به تفصیل نیست بلکه از طرف معلوم به اجمالی است اگر احتمال دهد که نهی از منکرش

در ترک مخالفت قطعی و ارتکاب همه اطراف علم مؤثر است نه در موقعیت قطعی و ترک همه اطراف، واجب است نهی از

منکر بکند.

مسئله ۱۶ - اگر یقین داشته باشید که نهی از منکرش در ترک حرام معلوم به تفصیل مؤثر است ولی شخص منی بجای آن مرتکب یک طرف از اطراف گناهی معلوم به اجمال خواهد شد ظاهراً نهی از منکر واجب است مگر آنکه معلوم به اجمال نظیر قتل نفس گناهی مهمتر از گناه معلوم به تفصیل باشد که در این صورت نهی از منکر جائز نیست، و آیا مطلق اهمیت باعث وجوب می شود یا نه محل اشکال است.

مسئله ۱۷ - اگر در موردی هم احتمال تأثیر را بدهم و هم احتمال خلاف آن یعنی بدتر شدن را، ظاهراً امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست.

مسئله ۱۸ - اگر احتمال دهد که نهی از منکرش این اثر را دارد که ارتکاب را تاخیر می اندازد اگر احتمال دهد که در صورت تعویق افتادن آن دیگر بعدها فاعل نمی تواند آنرا مرتکب شود، واجب است نهی از منکر بکند، و اما اگر چنین احتمالی در بین نباشد احتیاط در عمل به این وظیفه است بلکه بعید نیست و این فرض نیز واجب باشد.

مسئله ۱۹ - اگر دو نفر یقین داشته باشند که بطور اجمال نهی یکی از آن دو مؤثر است و از دیگری مؤثر نیست بر هر دو واجب است نهی از منکر کنند، حال اگر یکی از آن دو نهی کرد و مؤثر هم واقع شد از دیگری ساقط می شود و گرنه بر او نیز واجب است.

مسئله ۲۰ - اگر علم داشته باشند به اینکه نهی یکی از آن دو مؤثر نهی دیگر باعث اصرار او می شود واجب نیست هیچیک او را از گناهِش نهی کنند.

شرط سوم: این است که گنهکار اصرار بر گناه داشته باشد و به طور استمرار آنرا مرتکب باشد، پس اگر بداند که گنهکار ترک گناه کرده دیگر نهی او از منکر واجب نیست.

- مسئله ۱ -** اگر علم وی به اینکه او گناه را ترک کرده از راه حس نباشد بلکه نشانه هائی از ترک گناه دیده و از همین نشانه ها علم پیدا کرده باشد اشکالی نیست در اینکه وجوب نهی از منکر ساقط می شود، و اطمینان هم حکم علم را دارد، و همینطور اگر علم نداشته باشد ولیکن دو شاهد عادل خبر دهند که او گناه را ترک کرده به شرطی که دلیل آن دو شاهد حس باشد و یا نزدیک به حس و نیز همچنین ساقط است در صورتی که خود گنهکار اظهار ندامت و توبه کند.
- مسئله ۲ -** اگر از گنهکار نشانه هائی مشاهده شود که برای انسان مظنه می آورد از منکر واجب است یانه واجب نبودنش بعید نیست، و همچنین است آن صورتی که مکلف شک داشته باشد در اینکه او گناه استمرار دهد و سپس شک کند که آیا فعلا هم همان قصد را دارد یا نه احتمال دارد که واجب باشد هر چند که حکم وجوب مشکل است.
- مسئله ۳ -** اگر اماره معتبره ای دلالت کرد بر اینکه او همچنان به ارتکاب گناه ادامه می دهد واجب است نهی از منکرش کند، و اما اگر اماره معتبر نباشد در وجوب نهی تردید هست و واجب نبودنش به قواعد نزدیکتر است.
- مسئله ۴ -** منظور از استمرار و ادامه دادن این است که بار دیگر هر چند یک نوبت آن گناه را مرتکب شود و منظور این نیست که دائما آنرا بیاورد پس اگر یکبار شراب نوشید و قصد دارد یکبار دیگر بنوشد نهی او واجب است.
- مسئله ۵ -** یکی از واجبات الهی (که باید به آن امر نمود) توبه از گناه است، پس اگر فاعل مرتکب حرامی شد و یا واجی را ترک کرد واجب است فوراً کنند، و همچنین واجب است اگر شک کنند در اینکه او توبه کرده یا نه، و این امر به معروف یعنی به توبه و نهی از منکر یعنی از ترک توبه غیر امر و نهی نسبت به سایر گناهان است، پس اگر شک کنند در این که فاعل اصرار بر گناهی که کرده دارد و یا بدانند که اصرار ندارد نهی او از منکر نامبرده واجب نیست لکن نهی او از ترک توبه واجب است.

مسئله ۶ - اگر از حال فاعل علم و یا اطمینان پیدا کنند و یا از طریق معتبری (چون گفته دو شاهد عادل) برایشان ثابت

شود که فلان شخص تصمیم گرفته گناهی را مرتکب شود ولی هنوز مرتکب نشده ظاهراً نهی او واجب است.

مسئله ۷ - در واجب نبودن نهی از منکر شرط نیست که مرتکب صریحاً اظهار پشیمانی و توبه کند بلکه اگر علم و یا

اطمینان پیدا کنیم که دیگر به آن گناه ادامه نمی دهد و نیز وظیفه نهی او از منکر از گردن ما ساقط می شود، هرچند که

علم داشته باشیم که او در درون دلش از ارتکاب آن گناه پشیمان نشده است، بلکه در این صورت امر کردن او به توبه واجب

است چون قبلاً گفتیم که وجوب امر به توبه غیر وجوب نهی از گناهی است که کرده.

مسئله ۸ - اگر بدانیم و یا از طریق معتبر برای ما ثابت شود که گنهکار دیگر قدرت بر ارتکاب آن گناه را ندارد و بدانیم

که او خودش از این ناتوانیش بی خبر است و به همین جهت بنا دارد آن گناه را تکرار کند نهی او نسبت به گناهی که گفتیم

مقدور نیست واجب نیست، هرچند که نسبت به توبه از آن گناه واجب است و همچنین نهی او از تصمیم برگناه (البته اگر

تصمیم بر گناه را نیز حرام بدانیم) واجب است.

مسئله ۹ - اگر عاجز از ارتکاب حرام باشد ولی تصمیم دارد هر وقت قدرت یافت آن گناه را مرتکب شود در صورتی که

بدانیم و یا از طریق معتبر ثابت شود که او قدرت برگناه یافته ظاهراً نهی او از منکر واجب است و اما اگر ثابت نشود واجب

نیست مگر بنابراین فتوی که تصمیم بر ارتکاب حرام هم حرام است که در این صورت او را از تصمیمش باید نهی کرد.

مسئله ۱۰ - اگر کسی خیال کند که عاجز از استمرار در گناهی است در حالی که واقعا عاجز نیست و ما بدانیم که اگر

اوبفهمد قادر است مرتکب آن گناه می شود آیا نهی از ارتکاب آن گناه واجب است یا نه؟ ظاهراً در صورتی که بدانیم

اعتقادش به عجز بالاخره از بین می رود و می فهمد که می تواند گناه را مرتکب شود، نهی او به طریقی که متوجه

اشتباهش نشود واجب است و اما اگر چنین علمی نداشته باشد واجب نیست.

مسئله ۱۱ - اگر کسی به طور اجمال علم پیدا کند به اینکه یکی از دو و یا چند نفر اصرار بر گناه دارد ظاهراً نهی از منکر

واجب می شود، اما باید به عبارتی نهی کند که شامل مرتکب بشود مثلاً بگوید هر کس که شراب می نوشد باید این عمل را

ترک کن و اما اینکه به یک یک آن چند نفر بگوید شراب ننوش نه تنها واجب نیست که جائز هم نیست و اگر نهی به آن

طریقی که گفتیم باعث هتک حرمت آن شخص باشد ظاهراً واجب نیست بلکه جائز هم نیست.

مسئله ۱۲ - اگر بداند که شخصی عمل حرامی مرتکب شده و یا واجبی را ترک کرده و به طور مشخص نمی داند کدامیک

از این دو را مرتکب می شود واجب است به طور سربسته وظیفه اش را انجام دهد، (مثلاً بگوید خلاف دستور خدا نکن (و

همچنین اگر علم اجمالی داشته باشد به اینکه یا واجبی را ترک می کند و یا حرامی را مرتکب می شود واجب است به همین

نحو سربسته وظیفه خود را نسبت به او انجام دهد.

شرط چهارم: اینکه در نهی از منکر کردن مفسده ای نباشد.

مسئله ۱ - اگر بداند که و یا مظنه داشته باشد به اینکه انکارش باعث می شود ضرر مهمی به جان و یا به عرض و یا به

مال یکی از متعلقین نظیر خویشان و یاران و ملازمان او برسد دیگر امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست و وجوبش از

او ساقط است بلکه همچنین است اگر علم به این معنا نداشته باشد و تنها احتمال عقلائی او را دچار ترس از آن لوازم کرده

باشد، و ظاهراً سایر مؤمنین نیز مثل خویشاوندان اویند و ملحق به ایشانند.

مسئله ۲ - در توجه ضرر فرقی نیست بین ضرر فوری و یا ضرری که بعدها متوجه او شود بنابراین اگر بترسد که بخاطر

نهی از منکر ضرری بالمال متوجه او و یا غیر او می شود وجوب انکار منکر ساقط می گردد.

مسئله ۳ - اگر بداند و یا مظنه پیدا کند و یا احتمال موجب ترس بدهد که اگر طرف را از منکر نهی کند خودش و یا

متعلقین او در حرج و مشقت واقع می شوند و جوب آن ساقط می شود و بعید نیست که مؤمنین هم ملحق به متعلقین او باشد.

مسئله ۴ - اگر بر جان یا عرض خودش و یا نفوس مؤمنین و عرض آنان بترس انکار منکر حرام می شود، و همچنین

است اگر بر مال قابل توجهی از مؤمنین بترسد، و اما اگر بر مال خودش بترسد بلکه حتی یقین به ضرر پیدا کند در صورتی که آن ضرر برایش حرجی نباشد ظاهراً نهی از منکر حرام نخواهد بود و اما اگر بحد مشقت و حرج برسد بعید نیست حرام باشد.

مسئله ۵ - اگر به پاداری فریضه ای و یا ریشه کن ساختن منکری موقوف باشد به اینکه مال قابل توجهی را خرج کند

خرج کردن آن واجب نیست لکن کار خوبی است به شرطی که خودش در حرج و سختی نیفتد و اگر در حرج می افتد بعید نیست که جائز نباشد، بله اگر موضوعی که می خواهد بپا بدارد و یا ریشه کن کند چیزی باشد که شارع به آن اهتمام دارد و خلاف آن را به هیچ وجه راضی نیست واجب است آن مال را بذل کند.

مسئله ۶ - اگر معروف و منکر راز اموری باشد که شارع اقدس به آن اهتمام دارد نظیر حفظ نفوس یک قبیله از مسلمین

وهتک نوامیس آنان و یا محو آثار اسلام و از بین رفتن حجت آن به طوری که باعث گمراه شدن مسلمانان باشد و یا محو شدن بعضی از شعائر اسلام نظیر ویران شدن خانه کعبه بطوری که آثارش و محلش از بین برود و امثال اینگونه فسادها بوده باشد باید بین آن مفاسد و مفاسدی که از امر به معروف و نهی از منکر برمی خیزد مقایسه شود و آنچه مهمتر است حفظ شود، و صرف ضرر هرچند ضرر جانی و یا حرج باشد باعث رفع تکلیف نمی شود، بنابراین اگر بیاداری حجتها و دلائل

اسلام به نحوی که زمینه ضلالت از بین برود متوقف بر دادن جان و یا جانها باشد علی الظاهر این بپاداری واجب است تا چه رسد به اینکه بپاداری دین باعث واقع شدن در حرج و ضرر غیر جانی باشد.

مسئله ۷ - اگر بدعتی در اسلام پدید آید و سکوت علماء دین و رؤ ساء مذهب (خدا منطقتشان را بر هر منطق دیگر غالب سازد) باعث هتک اسلام و ضعف عقاید مسلمین گردد واجب است به هر وسیله ای که برایشان ممکن است از آن بدعت نهی کنند، چه اینکه نهی آنان و انکارشان مؤثر در ریشه کن شدن فساد باشد و چه نباشد، و همچنین اگر سکوت آنان از انکار منکرات باعث این هتک حرمت شود و در اینگونه موارد مسئله ضرر و حرج در نظر گرفته نمی شود بلکه باید مسأله اهم و مهم رعایت شود.

مسئله ۸ - اگر در سکوت علماء دین و رؤ ساء مذهب (اعلی الله کلمتهم) خوف آن باشد که منکر معروف و یا معروف منکر شود واجب است بر آنان علم خود را اظهار کنند و سکوت برای آنان جائز نیست هر چند که یقین داشته باشند که انکارشان هیچ تاءثیری در فاعل آن ندارد، در اینجانب که مسئله مورد اهتمام جدی شارع اقدس است ملاحظه ضرر و حرج نمی شود.

مسئله ۹ - اگر سکوت علماء دین و رؤ ساء مذهب (اعلی الله کلمتهم) موجب تقویت ظالم و (العیاذ بالله) تاءیبید او باشد سکوت بر آنان حرام است و واجب است برایشان که علم خود را اظهار کنند هر چند بدانند که در برطرف نمودن ظلم او اثر ندارد.

مسئله ۱۰ - اگر سکوت علماء دین و روسای مذهب (اعلی الله کلمتهم) باعث آن شود که ستمکاران در ارتکاب سایر محرمات و پدید آوردن بدعتها جری شوند سکوت آنان حرام و انکارشان واجب است هر چند که در جلوگیری حرامی که

ظلمه مرتکب می شوند اثر نداشته باشد.

مسئله ۱۱ - اگر سکوت علماء دین رؤ ساء مذهب (اعلی الله کلمتهم) باعث آن شود که مردم نسبت به ایشان سوءظن

پیدا کنند و حرمتشان هتک گردد و مردم نسبت کارهائی به آنان بدهند که انتسابشان به آن ها صحیح و جائز نیست

مثلاً (نعوذبالله) آنان را اعوان ظلمه بخوانند واجب است بر آنان ظلمه را نهی از منکر نموده ننگ و عار را از ساحت خود دور

سازد، هرچند که نهی آنان هیچ اثری در رفع ظلم نداشته باشد.

مسئله ۱۲ - وارد شدن بعضی از علماء در بعضی از شئون دولت ظالم اگر باعث اقامه فریضه ای یا فرائضی و یا باعث قلع

منکری و یا منکراتی شود و مخدور مهمتری نظیر هتک حرمت علم و علماء و تضعیف عقائد مردم ضعیف العقیده هم در کار

نباشد واجب است و وجوبش کفائی است مگر آنکه از سایر علماء بر نیاید و تنها بعضی از علماء معین قدرت آن کار را داشته

باشند تنها بر آن بعض واجب است.

مسئله ۱۳ - برای طلاب علوم دینی جائز نیست که در مؤسسات دولتی که دولت ظالم آنها تاسیس کرده نظیر مدارس

قدیمه که دولت آنها به دست گرفته و از اوقاف حقوق طلابش را می دهد وارد شوند و نیز جائز نیست شهریه آن مدارس را

بگیرند چه اینکه از صندوق موقوفه خاص آن مدرسه باشد و چه از صندوق مشترک بین آن مدرسه و بین سایر اوقاف، زیرا

در این کار مفسده عظیمی است که اسلام را بخطر می اندازد.

مسئله ۱۴ - جائز نیست برای علماء و پیشنمازان اینکه از طرف دولت ظالم متصدی مدرسه ای از مدارس دینی بشوند، چه

اینکه دولت حقوق آنان و طلاب مدرسه را از صندوق مشترک بپردازد و چه اینکه از موقوفات خود آن مدرسه یا غیر آن

مدرسه بدهد، چون در این کار مفسده ای عظیم است و چیزی نمی گذرد که حوزه های علمی و دینی را به نابودی می

کشاند.

مسئله ۱۵ - برای طلاب علوم دینی جایز نیست داخل مدرسه های دینی ای بشوند که بعضی از متلبسین به لباس اهل علم و دین از طرف دولت جائز و یا به اشاره ای از ناحیه حکومت متصدی اداره آن است چه اینکه برنامه درسی آن از طرف حکومت باشد و چه از ناحیه متصدی هرچند که دروس آن دینی باشد، برای اینکه این کار در آینده مفسده عظیمه ای برای اسلام و حوزه های دینی دارد که باید از آن پناه به خدا برد.

مسئله ۱۶ - اگر از قرائن چنین برآید که یک مؤسسه دینی ولو با چند واسطه به وسیله دولت جائز تاسیس شده و یاهزینه اداره آن تاءمین می شود برای عالم جایز نیست متصدی اداره آن بشود، همچنانکه برای طلاب علوم دینی نیز جایز نیست داخل آن شوند و حقوق (شهریه) آنرا بگیرند، بلکه اگر چنین قرائنی هم نباشد ولی احتمال قوی بدهد که دولت جائز در آن مؤسسه دست دارد لازم است از ورود در آن احتراز کند، زیرا این احتمال از امور مهمه ایست که شارع نسبت به آن اهتمام دارد و به همین جهت احتیاط در مثل آن واجب است.

مسئله ۱۷ - متصدی چنین مؤسسات و کسانی که وارد به آن می شوند محکوم به عدم عدالتند، و برای مسلمانان جائز نیست آثار عدالت بر آنان بار کنند مثلاً در نماز جماعت به آنان اقتداء نموده و یا در مجلس طلاق شاهد اجراء طلاق گرفته شوند و یا در هر امری که در آن عدالت معتبر است عادل به حساب آیند.

مسئله ۱۸ - برای چنین افرادی جایز نیست چیزی از سهم امام علیه السلام و سهم سادات بگیرند، و برای مسلمانان نیز جائز نیست چیزی از این دو سهم به آنان بدهند مگر آنکه از آن مؤسسات بیرون شوند و توبه کنند.

مسئله ۱۹ - عذرهایی که بعضی از متلبسین به لباس علم و دین برای تصدی خود می تراشند مسموع نیست هرچند که

نزد افراد سطحی و غافل موجه باشد.

مسئله ۲۰ - در کسی که امر به معروف و نهی از منکر می کند عدالت شرط نیست ، و نیز شرط نیست که خودش بدانچه

امر می کند نموده و آنچه را که نهی می کند ترک کند، پس اگر خودش واجبی را ترک می کند واجب است که در صورت

وجود شرائط دیگران را بدان امر کند همچنانکه واجب است خودش به آن عمل کند، و همچنین اگر خودش عمل حرامی را

مرتکب می شود واجب است بر او که دیگران را از ارتکاب آن نهی کند همچنانکه واجب است خودش آن را ترک نماید.

مسئله ۲۱ - امر به معروف و نهی از منکر بر کسی که به حد تکلیف نرسیده واجب نیست هر چند که **مراهم** (نزدیک به

تکلیف) و ممیز باشد، و کسانی هم که به تکلیف رسیده اند واجب نیست غیر مکلف یعنی صغیر و دیوانه و امثال آنها را امر

به معروف و نهی از منکر کنند، بلکه اگر منکر آن قدر زشت باشد که مولی تبارک و تعالی صدور آن را از هیچکس نمی

پسندد بر افراد مکلف واجب است که غیر مکلف را از آن نهی کنند.

مسئله ۲۲ - اگر کسی که حرامی را مرتکب می شود و یا واجبی را ترک میکند در ارتکاب آن و ترک این عذری شرعی یا

عقلی داشته باشد امر به معروف و نهی از منکرش واجب نیست بلکه جائز هم نیست.

مسئله ۲۳ - اگر داشتن این عذر را درباره کسی احتمال دهد باز هم نهی او از منکر واجب نیست ، بلکه جواز آن محل

اشکال است بنابراین اگر احتمال دهد که این فردی که در رمضان روزه می خورد مثلا مسافر باشد نهی او از منکر واجب

نیست بلکه جوازش مشکل است ، بلکه اگر روزه خوردنش علنی و باعث هتک احکام اسلام و جرئت پیدا کردن مردم در

ارتکاب حرام باشد واجب است او را از این جهت نهی کند.

مسئله ۲۴ - اگر کسی که حرامی را مرتکب می شود و یا واجبی را ترک می کند معتقد به جواز آن باشد و مکلف او را در

اعتقادش خطا کار بداند، در صورتی که شبهه موضوعی باشد مثلاً او معتقد است که روزه برایش ضرر دارد و شراب دوی منحصر درد او است و این بداند که روزه برای او ضرر نداشته و شراب دوی منحصرش نیست، واجب نیست، با انکار خود خطا و جهل او را برطرف سازد و اما اگر شبهه حکمی باشد یعنی در حکم مسئله به خطا رفته باشد این نیز دو صورت دارد: اگر او مجتهد است و یا مقلد مجتهدی است که آن حرام را حلال و آن واجب را غیر واجب می داند باز نهی او واجب نیست و لازم نیست با بیان حکم جهل و خطای او را برطرف سازد، و اگر خود او حکم مسئله را نمی داند و جاهل به وظیفه خویش است بر مکلف واجب است جهل او را برطرف ساخته حکم واقعه را بیان کند و او را از ارتکاب حرام باز دارد.

گفتار در مراتب امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر مراتبی دارد که با حاصل شدن غرض از مرتبه پائین تر جائز نیست از مرتبه بالاتر آغاز شود بلکه اگر احتمال داده شود که غرض با مرتبه پائین تر حاصل می شوند نباید مرتبه بالاتر را بکار بست.

مرتبه اول: اینکه وقتی عمل منکری و یا ترک معروفی ببیند انزجار قلبی و ناراحتی درونی خود را با قیافه خود اظهار بدارد و به او بفهماند که باید آن منکر را ترک کند و آن معروف را انجام دهد، و همین قیافه گرفتن نیز درجاتی دارد.

۱- اینکه چشم خود را ببندد.

۲- اینکه چهره خود را عبوس کرده خود را گرفته خاطر نشان دهد.

۳- اینکه صورت و یا همه بدن خود را از او بگرداند.

۴- اینکه اصلاً با او قهر کند و دیگر با او مراوده و امثال آن نکند.

مسئله ۱ - اگر احتمال دهد که با نشان دادن مرتبه اول از عکس العمل طرف متنبه شده از منکر دست برداشته و یا

معروف را انجام می دهد جائز نیست ، مرتبه دوم را انجام دهد و در همان مرتبه نیز واجب است به درجه پائین تر آن اکتفاء

کند و آسانتر آنرا انجام دهد مخصوصا درجائی که تشخیص دهد اگر مرتبه شدیدتر را انجام دهد طرف مقابل پرده حیا را

میدارد و جری تر می شود که در این صورت تعدی از مقدار لازم جائز نیست مثلا اگر احتمال دهد که تنها با بستن

چشمانش مطلوب حاصل می شود و طرف مطلب را می فهمد جائز نیست مرتبه بالاتر را از خود نشان دهد.

مسئله ۲ - اگر روی گرداندن و دوری کردن تنها در تخفیف منکر اثر داشته باشد نه در ریشه کن شدن آن ، احتمال هم

ندهد که امر و نهی زبانی در ریشه کن ساختن آن دخالت داشته باشد و بیش از آن هم برایش ممکن نیست دوری کردن

واجب است .

مسئله ۳ - اگر احتمال رود که اعراض علماء دین و رؤ ساء مذهب (علی الله کلمتهم) از ظلمه و سلاطین جور در آنان

تأثیر می گذارد ولو به همین مقدار که ظلم آنان را تخفیف می دهد واجب است اعراض کنند و اگر عکس این فرض شود به

این معنی که مرآوده و معاشرت با آنان باعث تخفیف ظلمشان باشد در آن صورت باید رعایت اهم و مهم را نموده جانب اهم

را گرفت و در صورتی که هیچ محذوری در معاشرت با آنان نبوده حتی این احتمال در بین نبود که شاید معاشرت با آنان

باعث شوکت و تقویتشان شود و جرئتشان برهتک حرمتهای الهی را زیاد کند و یا احتمال اینک شاید معاشرت با آنان هتک

به مقام علم و روحانیت و سوء ظن مردم به علما اسلام شود، در این صورت معاشرت با آنان به این منظور واجب است .

مسئله ۴ - اگر معاشرت علماء دین و رؤ ساء مذهب با سلاطین جور هیچگونه مصلحتی که مراعات آن لازم باشد نداشته

باشد جائز نیست مخصوصا در صورتی که معاشرت آنان باعث اتهام شده مردم تصور کنند که بکارهای سلاطین راضیند .

مسئله ۵ - اگر احتمال داده شود که نپذیرفتن هدایای ظلمه و سلاطین جور باعث تخفیف ظلم یا تخفیف جرئت آنان بر

بدعت‌هاشان می شود واجب است نپذیرند و پذیرفتن آن جائز نیست و اگر احتمال عکس این در بین باشد آنوقت باید جهات
اهم و مهم را مشخص نموده همانطور که قبلاً گفتیم جانب اهم رعایت شود.

مسئله ۶ - اگر در قبول هدایای آنان تقویت شوکت آنان و جرئت یافتنشان بر ظلم یا بر رسمی کردن بدعت‌هایشان شود
قبول آن حرام است ، و اگر احتمال این محذورها داده شود احتیاط آنست که قبول نکنند و اما اگر عکس شد واجب است
کلیه جهات رعایت شده اهم را مقدم بدانند.

مسئله ۷ - راضی بودن به فعل منکر و ترک معروف حرام است بلکه بعید نیست که کراهت قبلی از آن دو واجب باشد و
این رضا و کراهت قبلی غیر از امر به معروف و نهی از منکر است.

مسئله ۸ - حرمت رضایت به منکر و جوب کراهت از آن به هیچ شرطی مشروط نیست ، بلکه حرمت آن و جوب این
مطلق و در همه احوال است.

مرتب دوم : امر به معروف و نهی از منکر زبانی است

مسئله ۱ - اگر بدانند که جلوگیری از گناه و وادار سازی به انجام تکالیف با مرتبه اول حاصل نمی شود واجب است در
صورت احتمال تاءثیر پا به مرحله بگذارد.

مسئله ۲ - اگر احتمال دهد که با ارشاد و موعظه به نرمی غرض حاصل می شود واجب است چنین کند و جائز نیست از آن
تجاوز کند.

مسئله ۳ - اگر بدانند که غرض با آن حاصل نمی شود پا به مرحله بعدی می گذارد یعنی با تحکم او را امر به معروف و
نهی از منکر می کند، و در این مرحله اگر احتمال تاءثیر می دهد، واجب است از آسانترین و نرم ترین کلام آغاز کند و جائز

نیست از آن تجاوز نموده) با خشونت سخن بگوید (مخصوصا اگر چنانچه مورد کسی است خشونت نسبت به او هتک او است).

مسئله ۴ - اگر جلوگیری از منکر و اقامه واجب متوقف بر سخن درشت و تشدید در امر و تهدید بر مخالفت باشد همه اینها جائز می شود بلکه واجب است ولی احتراز از دروغ رعایت شود.

مسئله ۵ - جائز نیست برای نهی از منکر از عملی حرام نظیر ناسزا و دروغ و اهانت کمک بگیرد زیرا خود آنها منکرند، بله اگر منکر عملی باشد که شارع به هیچ شرائطی راضی به آن نیست نظیر کشتن نفس محترمه و کارهای قبیح و کبائریکه مایه هلاکت است جائز است بلکه اگر منع از چنان منکری حاصل نمی شود مگر به وسیله آنگونه محرمات ارتکاب آنها برای جلوگیری از بزرگتر از آنها واجب می شود.

مسئله ۶ - اگر در بعضی از مراتب نهی زبانی (مرحله دوم) اهانت و ایذاء کمتری هست نسبت به آنچه در مرحله اول گفتیم و غرض به همان حاصل می شود واجب است به همان مقدار اکتفا شود و وظایف مرحله اول را انجام دهد، مثلا اگر فرض شود موعظه و ارشاد با بیان نرم و روی گشاده مؤثر و یا محتمل التاءثیر است و کمتر از اعراض وقهر کردن و امثال آن طرف را آزار می دهد نباید از این نهی زبانی که مرحله دوم است تجاوز نموده به اعراض که مرحله اول است تمسک بجوید اشخاص چه امر کنندگان و چه امر شوندهگان از نظر اخلاق و احوال بسیار مختلفند، بسیاری هستند که اعراض و قهر کردنشان طرف را بیشتر آزار میدهد و برای او سنگین تر و اهانت آمیزتر است تا امر به معروف و نهی از منکر زبانی، بنابراین بر امر کننده ونهی کننده لازم است رعایت مراتب و اشخاص را بنماید و وظیفه خود را به آسانتر و آسانترین راه انجام دهد.

مسئله ۷ - اگر فرض شود که بعضی از مراتب مرحله اول مساوی با بعضی از مراتب مرحله دوم باشد دیگر ترتیبی بین دو

مرحله نبوده مکلف مخیر است از هر یک از دو راه که خواست امر به معروف و نهی از منکر کند مثلا اگر فرض شود که در موردی امر به معروف زبانی و روی گردانی به یک اندازه طرف را ناراحت می کند و امر به معروف و نهی از منکر بداند و این احتمال دهد که هر دو طریق مؤثر است مخیر است بین آن دو و جائز نیست به مرتبه شدیدتر تجاوز کند.

مسئله ۸ - اگر احتمال دهد که وقتی امر به معروف او مؤثر می شود که این چند مرتبه از مرحله اول یا چند مرتبه از مرحله دوم جمع کند، و یا بین همه مراتب مرحله اول و دوم جمع کند (و چنین جمعی ممکن هم باشد) و یا بین دو مرتبه جمع کند و آن نیز ممکن باشد باید تا آنجا که ممکن است جمع کند، بنابراین اگر بداند که بعضی از مراتب مرحله اول هیچ اثری ندارد ولی اگر هم چهره خود را در هم بکشد و هم عبوس شود و هم از طرف قهر کند و هم زبان او را نهی کند و این نهی زبانی را هم با خشونت و تهدید جفت نموده و علاوه صدا را هم بلند نموده او را بترساند و امثال این آن وقت احتمال تاءثر دارد واجب است جمع کند.

مسئله ۹ - اگر دفع منکری یا اقامه معروف موقوف بر توسل به ظالمی شود که آن ظالم طرف را از معصیت دور کند توسل به ظالم جائز است، بلکه اگر مطمئن است که ظالم از مقتضای تکلیف تجاوز نمی کند واجب است بر ظالم نیز واجب است که متوسل او را اجابت کند بلکه جلوگیری از گنهکار بر خود ظالم مستقلا واجب است همانطور که بر سایرین واجب است، و بر ظالم نیز مراعات آنچه که بر غیر ظالم لازم بود لازم است و او نیز باید از آسانترین راه آغاز کند.

مسئله ۱۰ - اگر مطلوب و مقصود از نهی از منکر با مرتبه پائین تر از شخصی حاصل و از شخص دیگر با مرتبه بالاتر حاصل می شود ظاهرا هر یک تکلیف خود را به طور کفائی دارند و بر دومی واجب نیست امر به معروف و نهی از منکر را به شخص اول محول کند که از وی به مرتبه اول حاصل شود.

مسئله ۱۱ - اگر نهی از منکر به وسیله شخصی باعث کم شدن منکر و از دیگری باعث از بین رفتن منکر می شود بر هر دوی آنان واجب است به وظیفه خود قیام کنند، لکن اگر دومی قیام کرد و منکر را ریشه کن ساخت تکلیف از اولی ساقط می شود بخلاف اینکه اولی وظیفه اش را انجام دهد و گناه را کمتر سازد که وظیفه دومی را ساقط نمی کند.

مسئله ۱۲ - اگر اجمالا بدانند که انکار او به هر مرتبه ای که باشد موثر می افتد واجب است اول با مرتبه پائین تر نهی از منکر کند، اگر دید غرض حاصل نشد آنگاه به مرتبه بالاتر منتقل شود.

مرتبه سوم : انکار عملی و به کارگیری دست است.

مسئله ۱ - اگر یقین کند یا مطمئن باشد که امر به معروف و نهی از منکر با دو مرتبه قبلی مؤثر نیست واجب است به مرتبه سوم منتقل شود یعنی اعمال قداشرت کند البته با رعایت نرم تر و نرم تر.

مسئله ۲ - اگر ممکنش باشد که بین منکرو کسی که می خواهد آنها مرتکب شود حائل گردد واجب است به همین مقدار اکتفا کند، البته در صورتی که محذور آن کمتر از طرف دیگر جلوگیری باشد.

مسئله ۳ - اگر حائل شدن بین او و گناه مستلزم آن باشد که یا در خود او تصرفی کند و یا در ابزار کارش به اینکه آن ابزار را از کار بیندازد (مثلا متوقف بر این شد که دست او را بگیرد و یا او را طرد کند و یا در جام شرابش و یا در کارد او تصرف کند و یا تصرف دیگری نظیر اینها) جائز و بلکه واجب است چنین کند.

مسئله ۴ - اگر جلوگیری از منکر موقوف بر این باشد که بدون اجازه او داخل خانه و یا ملک او شود یا دراموالش از قبیل فرش و رختخواب او تصرف کند جائز است البته این در وقتی است که گناه از امور مهمه ای باشد که مولا تبارک و تعالی به هیچ وجه راضی به ارتکاب آن نیست نظیر ریختن خون بی گناه، و اما در غیر اینگونه منکرات جواز تصرف در ملک

اومشکل است هرچند که بعید نیست بعضی از مراتب تصرف در بعضی از منکرات جائز باشد.

مسئله ۵ - اگر بازداری عملی گنهکار باعث آن شود که ضرری به گنهکار را بخورد مثلا جام شرابش بشکند و یا کارش دو

نیم شود در صورتی که این گونه ضررها از نظر عرف لازمه جلوگیری باشد بعید نیست بگوئیم که شخص ناهی از منکر

ضامن آن نیست ، و اما اگر از ناحیه گنهکار ضرری به آم ر به معروف و ناهی از منکر وارد شود ضامن و گنهکار است.

مسئله ۶ - اگر بطری شراب و یا جعبه آلات قمار را بشکند، با اینکه نهی از منکر حاجتی به آن ندارد هم ضامن آن است و

هم مرتبک گناه شده.

مسئله ۷ - اگر در نهی از منکر از مقدار لازم تعدی و این تعدی منجر به آن شود که ضرری بر فاعل منکر برسد ناهی از

منکر ضامن است و در تعدی خود مرتکب حرام شده است.

مسئله ۸ - اگر حائل شدن میانه فاعل و فعل منکر موقوف بر این باشد که فاعل را در جایی حبس کند و یا نگذارد از خانه

اش بیرون شود جائز و بلکه واجب است با مراعات نرم تر و نرم تر و آسانتر چنین کند، و جائز نیست او را اذیت کند و زندگی

را بر او تنگ بگیرد.

مسئله ۹ - اگر مطلوب حاصل نشود مگر به اینکه به نحوی او را تنگنا قرار دهد و بزحمت بیندازد ظاهرا جائز و بلکه واجب

است البته با رعایت نرمتر و نرمتر.

مسئله ۱۰ - اگر غرض حاصل نشود مگر وقتی که طرف را بزند و دردی بر او وارد آورد، ظاهرا با رعایت مراتب ملایمتر و

آسانتر جائز باشد، البته در اینجا سزاوار آن است که از فقیهی جامع الشرائط اذن بگیرد بلکه در حبس کردن و تنگ گرفتن

بر فاعل نیز اجازه گرفتن وامثال آن سزاوار است.

مسئله ۱۱ - اگر جلوگیری فاعل از گناه مستلزم زخمی کردن وی و یا کشتنش باشد جائز نیست ، مگر به اذن امام که

بنابراقوی جائز می شود و در این عصر که عصر غیبت امام علیه السلام فقیه جامع الشرائط قائم مقام آن حضرت است اگر شرائط حاصل باشد.

مسئله ۱۲ - اگر عمل منکر عملی است که مولی سبحانه و تعالی به هیچ وجه راضی به وقوع آن نیست ، نظیر ریخته شدن

خون بی گناه دفع آن جائز بلکه واجب است ، هرچند که منجر به زخمی شدن فاعل و یا کشته شدن او باشد، بنابراین دفاع

از جان یک فرد بی گناه با زخمی کردن فاعل و یا کشتن او واجب است ، در صورتی که بدون زخمی کردن و یا کشتن

جلوگیری ممکن نباشد، و در اینجا احتیاج به اذن امام علیه السلام و یا فقیه جامع الشرائط نیست ، پس اگر شخصی بر

شخص دیگر هجوم برده که او را بشکد دفع او واجب است ولو با کشتن او البته به شرطی که فاعل ایمن از هر فسادی باشد

و اگر کشت چیزی به عهده اش نمی آید.

مسئله ۱۳ - اگر غرض با زخمی کردن فاعل حاصل می شود کشتن او جائز نیست در زخمی کردن هم باید رعایت آسانتر

و آسانترش را بکند و اگر تعدی کند ضامن است ، همچنانکه اگر فاعل منکر او را زخمی کند و یا به قتل برساند ضامن

است.

مسئله ۱۴ - سزاوار آنست که امر به معروف و ناهی از منکر در امر و نهی و مراتب انکارش چون طبیعی باشد که با

مهربانی بیمار خود را معالجه می کند و چون پدری مشفق باشد که همواره مصلحت فرزند را رعایت می کند و اینکه

انکارش لطف و رحمتی خاص برای فاعل و لطف و رحمتی عام برای امت باشد، و اینکه نیت خود را برای رضای خدای

عزوجل خالص کند این عمل خود را از شوائب هواها و از اظهار علو پاک بدارد و درحال نهی از منکرش خود را شخصی

منزه و مافوق فاعل نبیند، چون بسیار می شود که مرتکب یک گناه و یا چند گناه فضائلی در نفس دارد که خدایتعالی آنرا دوست می دارد هرچند که از عمل از خشمگین است چه بسیار می شود که خود آمر به معروف و ناهی از منکر برعکس این فرض است) یعنی در باطن دلش صفات بسیار نکوهیده ای دارد که مورد خشم خدا است و از خودش خبر ندارد.

مسئله ۱۵ - از بزرگترین مصادیق امر به معروف و نهی از منکر و شریفترین و لطیف ترین و مؤثرترین آن در نفوس مخصوصا اگر علماء دین و رؤساء مذهب) اعلیٰ الله کلماتهم) مباشر آن باشند، امر به معروف و نهی از منکر کسانی است که اهل معروف باشند و به عمل به واجبات و مستحب دین شناخته شده باشند، کسانی که خود از منکرات و بلکه از مکروهات دوری می کنند و به اخلاق انبیاء و روحانیین متخلق باشند و خود را از اخلاق سفیهان و اهل دنیا منزه بدانند، به طوری که عمل و زی و اخلاق آنان خود آمر به معروف و ناهی از منکر و الگو برای مردم باشد، و اما اگر) العیاذ بالله) برخلاف این باشند و مردم عالم دین را که مدعی جانشینی انبیاء و زعامت امتند را ببینند که به گفته های خود عمل نمی کند طبعا رفتار او باعث ضعف عقیده مردم و جرئت یافتن آنان بر معاصی و بدگمان شدنشان به سلف صالح می شود، پس بر علماء و مخصوصا رؤساء مذهب واجب است از مواضع تهمت دوری کنند، و بزرگترین موضع تهمت تقرب به سلاطین جور و رؤساء ظلمه است، و بر امت اسلامی است که اگر به عالمی اینطوری برخورد کردند اگر احتمال صحت می دهند عمل او را حمل بر صحت کنند والا از او اعراض نموده او را از خود برانند چون چنین فردی روحانی نیست و تنها به لباس روحانیت درآمده، شیطانی است که رداء علماء را به تن کرده، پناه می بریم به خدا از شری که چنین افراد برای اسلام دارند.

خاتمه: در خاتمه کتاب امر به معروف و نهی از منکر چند مسئله است.

مسئله ۱ - جائز نیست کسی متکفل امور سیاسی از قبیل اجراء حدود و امور قضاء و امور مالی نظیر گرفتن خراج و مالیات

شرعی شود مگر امام مسلمین علیه السلام و یا کسی که امام معصوم او را برای اینگونه امور نصب کرده باشد.

مسئله ۲ - در عصر غیبت ولی امر و سلطان عصر عج الله فرجه الشریف نواب عام آنحضرت یعنی فقها جامع الشرائط فتوی

و قضاء قائم مقام آنجناب در اجراء سیاسات و سائر شئون امامت هستند بجز ابتدا کردن به جهاد که مخصوص امام معصوم

علیه السلام است.

مسئله ۳ - بر نواب عام امام علیه السلام واجب کفائی است که با داشتن بسط ید و ترس نداشتن از احکام جور به هر اندازه

که ممکن است به امور نامبرده قیام کنند.

مسئله ۴ - بر مردم واجب کفائی است که فقهاء رادراجراء سیاسات و سایر امور حسبیه ای که در عصر غیبت مختص به

آنان هست تا حد امکان کمک و مساعدت کنند اگر امکان ندارد به مقداری که امکان دارد یاری دهند.

مسئله ۵ - جائز نیست کسی از ناحیه سلطان جائز و ظالم متصدی حدود و قضاء و غیر آن شود تاچه رسد به اجراء سیاسات

غیر شرعی، پس اگر کسی با داشتن اختیار از قبل او متصدی سیاسات شود و عملی انجام دهد که ضمان آورد است ضامن

می شود و اصل عمل هم گناه کبیره است.

مسئله ۶ - اگر سلطان جائز کسی را مجبور کند بر اینکه امری از امور نامبرده را برعهده بگیرد قبول آن جائز است مگر آنکه

مأموریت کشتن کسی باشد و هر عمل ضمان آوری که مأمور انجام دهد ضمان آن بعهدہ جائز است و دراینکه بگوئیم

مجروح کردن هم حکم کشتن را دارد تا عمل است، بلکه بعضی از امور مهمه ملحق به کشتن است که قبلاً به آنها اشاره

کردیم.

- مسئله ۷ -** اگر فقیه جامع الشرائط از طرف والی جور امری از امور سیاسی و قضائی و امثال آنرا بخاطر مصلحتی بعهدہ گرفت جائز و بلکه واجب است بر وی که در پشت پرده سیاست حدود شرعیہ را جاری نموده و در مقام قضاء طبق موازین شرعی حکم کند و یا متصدی امور مالی و حسبی شود و نمی تواند از حدود الهی تجاوز کند.
- مسئله ۸ -** اگر فقیه تشخیص دهد که متصدی شدنش از طرف والی جائز باعث می شود حدود شرعی و سیاست الهیه اجراء شود واجب است متصدی بشود، مگر آنکه مفسده متصدی شدنش عظیم تر از ترک جاری شدن احکام الهی باشد.
- مسئله ۹ -** کسی که تنها در بعضی از مسائل شرع مجتهد باشد جائز نیست هیچیک از امور نامبرده را متصدی گردد، بلکه بنا بر احتیاط حال او حال فردی عامی است، بله اگر مجتهد مطلق (که در همه مسائل شرعی صاحب فتوی باشد یافت نشود بعید نیست جائز باشد که متصدی امر قضاء گردد به شرطی که در مسائل قضاء مجتهد باشد و همچنین بنا بر احتیاط چنین مجتهدی در تصدی امور مالی و حسبی مقدم بر عدول مؤمنین است.
- مسئله ۱۰ -** برای مسلمان جائز نیست که در خصومتها و مراعات به قاضیان جور مراجعه کند بلکه بر دو طرف دعوی واجب است به فقیه جامع الشرائط مراجعه کنند و اگر با امکان رجوع به وی به دیگری رجوع کنند آنچه با حکم او به دستشان آید حرام و سحت است، البته با تفضیلی که در این مسئله هست.
- مسئله ۱۱ -** اگر مدعی خصم خود را دعوت کند که برای فصل خصومت نزد فقیهی بروند بر خصم واجب است دعوت او را قبول کند، همچنان که اگر خصم راضی باشد که مرافعه را نزد فقیه ببرند برای مدعی جائز نیست به دیگری رجوع کند.
- مسئله ۱۲ -** اگر مدعی مرافعه را نزد حاکم شرعی برد و حاکم طرف دعوی را خواست که حاضر شود بر او واجب است حاضر گردد و سربچی جائز نیست.

مسئله ۱۳ - واجب کفائی است بر حکام شرعی که ترافع مردم را بپذیرند و اگر در شهر تنها یک نفر فقیه موجود است قبول طرح دعوی بر او متعین است.

گفتار در دفاع

دفاع بر دو قسم است : یکی : دفاع از بیضه اسلام و حوزه آن . دوم : دفاع از جان و سایر متعلقات خود.

گفتار در قسم اول دفاع :

مسئله ۱ - اگر بلاد مسلمین و یا حدود و مرزهای آن تحت سلطه دشمن قرار گیرد به طوری که خوف آن رود که بیضه اسلام و مجتمع اسلامی از بین برود بر همه واجب است به هر وسیله ای که ممکن باشد از قبیل بذل مال و جان از کیان و عظمت اسلام دفاع نمایند.

مسئله ۲ - وجوب دفاع از اسلام مشروط به حضور امام معصوم علیه السلام و اجازه او و یا اذن نائب خاص و یانائب عام او نیست ، پس بر هر مکلف واجب است به هر وسیله که شده بدون هیچ قید و شرطی دفاع نماید.

مسئله ۳ - اگر وضعی پیش آید که ترس آن رود که استیلاء و غلبه کفار بر بلاد مسلمین زیاد گشته و توسعه یابد و در نتیجه کفار شهر آنان را بگیرند و ایشانرا اسیر نمایند دفاع به هر وسیله ممکن واجب است.

مسئله ۴ - اگر این ترس پیش آید که کفار از نظر سیاسی و اقتصادی بر بلاد مسلمین استیلاء یابند و این استیلاء و تسلط منجر به آن شود که مسلمین اسیر سیاسی و یا اقتصادی کفار گشته اسلام و مسلمین خوار و ضعیف گردند دفاع واجب است ، دفاع به وسائلی که شبیه به وسائل کفار باشد و همچنین دفاع با مقاومت منفی از قبیل نخریدن کالای دشمن و ترک استعمال آن و ترک معامله و ارتباط با آنان به طور مطلق.

مسئله ۵ - اگر در روابط بازرگانی و غیر آن ترس آن رود که اجانب از نظر سیاسی یا جهات دیگر بر اسلام و بلاد مسلمین

استیلاء یابند و این استیلاء به استعمار خود آنان و یا کشور اسلامی منتهی گردد هرچند به شکل استعمار معنوی باشد، بر

همه مسلمانان واجب است از این روابط و داد و ستدها اجتناب کنند زیرا حرام است.

مسئله ۶ - اگر روابط سیاسی بین دولتهای اسلامی و دولتهای بیگانه موجب استیلاء اجانب بر کشور آنان و یا برفوس و یا

اموال آنان شود و یا باعث اسارت سیاسی آنان گردد برقرار کردن چنین روابط و مناسباتی بر زمامداران کشورهای اسلامی

حرام است و هر قراردادی، در سایه اینگونه روابط منعقد سازند از درجه اعتبار ساقط است و بر مسلمانان واجب است

زمامداران خود را ارشاد و در آخر ملزم به ترک رابطه نمایند هرچند که با مقاومتهاى منفی باشد.

مسئله ۷ - اگر بر یکی از دولتهای اسلامی ترس آن رود که اجانب بر آن هجوم ببرند، بر همه دولتهای اسلامی واجب است

که با هر وسیله ممکنه از آن کشور دفاع نمایند، همچنانکه بر ملتهای واجب است.

مسئله ۸ - اگر یکی از دول اسلامی قراردادی مخالف مصالح اسلام و مسلمین با اجانب امضاء کند بر سایر دولتها واجب

است در گسستن آن قرارداد از راههای سیاسی و اقتصادی جدیت کنند مثلا با آن دولت قطع رابطه سیاسی و بازرگانی

نمایند و بر سایر مسلمانان نیز واجب است در این باره اهتمام بورزند و به مقدار ممکن مقاومت منفی نمایند و اینگونه

قراردادها از نظر اسلام باطل و از درجه اعتبار ساقط است.

مسئله ۹ - اگر بعضی از رؤسای دول اسلامی و یا بعضی از نمایندگان دو مجلس آنها باعث نفوذ سیاسی و یا اقتصادی

اجانب در مملکت اسلامی شوند و خوف آن رود که هر چند در آینده بر استقلال کشور و بیضه اسلام لطمه ای وارد آید، او

خائن است و در هر مقامی که باشد خود به خود از آن مقام برکنار می شود، البته این در فرضی است که از اول به حق آن

مقام را متصدی شده باشد و اگر نه تصدیش از اول باطل بوده و بر امت اسلامی واجب است او رامجازات کند، هرچند از این راه که علیه او مقاومت منفی نمایند مثلا با او معاشرت و معامله نکنند و به هر نحو که ممکن باشد از او اعراض نمایند و در بیرون کردنش از شئون سیاسی و محروم ساختنش از حقوق اجتماعی اهتمام بورزند.

مسئله ۱۰ - اگر برقرار کردن روابط دولت اسلامی و یا تجار مسلمین با بعضی از دولتهای بیگانه و یا تجار بیگانه این ترس را ایجاد کند که ممکن است این رابطه لطمه ای به بازار مسلمین و اقتصاد آنان وارد آورد واجب است آن رابطه را ترک کنند، و چنان تجارتی حرام است، و بر رؤسای مذهب است که با وجود چنین ترسی کالا و تجارت بیگانگان را به نحوی که موقعیت اقتضاء داشته باشد تحریم نمایند، و بر امت اسلامی واجب است که رؤساء مذهب خود رامتابعت کنند، همچنانکه بر عموم مسلمین واجب است در قطع رابطه نامبرده کوشش نمایند.

گفتار در قسم دفاع

مسئله ۱ - اشکالی نیست در اینکمه انسان حق دارد محارب و مهاجم و دزد و امثال آنان راز جان و ناموس و مال خود به هر نحوی که بتواند براند.

مسئله ۲ - اگر دزدی و یا غیر دزدی در خانه او و یا در جای دیگر بر او هجوم بیاورد و بخواهد او را به ناحق به قتل برساند واجب است بر او که به هر وسیله ممکن او را از خود دفع کند هرچند منجر به کشته شدن مهاجم شود و جائز نیست خود را تسلیم او نموده تن به ظلم او بدهد.

مسئله ۳ - اگر مهاجم نامبرده به کسان او مثلان به پسر و یا دختر یا پدر و یا برادر یا سایر متعلقین به او حتی به خادم و یا کنیز او هجوم ببرد و بخواهد او را به ظلم به قتل برساند جائز و بلکه واجب است از او دفاع کند هرچند که به کشتن

مهاجم بیانجامد.

مسئله ۴ - اگر آن مهاجم به حریم وی چه همسرش باشد و چه غیر همسرش هجوم ببرد و بخواهد به ناموس او تجاوز

کند دفاع به هر نحوی که ممکن باشد واجب است هرچند منجر به کشته شدن مهاجم گردد، بلکه ظاهراً حکم همین است در جایی که هجوم به عرض حریم به کمتر از تجاوز به ناموس باشد.

مسئله ۵ - اگر بر مال او یا مال عیال او هجوم برند برای او جائز است که به هر وسیله ممکن مهاجم را دفاع کند هرچند به کشته شدن مهاجم بیانجامد.

مسئله ۶ - بنا بر احتیاط درهمه آنچه گفته شد واجب است در دفاع از آسانتر از آسانترین طریق آغاز طریق آغاز کند، مثلاً اگر دشمن با تنبیه و اخطار از قبیل سرفه کردن مثلاً دست از کار خود بر میدارد همین کار را بکند، و اگر به این طریق دفع نمی شود با صیحه بلند و تهدید او را دفع کند و به همین اکتفا نماید، و اگر دفع نشود مگر با دست باید به آن اکتفا نماید، و اگر دفع نشود مگر با چوب به همان اکتفاء کند و یا دفع نمی شود مگر با شمشیر به آن اکتفاء نموده مجروحش می سازد، و اگر ممکن نشد مگر با کشتن جائز است به هر آلت کشنده ای او را به قتل برساند، البته مراعات ترتیب در صورت امکان و وجود فرصت و ترس نداشتن از غلبه مهاجم است، و اما اگر بداند که با مراعات ترتیب وقت از دست می رود و دزد بر او غالب می شود رعایت آن لازم نیست، بلکه باترس از آن نیز وجوب ترتیب از بین می رود و جائز است به هر چیزی که موجب دفع دشمن به طور قطع است توسل بجوید.

مسئله ۷ - اگر بدون تجاوز از حد لازم، نقصی مالی یابدنی بر مهاجم وارد آید و یا او را به قتل برساند خسارت وارده هدر است و او ضامن نیست.

مسئله ۸ - اگر از مقدار کفایت تعدی کند به این معنا که هم به نظر خودش و هم در واقع امکان دفع دشمن با خسارت کمتر بود لکن او خسارت بیشتری وارد آورد بنا بر احتیاط ضامن است.

مسئله ۹ - اگر از ناحیه مهاجم به مباشرت خودش و یا به دستور او جراحی یا قتل و یا خسارتی مالی و امثال آن به کسی وارید آید ضامن است.

مسئله ۱۰ - اگر مهاجم بر او مهاجم بر او حمله ببرد تا او را و یا حریم ناموس او را به قتل برساند دفاع واجب است هر چند که یقین داشته باشد به اینکه کشته می شود تا چه رسد به اینکه خسارتی کمتر از قتل بر او وارد می شود و تا چه رسد به اینکه یقین به کشته شدن نداشته باشد بلکه مظنه و یا احتمال بدهد، و اما اگر هجوم مهاجم برای کشتن و یا تجاوز به ناموس وی نباشد بلکه برای بردن مال او باشد و یقین داشته باشد اگر دفاع کند کشته می شود دفاع واجب نیست، بلکه در صورت احتمال هم احتیاط در تسلیم شدن است.

مسئله ۱۱ - چنانچه فرار از چنگ مهاجم از طریق دیگری غیر از جنگیدن ممکن باشد احتیاط آنست که جنگ نکند، پس اگر مهاجم به ناموس او هجوم ببرد و او بتواند از راهی غیر جنگیدن ناموس خود را رها سازد احتیاط آنست که چنین کند.

مسئله ۱۲ - اگر مهاجم برای کشتن او و یا تجاوز به ناموسش بر او حمله برد واجب است بجنگ با او برخیزد، هر چند که یقین داشته باشد به اینکه جنگیدن سودی در دفع دشمن ندارد، و جائز نیست خود را تسلیم او کند تا چه رسد به جایی که اینچنین یقینی نباشد و تنها مظنه و یا احتمال آنرا بدهد، و اما اگر هجوم به منظور تجاوز به مال او باشد دفاع از راه قتال واجب نیست بلکه احتیاط ترک قتال است.

مسئله ۱۳ - بعد از تحقق و اطلاع از اینکه مهاجم قصد او را دارد هر چند که از طریق قرائن اطمینان آور بوده باشد دفاع

بدون اشکال جائز است ، و اما با صرف مظنه و یا احتمال موجب ترس آیا دفاع جائز است یا نه ؟ ظاهرا با فرض امنیت از ضرر او دفاع جایز نیست ، چه اینکه امنیت بدین جهت داشته باشد که بدانند منظور مهاجم قدرت نمائی است ، و یا از این جهت که اگر منظورش واقعا حمله کردن باشد در خود امکان آنرا می بیند که به نحوی او را از خود دفع کند، و اما اگر امنیت نداشته باشد در جواز دفاع اشکال است .

مسئله ۱۴ - اگر بدست آورد که مهاجم قصد جان و یا ناموس و یا مال او را دارد و در مقام دفاع ضرری به مهاجم رساند و یا جنایتی بر او وارد آورد، بعد معلوم شد که اشتباه کرده و مهاجم چنین قصدی نداشته ضامن ضرر و جنایت بر او هست هرچند که گناه نکرده است .

مسئله ۱۵ - اگر دزد و یا محارب قصد او کند و او خیال کند که او قصد حمله ندارد (مثلا برای کاری آمده) و وی نه بخاطر دفاع بلکه به غرضی دیگر به او حمله کند ظاهرا ضامن نیست هرچند که او را به قتل برساند، لکن از این که تجری کرده خطا کار است .

مسئله ۱۶ - اگر دو نفر دزد یا نظیر دزد به یکدیگر حمله کنند، اگر حمله از ناحیه یکی آغاز شده باشد و دیگری به عنوان دفاع بر او حمله برده باشد آنکه آغاز کرده ضامن است و دفاع کننده ضامن نیست هرچند که اگر ولی آغاز نمی کرد این آغاز می کرد و اما اگر با هم به یکدیگر حمله ور شده باشند هریکی جنایت وارده بر دیگری را ضامن است ، و اگر در بین یکی دست از حمله بردارد و دیگری جری شده بر او حمله کند و جنایتی بر او وارد آورد تنها او ضامن است .

مسئله ۱۷ - اگر دزد و یا کسی نظیر دزد بر او هجوم ببرد ولی او یقین داشته باشد به اینکه کاری از پیش نمی برد چون حائلی نظیر نهر آب و یا دیوار مانع اجراء مقصد او می شود، باید دست از او بردارد و جائز نیست ضرری چون زخم و یا قتل و

یا غیر آن بر او دارد و اگر آورد ضامن است و همچنین اگر مانع او ضعف او باشد.

مسئله ۱۸ - اگر مهاجم بر او حمله ببرد ولی هنوز به او نرسیده پشیمان شود و پشیمانی خود را اظهار هم بکند دیگر جائز

نیست متعرض او شود و اگر شد ضامن است ، بلکه اگر بترسد که اظهار ندامت او خدعه و فریب باشد و بترسد اگر دفاع را آغاز

نکند و یابه او مهلت بدهد فرصت از دستش برود بعید نیست دفاع جائز باشد، ولی اگر بعدا معلوم شد که او در دعوی

نداشتنش صادق بوده ضامن خسارتهای وارده بر او است.

مسئله ۱۹ - دفاع آن هم با رعایت ترتیبی که قبلا بیان کردیم وقتی جائز است که مهاجم به طرف انسان بیاید، و اما اگر

در حال برگشتن و اعراض باشد جائز نیست به اوضری وارد سازد و واجب است دست از او بردارد و اگر ضرری وارد آورد

ضامن است.

مسئله ۲۰ - اگر علم یا اطمینان دارد به اینکه برگشتن او به منظور تهیه نیرو است دفع او جائز است و اگر بعدا معلوم شد

که علم و اطمینانش خطا بوده ضررهائی که بر او وارد آورد ضامن است.

مسئله ۲۱ - اگر مظنه و یا احتمال عقلائی بدهد که برگشتن مهاجم به منظور مجهز شدن بیشتر است و به همین خاطر بر

جان و یا عرض و ناموس خود بترسد، و در عین حال می ترسد که اگر مهلتش داده فرصت از دست و دشمن مجهز شده بر

او غلبه کند، ظاهرا با رعایت ترتیب مزبور اگر ممکن باشد دفاع جائز است ولی اگر بعدا معلوم شد که خطا کرده آنچه موجب

ضمان است را ضامن است و اما اگر ترس از مال خود داشته باشد احتیاط در ترک دفاع است مخصوصا در مثل جراحت

و قتل.

مسئله ۲۲ - اگر دزد و یا محارب را بگیرد و ببندد و یا با ضربتی او را از پای درآورد به طوری که نتواند مقصود خود را عملی

سازد دیگر جائز نیست بر او ضرری بزند و یا بکشد و یا زخمی سازد و اگر چنین کند ضامن است.

مسئله ۲۳ - در جائی که بر جان و ناموس خود بترسد و به تنهائی هم قدرت دفاع نداشته باشد توسل به دیگری واجب

است، هر چند که آن دیگری جائز، و ظالم و یا حتی کافر باشد، و در ترس از مال نیز توسل به آن جائز است.

مسئله ۲۴ - اگر بداند آن ظالم و یا جائزی که به وی متوسل شده تا از جان و ناموس و دفاع کند از مقدار لازم در دفاع

تجاوز می کند باز هم توسل به او جائز و بلکه واجب است چیزی هست که اگر شرائط نهی از منکر فراهم است واجب است

او را از تجاوزش نهی کنند، و اگر جائز توجهی نکرد و از حد مجاز تجاوز نمود خود او ضامن است بله اگر شخصی مورد حمله

بدون توسل بجائز می توانسته برایش جایز نیست.

مسئله ۲۵ - اگر دزدی را که مثلاً در حال نزدیک شدن است بزند و عضوی از بدن او را قطع کند در صورتی که دفاع

بدون قطع آن عضو نمی شده ضمانی در آن جنایت نیست و اگر زخم آن عضو به جای دیگر سرایت کند و حتی به کشته

شدن او منتهی گردد نیز ضامن نیست و اما اگر دزد بعد از ضربت او به منظور نجات جان خود پشت نموده فرار کند واجب

است دست از او بردارد و دیگر جائز نیست او را بزند و اگر زد و حراحتی دیگر بر او وارد آورد و یا عضوی از او قطع نمود و یا

او را به قتل رساند ضامن است.

مسئله ۲۶ - اگر یک دست دزد راهنگامی که می آمد بعنوان دفاع قطع کند و دست دیگر او را در حالی که فرار می کرد

قطع نماید و بعداً هر دو دست بهبودی پیدا کند حق قصاص از ضارب نیست به دست دومش برای دزد ثابت می شود و اگر

تنها دست دوم او بهبودی پیدا کند نسبت به دست اول ضمان ندارد هر چند که زخم آن به دیگر مواضع بدن دزد سرایت

کرده او را بکشد، و اگر دست اول دزد بهبودی یابد و دست دوم سرایت کند و او را بکشد قصاص در جان ثابت می شود

مسئله ۲۷ - اگر نزد همسر یا یکی از نزدیکان چون پسر یا دختر یا غیر آن دو از ارحامش کسی را ببیند که با او عمل نامشروع و منافی عفت انجام می دهد هر چه کمتر از زنا باشد می تواند دفاع نموده اگر ممکن است دفاع را از آسانتر و آسانترین طریق آغاز کند هرچند که بکشتن او بیانجامد و خون متجاوز هدر و بی ارزش است بلکه اگر چنین تجاوزی را نسبت به فردی بیگانه هم ببیند می تواند دفاع کند، همانطوری که می توانست از کسان خود دفاع کند و در اینجا نیز هر خسارتی به مهاجم وارد آید هدر است.

مسئله ۲۸ - اگر نزد همسرش کسی را ببیند که دارد با او زنا می کند، اگر بفهمد که زنش خود رام او بوده می تواند هر دو را به قتل برساند نه گناهی بگردن او است و نه قصاصی، بدون فرق بین اینکه هر دو محصن (یعنی با همسر) باشند یا نه و همسرش همسر دائمی باشد یا انقطاعی، که به او دخول کرده باشد یا نه.

مسئله ۲۹ - در مواردی که زدن و زخمی کردن و کشتن کسی جائز است جوازش تنها از نظر بازخواست الهی است که از این نظر هیچ بازخواستی در متن واقع ندارد و اما از نظر ظاهر قاضی طبق موازین قضاء حکم می کند، بنابراین اگر کسی را به قتل برساند و در محکمه ادعاء کند که او را در بستر همسرم دیدم و کشتم و شاهدی طبق مقررات شرع بر مدعای خود نیاورد قاضی او را محکوم به قصاص می کند و همچنین در اشباه و نظائر این مسئله.

مسئله ۳۰ - کسی که از جانی زنان و عورات مردم را تماشا کند همه می توانند او را منع و زجر کنند بلکه واجب است، و اگر دست از این کار برداشت می توانند با زدن و امثال آن او را از نوامیس خود دفع نمایند، و اگر باز ادامه داد می توانند سنگ و حتی آلات قتاله به سویش پرتاب کنند بنابراین اگر جنایتی بر او اتفاق افتاد هدر و بی ارزش است هرچند که به کشته شدنش منجر شود، و اما اگر قبل از نهدی در همان اولین بار چیزی به سویش پرتاب کنند و جنایتی بر او وارد آید

بنابراحتیاط ضامنند.

مسئله ۳۱ - اگر چشم چران را منع کرد ولی او دست برداشت جائز است به قصد مجروح کردنش به سوی او تیراندازی

کند، به شرطی دفع آن متوقف بر تیراندازی باشد، و همچنین اگر بجز کشتن او دفاع محقق نشود، کشتن او جائز است.

مسئله ۳۲ - اگر چشم چران از ارحام زن صاحبخانه باشد اگر بجائی از آن زن نگاه کند که نگاه کرنش به آنجا جائز است و

شهوت و ربه ای هم در بین نیست تیراندازی به سوی او جائز نیست، و اگر چنین کند و جنایتی بر او وارد آورد ضامن است

مسئله ۳۳ - اگر یکی از ارحام زن صاحبخانه به موضعی از آن زن نظر بیندازد که نگاه کردن به آن جائز نیست، مثلاً به

عورت او به نظر شهوت نگاه کند مانند فردی بیگانه است که تیراندازی به سوی او بعد از منع زبانی و تنبیه جائز است و اگر

در اثر تیراندازی جنایتی بر او وارد شود هدر است.

مسئله ۳۴ - اگر کسی که مشرف به عورات زنان است نابینا شد جائز نیست متعرض او شوند، پس اگر به منظور دفع او

جنایت بر او وارد آید جانی ضامن است و همچنین است اگر نابینا نباشد ولیکن چشم او نزدیک بین باشد از دور چیزی را نبیند

و بین او و زنان فاصله آن قدر باشد که یا آنان را نبیند و یا تمیز ندهد.

مسئله ۳۵ - اگر چشم چرانی از جائی به پسر صاحبخانه به شهوت نظر بیندازد جائز است او را دفع نموده و منع نماید، و اگر

دست برداشت می تواند به سوی او سنگ اندازد و اگر جنایتی وارد آمد هدر است.

مسئله ۳۶ - اگر چشم چران به داخل خانه ای نظر بیندازد که در آن کسی نباشد که نگاه به او حرام باشد، جائز نیست به

سوی او سنگ بیندازد، و اگر انداخت و جنایتی بر او وارد شد ضامن است.

مسئله ۳۷ - اگر ناظر از جائی به ناموس کسی نظر انداخت و او وی را منع کرد ولی دست برنداشت و به ناچار به سویس سنگ پرتاب کرد و جنایتی بر او وارد شد بعدا ادعا کرد که من قصد نظر کردن نداشتم و یا ادعا کند که من چیزی و کسی را ندیدم ، ادعایش شنیده نمی شود و در ظاهر چیزی بعهدہ جانی نیست .

مسئله ۳۸ - اگر ناظر در محل بسیار دوری است که نمی تواند چیزی از ناموس مردم را ببیند ولکن با چشم مسلح نظر بیندازد حکم کسی را دارد که از نزدیک نظر انداخته است که دفع او از راههائی که گذشت جائز است و جنایت وارده بر او هدر خواهد بود .

مسئله ۳۹ - اگر ناظر آینه ای را طوری کار بگذارد که به وسیله آن به عورات مردم نظر بیندازد ظاهرا حکم نظر بدون آینه را دارد لکن نزدیکتر به احتیاط آنست که به سوی او سنگ نیندازند بلکه به نحو دیگری خود را از شر او نجات دهند، و این احتیاط ترک نشود .

مسئله ۴۰ - ظاهرا دفع به آنچه گذشت جائز است هرچند که زنان بتوانند به وسیله پوشاندن بدن خود را از معرض تماشای ناظر دور داشته و یا بداخل محلی روند که دیگر ناظر آنان را نبیند .

مسئله ۴۱ - انسان می تواند حیوان چموشی را که برای او و یا غیر او و یا مال او خطر ایجاد کرده دفع کند، بنابراین اگر در اثر دفع آن عیبی بر آن وارد آید و یا تلف شود در صورتی که دفعش بدون آن طریق ممکن نبوده ضامن نیست و اگر ممکن باشد فرار کند ظاهرا ضرر زدن به آن جائز نباشدو اگر ضرر زد ضامن است .